انجمن تاریخ افغانستان



پادشاهان متأخر

افغانستان

جلد دوم

تألیف میرزا یعقوب علی خافی

یادآوری

درمقدمه ئی که برای جلد اول«پادشاهان متاخر افغانستان» بتاریخ۲۸ثور۱۳۳٤ نوشتیم چگونـگی صورت پیدا شدن دو جلد کتاب خطی به‌تفاوت زمان و مکا ن وصورت‌خریداری آن برای کتابخانه موزهٔ کـابل وشرح‌حال‌مختصر مولف میرزا یعقوب علی‌خافی واهمیت مولفهٔ اواز نظر تاریخ معاصر (دورهٔمحمد زائی) وصورت طبع آن‌درمجلهٔ آریانا وعلیحده،شرح داده‌شده‌است که‌تکرار آن ضرورت‌ندارد.

قراریکه در اخیر مقدمه وعده داده شده بود اینکـ جلد دوم این‌اثر مفید که اصل‌نسخهٔ خطی شامل ٤۸۳ صفحه میباشد به خوانندگـان گرا می تقدیم میشود.

جلددوم پادشاهان متاخر افغانستان ازشماره نهم سال سیزده تا شماره دهم سال پانزده‌در بیست و پنج شماره مجله آریانا مرتب بصورت مقاله چاپ شده و مانند جلد اول یـکهزار نسخه‌علیحده هم طبـع گردیده‌است.

باو جودیـکه طبع این دوجلد کتاب شش ونیم سال وقت گرفته است انجمن تاریخ بسیارمسرور‌است که بالاخره بعد از انتظار زیاد توفیق یا فت که این اثر مفیدوقیمتدار را که در تاریخ معاصر افغانستان یك ماخذ مهم ومغتنم بشمارمیرود به دسترس علا قمندان تاریخ کشور قرار مید هد.

۲۰ میزان ۱۳۳٦ «احمد علی کهزاد»

بسم الله الرحمن الرحیم

پادشاهان متاخر (جلد دوم)

گوناگون نیایش مرداوری را که وجود بشر را از کار خانه عنایت خود کسوت حیات پوشانید وتیره درونان کوی ضلالت را چراغ هدایت براه افروخت .

نظم

نامش بزبان گفتنم از بیخردیست | وصفش بدهان گفتنم از بیخردیست
فی الجمله چنانست که دانم گفتن | اصاف چنان گفتنم از بیخردیست

وجهان جهان ستایش مرشمع سفارت را که سر فرازان انجمن خرد ویقین را فروغ ایمان ونور دین بخشید وجانبازان بساط معرفت و کمال را پروانه جمال جهان آرای خود گردانید.

نظم

آنسرور کائنات و ان خیر بشر | جبریل امین ز قرب او دست بسر
خاک کف پاش سرمه دیدهٔ جم | خاشاک سرا ش افسر اسکندر

لهذا نگارنده این داستان روح افزاء وتحریر کنندهٔ این رویداد دلکشا العبد ذلیل میرزا یعقوبعلی ولد احمد علیخان قوم خافی محله چنداول ساکن دارالسلطنه شهر کابل می نویسد که بمرحمت خداوند ومددگاری سید کونین جلداول کتاب تواریخ پادشاهان متاخر افغانستان باتمام رسید ودرقید تحریر وترقیم درآمد اکنون بتوکل خداوند ونظر مرحمت فیاض علی مرتضی رجوع نمودم بجلد دوم تاریخ پادشاهان افغانستان، چون ابتداء جلداول از سلطنت امیر کبیر امیردوست محمد خان بنیاد کرده تا اخیر سلطنت سرکار امیر محمد افضل خان باتمام رسید وختم گردید حال از ابتداء سلطنت سرکار امیر محمد اعظم خان شرح میدارم بجلددوم. امیدوارم از درگاه خداوند کریم ورحیم که صحت جسمانی وتن تندرست وخاطر جمع و توفیق نوشتن عطا فرماید تا بزودی انجام پذیرد انشاء الله تعالی

باب چهارم. ذکر سلطنت سرکار عدالت گستر امیر محمد اعظم خان

مشتمل بر سه فصل

از تاریخ سنه یکهزارو دوصدو هشتادو پنج هجری تا لغایت ۱۲۸۶ ه مدت سلطنت سرکار مذکور یکسال و هشت ماه قمری .

نظم

مبارک ای هنرمندان که امروز مهیا، سرمه اهل نظر شد
زهی مجموعه فرهنگ و دانش که در عالم زمقبولی سمر شد

مختصر سخن بعد ازانکه بمرحمت خداوند صاحب تاج و تخت افغانستان گردیدند این بود که پنج روز مردم کابل از سپاه وفقراء بولک بولک فوج فوج بحضور آمده مبارکباد میکردند و بازمی گشتند تااینکه روز جمعه در مسجد جامع جمع آمده نماز جمعه را بادا رسانیدند بعدازان خطیب بالای منبر برآمده خطبه را بنام نامی سرکار اشرف اقدس امیرمحمد اعظم خان خواندند وسکه دولت خداداد افغانستانرا بنام نامی شان زدندچون ازهمه امورات سلطنتی فارغ شدند بعدازان روزی چند بعیش و عشرت و کامرانی برتخت فیروز بخت نشستند وداد عیش و کامرانی دادند اکنون سرکار ذوی الاقتدار عدالت گستر سرکار امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را بدار السلطنه شهر کابل بگذارید چند کلمه سخن از رویداد امیر شیر علیخان شنوید زیرا که گرفتار چرخ فلک است لهذا قبل ازین تحریر شده بود که سرکار اشرف بامر سردار فیض محمد خان ازلاچاری درحدود پنجشیر درلشکرگاه توقف داشتند و وقت ازانی که سردار فیض محمد خان پیش جنگ شده درقلعه الهدادخان مقابل سردار خداداد سردار عبدالرحمن خان بجنگ رفتند وسرکار امیرشیرعلیخان را در بونه معطل کردند سرکار والا باوجود خرابی وشکست پی درپی که دیده بودند بازهم شیرشرزه را بنظر نمی آوردند ازین حرکت سردار فیض محمد خان بسی کدورت آمیز شدند زیرا که این چنین زبونی را بعمر ندیده واصلا بخود قیاس نمیکردند بنابران غریق دریای حیرت بودند وبهرجانب پیک خیال را جولان میدادند لاکن راه چاره رامسدود میدیدند عاقبت بخنده شدند وشکر کردند بدرگاه خداوند توبه وتضرع نمودند بعد فرمودند. مصرع:
«مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش» باری بعدازفکر بسیار بصوابدید خدمتگاران حضور که همه فدائی بودند درلشکرگاه باتفاق قلیلی لشکر باز ماندند لاکن بعدازفرصتی که تحمل کرده بودند بیکباره جنون برطبیعت سرکار مستولی گردید ازجای جستند باهمین لشکر قلیل بجانب قلعه الهدادخان بسرعت روانه شدند باوجودیکه از نیت فاسد سردار فیض محمد خان کماحقه می دانستند اما طاقت زبونی را سزاوار شان وشوکت خود ندانسته مائل بجنگ شدند درنیمه راه رسیده بودند که قضیه قتل سردار فیض محمد خان باشکست لشکر شنیدند وشکست خورده را ملاحظه فرمودند ازمشاهده این احوال متفکر ماندند گاه ازکج رفتاری فلک میخندیدند وگاه غمگین می شدند وافراد شاعررا در باره سردار فیض محمد خان خواندند.

فرد

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

خلص کلام ساعتی توقف کرده باخاصان حضور مشوره کردند وفرمودند که تدبیر اینکار چیست سرکار والارا بخاطر میرسد که با همین لشکر قلیل ولشکر شکست

خود ده را با خود پیوند داده در مقابل مدعی رفته جنگ دراندازیم وامیدوار درگاه خداوند شویم تاخواست الهی چه باشد خدمتگاران فدائی عرضه داشت کردند که فرمان سرکار عین صوابست لاکن غلامان جان نثار بحضور فیض ظهور عرضه داشت میدارد لشکری که بحضور است از اعتبار دوراست زیرا که نمك خوار دیگر یست بیگانه را اعتماد نشاید مبادا قضیه برعکس افتد این غلامان را یقین حاصل است که مردم افغانستان پاس بزرگی وپاس نمك نمیدارند خصوصا بدوجهة بدی خواهند کرد اول کج رفتاری چرخ فلك دوم بیگانه بودن لشکر مذکور خدانا خواسته میشود که بندگان اقدس را دست آویز گناه خود کرده بحضور دشمن روا نه شوند پس همان بهتر که ازین اراده پرخطر بگذرید واپس عازم ترکستان شوید وازدشمن کلو گیر کناره گیرید زیرا که دست ستیز کوتاه واسباب جنگ آماده نیست باقی بندگان اقدس مختارند چون عرضه داشت خدمتگاران تمام شد سرکار والا تبار منظور فرمودند و بتدبیر خودرا از چنگ لشکر کابلی رها نموده بجانب ترکستان مرحله پیماء شدند جرنیل شیخ میرخان نمك حرام که بدو دولت نمك حرامی کرده درین وقت متحیر ماند جانب کابل از ترس رفته نتوانست لاچار بر کاب سرکار امیر شیرعلیخان همراه شد تا اینکه وارد غوری گردید روزی چند بندگان سرکار در غوری توقف کردند لاکن در ضمن استقامت غوری وجه بسیاری از مردم صاحب دولت بطریق مساعده حاصل کردند وروانه هیبك وتاشقرغان شدند وازانجا نیز مبلغی وجه نقد ازسوداگروبای ومالدار تحصیل نمودند وروانه مزارشریف وتخته پل گردیدند وآسوده خاطر درتخته پل توقف فرمودند بعد ازان متوجه امورات سلطنتی شدند وجمع میر های ازبکی را بحضور طلب کرده عزت دادند وهریك را بخدمت ملکی ماءمور فرمودند امامبلغ های کلی ازاوشان بازیافت کردند وازمردمان صاحب دولت خصوصا مالدار گوسفند واشتر که هریك دولت عظیم داشتند چقدر ممکن بود وجه گرفتند ومساعده نام گذاشتند اما از تاریخ ورود تخته پل شب وروز متوجه شدند و تردد کردند که شاید لشکری بهم رسانند وبار دیگر بجانب دشمن اراده رفتن کنند وازدشمن قوی انتقام گیرند ممکن نشد زیرا که سردار فیض محمدخان ازنیت باطل وخیال فاسد بخود قرار داده بود که باید وشاید پادشاه افغانستان خواهم شد لازم که باتجمل بسیار ولشکر بی شمار باتوپ خانه وانجام افزون ازقیاس بادشمن قوی تقابل ورزم و فرصت نداده شکست فاحش بدهم ازان سبب جمیع اثاثه سلطنتی را باخود برده بود در ترکستان اسباب باقی نگذاشته زیرا که خودرا تخت نشین دارالسلطنهٔ کابل پنداشته بود مصرع : « این خیال است ومحال است وجنون » اما ازدرگاه خداوند که خالق مور ومار است وعنان اختیار در قبضه اقتدار اوست غافل ماند و از کلام الله شریف که فرستادهٔ پروردگار است خوف نکرد که ابتداء با بندگان سردار عبدالرحمن خان قسم کرده وبندگان سردار عبدالرحمن خان احسان کلی کرده که حکومت کل ترکستان را بوی انعام کرد و دویم سرکار امیر شیرعلیخان را باعهد وقسم از هرات طلب کرده و ذلیل ساخت بلکه نظربند فرمود ازین رهگذر بمراد نرسید و بغضب خداوند گرفتار گردید فرد :

تو چاهی کندهٔ در دل که خلقی را در اندازی

نمی ترسی ازان روزی که خودرا درمیان بینی

مختصر سلام سرکار امیر شیرعلی خان چند وقت که درتخته پل بودند هرچند کوشش
کردند که شاید ازترکستان لشکری سرشته کرده عازم کابل شوند موجود نشد اضافه
برای لشکری که در خود ترکستان ممکن شود محافظت ترکستان را کنند مهیا نگردید
متفکر ومضطرشده ثانی خدمتگاران حضوررا جمع آورده مشورت فرمودند عاقبت رفتن
هرات را بخود مصمم کردند زیرا که تدبیر دیگرندیدند باری چون ارادهٔ رفتن هراترا
بخود جزم کردند رجوع به سرشته ترکستان نمودند چنانچه بقرار سال های سابق که
میرهای ازبکیه بهر شهر وقصبه حاکم بودند بهمان منوال اراده فرمودند و جمیع میرهای
ازبکیه را بحضور طلب کرده امر کردند که بندگان اقدس میخواهد که در بارهٔ شما
احسان شاهانه کنند وشما میرزاده هارا بقرار سابق بجایداد های قدیمی حاکم مقررفرماید
لاکن شرائط سرکار با شمایان اینکه بامردم فقراء از ترك وتاجك وافغان بد رفتاری
وظلم وستم نکنیدوعدالت ورزید ومرور ومواسات کنید دیگر دور اندیشی کرده خود را
محکوم سرکار بدانید ودایم عریضه جات خود را بحضور اقدس بفرستید و از فرمان
سرکار تجاوز ندارید و بی فرمانی نکنید که موجب سخط است وشکرگذار درگاه الهی
بوده دعای دولت خداداد را شب وروز وردزبان بدارید بندگان سرکارهرقدر تحمل
کردم استقامت ترکستانرا علاج پذیر ندیدم در مدت توقف هرقدر تردد وکوشش نمودم
که لشکر بهم رسد ممکن نشد سردار فیض محمد خان بخت برگشته بخیال فاسد ترکستان
را زیر وزبر کرده چیزی از اسباب لشکری باقی نمانده که بندگان سرکار بامیدآن
در ترکستان توقف بدارد درین وقت بارادهٔ خداوندی بجانب هرات روانه میگردم وامیدوارم
ازدرگاه ایزدی که در مدت شش ماه توقف هرات جمیع اسباب وانجام لشکری را آماده
سازم وسرشته بدارم وبقصد انتقام دشمن کمر بسته روانه شدم باشما هم دران حین فرمان
فرستاده می شود باید بورود فرمان مکمل وآماده وتیار باشید اکنون بشمایان امر است
که درین فرصت که فرصت باقی است چند نفر شخص قواعدی از مردم افغان وازبك که
بنظام تعلیم گرفته باشند موجود کنید و لشکری از طائفهٔ افغان وازبك بهم رسانید
وبفرمائید که بقانون نظام مشق قواعد تعلیم بگیرند ودر علم قواعد وقانون نظام مهارت
تمام یابند ولشکر آماده ومکمل شوند و سعی کنید که هرچند زود تر بهمه قانون نظام
ونظام داری بدانند بهتر است بعدازان بحضور والا عریضه کنید ونفری شان‌را بنویسید
که ازهرات تفنگ و غیره انجام واسباب برایشان فرستاده شود وبهرفوج موزیکان لازم
که باید ازحضور فرستاده گردد وهرگاه درترکستان قواعدی نباشد عریضه کنید که چند
نفری از هرات بفرستم که بفرمان شما عمل نمایند وبامر شما قواعد بدهند تا زمانیکه
مع الخیر بجانب دشمن روانه شویم باید که آماده باشند لاکن فرمان سرکار را سهل
نگیرید زودتر سرشته کنید و کمر بمردانگی بسته دارید که انشاء الله تعالی زودازدشمن
انتقام کشیده شود اضافه بران خاطر بندگان اقدس ونیت حق طویت سرکار چنان
اقتضاء میدارد که فرزند بفرزند بقرار قدیم شمایان حکمران ترکستان باشید و فرمان
روائی کنید لاکن بشمایان هم لازم که در بارهٔ سرکار باید که بصدق دل وصافی اعتقاد

خدمتگذاری کنید و خلاف امر همایون بعمل نیاورید زیرا که این حکمرانی ترکستان احسانی است که بعد از سال های دراز بندگان اقدس با شمایان روا میدارند بخاطر رسانید که سرکار والا یك ذره باشمایان احتیاجی داشته باشند واز لاچاری ترکستان را بشما واگذارند الحمدلله و المنة امروز سرکار ذوی الاقتدار ازعهدهٔ ملك داری برامده می تواند وممکن است که فورا لشکرمکمل اسباب از هرات طلب کرده ترکستانرا محافظت کنند وسرشته بدارد وحکمرانی نماید لیکن سراسر نیکی ومروت واحسانی است که بندگان اقدس باشما روامیدارد باید که شما میرهای ولایت که همه بزرگ زاده می باشید کمر بمردی ومردانگی بسته شب وروز متوجه امر سرکار وخدمت باشید وفرمان اقدس را جایز شمرید باز هم خوب دانسته باشید که فرمان سرکار خیر وخیریت بجانب شمایان است باقی شما میدانید بمصلحت جان خود رجوع بعقل خدادادنمائید وملاحظه بدارید

مختصر کلام بعداز نوازشات سرکار جمیع میرهای ازبکیه که حاضر بوده ازجای جسته دست بدعا برداشتند ودر بارهٔ پادشاه تاج بخش ظل الله از صدق دل دعا کردند و هریك میرها جدا گانه نوازشات شهریاری راتصدیق نمودند و کمر به خدمت بستند و عهد وپیمانرا بقرآن خداوند موکد کردند وجان فشانی را به راستی وصداقت برذمه گرفتند

بعد ازان امیرشیرعلیخان ولایت ترکستانرا بقرار قدیم تقسیم کرده بمیرهای ازبکیه عطا فرمودند سردار سلطان مراد خان پسر میر آتالیق حاکم قندوز وخان آباد و تالقان وجمیع قطغن امرفرمودند وبمنصب اتالیقی سرافراز نمودند میرصدورحاکم، حاکم تاشقرغان و ایبك و توابعات آن ومیر اسلم خان کوسه که مایه صد هزار فتنه وشورش بود حاکم مزارشریف وهژده نهراضافه برآن متولی باشی روضهٔ مبارك شیر خدا اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب و میر اتالیق پسر صدور حاکم آقچه و اطراف آن ومیر حکیم خان حاکم شبرغان ومیرحکومتخان حاکم اندخوی که بعدازفوت مذکورمیر دولتخان پسرش جانشین پدروحاکم اندخوی شد ومیرمحمد خان کوسه بیگ اربیگی که در علم فتنه انگیزی وغمازی بهزاردرجه از میررستم خان افزون ودر شیطانی ونمك حرامی ازحسشمار بیرون بود حاکم سرپل وکوهستانات آن باضافه حاکمی سنگ چهارك که آنهم ولایت بزرگ وحاکم نشین بود بوی تفویض شد وباقی میرهای دیگری که جزوی بودند ونام بردن حسنی ندارد هریك بقدرمرتبه ماء مورقصبه ها گردیدند بعدازان بندگان سرکار جمیع میرهارا به خلعت های فاخره سرافراز نمودندمیرها که اینقدرمرحمت شهریاری را درباره خود دیدندهر کدام قدر قوه واخلاص باطنی که درظاهر بحضوراقدس داشتندمبلغ های خطیربطریق ارمغان بحضور آوردند منظور کردند اضافه از وجه نقد اجناسهای قیمت بها که سزا وارحضور پادشاه دیدند ازحضور گذرانیدند بعدازان فرمانهای میرکاری را حاصل کردند بسریرحکومت نشستندخلاصه کلام چون سرشته ترکستان بسته شدوخاطر اقدس جمع گردیده بتوکل خداوند باهشت عراده توپ ودوپلتن وسه رجمنت رساله وسوارر کابی ازتخته پلحرکت فرماشد وعیال سردار فیض محمد خان که سرکاراقدس ازوی خیلی رضامند بودند همراه گرفته بجانب هرات راه سپار شدند .

اکنون فقرهٔ چندی از جرنیل شیخ میرخان تحریر گردیده ثانی سر مطلب باز میروم چنانچه شرح رویداد مذکور راسابق در قید قلم در آورده بودم حال شمهٔ تحریر میدارم در زمان شباب و مستی تامدت بسیاری نمك پرورده و پرورش یافته حضور سرکار امیر شیرعلیخان بودند در ثانی نمك حرامی کرده بدولت سرکار اشرف امیر محمدافضل خان بسته شدند در جنگ آب کلید که بر کاب سردار محمدسرورخان رفته بودند جرنیل کل افواج بودند وبسی معتبری داشتند درانجا نیز نمك حرامی کرده باعث شکست لشکر محمدسرور خان شدند و به لشکر ترکستان پیوستند مدت مدیدی بحضور سردار فیض محمدخان بسرافرازی گذراندند تااینکه سردار فیض محمدخان مقتول شد جرنیل مذکور متفکر ماند وراه چاره را مسدود دید عاقبت برکاب امیر شیرعلیخان ازحدود پنجشیر عازم ترکستان شدند پرویزشاه خان که بحضور سرکار معتبر بودند لاکن ازقدیم دشمن ذاتی جرنیل شیخ میرخان درولایت بوده فرصت می جستند درین وقت از حضور سرکار دشمن خودرا طلبگار شدند سرکار امیر شیرعلیخان که خرابی سلطنت خود را ازدست سردار محمدرفیق خان و جرنیل شیخ میرخان میدانستند قتل مذکوررا امر کردند واجازه فرمودند پرویزشاه خان درحدود خواجه دوکوه توابع شبرغان جرنیل مذکوررا بادو نفر اقوام شان برده بقتل رساندند وافغانستانرا ازخبث طینت آن ناپاك نمك حرام پاك کرده امید است که خسرالدنیاء والاخره شده باشند بهرحال روز دیگر ازشبرغان مراجعت فرمود روزسوم وارد سرپل شدند وشب درسرپل توقف فرمودند میرمحمدخان حاکم سرپل درعزت داری و مهمان پذیری بحضور سرکار والااتبار کمی و کوتاهی نکردند ودرخور گنجایش کمر بخدمت بستند واز جمیع میرها درجانفشانی گذراندند وخورسندی حضور اقدس رادریافتند بعدازدو روز ازحدود سرپل حرکت کرده روزششم درحدود میمنه رسیده لشکرگاه نمودند میرحسین خان والی میمنه هرچند که قانون برآمدن ازشهر نداشتند ولیکن یزدانقل بیگلربیگی وداستانقل سپاه سالار خودرا باتحفه وارمغانهای بسیار وجهت لشکر پان رکابی بطریق مهمانی اسباب زیاد فرستادند وعذر خودرا ازحضور فیض ظهور بندگان اقدس خواستند لاکن عذرمیرحسین والی عذربتر ازگناه بود زیرا که استقبال پادشاه بزرگ برآمدن سزاوار بزرگی خود میرمذکور وخورسندی بندگان اقدس می شد امابندگان سرکار ازطریقه بزرگی اصلاً بخاطر مبارك نرسانده یك شب استقامت کردند وسخن نکردند وفرموده استاد را بزبان مبارك جاری کردند. مصرع :

«هرسخن جائی وهرنکته مکانی دارد»

چنانچه دران فرصت موقع سخن کردن نداشت تحمل کردند وصبر نمودند روز دیگر از حدود میمنه حرکت فرموده بجانب هرات راه سپار شدند امادرهیچ مقام توقف نفرموده منزل ومراحل طی نموده تااینکه داخل خاك هرات گشتند بعدازان اسمی سردار محمدیعقوب خان وفرامرزخان سپه سالار که درهرات مامور بودند فرمان اطلاعدهی فرستادند وازورود سرکار بخاك هرات آگاهی دادند چنانچه روزورود بندگان اقدس درشهرهرات جمیع افواج را باتمامی فقراواز شاه وگداو بزرگ وکوچك بااستقبال حضور دربیرون شهر کشیده صف ارائی کرده بقاعده

وقانون استادند این بود که بندگان سرکار بادل مجروح وقلب شکسته داخل لشکر ـاهشده توقف کردند تازمانیکه سلامی تمام شده بعد بندگان اقدس با یک یک سپاه نوازش ومرحمت فرموده گذشتند هم چنین بامردم فقرا از سید وسادات وقاضی وقضات وعلماء وفضلاء وفقیر وبی نواء مرحمت کرده گذشتند لاکن سردار محمد یعقوب خان وسپاه سالار در خدمت گذاری بندگان پادشاه قوی شوکت آزرده خاطر درعین فروتنی خدمت می کردند تا اینکه داخل شهرهرات گردیدند گویا سرموی در جان نثاری تقصیری نکردند چون وارد شهر شد پادشاه دلاور وسرکار غضنفر فردرعین جلال وشوکت واقبال در باغ شاهی بر تخت دارایی دارلسلطنه هرات آسوده برقرار نشستند از رنج راه بر آسودند باری سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپه سالار چنان کمر بخدمت گذاری و جان فشانی بسته داشتند ومتوجه امرسرکار بودند که گویا جمیع کدورت های سابقه را ازدل سرکار بدر کردند وباخلاص وصداقت می کوشیدند تااینکه فرمان سرکار بگرفتن لشکر جدید صادر شد وفرمان کردند که ازسوار وپیاده لشکری بسرعت گرفته جمع آوری دارند که باید در مدت شش ماه افواج قدیمی وجدیدی مکمل گردیده ازنظر فیض اثرگذارش یابد واسباب ملکی ونظامی انجام پذیرد که آثاری باقی نماند زیرا که بندگان اقدس اضافه ازشش ماه طاقت وصبر وتحمل ندارد لزوم که بعد ازموعد مأموری بقصد انتقام روانه گردم تا کید است مختصر کلام بنابر امرسرکار همایون بندگان عالی سردار محمد یعقوب خان وسپاه سالار شب روز متوجه لشکر گیری شده لحظه آسوده وآرام نبودند چنانچه درمقابل فوج قدیمی لشکر جدیدی گرفته مکمل کردند بقانون نظام وقواعد آموخته کردند که فرق درلشکر قدیم وجدید باقی نماند هردو لشکر بیک قانون قواعد میکردند و آماده ومکمل بودند خلص سخن در مدت شش ماه اضافه تر و بهتر ازجمیع کارات نظام داری سرشته کردند واسباب سفر را مکمل و مسلح نمودند چنانچه چشم بیننده کمتر دیده باشد چنانچه سزاوار هزاران تحسین وآفرین گردیدند چون ازهمه امورنظام داری ازجزوی و کلی فراغت حاصل کردند بعد ازان بحضور بندگان اقدس رسیده عرضه داشت کردند که حسب الامر وفرمان سرکار جمیع افواج را از سوار وپیاده وتوپخانه وخاصه دار وسوار ملکی یومیه از حضور گذرانده موجب تحسین و آفرین گردیدند تا اینکه جمع توپ خانه ولشکر وافواج از سوار وپیاده منظور حضور فیض ظهور شده از نظر سرکار والااتبار گذارش یافت خاطر خطیر سرکار از سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپاه سالارمسرور و خورسند گردیده بخلعت های فاخره وشمشیر جواهر نشان واسپان تازی نژاد بازین ویراق طلاو دانه نشان سرفرازی حاصل کردندو آماده خدمت وفرمان حضور بودند لهذا چون سرکار اشرف ازجانب لشکر وانجام سفر آسوده خاطر شدند بعد ازان عزم رفتن را بخود جزم کردند واراده رفتن نمودند قضا را قرعه اندازی بحضور سردار عالی سردار محمد یعقوب خان عریضه فرستاد و عرضداشت کرد بندگان سرکار شنیده می شود که عزم سفردارند بجانب دشمن روانه میشوند لاکن در قرعه چنان نظر افگنده شد که ستاره سرکار امیر شیر علیخان در مقابل ستاره سردار عالی

سردار عبدالرحمن خان بیش جنگ ولشکرکش افواج کابل است مقابل نمی آید هر قدر که بندگان سرکار بوجود مبارك مقابل شوند وجنگ در اندازند فتح بجانب لشکر کابل است وشکست بجانب سرکا اما ستارهٔ عالی که بعلم قرعه تقسیم کرده شد درمقابل دشمن بلند وفتح وظفر ازجانب شما است هرگاه سرکار والارا درهرات بازداشته خود جناب عالی بالشکرهای ظفر اثر ارادهٔ رفتن بسر دشمن کند امیدوارم که دعاگوی از فرموده قرعه دروغگوی نشده بقول قرعه فتح وظفر هم عنان لشکر عالی خواهد بود باقی جناب مولا یم مختار ند «حافظ وظیفه تو دعا گفتن است وبس» باری سردار محمد یعقوب خان وفرامرز سپاسالار بایتجنفر خدمتگار معتمد خود مشورت کرده باتفاق حضور بندگان اقدس رفته شرح قرعه انداز وبیان قرعه را عرضداشت نمودند پادشاه غیور سرکار والا ازشنیدن این خبر غضبناك شد نوشته قرعه انداز را منظور نکردند غضب آلوده امر کردند تارمق دربدن اقدس است بدیگری خدمت نمی فرمایم وازقضای الهی سر نمی تابم لهذا بغیرت سرکار کجا پیش میدارد که خود بگوشه نشسته شمارا بمقدمه بفرستم بوجودیکه شمافرزند و سپاه سالار بحضور بندگان ما از فرزند عزیز تر ومکرم لاکن بسرکار والا این چنین طاقت نمیاشد که این خدمت بزرگ رابا شما تسلیم بدارم خلاصه کلام چند روز بهمین منوال گفتگوی فی ما بین سردار محمد یعقوب خان وسپاه سالار وسرکار باغیرت بود بندگان اقدس ازگفته خود تجاوز نمی فرمودند تااینکه پنجنفر خدمتگاران حضور سردار محمد یعقوب خان متفق شده قرعه انداز رابحضور آورده بحضور حسب الامر قرعه انداخته بدون کم و کاست وبغیر ازخوف ورجاء بعرض اقدس اشرف رسانیدند بلکه تکرار عرض نمودند و هرگاه بحکم قرعه بندگان سرکار عمل کنند باید نروند ودر هرات توقف فرمایند ومقدمه را به سردار محمد یعقوب خان امر فرمایند که ستاره سردار مذکور بلند است وفتح وظفر همراه است انشاء الله تعالی که بحضور سرکار والا تبار سرافراز گردند غلام نیز دروغگوی نگردم بهرحال چون سخن قرعه انداز تمام شد ازحضور مرخص گردید بعدازان پنجنفر بزرگان حضور وخدمتگاران معتمد وارکان دولت باتفاق عرضداشت نمودند وسرکار والا را مانع ازرفتن شدند وسردار محمدیعقوبخان وفرامرزخان سپه سالار مأمور ومقرر شدکه بزودی تدارك وتهیه لشکر کشی کرده بتوکل خداوند اراده باری تعالی بادریای افواج ولشکر امواج بجانب قندهار روانه شوند اکنون سرکار امیرشیرعلیخان رادرهرات برتخت دار السلطنه وسردار محمد یعقوبخان وفرامرزخان را بتهیه لشکرکشی در هرات بگذارید.

چند کلمه از رویداد ترکستان و گذارشات میرهای ازبکیه و کردار ورفتار شان شنوید.

چنانچه قبل ازین تحریر شد که سرکار امیرشیرعلی خان ازلاچاری که در ترکستان انجام سلطنت باقی نبود روزچند بتردد وکوشش درترکستان گذرانند علاج پذیر نشد متحیر ماندند عاقبت ازروی لاچاری ترکستانرا تقسیم به میرهای ازبکی سپردند وسفارش کردند وتحقیقات نمودند.

وفرمودند که هریك حدود خودراسررشته بدارند بعد ازرفتن سرکار امیرشیرعلیخان ازترکستان بجانب هرات میرهای مذکور بی‌اتفاقی وخود سری راشروع نموده وهرکدام درحوزه معینه خود بنای حکومت را گذاشتند .... (۱)

چند کلمه سخن ازدارالسلطنه شهر کابل وحضورسرکار امیرمحمداعظم خان شنوید

قبل ازین تحریر شده بودکه سرکارامیر محمداعظم‌خان‌پادشاه افغانستان‌شدندو کوس دولت بنام نامی‌شان زده شد ودرتخت سلطنت داد عیش داده عدالت گستری می نمودند لاکن در عیش وعشرت کما حقه روز را بشب وشب‌رابروز می‌آوردند وقطعا غم‌وغصه را پیرامون‌خاطراشرف‌نمی‌گذاشتند مختصر کلام‌ازز‌مانیکه امیر شیرعلیخان ترکستانرا به میر های ازبکیه تقسیم کرده عازم هرات شدند همان وقت به سرکار والا ازترکستان اخبار شد که ترکستان ولایت بزرگ‌وسرپرست ندارد هرچند زودتر حاکم بالاستقلال و لشکری ازحضور مأمور شود بهتراست چنانچه ازاخبار ترکستان بندگان اقدس مسرور گردیده باسر دار سالار لشکر عبدالرحمن خان بخلوت کنکاش کردندوفرمودند که هرچنداراده سفر قندهار جزم است لاکن رفتن ترکستان جزم تراست زیرا که ولایت بی سر است وصاحب وسرپرست ندارد مصلحت بندگان اقدس اینست‌که بوجود مبارك بندگان سردار عالی روانه ترکستان شده ولایت ترکستانرا سررشته بدارند بعداز آن حکومت ترکستانرا تفویض سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمدامین خان بدارندوسردار مذکور رابسرپرحکم رانی مأمور فرمایند زیرا که درین مدت که سردار محمد اسمعیل خان حضور دارند شب وروز صداقت ورزیده بطریق محبت ویك رنگی‌قدم‌می‌زنند ورفتار می‌دارند ازین رهگذرا خیلی بندگان اقدس خورسند است واز جمله فرزندان سرکار است بهرحال بعد از آن بنابر امرسرکاربه‌تهیه وتدارك لشکر کوشیده سردار سالار بامروفرمان‌سرکار دربین یك ماه‌بخوبی‌ودرستی امورات‌لشکررا انجام دادند وبصلاح وصوابدید بندگان اقدس سردارمحمد اسمعیل خان را همراه گرفته‌ولشکری‌ازسواروپیاده وتوپخانه بخدمت سردار مذکور مامور ومقرر فرمودند اضافه بران خودسردار مذکورهم سوار رکابی داشتندوازحضور هم سه‌هزار لشکر بخدمت شان مامورشد بعدازان بحضور سرکار والاتبار رفته اجازهٔ سفر ترکستان گرفتند وحسب الامرساعت نیك ازدارالسلطنه شهر کابل بادریای لشکر حرکت فرماشدند وبسرعت منازل ومراحل‌طی‌نمودند تااینکه مع‌الخیروارد آیبك که‌سرحد ترکستان‌است‌شدند وخیمه وبارگاه باوج ماه‌رسانندند بعد ازورد

---

(۱) روی بعضی سطور کتاب در اثر آب رسیدگی، پریدگی ورنگ رفتگی‌هایی راه یافته وخواندن آنرا ناممکن ساخته آن حصه‌ها باعلامت ... . نشان داده می‌شود.

آیبك د ر تمام ترکستان آوازه درافتاد و اشتهارشد میرهای نمك‌حرام که‌در پنج روزه حکومت عارضی ازجادهٔ خودتجاوز کرده بودند فرار دشت ادبارگردیدند .
اکنون‌ازبندگان‌سردارمردانه وغیرتمند دیندار اعنی‌سیف افغانستان‌سردار عبدالرحمن‌خان غازی شنوید که بادریای لشکر در ای بیك‌استقامت داشتندلهذا روزی‌چند جهة امورات جهانداری وبعض تحقیقات رویدادافغانیه ترکستان درآنجالشکر گاه کرده بودند .
سردار عالی مقدار بعد از ورود ای بیك مردم از بیکیه را و حشی زده دیدند رجوع بتدبیرنهادندو از قول استاد عمل فرمودند

رباعی

بیك تدبیر نیکو آن توان کرد		که نتوان باسپاه بی کران کرد
بشمشیر ازیکی‌تاده توان کشت		برائی لشکری را بشکنند پشت

چنانچه اعزه واشراف مردم ای‌بیك را بحضور طلب کرده نوازش ومهربانی فرمودند وخلعت های فاخره پوشانندند وازخوف جان برآورده آسوده‌گردانیدند ازین رهگذر که در هرشهر ودیار وقصبه وده ودهات شهرت یافت‌بسیاری مردم‌های‌ازبکیه که‌پنهان و فراری بودند واپس آمدند واز حضور سردار صاحب تد بیر بهره مند شده بمنزل و ماوای خود برقرارگشتند چون این سخن درترکستان مشهور وروشن‌گردید مردم از بیکیه کلهم بخاطر جمع بجای خود آمده دعای دولت خداداد سردار عالی را نمودند و از عدالت بندگان عالی چقدر مسرور وخورسند بوده میر های خود را نفرین می‌کردند اکنون لازم‌که مردم ازبکیه دعای دولت خداداد بندگان عالی را بکنند ومیر های خود را نفرین بدارند ...

خلاصه سخن بندگان سر دار چون از امورات‌ای‌بك قدری آسوده شدند ومردم مذکور را از وحشی طبیعتی اندك تسکین دادند بعدازان‌از ای بك بازاده پروردگاری حرکت فرما شده سه‌منزل در بین راه نموده روز چهارم وارد تاشقرغان شدندلاکن‌درهر منزل که فرود می آمدند بمردمان آنجا خیلی نوازش و مهربانی می‌نمودند چون وارد تاشقرغان گردیدند بدرجهٔ محبت و نوازش‌ورفتار نیك‌راپیشه کردند که‌آفرین به بزرگی وآفرین بتدبیرکامل وآفرین بصبر ونگهبانی همچنان پادشاه غیور . . .

بهمه خلعت‌های‌فاخره عطا کنند وبسخن های چرب وشرین تسلی بخشند وبزبان مبارك‌جاری فرمایندکه باشما مردم‌گناهی نیست بدکردار دیگر است وگناه‌کار دیگر هرگاه خداوند آنهارا سرزنش کند وبدست افتادند آن زمان ملاحظه می کنید که چگونه جزا داده می‌شود لاکن شنیده می‌شود که گناه‌کاران فرار دشت ادبار شده اند اما فقرای بیچاره ازکوچك وبزرگ واعزه و اشراف وقاضی وقضات وتمام مردم‌که هستند در قید پادشاه وصاحب حکومت می‌باشند ومجبورندکه‌هرامری صاحب حکومت فرماید چار لاچار باید فرمان برداری بکنند وبجای‌آرند هرگاه تاخیر کنند البته صاحب حکومت بجز امیرسانانه وسرزنش می کنند شما مردم‌آسوده بمنزل ومکان‌خود سرگرم بیچارگی باشید..

روز ششم از مزار شریف حرکت فرماشده داخل تخته پل شدند و بر تخت موروثی پدر بزرگوار خود نشستند لاکن اشتقامت تخته پل از یکماه بیشتر شد قصه کوتاه در زمان توقف تخته پل از قلعه هجده نهر خبر رسید که پسر میراتالیق قلعه را مرمت کاری دارد و یومیه دور و دیوار و خندق را مردکار انداخته مکمل می سازد با راده مقدمه بالشکر ظفراثردارد هرگاه درمیدان تقابل نشود قصد قلعه بندی داشته بخیال باطل خود می خواهد که قصاص از لشکر خونخوار بگیرد چون این خبر بحضور سردار غضنفرا ر سید بر کاب بند گان سکندر شان کوچ کوچ منزل زده خودرا با دریای لشکر در حدود مملکت رسانیدند وقلعه را چون نگین درمیان گرفتند وچهار اطراف قلعه را لشکر گاه کردند وامر بسنگر نمودند لهذا هرچند مملک قصبه کوچك بود اما در بالای تپه بلندی اتفاق افتاده بود بنابران مستحکم بود چنانچه نقب زدن ممکن نبود بلیی دشوار بهرحال بعداز سنگرها بجنگ پیوستند وجنگ انداختند وشب وروز زدوخورد می کردند وداد مردانگی می دادند و قصد خون خواهی داشتند و تردد پیش ازپیش می نمودند اما فائده حاصل نمیشد زیرا که عنان اختیاردرقبضهٔ اقتدار پروردگار بود ازان سبب کوشش سود نمیبخشید وراه چاره مسدود تااینکه مدت دوماه قلعه بندی شد و گرفتن قلعه میسر نگردید واشکریان را کدورت دستداد لاکن غیرت دین داری نمی گذاشت ومی گفت کـه باید وشاید از گرفتن قلعه دست کشیده نداریم وتاجان دربدن داریم می جوشیم ومی کوشیم وا میدواریم از درگاه خداوند که خاتمه کار فتح حاصل سازیم بهمین منوال شب وروز می گذرانند گاه مایل بجنگ میشدند گاه درصبر وتحمل می افزودند می گفتند که هرگاه یکسال گذرد وقلعه بندی شود تامسخر نکنیم ازین اراده برنمی گردیم چنانچه اطراف قلعه را ازچهار جانب سخت گرفته بودند که پشه پرزده نمی توانست وراه رفت وآمد مسدود بود که هرگاه پرنده از بالای قلعه می گذشت به تیر می زدند وسرنگون می ساختند اما شاعر می گوید .

فرد

مکن ستیزه که چرخ ازستیزه کاری خویش ره ستیزه به بندد ستیزه کاران را

مختصر سخن مقرر فی مابین جنگ وجوش بود قضارا شدت تموز و گرمی هوا درهمین گرمی جنگ پیش آمد وبلشکر ظفراثردامن گیر شده چنانچه ناخوشی بسیار دست داد وبستری شدند گویا چشم زخمی رسید وبهر خیمه ازده نفر سپاهی یکی دونفر صحت ماند و باقی بستری بودند ازین رهگذر بندگان دارا دربان عالی مقدار متفکر شدند وبحیرت ماندند هرگاه اطراف قلعه را واگذار شود ودر باغات که آبها جاریست بروند اشخاص درون قلعه فراخ روزی وآسوده خاطر می شوند وهر گاه باطراف قلعه باشند وقلعه را تنگ بگیرند تف باد وگرمی هوا بلشکر ظفر اثرخرابی میرساند چنانچه یومیه مرض با فواج ظفر امواج ترقی می کند ولشکریان خیلی به تنگ آمده اند عاقبت مریض هارا در باغات خیمه زده نزدیك آبشار می بردند اما از غیرت وناموس داری قلعه را بیشتر از پیشتر حصار می کردند چنانچه ازغله ودانه به تنگ آمده بودند اضافه بران ازضرب توپ وتفنگ در دیوار قلعه باقی نمانده بود وفرسوده شده بود بلکه منزل ومکان درون قلعه بخاك دان دهر برابر

وآثاری باقی نمانده بخاک زمین یکسان گردیده بودومردم قلعه بسیاری بخرگاه وبگوشه های دیوار پنا برده زندگانی می کردند وشب وروز بعذاب الیم گرفتار بودند تا اینکه مدت قلعه بندی از سه ماه تجاوز کردوخوراکه درون قلعه باقی نماند وگرسنگی دستدادوروزها رابفاقه گی بشب میرساند وشبهارا بجرثقیل بروز می آوردندتاکار درون قلعه بجایی رسید که هرشب پنج پنج دهده ازدرون قلعه بدر شده خودرابه لشکرگاه میرسانیدندومرگ خودرا بخود شرف دانسته بحضور مبارک رفته سلام می کردند تا عاقبت بدرون قلعه قلیلی باقی ماند وآنهم مرگ هارا برزنده گی افضل میدانستند زیراکه بهلاکت رسیده بودند شبها ازجای ماست مهتاب می لیسیدند وروزها بجای نان بقرس آفتاب قناعت میکردند مختصر کلام چند روز دیگر بهمین منوال گذارش یافت وهردوجانب به تنگ آمدند خصوص افواج خونخوار که گاهی اینچنین زبونی را ندیده بودند که اندك لشکری مدت سه ماه سدراه شان گردد وبادریای اشکر مقدمه کنند عاقبت باوجود ناخوشی بسیار و پراگنده گی بیشمار اتفاق کرده یکشب ازچهار جانب یرش برده خودرا درون قلعه زدند وبمردانگی خود را بدروازه رسانیده دررا کشادند ولشکریان داخل قلعه شدند وهرجانب دست به قتل گذاشتند وقتل نمودند و در قتل مردم قلعه سر مویی تقصیر نکردند و از غیض و غضب متنفسی باقی نگذاشتند وخوردو بزرگ قلعه را تمام کردند لاکن باخبر وفرمان سردار سالار باعیال واطفال درون قلعه غرضدار نشدندوبسلامت گذاشتند الاآنکه پسر میر اتالیق خوقیه از قلعه برآمده بجانب آقچه فراری گردیده وباقی زنده جان ازمردم ازبکیه درون قلعه زنده نماند الا اطفال صغیر و عیالهای جوان و پیر و دختران بکر خواه صغیر و کبیر که درحفظ خداوند بامر پادشاه صاحب تدبیر محفوظ ماندند واحدی ازسپاه پیرامون شان نگشتند ودست بی ناموسی دراز نکردند ولحاظ خدا ورسول خدا وغیرت دینداری را بجا آوردند وغرضدار نشدند بهرحال پنجروز در مملك توقف کرده بمعرفت مردم فقراء مقتولان رادفن فرمودند بعدازان کوچاکوچ درحدود آقچه رسیده منزل گاه کردند وخیمه وبارگاه باوجماه رسانیدند لاکن مردم آقچه بر گشته بخت که دروقت شورش ازبکیه خودراداخل نکرده دور اندیشی نموده بودند در اینوقت که سزاوار احسان ونوازش بودند پسر میر اتالیق را جای دادند وباری کردند و فریب نامبرده را خوردند وازدولت خدا دادروگردان شدند وتکیه بر حصار فرسوده نمودند وخاك ادبار برفرق روز گار خود ریختند وخودرا بدنام دولت خداداد کردند و رجوع بجنگ آوردند وجنگ انداختندودرمقابل دولت خداداد خودرامقابل داشتندوخاتمه خودرا بعذاب الیم گرفتار کردند خلاصه کلام بندگان سالار بالشکر جرارچون باطراف قلعه رسیدند وبخت برگشته گی و رفتار بد و کردار زشت مردم اقچه را دیدند تعجب نمودند و فرمودند زهی افعال بدکه در زمان طغیان ازبکیه چگونه دور اندیشی و عاقبت بینی حال که وقت عزت پیش آمد خود را بذلت گرفتار کردند واز باعث یکنفر منافق کذاب پسرمراتالیق خان بدنام دولت خداداد نمودند .

فرد

گلیم بخت کسی را که با فتند سیاه — به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

باری جناب سردار غضنفرغضب آمیز شدند باوجود آن در بارهٔ مردم اقچه خیال بندگان عالی بخرابی نبود ومدنظر شان نیکی بود مدعا بدست آوردن پسر میراتالیق را داشتند لاکن مردم اقچه ازروی نادانی بخرابی خود کمر بستند و پیرو حرف دشمن شدند چنانچه درهمان حین میر حکیم خان که میر شبرغان بود ند و میر حکومت خان که میر اندخوی بود ند هردو باتفاق بحضور فیض ظهور بندگان عالی آمده سلام کرد ند وبقدر قوه ارمغان های خود را منظور حضور نمود ند و از حضور بخلعت های فاخره سرافراز شده هریك صاحب حکومت وولایت خود شده از حضور مرخص شدند اضافه بران میرحکیم خان میر شبرغان دختری درپس پردهٔ عصمت داشت از شرافت طالع و اقبال بلند بحضور سالار نامزد نمودند گویا شریك دولت خداداد شدند قصه کوتاه جناب بندگان عالی که بخت برگشته گی مردم اقچه را دیدند هرچند که یکهفته تاخیر کردند که شاید مردم اقچه براه حق دعوت شوند نشد ثانی بافسران لشکر وسپاه امر کردند که فوراً قلعه را حصاری کنند و باطراف قلعه سنگر بزنند واز چهار جانب قلعه را درمیان بگیرند . حسب الامر دلاوران لشکرو افسران دلاور قلعه را درمیان گرفتند وچنان کردند که یکنفر مرد وزن از درون شهر بدر شده نمی توانست بهمین منوال چهارده روز جنگ پیوسته بود ومردم قلعه ازبخت برگشته گی درقلعه داری خود کمی و کوتاهی نکرد ند و بافواج ظفر امواج زدو خورد می نمود ند ومتوجه خاتمه کار خود نبود ند که تا چند قلعه داری باید کرد ویا به امید واری که از کدام جانب لشکر خواهد آمد ویاری خواهد کرد اضافه بران قلعه بندی اسباب های زیادی بکار دارد اول خوراکه ودویم توپ و توپ خانه لشکری باشد که بامدعی تقابل گردد وجنگ انداز د وداد مردانگی بدهد هیچ یك در قلعه بندی نباشد عاقبت چه باید کرد بغیر ازسردادن وبنیاد خود را از بیخ وبن بر کندن.

فرد

قضا چون زگردون برآورد سر — همه عاقلان کور گرد ند وکر

بهرحال مدت قلیل که عبارت ازچهارده روز باشد بمردم قلعه تنگدستی پیش آمد وغله نایاب شد بلکه در کاه کشان فلك پیدا نشد لاچار به تنگ آمدند وشبها بگرسنه گی وداد وفریاد صبح میشد وروز ها به قرص آفتاب دیده خورسند بودند لاکن ازدهن توپ وتفنگ سیر می شدند عاقبت بافعال بدو کردارزشت خود دانستند بحال تباه خود پی بردند ازپسرمیراتالیق رو گردان شد ند وقصد کردند که پسر میراتالیق را محبوس سازند وبحضور سردار والاگهر برده دست آویز گناه خود کنند لاکن پسر میر اتالیق که از ابتدا از مردم اقچه بجان خود میترسید ولرزان بود وشب وروز مابین خوف و رجا می گذراند دراینوقت خیالات مردم اقچه را در بارهٔ خود بد دید بفکر جان خود شد وباپنجنفر خد متکار خود مصلحت کرده نصف شب از قلعه بر آمده خو فیه بجانب میمنه

راه سپار گردیده افواج خونخوار ولشکر جرار که شب وروز متوجه قلعه بودند وبقصد انتقام پسرمیراتالیق بیشتر می کوشیدند از رفتن مذکور اطلاع یافته فوراً سوار رساله رامقرر فرمودند چنانچه اول روز سوار مذکور رسیده پسرمیراتالیق را از بین راه گرفته محبوس آوردند وپنجنفرخدمتگار مذکور در حدود سنگر بدست افتادند واسیر پنجه شیرشکاران حمله ورشدندوجمله‌را بزنجیر وبندوزولانه بلشکرگاه آوردند بعدازان که بحضور بندگان عالی‌منظور کردندحسب الامردرلشکر گاه‌دار برپاکردپسرمیراتالیق را باخدمتگاران مذکور بدار کشیدند واز وجود ناپاك شان جهان راپاك گردانیدند بعد از دار کشیدن پسر میر اتالیق مردمان اقچه روی نیاز و التجا بحضور سردار سالار خداجوی آوردند وعذر نادانی خودرا کردند و از حضور پادشاه عدالت گستر نوازش ومهربانی دیدند وگناه شان عفو وبخشیده شد مگر اشخاص که‌شرپروفتنه انگیز بودند دریتوقت که بدست افتادند همه را بقتل رسانیدند بعد ازان بخاطر جمعی تمام چند روزی در باغات اقچه لشکرگاه نموده به عیش و عشرت نشستند وخواستند که قدری لشکریان آسوده خاطر شوند زیرا که زحمت بسیار کشیده بودند خصوص که درباب لشکرداری ولشکرکشی وغم خواری افواج مقابل بندگان سردار عبدالرحمن خان در افغانستان نمی گذرد وساق بر اینهم یقین نگذشته باشد وبعد از این هم نخواهد گذشت‌ گو یا سایر سپاهی لشکر خود را فرزند عزیز میدانست ونوازش میفرمود چنانچه شمهٔ از سپاه نوازی بندگان شان را قبل ازین درقید تحریر درآورده بودم باری سخن بدیگر جای بود هنوز یکهفته درباغات اقچه توقف نشده بود که‌فلك کج رفتار رشك باحوال‌لشکرجرار برده طبل کج رفتاری زدوکینه دیرین را بخاطر آورد و بقصد خون ریزی دست و بازو کشاد مصدقات این مقال آنکه خبر رسید که میرمحمدخان کوسه بیگلربیگی سرپل که باتفاق میر رستمخان کوسه فرار دریای آمویه‌شده بجانب بخارا راه سپار گردیده بودند دراین موقع باز از دریا بجانب ترکستان گذشته وارد اندخوی شدند غضنفرخان پسر حکومت خان که‌حاکم اندخوی بودند بامیر محمدخان کوسه متفق شده بجانب میمنه روانه شدند از این خبر پنج روزی نگذشته بود که ازشبرغان خبررسید آنکه میر حکیم خان حاکم شبرغان که قبل ازین باتفاق حاکم اند خوی بقدمبوسی حضور بندگان سالار رسیده سرافراز شده‌بودند وواپس‌حکمران‌ولایت‌خود گردیده بود،خاطرجمع‌می گذرانیدند اضافه بران میرحکیم‌خان‌دخترخودرا نامزدحضورعالی‌نموده سزاوار احسان‌ونوازش بودند خوف بیجا کرده بفریب میرمحمدخان کوسه فریب خورده ترك‌عزت‌خود کردند واز راه آبدان عبدالله خان ازبك بسرعت تمام بجانب میمنه فراری شدند لهذا چون بندگان سردار سالار متواتر این اخبارات را شنیدند ومتوجه امورات شدند متفکر ماندند زیرا که‌سردار عدالت گسترصاحب تدبیروصاحب اندیشه وصاحب فکر دوراندیش بودند ازین خبرهای پی‌درپی بفکر درماندند چنانچه فرموده شاعراست شعر

تانکنی جای قدم استوار | پای منه در طلب هیچ کار
در همه کاری که در ایی‌درنخست | رخنهٔ بیرون‌شدنش کن‌درست

بهرحال بعد از فکر بسیار سردار عالی مقدار رجوع به مشورت کرده سردار محمد اسمعیل خان پسر عموی بندگان عالی که از کابل تا حال همراه بود ند باد یگر بزرگان در بار و افسران کار گذار را بحضور طلب کنگاش فرمود ند وابتداء سخن که بخاطر عالی خطور می‌نمود فرمودند که ای بزرگان حضور در این فرصت رفتن ما وشما بجانب میمنه بسی دشوار است بدو واسطه اول آنکه مسخر کردن میمنه سخت ودشوار بل‌ممکن نیست ومرور ایام وامتداد زمان بکار دارد زیرا که ولایت بزرگ و مشهور است اقلا یکسال کامل فرصت میخواهد که تامیمنه انفصال یابد و بامید خداوند شاید فتح شود دویم سرکار شیرعلیخان در هرات می‌باشد نااین است که‌درهرات قناعت کرده آسوده نشیند یقین دارم که عنقریب‌ازیکجانب صدای‌لشکر کشی شان ظاهر شود البته در آنوقت ضرور میشود که باید در مقابل شان لشکر کشی کنیم ومقابل شویم هرگاه امروز خودرا گرفتار میمنه سازیم وبجانب‌میمنه راه سپار شویم بعد ازان بسی دشوار خواهد شد وعاقبت به ششدر حیرت خو اهیم ماند و خدا نخواسته نقصان کلی پیدا خواهد شد دراین باب بخاطر عاطر میرسد که از آقچه حرکت فرما شده درشبرغان نزول اجلال فرمائیم - ویك فرمان بجهة‌والی میمنه بفرستیم وازدوستی ومحبت بعدازان ازخوف ورجا سخن کنیم و همین اشخاص نمك حرام‌را طلب داریم هرگاه فرمان عالی را منظور کردند وتصدیق نمودند‌ومیرهای‌فراری‌را بحضور فرستادند فهو المراد وزهی خوش بختی و زهی اقبال وطالع نیکو بعد ازان‌چقدرنوازش ومهربانی را سزاوار شان وشوکت والی باشد ازحضور کرده میشود ومیمنه را سالهای سال حکمرانی خواهد کرد وهرگاه بخت برگشتگی‌باشد وبرعکس آن عمل کندومیرها رانزدخود نگاه‌دارد بعدازان بماوشما لازم دارد که‌باید بالشکرهای خون‌خوار بتوفیق خداوند عازم میمنه شویم وتن بتقدیر الهی داده میمنه را حصاری کنیم وکمر بمردانگی بسته داریم تاخواست خداوند چیزی که باشد بظهور خواهد رسید باری بعد ازامرسردار عبدالرحمن خان صاحب تدبیر جمله بزرگان دربار وسردار محمد اسمعیل خان مشورت بندگان سردار صاحب عالی مقداررا‌پسندیده‌منظور کردند ورای همه بزرگان بر این قرار گرفت بعد ازان به مصلحت دید بزرگان فرمانی اسمی والی میمنه میر حسین خان فرستادند.

شرح فرمان: دوستی وصداقت نشان سردار میر حسین خان والی میمنه بفور مهربانی بندگان سالار سرفراز باشند شنیده باشید که میررستم‌خان ومیر محمد خان گوسه بکلبر بیگی سرپل باتفاق مردم ازبکیه‌آیبك وتاشقرغان وهجده‌نهر الی اقچه وسرپل چه ظلمی بود که نه کردند تااینکه ازتقدیرات ازلی‌هریکی بقصدقصاص بقصاص خود رسیدند الا چند نفری که درنزد شما آمده‌اند بندگان‌عالی خواهش‌میدارد که آن مردمان شریر فتنه انگیز که بخت برگشته اند دست بسته‌بحضور بفرستندوخودرا ودولت خودرا ازنکبت آن منافقان محفوظ و مصون دارند وآسوده خاطر بولایت میمنه حکمرانی کنند وقدر دوستی دولت خدا داد را دانسته شکر گذار درگاه خداوندی

باشند ورمانی که فتنه انگیزان بحضور برسند و بقصاص خود که بد کرده اند رسانده شوند بندگان عالی وایس بجانب دارالسلطنه کابل اراده دارند ومع الخیرمیروند واز شما سراسر مسرور وخورسند گردیده دولت خداداد را ازخود وخود را دولت شریك بندگان اقدس بدانندوالسلام لهذا چون فرمان بندگان عالی بجانب میمنه رفت بعد ازان ازآقچه حرکت کرده وارد شبرغان شدند و توقف فرمودند و انتظار جواب فرمان بودند تااینکه میرحسین خان والی میمنه بحضور بندگان عالی متعالی رسیده از نظر گذارش یافت

مضمون عریضهٔ والی میمنه

آنکه غلام نوازا بنده پرورا فرمان حضور رسید مضمون آن دانسته دعاگوی شد ذره پرورا هیچکس پناه آورنده را ازدرخانهٔ خود نرانده وناامید نکرده وپناه داده اند ونوازش کرده اند امرور اینها امید کرده درمیمنه وارد شده اند اکنون التماس از حضور فیض ظهور بندگان عالی میدارم که همین اشخاص گناهگار را باین غلام و دعاگوی انعام دارند ودولت میمنه را ازخودشمارند وغلام را ازجملهٔ خدمتگاران مخلص شمرند انشاءالله تعالی غلام همه وقت خود را خدمتگار وتوقع خدمتگذاری دارم ومی خواهم که غلام رابصدق دل منظور حضور مهرظهور بدارند زیاده ایام عمر و دولت درترقی وتزاید باد .

مختصر کلام بعد از فرستادن عریضهٔ میرحسین خان والی دانست که بایدوشاید لشکر افغان بقصد انتقام وارد میمنه شوند لازم که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد ضرور شد که بزودی سرشته ولایت خود را ازهرخصوص انجام بدهیم واسباب قلعه داری وقلعه بندی را آماده وفراوان سازیم چنانچه هشت هزارنفرمرد جنگی جنگ دیده و مهرگن که در کار تفنگ دادمردانگی داده درشب تارچشم مور را به تفنگ می زد بدرون قلعه جمع کرده آوردند ودیگر ازهراجناس خوراکه اسپ وآدم مثلا جووگندم وبرنج وروغن وگوسفند وگاو واسپ واشتر حتی کاه وهیمه و همه وغیره اسباب قلعه داری که از جملهٔ ضروریات باشد بسرعت تمام جمع آوردند وانبار نمودند تخمینا دوساله اسباب جنگ را ازهراشیاء که لازم وملزوم بود آماده کردند انتظار ورود لشکر افغان بودند باری بندگان سردار سالار که در شبرغان انتظار جواب فرمان بوده شب را بروز می آوردند لاکن بعضی اوقات در مجلس می فرمودند که آمادهٔ سفر میمنه باشید زیراکه میرحسین خان والی میمنه ضرب دست ماندیده البته پناه آورنده هارا بحضور نمی فرستد وجواب میدهد بعد ازآن لازم میشود که بالای میمنه سفر کنیم تا اینکه بعد ازچندی عریضه رسید و مضمون عریضه معلوم شد و چون کار صلح بجنگ افتاده حضور بندگان عالی بغیر از رفتن بجانب میمنه دیگر علاجی ندیدند که بایدبادریای لشکر عازم میمنه شوند این بودکه بساعت نیك ازشبرغان لشکر ظفر اثر را دوتقسیم فرموده نصف لشکر جرار ازراه سرپل ومناصفه را ازآبدان عبدالله خان بسرعت برق وباد بجانب میمنه امر فرمودند وحرکت دادند این بودکه بدولت واقبال بادبدبه وشوکت چون نوج سکندر رومی وچون لشکر فریدونی وچون صولت بهرامی وارد میمنه شدند ودر نغل تپه تلاش خان که سرکوب بود فرود آمدند وخیمه وبارگاه باوج ماه رساندند وبرتخت دارائی برقرار نشستند بعد ازآن بمصلحت دید بزرگان وسرکردگان

لشکر فرمانی ازطریقهٔ بزرگی که سزاوارشاهانست برای والی فرستادند باین مضمون سواد:

فرمان بندگان سردارسالار

عالیجاه عزت آگاه میرحسین خان والی را آنکه عزت نشانا باوجود زحمت کشیدن ورنج راه را دیدن وبادریای لشکر واردمیمنه شدن ومبلغ های کلی صرف لشکر کردن ودولت های خطیر مخارج نمودن بازهم ازروی بزرگی و محبت ودوستی خصوص که طینت بندگان عالی بخرابی احدی ذاتی نبوده ونمی باشد بنابران بخاطرعاطر گذشت که دفعهٔ دیگر اطلاعا فرمان جهةآن صداقت نشان بفرستم که حالاهم ممکن است هرگاه میرهای نمک حرام که فراری میمنه میباشند آن عالیجاه بحضور بفرستند عجب نیست و باعث محبت و رابطهٔ دوستی افزون و بر زیاد می گردد بعد از ان بندگان عالی بدون جنگ وجدل و بمهر و محبت باز گشته میمنه را بشماوا گذار میشود که بخاطر جمعی حکمران بوده بادولت خدادادرابطهٔ دوستی قدیمی را از دست نداده خودرا ازجملهٔ دولت خواهان دولت قوی شوکت شمرید وامیدوار نوازش ومهربانی باشید اضافه بران اربابعث پنجنفر آدمهای نمك حرام خود را وفقرای خودرا ولشکر پادشاه عدالت گستر را رنجه ساختن و خودرا دشمن دولت نمودن سزاوار شان خود ندانید زیرا که بندگان عالی از سر اینکار نمیگذرد تا زمانی که مقصد حاصل نشود همان بهتر که با صلاح انجام یابد وبخور سندی تمام شود باقی شما میدانید هرکسی مصلحت خویش نکو میداند، خلاصه سخن چون فرمان سردارعالی مقدار منظور میرحسین خان زالی شد ومطالعه نمود مطابق عریضه اول عریضه فرستاد بدینموجب

شرح عریضه میرحسین خان والی میمنه!

صاحبا ذرهٔ پرورا غلام نوازا فدایت شوم فرمان قضا جریان را مطالعه کرده برتارك گذاشتم ازقدم رنجه کردن و زحمت ورنج راه کشیدن وردولایت میمنه تشریف آوردن و غلام را سرافراز نمودن غلام عقیدت کیش بسی مسرور و سر فراز شدم و دعای دولت قوی شوکت را نمودم وسرافرازی حاصل کردم اما التماس می کنند غلام که این اشخاص گناهکار که سراسر خطا کارند وگناه شان ظاهر وهویدا ست لاکن درزمانه رسمی است که پناه آورنده را پناه می دهند امروز غلام صداقت کیش ازحضور فیض ظهور امیدوارم که قلم عفو بر جریده این اشخاص گناهکار کشیده بغلام عنایت فرمایند ومابین دوست ودشمن غلام راسر افراز دارند زیرا درعفو لذتی است که درانتقام نیست، چونکه غلام لاچار گرفتار شدم ازلاچاری فرستادن ممکن نیست وبدنام عالم میشوم هر چند که آنها سزاوار قتل میباشند باوجود آن از انتقام عفو افضل است و غلام توقع عفو می دارم باقی جناب بندگان عالی متعالی پادشاه

وصاحب اختیارند لهذا چون عریضه والی منظور حضور بندگان عالی شد دانستند که والی میمنه درغفلت مانده ومغرور دیوار میمنه می باشد انفصال این امر جز با ن شمشیر دیگر نحو ممکن نیست .

فصل اول

مقدمه قلعه بندی میمنه بمعرفت بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان سالار

لهذا چون والی میمنه به غفلت ماند واز دولت قوی شوکت روگردان شده مغرور چهار دیوار میمنه گردید وصلح رابجنگ مبدل کرد بعد از آن بندگان عالی بتوکل خدا وند رجوع بمقدمه نمودند ولشکرها را با طراف شهر میمنه تقسیم کردند چنانچه یکطرف شهر را سردار باوقار سردار محمد اسمعیل خان رذمه گرفت ولشکر خودرا مامور کردند وجمیع افسران لشکر هریك جای مامور افواج خودرا سنگر زدند و متوجه سنگر های خود شده جنگ درانداختند ومقدمه کردند وشب وروز درکوچه سلامت ونقب کندن ساعی بودند وآن چیزی که لازمه قلعه گیری وسنگرزدن بود درانداك وقتی بجاء آوردند وهر فوجی درجانب سنگر خود سعی وکوشش می نمودند که زودتر خودرا بلب خندق رسانند وداد مردانگی بدهند تا اینکه جمیع سنگرها بلب خندق رسید وجنگ پیوسته شد وراجع به نقب پراندن گردیدند وچندین نقب ها پرانده دود ازنهاد قلعه گیان بر آوردند واضافه برآن درهرجانب شهر چندین دمدمه هازده بودند که سرکوبی قلعه گیان شده بود وتوب های آتش نفس ازدمدمه شب وروز خانمان هارا برباد میداد وفغان از مردم میمنه بر آورده بود خلاصه کلام شب وروز جنگ و مقدمه ازدوجانب برپابود وشور وغوغا ساعت بساعت افزون میشد لاکن درمقابل لشکریان مردم میمنه نیز جنگ مردانه می کردند وبضرب توپ وتفنگ چندین نفر ازافواج رابرباد فنامیدادند چنانچه دمدمه های سرکوبی شهر رابضرب توپ که دربالای حصار میمنه بود کن فیکون می ساختند بهرحال شب وروز از طرفین داد مردانگی داده میکوشیدند ومیخروشیدند ودر جنگ وجدل سرموئی تقصیر نمی کردند ازهمه افضل آنکه مهرکن هائی مردم درون شهرشب وروز شکار لشکریان می نمودند وتیر به نشان میزدند وقتل لشکریان را می کشیدند شمشیری که تعلق لشکریان داشت وغیرت ودلاوری که حق مردم افغان بوداز مردم میمنه صادر می شد اضافه بران شب ها مردم شهری چون شیرغران بسنگرهای لشکریان شباخون میزدند ودست وگریبان جنگ می کردند تاحتی که بعضی شب ها لشکرظفراثررا ازسنگر بدرمی نمودند وفراری می ساختند وهم چنین لشکریان ظفراثردرون قلعه درآمده دوداز نهادمردم میمنه میبر آوردند عاقبت شباخون زدن ازطرفین رسم شدوهرشب لشکریان مردانه وار درون قلعه در آمده چندین خانه وخرگاه ومردم قلعه را تاراج کرده آتش میزدند لاکن خلق از طرفین کشته میشد وبقتل میر سید مردم قلعه نیز چنین شباخون زده قصاص می گرفتند وداد مردانگی میدادند چنانچه سزاوار آفرین بودند ودیگرزبردستی مردم شهرازین رهگذر بود که دوتوب بزرگ صف شکن درون قلعه داشتند که یکی توپ قندوزی نام داشت

ونام آوربود ویکی توپ زلزله که آنهم مشهور ومعروف بود وآتش‌نفس می‌نامیدند و شب وروز قتل لشکریان می کردند خصوص دمدمه های‌لشکریان را سر نگون می ساختند وباخاك زمین یکسان می‌نمودند چنانچه ازضرب همان دو توپ‌بزرگ جمیع لشکریان را بهتنگ آورده بودند ونفس به‌نفس بدم کشیده قتل لشکریان را می برآوردند و مقابل درمقابل کارمی‌فرمودند افضل ازان دوتوپ چی‌آن سپاهیان درعجیب بودند که این چنین توپ چی‌ازطایفه ازبك صادر نمی‌شود بعمل‌نمی‌آیدشایدازمردم‌خارجه باشد تاخاتمه‌ظاهرشد که ایرانی بوده است مختصر کلام درجنگ وجدل وشمشیر زنی ودلاوری طرفین داد مردانگی می‌دادند خصوص مردم میمنه که درعین فقرائی که‌اصلاً ازنظام داری واقف نیستندونبودند درمقابل لشکر بانظام همسری کرده شب‌وروز تقابل می‌ورزیدند وبمردانگی مقابل‌شده می کوشیدند .

فرد

آفرین خدای بر پدری که ازو ماند این چنین پسری

باری چون یکطرف شهر میمنه تعلق سردار محمد اسمعیل خان داشت وسنگرها زده لشکرگاه کرده بودند وبرذمه شان ماموروبمقرر شده بود چنان جنگ های مردانه‌نموده شب‌ها بدرون شهر رفته شبخون میزدند که از مردی وغیرت شان ازعالم بالااحسن وآفرین می شنیدند وچندین شورش های دیگر برپامی کردند ودر جنگ میافزودند که‌فلك‌کج رفتار حسرت کش آن کردار می شد اضافه بران خود سردار دلاور باکمال شجاعت ومردانگی چندین دفعه دست بشمشیر باتفاق لشکریان خود را بدرون شهر انداخته مردانه وارجنگ می کردند چنانچه اینطریقه‌مردانگی ازسرکرده بزرگ خارج ازعقل بود باید بوجود مبارك خود نمیرفت لاکن سردار مذکور جان خود را مقابل بجان سپاه خود دانسته بی‌باکانه بالشکریان همراه میرفتند ودرجنگ شریك می‌شدند وتا از کشته پشته‌ها نمی ساختند ازمیدان جنگ بدر نمی‌گشتند هرچندافسران حضور شان مانع می‌نمودند افزون‌تر بجنگ می کوشیدند وهرنوبت که جنگ می‌انداختند به نسبت تسخیر کردن وشهر را تصرف نمودن کمربسته داخل شهرمی‌شدند ودرجنگ کوشش کرده قصد گرفتن داشتند ومی خواستند که‌تسخیر نمودن شهر میمنه بنام نامی شان قرار یابد لاکن تقدیر الهی راکوشش نمی‌باید وازتلاش کردن سرد نمی‌بخشد ازان سبب دست‌تهی باز می گشتند چنانچه در این باب شاعرفرماید .

مثنوی

باقضا کارو زار نتوان کرد که ازو زور کار نتوانکرد

گرد گارهرچه می‌کندنیکوست حکم برکرد گارنتوان کرد

بهر حال مقدمه وجنگ وشورش جانب سردار دلاور سردار محمداسمعیل‌خان از هر جانب بشتر بود چنانچه مردم میمنه باهمه دلاوری و مردانگی که شب‌و روز بظهور میرسانیدند ازجانب سردارمذکور هراسان و خوفناك‌بودند بنابران مردمان مهرکن‌ودلاور وجنگ جوی

درمقابل لشکر سردار محمد اسمعیل‌خان مامور ومقرر کرده بودند که همه شمشیرزن‌وچون شیرغران دلاور ومرد میدان محسوب می‌شدند اماسردار باغیرت که شب‌و روز جنگ می‌انداخت وجنگجوی بودند بنابران بسیاری لشکر سردار مذکور ازسوار وپیاده به قتل رسیده بودند ازین رهگذر دایم دلگیر بود بخفقان می گذرانیدند زیرا که نوکر پرور ودرباره نوکر خدمتگار شیوه داد گستری می‌نمودند مختصر سخن شرح روبداد جنگ ومقدمه طرف سردار محمد اسمعیل‌خان ازحد افزون است وقتل وقتال بسیار و غوغای شب‌وروز جانب شان ازشمار بیرون است لاکن سخن بطول انجام یافتن چندان زیب وزینت نمی بخشد خلص آنکه مدت هفت ماه کامل بهمین منوال ازطرفین جنگ و شورش بدرجه اعلا بر پابود وجانبین داد مردانگی می دادند وجنگ های مردانه می کردند وسه نوبت درمدت مذکور رفت وآمد ایلچی‌شد که شاید اصلاح شود وبصلح آنجا مسدد ممکن نشد زیرا که مدعای سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن‌خان دست آوردن میرهای فراری بود ومیرحسین خان والي ازین امرا باء می کرد ومیرها را ممکن دادن نبود وسردار مذکور ازین امرنمي‌گذشت وازمیمنه بازگشت نمي کرد تاا ینکه مقصد حاصل نمی‌شد اکنون سردار عبدالرحمن‌خان‌وسردار محمد اسمعیل‌خان رابا دریای لشکر بـاطراف شهر میمنه در سنگر ومیرحسین‌خان والي رابدرون‌شهرحصاری‌وقلعه‌بند بگذاریم

چند کلمه سخن ازحضور سرکار والا تبار امیرشیر علی‌خان که درهرات استقامت دارد وارادهٔ لشکرکشی بجانب قندهار مي نماید شنوید

لهذاچون قبل‌ازین‌درقید‌تحریر درآورده بودم که‌سرکارامیرشیرعلیخان بعد ازمقدمه های بسیار که از تقدیرات ازلي شکست یافته بود ودرهرات توقف داشته شب وروز بسرشته لشکر گیری ولشکرکشي وقصد انتقام بسرمیبرد لاکن بامر قرعه‌مشورت بزرگان دربار مبارك خود چنان کنکاش شده بود که بندگان سرکار بوجود مبارك توقف هرات وسردار محمدیعقوب‌خان وفرامرزخان سپه‌سالار مامور سفرخیریت اثربجانب قندهار شوند چنانچه درمدت هشت‌ماه از سررشته لشکر وشکست وریخت لشکریان وگرفتن لشکر جدید وتهیه وتدارك سفرخیریت اثر ازانجام خودرا فارغ ساخته لشکرقدیمی وجدیدی را مکمل نموده از حضور فیض ظهور بندگان‌اقدس گذرانیدند وموجب تحسین‌و آفرین گردیده خلعت های فاخره واسپان عربي بازین ویراق‌طلا وشمشیر دانه‌نشان ازحضور سرافرازی حاصل کردند بعدازان‌بامروفرمان سرکار اشرف اقدس مقرر سفرخیریت اثر جانب قندهار گردیدند وبساعت‌نیك وروز خوش از شهر هرات برآمده بدروازهٔ قندهارخیمه‌وبارگاه باوج‌ماه رسانیدند‌بنا به‌سبب‌امورچندیکهفته‌درانجاه توقف نمودند‌وبعضی امورات جهانداری که لازم‌بود سرشته کردند‌بعد بجهة اجازه‌حرکت بحضور شهریارذوی‌لاقتدار عرضه داشت کردند بندگان اقدس‌بوجود مبارك باخواص حضور وبزرگان نزدیك‌ودور‌وشیران دربار درلشکرگاه تشریف فرما شده‌جمیع لشکر جرار وافواج خونخوار که عازم‌سفرقندهار بودند همه را ازحضور مهرظهور گذرانیده ودعا وفاتحه دادند‌ودر پناه خداوند سپرده‌تمام

لشکریان را از زیر کلام الله شریف گذرانده بجانب قندهار مرخص فرمودند بعد بندگان سرکار بدولت واقبال وا پس وارد شهر هرات گردیده آسوده خاطر به تخت دارالسلطنه هرات نشستند اکنون سردار محمد یعقوب خان وفرامرزخان سپه سالار که اتفاق لشکر خون خوار و چون دریای مواج منزل بمنزل اجلال می نمودند تا اینکه وارد فراه شدند اما بتواتر این اخبار به قندهار میرسید درآنوقت سردار محمد سرور خان حاکم قندهار بودند و سردار محمدعزیز خان سپاه سالار لشکر لاکن در بعضی امورات جهانداری بی باکانه حرکت می کردند هرچند سردار محمدسرور خان نصیحت میدادند و نصایح میفرمودند سود نمی بخشید بلکه در کدورت می افزود تا اینکه خفقان و کدورت بالا گرفت زیرا که سردار محمد عزیزخان ماسوای عقل حرکت می کرد و خودرای بودند عاقبت از حضور سردار محمدسرور خان درقندهار بر آمده درفراه رسید وآوازه در افتاده وبی دربی خبر رسیده وبهر جاه بزبانها جاری شد سردار محمد سرور خان بجهت سردار محمدعزیز خان فرمان فرستاده طلب حضور نمودند سردار محمدعزیز خان که مغرور جوانی وشباب بود وازغیوری بفرمان سردار محمد سرور خان عمل نکرده از دهراهود باهمان لشکر قلیل که همراه داشتند حرکت فرما شده کوچ کوچ روانه کشك نخود شدند وبحضور سردار محمدسرور خان خط فرستادند واطلاع دادند که مایان بجانب کشك نخود روانه شدیم وامید واریم که بزودی افواجی در خور جنگ مدعی بفرستید که زودتر مقابل دشمن رویم ودانسته باشید که دشمن بالشکر بی شمار عازم اینصوب است در فرستادن لشکر مرحمت کرده احتیاط کنید که لشکر بسیاری بفرستید تا در مقابل دشمن ذلیل وزبون نشویم لهذا چون عریضه سردار محمد عزیزخان در قندهار رسید واز نظر سردار محمدسرور خان گذارش یافت خیلی کدورت آمیز شد وبا پنجنفر بزرگان حضور مشورت کردند عاقبت سخن به ینجا قرار گرفت که وقت کدورت نیست فرصت تنگ ودشمن عنقریب گیلو گیر سر شته لشکر باید کرد و بسرعت باید فرستاد زیرا که از بی اعتدالی سردار جوان بخت چهار اطراف قندهار بشورش است واز خدمت سردار محمدعزیزخان هر اطراف آن داد خواه چنانچه از حضور شان بسی بی ناموسی هادیده اند امیدوار یك نامه سردار محمد یعقوب می باشند بعد از عرضه داشت بزرگان حضور سردار محمدسرور خان لاچار دوازده عراده توپ وهشت پلتن مکمل و دور جمنت رساله وهشت بیرق خاصه دار وجزایر چی وچهار صد سوار ولایتی که همه سرداران وبزرگان قندهار بودند ویکنفر ازبزرگان دربار بافرمان نصیحت آمیز فرستاده امر کردند که چون لشکرهای ظفر شکوه در کشك نخود باشما برسند بعد حرکت فرماشده بسرعت خود را بلب دریای گرشك برسانید ودرآنجا خیمه وبارگاه برپا سازید ولشکر گاه کنید و استقامت نمائید تازمانی که ازحضور فیض ظهور بندگان سرکار فرمان برسد زیرا که تمامی قصه راعریضه فرستاده انتظار جواب میباشیم بعد ازان که فرمان رسید ازهمان قرار بشما دستورالعمل فرستاده میشود البته از قرار دستور العمل که امر سرکار والا تبار است بجاه می آورید ومتوجه خدمت میشوید لاکن تاآنوقت از لشکر ولشکرگاه خود وچندین امورات دیگر که تعلق بلشکر کشی ولشکر آرای ولازمه سپاهی گری دارد

شرط احتیاط بجا،می آریدو بدرستی شب وروز متوجه می شوید زیرا که دشمن قوی در مقابل وبمثل فرا مرزخان سپاه سالار شخص کهن سال کار دیده سپاه پیشه و تجربه آموز وصاحب تدبیر درپیش است وهزاران فن وفریب سپاهی گری راخوب دیده وبه تجربه رسانده خدا نکرده زحمتی بلشکر ظفر اثر نرساند ه

ازجمندا بهر عنوان که ممکن باشد ازنامبرده غافل نباید بودومتوجه افسرو سپاه خودنیز بدرستی باید باشید زیرا که درین فرصت که وقت باریك است وتقاضای زمانه غدارظاهر وهویدا دوست ازدشمن فرق نمودن بسی دشوار بهرحال کمال احتیاط را از دست ندهید وجمیع امورات را بحضور خود تمام کنید تاخاتمهٔ کار ندامت نکشید مختصر کم چون فرمان سردارمحمدسرورخان‌را سردار محمد عزیز خان مطالعه کردند از نصیحت‌های سردار محمد سرور خان غضب آلود شده ومطابق فرمان عمل نکردند اما رفتن لب دریای گرشك را تدبیر دانسته ازکشك نخود حرکت فرما شدند وکوچاه کوچ لب‌دریای گرشك رسیده فرود آمدند وبار گاه وسراپرده‌های زرنگار برپا کردندو انتظاردشمن بودند باری سردار محمد عزیزخان از مغروری بسیار بلند پروازی قطعا سخن شخصی را منظور نمیکردند وبی باکانه حرکت مینمودند خواه زشت بود خواه زیبا گویا نفس هجرداندستند هرگاه بحضورشان شخص دیگر سخن می کردند گویا قاتل وی میشدند وچنانچه فرمان سردار محمد سرور خان نصیحت آمیز رسید گویا قیامت برپاشد و غضب ناك فرمودند که سردار مذکور حاکم است بحکومت خود بزرگی کند وبملك و فقراء حکمرانی بدارد وبما فرمان فرستادن نصیحت های بزرگانه کردن از چه روست اضافه برآن دستورالعمل وسررشته دادن باعث چیست امروز عنان اختیار اشکر درقبضهٔ اقتدار بندگان خود ماست دیگری را چه اختیار است مقابل دشمن ماافتاده ایم وخیر دولت خودرا خود میدانم .

فرد

امور مملکت خویش خسروان‌دانند گدای گوشه نشینی توحافظا مخروش

اکنون آن چیزیکه تقاضای وقت‌را ملاحظه فرمائیم بعمل خواهیم آورد احتیاج بنامه وپیغام دیگری نداریم خلاصه کلام سردار محمد عزیز خان هرچند که شجاع ودلاور ومردانه بود ودرسخاوت قرین نداشت وچندین شیوه های شاهانه داشت که دیگری از پادشاهزادگان واقوام شان نداشت اما ازباعث جوان بختی وکمال غرور جوانی که خورد سال بودند خود پسند افتاده بود وسخن خودرا عین کمال وعقل افلاطونی و سراسر تدبیر وفکر ودانش میدانست بهمین واسطه‌ها خودرایی وخود پسندی چندین خرابی دستداد که عاقبت باعث شکست دولت شد وسلطنت بزرگی بربادرفت زیرا که شخص خود پسند دایم گرفتار ندامت است چنانچه درلب دریای گرشك اسم خودرانادرثانی گذاشت وجشن خسروی برپا کردند و جمیع افسران ومنصب داران لشکر نظامی وملکی خلعت واسپ ولجام بزرگانه بمثل شمشیر وکریچ وغیره انعام نمودند وبه تمامی لشکر یکماهه انعام‌ودوماهه تنخواه وبهرخیمه‌یکراس گوسفند وبرنج مرحمت فرمودند وبار دیگر در اب دریا جشن خسروی دوباره برپا کردند وسه روز دیگر بعیش وعشرت گذراندند بعدازان انتظارحرکت دشمن بودند امادر آنوقت آب دریای گرشك چنان موج زن بود و موج

میزد وفغان می کرد که عالمی را فغان وی فرو گرفته بود و گوش فلك را کرمی نمود چنا نچه شب ها ازغوغای دریا خوف به مردم سپاه بیدار شده بود وبرا کنده میشدند زیرا که اول بهار موج دریا و بسیاری آب بود و فرصت در آ نوقت بود و بی دستیاری کشتی و ناخداء ممکن گذشتن نبود گویا سد شدیدی فی مابین دولشکر بود هرگاه نادر ثانی وسردار خود پسند خود رای نمی بودند همین آب دریا که سنگر بزرگ بود مدت شش ماه درمقدمه تاخیر می انداخت ولشکر کابل میرسید امید فتح کردن داشت لاکن لازم شد که دو سه کلمه تکرار ازسردار محمد عزیز خان نادر ثانی تحریر دارم بعدازان سرمطلب باز گردم مقصد که سردار مذکور در خود پسندی ثانی نداشت اول آنکه سردار محمد سرور خان برادر بزرگی دویم درامور سلطنت صاحب اختیار سوم خود نادر ثانی زیر دست وفرمان بردار چهارم امر وفرمان سر کار بهمین منوال لازم که یك کاسه آب بی امر سردار محمد سرور خان نخورد چه لازم که فرمان اورا وقعی نگذاشته برخلافشان عمل دارند افضل از ان اسم خود را نادر گذاشتن بکدام عقل وبکدام شمشیر ومیدان داری کردن پس ظاهر شد که دیگر تحریر نشود و قلم دو زبان را ازین فقرهٔ نامناسب باز کشیده بجانب مطلب باز رویم واز رویداد وگذارشات قلم رانیم قبل ازین از ورود لشکر هرات بسر کردگی سردار محمد یعقوب خان در فراه تحریر نموده بودم اکنون درشهر فراه بجهة امورات لشکری چندی توقف داشتند لاکن سه چهار منزل از فراه بعضی لشکریان خود را حرکت داده بودند ومتوجه اخبارات قندهار بوده یومیه تحقیقات بعمل می آوردند تا اینکه لشکر قندهار در گشك نخود وارد شدند دوسه روز دیگر گذشت تحقیق شد که لشکر مذکور در لب دریای گرشك رسیده خیمه وخرگاه برپا کردند چون این خبر حضور سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپه سالار رسید بعدازان از فراه حرکت کرده بسرعت تمام با لشکر جرار وافواج خونخوار خودرا درگرشك رسانیدند ودر مقابل دشمن فرود آمده خیمه وبارگاه باوج ماه رسانیدند اما دریای گرشك مابین دو لشکر سد شدیدی بود زیراکه بی دستیاری کشتی ممکن گذشتن نبود فرامرز خان سپه سالار که شخص کهن سال وسپاه پیشه وجنگ دیده وجنگ آزموده بود چون بدریا نظرافگندند وفوج آنرا دیدند متفکر شدند زیرا که موجش سر بفلك کشیده و بسیاری آبش عالم را فرو گرفته متحیر مانده وبحیرت افتادند وبغم فرو رفتند ازان روی که جنگ دیده بودند بیك خیال را بهر جانب دوانیدند که هرگاه توقف کنم و تحمل داریم ممکن است که عنقریب لشکر دارالسلطنهٔ کابل برسد ویقین که سرکرده صاحب تدبیر همراه باشد بعدازان کار بمیان دشوار افتد وهرگاه تعجیل کنیم وبخیال مقدمه حرکت فرمائیم دریای گرشك درمقابل لشکر طرفین سد سدید است ودر این فرصت گذشتن بسی دشوار اکنون معالجهٔ این امر دشوار تدبیر است نه شمشیر باید است بدامن تدبیر زده شاید کاری از پیش بریم زیرا که از انبوه لشکر یك تدبیر نیکو بهتر است .

مثنوی

بیك تدبیر نیکو آن توان کرد	که نتوان با سپاه بی کران کرد
بشمشیر از یکی تا ده توان کشت	برائی لشکری را بشکنند پشت

بهر حال مصلحت چنانست که تدبیری کنم وفکری زنیم شاید لشکر قندهار از دریا باینطرف بگذرند زیرا که سر کردهٔ خورد سال جوان بخت خود رای دارند بعدازان که از دریاگذشتند امید وارم از درگاه خداوند که بتدبیر دیگر ار عهدهٔ شان بر آمده توانیم وهرقدر دراین باب زودتر تدبیرکنیم بهتراست وهرگاه درکار ها تاخیر نمائیم مبادا لشکر کابل برای شان کمك برسد وکار دیگر گون شود و قضیه بر عکس افتد آنزمان دشوار خواهدشد اکنون شما بزرگان دربار که همه جان فدا میباشید وبحضور بندگان عالی حاضر هستید دراین باب چه می فرمائید جمله باتفاق سخن کردند که تدبیرات شما سراسر نیکوست وپسندیده وجای تحسین وآفرین است بعدازصلاح و صوابدید بندگان سردار وبزرگان دربار فرامرزخان سپه سالار بامشورت حضور عریضهٔ مختصری خدمت سردارعالی مقدار نادرثانی تحریر کردند وعرضه داشت نمودند وبمعرفت شخص معتبری ازلشکریان فرستادند .

سواد عریضهٔ فرامرزخان سپاه سالار بحضور سردار جوان بخت سردار محمدعزیزخان نادر ثانی فدایت شوم صاحب من ذره پرور من شنیده می شود که شاهزادهٔ بلند اقبال نام نامی واسم سامی خودرا نادر ثانی گذاشته وبه جمع افواج رکابی حضور خودانواع انعام واحسان فرموده هفت شبانه روز جشن خسروی در لب دریا برپا کردند این فدوی سالخورده دعاگوی از شنیدن اسم مبارك خواستم که عریضهٔ بحضور فرستاده مبارك باد عرضه بدارم بنابرآن هرچند گستاخی میشود باوجود آن بحضور مبارك عریضه فرستادم که مبارك باشد امید وارم این غلام که قدر این اسم بزرگ را افضل و بزرگ دانسته سعی کند کهدر بزرگی آن که اسم بزرگان است قصانی بهم نرسد زیرا کهاین اسم بزرگ را خداوند بهرکس سزوار میداند چنانچه در عالم نشیب وفراز از اهل دنیا تا حال یك نادر خروج کرده ونام خود را بمردی درجریدهها ثبت نموده وتامادامی که قیامت قایم شود باقی گذاشته است امروز باید شاهزادهٔ بلندپرواز وپادشاه زادهٔ نیکو خصال همچنین بزرگی بکاربرد که گویا مقابل نادر اول محسوب شود ودر جریده ها بهیادگار باقی بماند اکنون بشرط عفو این پیر غلام گستاخی میدارم کهنادراول درتمامی دریاهای بزرگ مثل پنج آب احتیاج نمیشدند وبالشکر های فراوان کهاز مور ومار بیش بودند بدون امداد کشتی وخوف ورجاء بهتوکل خداوند (ج) وباقبال بلند پرواز وبمردی ومردانگی وغیرت ودلاوری میگذشتند امروز دریای گرشك درنزد آنها قلیل بهنظر نمیآمد ودر مقابل دریاهای که نادر گذشتند بشمار شمرده نمی شود چهنحو دریای گرشك بحضور بندگان عالی گویا سد سکندر سنگر شده ولشکر قندهار در سنگر برکاب شاهزاده بلند اقبال سنگری شده پس درین صورت هرگاه بمردانگی وغیرت اسم نادری بدون چون و چرا وبدون کید وریا ازدریا گذشته باینطرف لشکر گاه سازید وباپسر عموی خود سردار محمد یعقوب خان کههردو شاهزادگان نامدار میباشید تقابل ورزید البته داد مردانگی داده اسم بزرگانرا بهنیکی بالای خود گذاشتهباشید اضافه بران جانب شاهزادهٔوالا گهر جائی تنگ ومیدان جنگ نمیباشد واینطرف دشت بزرگ ومیدان وسیع ومیدان نبرد است

وسزاوار نبرد گاه می باشد ومرد ازمرد وشجاع از شجاع شناخته میشود ودلاوری ومرد صاحب غیرت باندك كر وفر ظاهر میگردد وبمردی نام آور میشود هرگاه ازین فقره های كه غلام عرضه داشت نموده ابم یكی تجاوز دارد وتخلف ورزد گویا رخلاف آن عمل كرده باشد لازم میشود كه اسم بزرگی ونام بزرگان راازخود دور دارد وپیرامون آن نگردد هرچند غلام گستاخی را بامید عفو از حد گذراندم اما یكفرد استاد را بحضور مبارك عرضه داشت میدارم باوجودیكه درظاهر منظور نظر كیمیا اثر نخواهد شد خصوص كه سخن حق تلخ است لاكن عرضه داشت غلام سراسر صداقت وپسندیده بلكه نصیحت آمیز است زیرا كه دردنیا دوچیز باقی میماند یانام نیك ویابد اضافه بر ان بزرگان حضور شاهزاده بلند اقبال یقین دارم كه غلام را بد خواهند گفت وسخن مردی را ازحضور خواهند پوشید زیرا كه سلسله دربارافغانستان چنین بوده وعمری چنین غلام دیدام چنانچه درهمین یك فرد استاد همه بزرگان حضور شاه زاده والا جاه ایراد خواهند گرفت والا جوهریست پسندیده

فرد

تكیه برجای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده كنی

زیاده براین امیدوارم كه بكمال بزرگی عفو فرمایند ازان سبب كه غلام نمك خواره ام هرچه بخاطر میرسد بدون كید وریا عرضه میدارم .

مصرع

می ترا دو چكنم آنچه در آیند انست ؟

خلاصه سخن چون عریضه فرامرزخان سپاه سالار بحضور سردارعالی مقدار سردار محمد عزیز خان نادرشنی رسید وازنظر گذارش یافت شاهزاده جوان بخت درغضب در آمده آتش در كانون سینه اش شعله زدن گرفت ودریای غضب بتلاطم درآمد وموج زد بدرجهٔ غضب آلوده بودند كه فورا ازدریا گذشته تقابل ورزند و فرصت نه دهند لاكن بزرگان دراودرباریان كاردار ومشیران حضور باتفاق عرضه داشت نمودند كه ای شاه زاده جوان بخت این تدبیری است كه دشمن خبر خودرا ملاحظه فرموده میخواهند كه بهمین تدبیر گزندی بلشكر ظفر اثر برسانند هیچ عاقل ودانا به سخن دشمن فریب نخورده وعمل نكرده چگونه شاهزاده بلند اقبال بگفته دشمن عمل كند اول آنكه فرمان سركار از دارالسلطنه شهر كابل دوم امر سردار عالی مقدار ازقندهار یوماً فیوماً متواتر رسیده و میرسد وتاكید است بمیا ر مینو پسند كه ازلب دریا جدا نشوید وازدریا نگذرید وانتظار لشكر خونخوار باشید كه عنقریب چون دریای مواج بشما میرسد و به لشكر شما ملحق میشود بعد ازان بامر و فرمان سركار عمل خواهند كرد اضافه ازفرمان سركار امروز كه شاهزاده بلند اقبال كه صاحب اختیار جنگ وعقل عالم میباشند كجا رواست وچه قدر درست باشد كه تصدیق قول دشمن دارند و بفریب دشمن عمل كرده خود را ولشكر خود را درمهلكه اندازند

ونام بدبرای خود وبرای خدمتگاران حاصل نمایند از دشمن دشمنی باید گرفت نه مهر ومحبت ونه دوستی وصداقت امروز فرامرزخان سپه سالار که مرد کهن سال جنگ دیده می باشد ازهرات پیش جنگ لشکر شده به نیت فتح وظفر دولت خود و خرابی دولت ما وشما آمده و کمر فتح لشکر خود بسته بهر عنوان که تواند ومیسر شود لازم که برای دشمن فریب کند وفریب بکار برد ومدعای خودرا حاصل سازد وگوی مراد از میدان نبرد برباید نه اینکه خدمتگار ونمك خوار ازدشمن دولت خدا داد باشد ونمك حلالی خدمتگاری بدولت شما که دشمن دولت شان می باشید صداقت بکنند و پاس نمك پادشاه خود را نکنند وشما را خدمتگاری کنند وبه عوض جنگ و جدل نصیحت فرمایند ودرنیکنامی دولت شما کوشند اکنون سخن دشمن سزاوار شنیدن ندارد تا به عمل کردن چه رسد امید غلامان ازحضور فیض ظهور آنکه ما پنجنفر خدمتگار که بحضور شاهزاده بلند اقبال می باشیم اول اینکه خدمتگار وجان فشان دویم هر کدام بدولت خداداد نامدار سوم برکاب حضور شما حاضر وبحضور سرکار والا تبار ظاهر و هویدا می باشد خدا نخواسته هرگاه درلشکر ظاهر اثر فتوری پیدا شود مابندگان سزاوار قتل می گردیم و بندگان عالی اضافه بران بدنام خصوص از باعث نام نادری رسوای عالم گردد امید آنکه بندگان عالی خودرا وپنج نفر خدمتگار خود را بدنام نساخته بگفته دشمن عمل نکنند ونباید کرد وبه تقدیرات ازلی تن در داده درمقابل دشمن ازعهدهٔ هر کار بفضل خداوند خواه جنگ خواه تدبیر برآمده می توانیم بهتر آنست که ازین خیال باطل گذشته بخیر دولت خود کوشیم باقی جناب شاهزاده والا جاه درامورات دولت خود مختارند ازخدمتگاران همین قدر عرضه داشت ازطریقه اخلاص لازم بود که بحضور عالی باتفاق رسانديم .

مصرع

«امور سلطنت خویش را خسروان دانند»

مختصر کلام سردار محمد عزیزخان که جوان خورد سال ومغرور بود و نشیب وفراز دنیارا ندیده وتجربهٔ حاصل نکرده بود سخن ناصحان نیز تاثیر نه بخشیده بلکه برعکس افتاد ازروی قهر وغضب برخلاف مشورت بزرگان ارادهٔ کردند ودرقید وبست وزشت زیبا نگشته تیشه برپای خویش زدند لاکن حق بجانب سردار عالی بود زیرا که باوی چند خصلت جمع آمده بود اول خورد سالی دویم غرور جوانی سوم غرور مستی چهارم صاحب دولتی پنجم شاهزادگی و فرمان روائی و حکمران سپاه و لشکر عظیم تابع ومطیع فرمان وفرمان بردار ششم تجربه حاصل نکردن پس شخصی را که اینقدر اسباب خر می وفرمان فرمائی میسر وموجود باشد البته رتبهٔ خودرا نادرثانی بداند وبقسم نادرحرکت فرماید بازهم آخرین فرصت وارد شدن خودرا ولشکریان را با بونه واسباب بیکبار ه بدریا نزدند وبه آن طرف رفته خیمه وبارگاه برپانکردند خصوص که جهان کشاه نادری را نظر افگنده بودند لازم داشت که بهمثل نادر رفتار کرده بدون کشتی و کشتیبان خود را بدریا میزدند تانادر ثانی میشدند خلص کلام یکشبانه روز بزرگان دربارو معتبران حضور که همه درعصر خود در تدبیرات جهانداری فرامرزخان سپه سالاررا بجوی نمی خریدند

وخودرا افلاطون عصر وزمان خود میدانستند ودر فهم وفراست وعقل ودانائی ثانی نداشتند وچندین جنگ هارا دیده وتدبیر های جنگ را طی کرده بودند هریك بدلیل وبرهان عرضه داشت مینمودند منظور حضور شاهزاده والا جاه نمیشد وبرعکس آن سخن می کردند تاغرور بدرجهٔ رسید که فرمان سرکاری وفرمان سردار محمد سرورخان را بگوشهٔ خاطر نگرفتند وبر ضد نصایح بزرگان حضور امر کردند و آدم مقرر فرمودند که در گذرگاه دریا هرقدر کیمه باشد حاضر نمایندوجمع آوری دارند و بسرعت یکجاه کنند چنانچه صاحب کار کیمه هارا بحضورطلب کرده نوازش فرمودند و خلعت دادند وماموره فرموده تا کیدات بلیغ بعمل آوردند قصه کوتاه صاحبکار کیمه ها که خلعت پوشید ونوازش دید چندین کیمه های مخفی داشت همه را حاضر کرد و کیمه های که یومیه بدریا کارمی فرموده جمله رادرسه گذرگاه که نزدیك لشکرگاه بود حاضر گردانید بعد ازان باتفاق کیمه چیان بحضور آمده عرضه داشت نمود وتمامی کیمه چیان بخلعت های مناسب ولایق سرافراز گردید مختصر کلام درسه روز جمع کیمه ها انجام یافت ومکمل درلب دریا آماده گردیدوبندگان عالی نادرثانی اراده گذشتن کردند ازین رهگذر خدمتگاران حضور که خودرا فدایی میدانستندوهر کدام نام ونشان ورتبهٔ بزرگی داشتندبار دیگر باتفاق بدون خوف ورجأ بدون کیدوریأ با احوال تباه بحضورشاهزاده والا جاه آمده عرض نمودند که ای پادشاهزاده بلنداقبال ازین خیال فاسد که سراسر خطراست درگذرید وما غلامان رابدنام ورسواء نسازید وبقتل حضور سرکار والا تبار نندازید و یقین دانید که از دریا گذشتن موجب خطر است وباعث شکست واسیر دشمن شدن ازبرای خدا ورسول خدا که ازین اراده برگردید وازلب دریا که پشت به قندهاراست حرکت نکنید وآسوده باشید که عنقریب لشکر دارالسلطنه کابل میرسد ولشکر حضور قوی میشود امروز درمابین دولشکر دریا گو با دست آویزخوب وسنگر بزرگ است تازمانی که لشکر کابل برسد وموجب ترقی دولت شود آن زمان به قتل دشمن کمر بسته بفضل خداوند کریم حرکت میداریم وبایك حمله مردانه دشمن را ازمیان برداشته وراردشت ادبار می سازیم سردار غیور که دایم برعکس هر کار عمل ورفتار می کردند چنانچه ازغضب براشفتند ودر جواب بزرگان تکلم نکردند وسکوت ورزیدند زیرا که همه بزرگان حضور قدیمی خدمتگار ونمك حلال بودند وپاس خاطرشان کردند تااینکه شب گذشت وفرداشد بعدازان خود بندگان عالی بلب دریا چون ماه باوج فلك رسیده بالای کرسی زرنگار نشستند وفوج فوج لشکر دریاموج رادر کشتی نشانده ازدریا می گذراندند ومتوجه احوال سپاه بودند درمدت پنج روز جمع لشکر وکشور وخیمه وبارگاه برپا کردند لاکن گرداگرد لشکر سنگر زدند وآمادهٔ جنگ شدند ومتوجه دشمن بوده شب وروز احتیاط لشکر خودرا می کردند ومحافظت می نمودند تا ضرراز دشمن نرسد .

فصل دوم

مقدمه گرشک وشکست لشکر قندهار ومحبوس شدن سردار محمد عزیزخان وفتح نمودن سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپاه سالار وتصرف کردن قندهار را

اکنون رجوع نمودم بتوکل خداوند در فصل دویم وامیدوارم ازدرگاه خداوند کریم ورحیم که درزمان اندك بطریق اختصار تحریر دارم که زودتر انجام یابد بهرحال چون لشکر قندهار از دریا گذشته خیمه وخرگاه برپا کردند وسنگر زدند فرامرز خان سپاه سالار که آرزو مند چنین روزی بودند از گذشتن لشکر قندهار ازدریا چقدر که گنجایش داشت خورسند شده بزبان جاری کردند .

خوش آمدید که خوش آمد مرا از آمدنت — هزار جان گرامی فدای هر قدمت
رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست — کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست

خلاصه کلام فرامرز خان سپاه سالار که این روز را از خداوند طلب گار بود وبخواب وخیالش نمی گذشت ازملاحظهٔ این احوال خرم ومسرور شده بفکر تدبیر افتاد وبیك خیال را بهرطرف جولان داد عاقبت تدبیر جنگ وسررشته مقدمه را دریافت زیرا که قبل ازاین چندروزی که در گرشك استقامت داشتند هرروز سپاه سالار باقلیلی سوار رکابی اطراف دشت وجای های دیگر را گردش می کردند ومیدان جنگ وتدبیر جنگ انداختن ودیگر تدبیرهای که در جنگ بکار میرود همه را ملاحظه کرده دربین چندروز کار جنگ را بچشم سردیده آماده نموده بودند خصوص دراطراف میدان چندزمین آب بردگی دیدند که فرسخها آب برده بود هرگاه لشکر را خوفیه در آنجاه پنهان کنند که درموقع جنگ بکار برند ممکن بود بارها در مجلس خاص مذاکره می کردند که در وقت جنگ بسیاری لشکر خود را ازروی تدبیر در همان آب بردگی پنهان میکنم وخود با کمتر لشکر ازروبرو مقابل میشوم وجنگ می اندازم لاکن جنگ را بیك روز تمام نمی کنم هرروز بجنگ رفته ساعتی مقدمه می اندازم و خود را شکست میدهم تازمانی که مدعی را از سنگر بدر کرده بمیدان رزم برارم وبه نفس کشم بعدازان خوفیه را خبر داده دشمن را بهابین گرفتار می سازم و بفضل خداوند کوك شکار می کنم هرچند که خوف هم دارم زیرا که چند خدمتگار صاحب تدبیر و جنگ دیده دارند لاکن خورسندم که سردار جوان بخت خود رای وخود پسند میباشند سخن ناصح تاثیر نکرده مغرور نام خود می باشد وشمشیر نادری میزنند اکنون تدبیر همین که سخن کردیم بارهم عنان اختیار درقبضه اقتدار پروردگار است ازدرگاه خداوند امید واریم که فتح ظفر هم عنان لشکر قوی شوکت باشد . مصرع

«تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد»

این بود که از مرحمت پروردگار جمیع تدبیرات سپه سالار باتقدیرات ازلی موافقت کرد وهمچنان که بخیال تدبیر بسته بودند بهمان منوال اتفاق افتاد چنانچه فرامرز خان سپاه سالار که از همهٔ امورات لشکری خود را باسررشته دیدروز دیگر باچهار عراده توپ جلوی وچهار عراده

توپ قاطری ودو پلتن مکمل و یکهزار سوار هراتی از روبروی لشکر قندهار جنگ انداخت ولشکر نظامی را خوفیه در شب بجاهای آب برده پنهان کرد و تعلیم داد که هر وقت از جانب لشکر هرات سه توپ بم بهوا رفته صدا کرد انوقت بر آمده خود را بلشکر دشمن بزنید و داد مردانگی بدهید تا موجب سرافرازی ما و شما بحضور سرکار امیر شیر علی خان زیاد برزبان شود لهذا فرامرز خان سپه سالار بهمین منوال مقدمه انداختند ولشکر قندهار پیش از وقت آمده و تیار بودند بورود لشکر هرات در حدود سنگر خود بجنگ در آمدند و بضرب توپ و توفنگ زمین معرکه بلرزه در آوردند چند دفعه لشکر هرات بسنگر لشکر قندهار حمله کردند و خود را بسنگر رسانده جنگ پیوستند لاکن لشکر قندهار بضرب توپ و توفنگ دفع می کردند و پراگنده می ساختند و شکست می دادند لاکن این شکست لشکر هرات تدبیری بود چنانچه سه روز بهمین منوال درزد و خورد و شکست تدبیری گذارش یافت روز چهارم نیز مقدمه شد و لشکر هرات شکست تدبیری یافت و دو عراده توپ قاطری هم بمیدان ماند روز پنجم فرامرز خان سپه سالار متحیر مانده فکر در ماند این بود که وعده مقدمه شد و از لشکر قندهار آواز کوس و کرنا بر آمد فرامرز خان نیز بجنگ آمد و از طرفین مقدمه برپا شد لاکن سپاه سالار در همان حین عریضه مختصری بحضور نادر ثانی فرستاد که فدایت شوم نادر اول هیچ مقدمه را در سنگر نکرده و بود در میدان جنگ از ادر پیش جنگ کسی نبود چهار روز غلام مقدمه بردم نادر ثانی از سنگر بدر نشد ممکن است که نام نادری را ارشود دور دارند تا بدنام عالم نشوند چون نادر ثانی عریضه را مطالعه کردند از غضب بر اشفتند و قصد میدان کردند چنانچه هر دو لشکر نزدیك بسنگر جنگ میکردند اتفاقا در لشکر هرات شکست پیدا شد و نادر ثانی فتح پنداشته اراده حمله کرد و پنجنفر خدمتگاران حضور که از تدبیری سپاه سالار می دانستند و خودشان جنگ دیده و صاحب تدبیر بودند هر قدر عذر و التماس کردند که از سنگر بدر نشوید که فریب فرامرز خان سپاه سالار بسیار است و این شکست تدبیری است لاکن نادر ثانی که از عریضه سپاه سالار غضبناك بودند تاب وطاقت نیاورده از سنگر بر آمده باافواج دریا موج در میدان نبرد مقدمه انداخت و بالشکر انبوه جنگ در پیوست و باتوپ و تفنگ زمین معرکه را بلرزه در انداخت و میدان نبرد را سیاه و تاریك گردانید و چنان مقدمه مردانه کرد که فلك تحسین و آفرین گفت بلکه این چنین مقدمه مردانه در افغانستان کمتر بهم رسیده بود تا اینکه در لشکر هرات شکست فاحش افتاده و متفرق شدند و لشکر قندهار با مرسردار اعلی از دنبال شان روان و اسپ تازان بار دیگر بزرگان حضور سد راه نادر ثانی شدند و چندین دلیل و برهان گفتند و التماس کردند و سلم دادند که از برای خدا فرامرز خان سپاه سالار شخص صاحب تدبیر است و این غلام های حضور هم در مقابل سپه سالار شاید کمتر تدبیر داشته باشیم جناب شما توقف کنید تا پنجنفر خدمتگاران حق نمك خوردگی بجاه آریم وجان فداء کردن خود را ظاهر سازیم آیا نادر ثانی که بسیار میدان را فتح قیاس کرده بودند و از غرور جوانی و مستی بتلاش تمام بالشکر جرار از دنبال لشکر هرات می تاختند چنانچه در عین تاخت و تاز دو توپ لشکر هرات را تصرف کردند تا اینکه از نصف میدان گذشتند بلکه بلشکرگاه هرات نزدیك شدند آن زمان سپاه سالار بمراد خویش داخل شد زیرا که همین فرصت را از خداوند می خواست فورا سه توپ بم بامر سالار صدا کرد و گوشزد لشکر خوفیه شد چون آنها منتظر فرمان بودند فورا از هر جانب

برآمدند یك فوج بجانب لشکرگاه قندهار راهی شدند ودیگر افواج بلشکردر آویختند وخودسالار بالشکرهای شکست خورده که سراسر تدبیری بود واز فضل خداوند مقابل به تقدیر افتاد بازگشته روبجنگ آوردند وجنگ پیوستند عاقبت لشکرقندهار را چون یك تن ما بین گرفتند وکوك شکار کردند لاکن نادر ثانی که ناتجربه کار بودند وباخود این گرفتاری که لشکرهای خودرا گرفتار پنجهٔ بلامی دیدند بازهم از کمال غیرت ومردانگی وجود مبارك چون سد سکندر بمیدان جنگ ایستاده لشکر خودرا تحریص بجنگ میکردند و متوجه گیرو دار جنگ بودند که ناگاه از لشکرگاه شخصی رسید خبر داد که لشکر گاه قندهار را افواج هرات چپاول زده بتاراج بردند وقتال بسیاری نمودند سردار جوان بخت ونادر تاج وتخت ازشنیدن این خبر سخت متفکر وپراگنده شدند ودانستند که سخن ناصحان برحق بود وفریب دشمن بکار رفت اضافه بران لشکر حضوررا کمتردیدو آنهم ازجنگ بازمانده نه دست ستیز ونه پای گریز دارند درجنگ جاه متحیر وپراگنده استاده واز جنگ دست کشیده اند وبی هوشانه بهر جانب می نگرند وباقی تمامی لشکر بهر جانب در بدر بعضی بطرف دشت وبیابان دوان دوان وبرخی بجانب کوهسار متفکر وحیران حیران و بسیاری غریق دریای محیط و طعمه نهنگان وباقی در میدان جنگ بخون خود غلطان غلطان وبسیاری زخمی ومجروح درجنگ جاه نگران نگران ودیگران بدست دشمن اسیرو جانب لشکرگاه دشمن روان روان واسپ وعراق ولباس بر کمر قلیلی ازخدمتگاران جان فداء باقی مانده بودند که باطراف سردار دلاور ونادر کشورگیرو کشور بخش وسرور بی تدبیر ایستاده بودند وشاهزاده جوان بخت اعنی نادر تاج بخش چون آفتاب تابان وچون ماه درخشان دربالای حوزه فیل نمایان سوار لاکن همچنانکه سوارحوزه فیل بودند باخدمتگاران قلیل باشوکت نادری هنوز هم مائل بجنگ بودند وخواهش بمقدمه داشتند زیراکه دردلاوری ومردانگی شهره آفاق ودرشمشیر زنی مشهور وطاق بودند آیاچه شود .

فرد

هرکه درکارها شتاب کند	خانه عقل خود خراب کند

شاعری گوید ؛

هرکرا دانش است بسیاری	نکند بی مشاورت کاری

واستاد دیگر می فرماید .

دریں زمانه که بردوست اعتمادی نیست	چگونه غیره توان شد بگفتهٔ دشمن

وشاعردیگر نوشته است ؛

خلاصه کلام مدت شش ساعت کامل مقدمه شد لاکن مقدمه ئی که سراسر بو قلمون ومتفرقه بهرحال نادرصاحب شوکت وبهادر مردانه صفت ملاحظه کرد که کار از کار گذشته ودست ستیز کوتاه است وگریز کردن عین خطاست متفکر ومتحیردربالای حوزه فیل باپنجنفر خدمتکار ایستاده بهرطرف نگاه حسرت آلود میکردندوغریق بحرحیرت

بودند تااینکه فرامرز خان سپاه سالار باشوکت واقبال وبرکاب شان پیاده وسوار بخدمت شاهزاده بودند اقبال نادرثانی وارد شده سلام کردند وسوار وپیاده باطراف سردارعالی صف بسته ایستادند وبزبان عجز وفروتنی عرضه داشت نمودند که ای شاهزاده والاجاه

مثنوی

باقضا کار وزار نتوان کرد   گله ازروزگار نتوان کرد

کردگار هرچه می کند نیکوست   حکم بر کردگار نتوان کرد

صاحب من چیزیکه تقدیرات ازلی رفته بود بظهور پیوست جای شکراست نه جای شکایت امید وارام که غلامرا سرافراز سازید وپسر عموی بندگان عالی را که انتظار دیدار است بملاقات خود مسرور دارید ومرحمت فرماشده زودتر تشریف فرمایندو صحبت های دوستانه ومحبت های برادرانه کنید زیرا که بعد ازعمری بدیدار همدیگر که عین صواب است مشرف میشوید وبدیدار همدیگر مسرور ومنور می گردید .

فرد

چه خوش باشد که بعدازغم کشیدن   خداروزی کند دیدار دیدن

مختصر کلام چون عرضه داشت سپاه سالار تمام شد سردارمحمدعزیزخان چون باطراف خود نظر افگندند لشکری ندیدند وقلیلی که قبل ازین بدورشان پروانه وار جمع بودند از ورود سپاه سالارمتفرق وپراگنده شدند سردار دلاور وشجاع که یکساعت پیشتر بدور خود لشکر میدیدند اکنون که خودرا یکه وتنها ملاحظه فرمودند لاچار از بالای فیل فرود آمده بااسپ سواری خود سوار شده باتفاق فرامرز خان سپه سالار روانه شدند وبرکاب شان اردلی پیاده عبارت از دوصد نفر یك رساله مکمل اسباب وپنجصد سوار مدنگی هرات بودند وپیوسته میرفتند تا اینکه داخل لشکرگاه سردار محمد یعقوبخان شدند سردار آلی سردار محمد یعقوبخان از کمال آداب و دانش وبزرگی از خیمه برآمده تانصف لشکرگاه رفته استقبال کردند و نادرثانی پسر عموی خود را بعزت وشفقت وبخورسندی تمام ملاقات نمودند وهمدیگررا بتنگ دربر گرفتند و محبت را از حد افزون کردند ودست بدست آمده داخل دربارگاه شدند ودریك مسند نشستند از هر در سخن راندند وصحبت های برادرانه نمودند بعد طعام آورده تناول کردند بعد ازان که مجلس تمام شد خیمه وبارگاه وسراپردهٔ جداگانه بجهت آن سروریگانه اعنی نادر زمانه قبل ازین برپا کرده وآماده بودند خود بندگان سردار محمدیعقوبخان باتفاق سردار محمد عزیز خان عازم خیمه شدند وساعتی درخیمه سردارمذکور نشسته صحبت کردند وبجهت پنجنفر خدمتگار شان هم خیمه زده بودند که باسودگی بگذرانند بعد از صحبت سردار محمد یعقوبخان از خیمه نادر مرخص شده باز گشتند بهمین منوال پنجروز دیگر درمقدمه جای استقامت فرموده مقتولان را دفن کردند وزخمی هارا معالجه نمودند وشکست وریخت لشکریان را انجام دادند وخردرا ازهرخصوص آسوده وخاطرجمع کردند روز ششم سردار محمد عزیز خان را باتفاق یکنفر افسر بزرگ و یکطرب رساله مکمل بجانب هرات بحضور شهریار ذوی الاقتدار سرکارامیر شیرعلی خان فرستادند

بعدازان که از همه امورات لشکری فارغ شدند اراده سفرقندهار نمودند وبساعت نیك سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپا سالار باتفاق لشکر خونخوار بجانب قندهار مرحله پیماشدند اکنون این هارا دررفتن بجانب قندهار بافتح و فیروزی بگذاریم.

چند کلمه سخن ازروبداد گذارشات قندهار شنوید :

درآنوقت ودرآن فرصت سردارمحمد سرورخان صاحب حکومت قندهاروصاحب سریرملك احمدشاهی بودند قضارانصف شب بود که خبر شکست لشکرسردار محمدعزیزخان از گرشك ودستگیرشدن مذکوررسید چون قبل‌ازین باقی‌مانده لشکر که درقندهار بودند دربیرون شهر بزیرکوه نکار خیمه وبارگاه زده تدارك رفتن بجانب گرشك داشتند چون خبر شکست رسید سردار محمد سرورخان در همان نصف‌شب بلا تحمل ازشهر برآمده درلشکر گاه بزیرکوه نکار رفته استقامت کردند وسردار عبدالعزیز خان پسرسردار عبد الغنی خان نواسه نواب جبار خان که آنهم در قندهار بودند خبر فرستادند و طلب حضور کردند سردار مذکور نیز ازشهرشباشب برآمده درلشکرگاه بحضور سردار محمد سرور خان رسیدند بعد ازان پنج نفر بزرگان دربار جمع کرده مشورت نمودند و رفتن گرشك را بخود مصمم کردند وخواستند که روز دویم بلا تحمل از قندهار حرکت کنند وخود را با لشکر قندهار بسرعت تمام درلب دریای گرشك برسانند وسد راه دشمن شوند زیرا که امیدوار لشکر کابل بودند از تقدیرات ازلی که چون وچرا را دران مدخلی نیست هنوز مشورت تمام نشده وکار بیکجاه قرارنیافته‌بود که ازدرون شهرقندهار صدای توپ برآمد وغوغا برپا شد وغلغله درافتاد تحقیق شد که پسر سردار فتح محمد خان که درون شهر قندهار سکونت داشت خورد سال بود باوجود خورد سالی وشباب کمر بمردانگی بسته لشکر درون شهر که اعتمادی سردار محمدسرور خان بود وسردار مذکورشهر را به‌آنها سپرده عین اعتباری میدانست بدانه ریزی و الفت ازخود کردند ومطیع و منقاد خود نمودند چنانچه فرمودهٔ استاد است .

رباعی

خوائی که دل و دلبر تو نرم شود ازخانه برون آید و بی شرم شود
زاری مکن و زورمکن زر بفرست زرگر بر سر فولاد نهی نرم شود

مختصر سخن به مجردی که خبر حادثه شکست گرشك در قندهار رسید پسر سردار فتح محمد خان باوجود خورد سالی لشکر شهر را بدانه ریزی از خود کرده همه را بقسم مرکند ساخت وشهر را به ضبط خود درآورده دروازه های شهر را بملا زمان کاری سپردند وتوپهارا دربالای دروازه‌خانه ها برآوردند بلند آوازه نمودند ونقاره خانه‌را بصدا درآورده دوران سرکار امیر شیرعلیخان گفته میزدند ودرکوچه وبازار جهر زدند وخوشوقتی می نمودند چون این خبر گوشزد سردار محمدسرور خان شد باو جود یکه پنج‌شش هزارلشکرملکی ونظامی‌حاضرداشت ازبخت برگشتگی پرا گنده‌شد وبهرطرف که پیك خیال را جولان داد غیر از فرار شدن وخودرا در کلات رسانیدن ودر آنجا با مید لشکر کابل استقامت فرمودن دیگر چاره ندید چنانچه محرر کتاب و تحریر کننده گذارشات بر کاب سردار عبدالعزیز خان پسر سردار عبدالغنی خان همرکاب و حاضر

بودم زیرا که قبله گاهم سرپرست و لالهٔ سردار مذکور بودند و حضور داشتند لاکن عرضه می دارم که تقدیرات ازلی چنین رفته بود چنانچه فرمودهٔ شاعر است فرد :

چون رفته به تقدیر دگرگون نشود یك ذره از آنچه هست افزون نشود

والا سردار عالی محمد سرور خان صاحب تدبیر بودند هرگاه بخت برگشتگی نبود در نصف شب که خبر شکست از گرشك آمده بود لازم که سراسیمه نمی شدند وفوراً سردار عبدالعزیز خان و پنجنفر بزرگان حضور را جمع کرده اول علاج نگاهداری شهر را می کردند و اشخاص صاحب اعتماد و صاحب اعتبار خود را در شهر مانده سرشته نگاهداری بانها می دادند ثانی از شهر برآمده در لشکرگاه میرفتند و سرشته لشکر بیرون را بدرستی می کردند چنانچه سردار عبدالعزیز خان هم قوم و باز و وهم نامدار و صاحب اعتبار و مردم نیز از سردار مذکور حذر کرده حرکت بیجا نمی کردند ممکن بود که شهر از دست نمیرفت و عالمی تباهی نمی شد چگونه شهر را بی صاحب مانده وخالی گذاشته در نصف شب برآمده در لشکرگاه رفتند بردند و هم چنان شهر بزرگ و نورغان سترك را وا گذارند عجب دارم که شکست دولت و بربادی سلطنت نشود زیرا که قندهار رکنی از دولت افغانستان است چنانچه در خاتمه هم چنان شد که انشاالله تعالی در وقتش تحریر کرده می شود اکنون سر مطلب باز گردیم و از مدعا سخن رانیم مختصر کلام سردار محمد سرور خان تا نصف النهار در لشکرگاه بودند بعد ازان باهزار پریشانی ازسوءٔ تدبیر ازبارگاه بر آمده سوار اسپ عقاب کوه پیکر زمین دوز دریانورد شده بخیال خام تدبیر دانسته رجوع بدروازه شهر آوردند که شاید بزرگان لشکری و بعضی از لشکریان اندیشه نمك کرده راجع باین طرف نمایند و سردار مذکور داخل شهر کردند باوجودی که عمری صفت مردم افغانستان خصوص لشکریان را می دانستند که دایم آب را گل آلوده کرده ماهی می گرفتند بهرحال هنوز بدروازه شهر نرسیده خیلی دور بودند که از بالای دروازه شهر توپ صدا کرد و زلزله در جان سردار محمد سرور خان و سوار رکابی وارد لیز برجلو انداخت چنانچه به ضرب توپ تمامی سوار و پیاده را پراگنده ساخت لاچار ترك شهر گفته راه صحرا را پیش گرفتند و خود را بسرعت از شهر و اطراف شهر دور کردند و بجانب کلات راه سپار شدند بلکه از ترس دنباله که آوازه سردار فتح محمد خان بود بسرعت اسپ میراندند تاوارد خیل آخند شدند و ساعتی توقف نمودند اکنون شرح فراری از قندهار تا خیل آخند هر چند که یکشب ویك روز است اما بسیار است ترك تحریر آن کردم زیرا که همچنین گذارشات بساعت طویل کلام است والا یکی تگرك باریدن از همان بشدت تمام که گاهی چنین کسی پیاده کار یادنمی دهد و دویم در شب تاریك که عین شدت باران و تگرك بود اردلی هائی پیاده در پهلوی سوار آمده به تفنگك دربغل سوار میزدند واسپ سوار را گرفته بجانب قندهار بازگشته می رفتند چنانچه سراسیمه گی پیش آمده بود که پدر از پسر فراموش کرده گویا قیامت صغراء برپا بود و بدون از این چند نتیجه دیگر از بخت برگشته دست داد تاز مانی که در خیل آخند رسیده ازین بلا های عظیم نجاتی حاصل شد بهر حال شش ساعت در خیل آخند توقف بعد ازان بجانب کلات روان واسپ تازان و بسرعت تمام خود را در کلات رسانیدند در آنجا ماموری بود نمك حرامی کرده دروازه های کلات را بسته کرد و مردم درون قلعه را که بمثل خود نمك حرام ساخته بود حکم جنگ داد ازهمه افضل تر از

بخت بر گشته گی آنکه سردار محمد سرور خان ودو لک روپیه کابلی بشرط احتیاط در کلات فرستاده تحویل حاکم بااخلاص کرده بودند که دروقت ضرور بکار خواهد آمد این بود که خدمتگار بااخلاص از اخلاص رو گردان شده در جادهٔ نمک حرامان قدم زد و دولک روپیه تصرف می شد خلاصه کلام امیدی که در کلات بود امیدواری که در خصوص دولک روپیه داشتند جمله بناامیدی مبدل شد دیاس کلی دستداد لاچار ترک کلات گفته مرحله پیماء شدند روز پنجم درداخل مقر که مناصفه راه قندهار است رسیده مصلحت چنان دیدند که شب روز در مقر توقف دارند تا اسپ و آدم قدری آسوده شوند هرچند که رویداد کلات الا رسیدن مقر رالازم تحریر ندیدم اکنون رویداد توقف مقر را باید درقید تحریر در آورم که سزاوار تحریر است باری همان روزی که وارد مقر شدند وسه روز توقف را جائز دانستند اتفاقا روز عید بود ومردم مقر قلعه بقلعه با دهل و سرنا ودف وساز وسرود خوشوقتی داشتند سردار عبدالعزیز خان از باعث آسوده گی ودل خوشی نماز پیشین در لب حوض که ماهیان بسیار داشت ودر ختان بی شمار باچشم های سرخ تماشای ماهیان حوض کرده از گردشات فلکی وفلک زده گی و بخت بر گشته گی سخن می کردند و گرم صحبت بودند ظاهر است قدرراحت کسی داند که بزحمت گرفتار آید درعین راحت ومستی صحبت شخصی چون بلای ناگهانی داخل شد واظهار کرد که همین دهل وکرنا که می شنوید ازخورسندی وباعث عید نیست سردار فتح محمد خان که در کمین است بجهته مردم مقر فرمان فرستاده است که باید شاید مردم مذکور شمارا حصاری کرده دست گیر سازند ازین سبب جمع آوری دارند زود تر تدارک کنید والا مختار اید اکنون تحریر کننده کتاب که درهمان قضیه همرکاب بودم بعرض بزرگان میرساند که حالا شخصی میخواست که تماشای سراسیمگی سرداران فلک زده رابچشم بصیرت ملاحظه فرماید خصوص سرخی چشم ها از بنگ جهودی بود ظاهر است که بنگ چقدر ترسان است البته یک ترس راده ترس می سازد بهر حال ازبرا کنده گی بسیار سر را از پا نشناخته فوراً سوار اسپان شده بتلاش تمام مرحله پیما شدند وراه غزنین راپیش گرفتند اکنون قبل ازین هم درحدود کلات از گرد باد چنین قضیه دست داده بود که لایق تحریر وموافق توصیف دیده نوشتم رویداد اینقرار است شبی که از کلات ناامید شده راه سپار شدند دریک منزلی که تازی میگویند ازگرسنه گی فرمود آمدند زیرا که در آنجا رمه های بسیار موجود بود خواهش کباب خوری کردند اتفاقا طباخ سردار عبدالعزیز خان پنج شش دیگ میسی بااسباب دیگر ازطباخی داشت ویک جوال برنج نیز باخود آورده بود فوراً دوراس گوسفند ازرمه مردم بی امر صاحبش آورده سر زدند ومرتب کردند ورجوع بطبخ نمودند هیزم موجود نشد مردم سپاه بته وخس وخاشاک ازدشت زده می آوردند وطباخ بتلاش تمام طبخ می کرد اتفاقا اززیر کلات گرد و خاک بسیاری ظاهر شد شخص ازفراری بجانب گرد و خاک نظر افکند قضارا دو کس ازما بین گرد و خاک ظاهر شد قیاس سردار فتح محمد خان کردند که باعث دستگیر کردن آمده باشد زیرا که سابق این سخن بزبان ها جاری بود سردار محمد سرور خان بابسیاری ازخدمتگار انش فوراً سوار شده راه سپار شدند سردار عبدالعزیز خان واشخاص بسیاری که ازگرسنه گی بهلاکت رسیده بودند تن بتقدیر الاهی

داده معطل شدند بعد اززمانی طعام پخته شد شش غوری موجود بود طعام کشیده حضور سردار عبدالعزیز خان آورد ند با قبی سپاه لنگی های خود را چون وستر خوان پهن کرده طباخ بکفگیر طعام انداخته میخوردند دربین خوراك قبله گاه محرر کتاب را صاحب اختیار سردار عبدالعزیز خان بودند بشخصی فرمودند که بجانب کلات ملاحظه فرمائید که خاك وبادچه شد شاید که دنباله گرد نزد یك بمارسیده باشد هنوز شخص فرستاده نرفته بود که سردار عبدالرؤف خان پسر نواب جبار خان با یکنفر خدمتگار خود رسیدند سلام نکرده بیان کردند که لا لا ازگرسنه گی بهلاکت رسیدیم تقسیم مارا بگذارید چنانچه طعام تناول شد بعد ازان ازسردارعبدالرؤف‌خان سوال کردند که چرا دنبال ماندید فرمودند که درزیر کلات درون باغچه خواب رفته‌بودیم‌برخواستیم که آفتاب آمده وشمایان معلوم نمی‌باشید لاچار سوار شده بجانب شما آمدیم‌ثانی‌بخنده وشوخی سوال کردند که هرگاه گرفتار دشمن میشد ید عجب حادثه پیش می آمد بعد چه میکردید قهقهه بخنده شد وفرمود که‌این‌یکی ازجمله صفتهای افغانستان است‌ودرغیرتم افزوده و در مبلغم اضافه بران افزوده میشود زیرا که شیوهٔ‌مردی‌ومردانگی‌درافغانستان همین سلسله جاری است بلکه ازجملهٔ نمك حلالان شمرده می گردد وهرگاه شمایان می خوائید که صاحب عزت وصاحب دولت شوید هرسال بیك پادشاه سلام‌بکنیدوازدیگرپادشاه درگذرید که موجب ترقی میباشد وهرگاه چنین نکنیدگو یا درخطهٔ افغانستان بگداهی میرسید وبنان خوردن محتاج میگردید این نصیحت بزرگی است که باشماکردم زیرا که عمری من دیدم وبزرگ کمال افغانستان است‌مختصر کلام هرگاه راجع به تحریراینگونه رویداد شوم عمر طویل میخواهد وازقلم وکاغذ فغان برمی‌آمد بهتر آنکه ازمطلب‌سخن رانیم بهرحال نماز عصر که جمیع قراری امید وار آسوده‌گی شب بودند که راحت کنند وحتی المقدور هرکس بجهت‌شام لقمهٔ طعام سرشته کرده بودند که شب تناول کرده راحت نمایند که این خبر وحشت انگیز رسید وعیش همه بغم‌مبدل‌شدوسراسیمه‌گی دستداد وبجانب غزنین راه سپارشدند تااینکه کوچاکوچ خودرا درقره باغ غزنین رسانیدند بار دیگر هرگاه رجوع بقصه خوانی ورویداد کل مقر بدارم مطلب از دست میرود مختصر آنکه روزی که ازمقر حرکت کرده شد ازکل بسیار سی‌وپنج راس اسپ‌بندماندکه علاج کشیدن نشد ومنزل اول نیم فرسخ طی‌شد که ممکن گذشتن نبود وهمان نیم فرسخ بجبر ثقیل رفته شد یاری درقره باغ رحل اقامت انداختند بعد ازان رویداد گرشك و محبوسی سردار محمدعزیزخان نادرثانی وترك قندهار وواقعه کلات ووارد شدن قره باغ غزنین را جزوار عریضه بحضور فیض ظهور سرکار امیر محمد اعظم خان‌فرستادندودرقره باغ ترقف کرده انتظار فرمان بودند سرکار والاتبار چون قبل ازین از رویداد هرات والشکر کشیدن سرکار امیر شیرعلی‌خان بقصد انتقام بجانب دارالسلطنه کابل اطلاع داشتند زیرا که سرکار امیر محمد اعظم خان شخص باتدبیر باخبر بودند ویوما فیوما از گذارشات هرات واقف بودند آنوقت در امور سلطنت زیاده بزیاده میکوشیدند و متوجه بودند واسباب وانجام سفر وتهیه وتدارك لشکر از هرخصوص سرشته کرده آماده وتیار

بودند چنانچه درده بوری خیمه و بارگاه وسراپرده برپا نموده ارادهٔ سفر قندهار بخاطر داشتند وبخیال میگذرانیدند که بزودی حرکت فرماشوند که درین فرصت خبر شکست گرشك وبرباد شدن قندهار گوشزد بندهگان اقدس شد ازین خبر وحشت اثر خاطر اشرف اقدس سرکار والا مکدر شد و در مجلس بزرگ که جمیع بزرگان در بار حضور داشتند سردار محمد سرورخان وسردار محمد عزیزخان را بد گفتند وناسزا دادند وسخنهای زشت در بارشان باد ارسانیدند بعد از آن لاچار فسخ عزیمت قندهار کرده چندی در کابل استقامت فرمودند ودر ضمن آن لشکر جدید بسرعت تمام انجام داده در موعد چندروز جمیع امورات سلطنتی را انجام داد سرشته کردند بار دیگر ارادهٔ سفر قندهار رابخود مصمم کرده فرمانی بجهته سردار محمد سرور خان فرستادند مضمون فرمان ارجمندا قبل ازاین هرقدر رو یداد وگذار شات که پیش آمد ودست داد بندگان اقدس از تقدیرات ازلی ومقدرات لم یزلی دانسته جائی شکر است نجای شکایت هرچند که از سوء تدبیر آن ارجمندی واز نادانی و غیور سردار محمد عزیز خان نتیجه خرابی پیش آمد لاکن درگذشته تاسف نباید کرد اکنون امر است که آن ارجمندی از منزل قره باغ حرکت نکنید تا فرصتی که فرمان ثانی بشما برسد آیا متوجه احوالات قندهار ولشکر سرکار امیرشیر علیخان یوماً فیوماً بوده متواتر متوالی رویداد آنطرف را بقرار تحقیق بحضور عریضه بدارید و غفلت را بمثل معاملات قندهار وگرشك اشمار نسازید تا از ازدشمنی قوی پنجه بی خبر نمانید خصوص آدمان هوشیار وکارداران ودانشمند بانطرف بفرستید تابچشم سراز رو یداد و حرکت دشمن خود را کماحقه آگاه ساخته از روی تحقیق بدون کم و زیاد بشما احوال برساند وسخن کذب و دروغ عرضه نکند وهمچنان اشخاص رموز فهم ونکته دان باشد که در قندهار رفته خوب سنجش کند وسخن کذب وحرف خلاف نفرستد هرگاه دانشمند توانند که از هرات هم خود را آگاه کردند مقصد اینکه وقت باریك وکار سلطنت بزرگ وقوی میباشد بهرحال شرط احتیاط بکاراست وعنقریب لشکری بقره باغ باشما فرستاده میشود تامتوجه سر حدات باشید واز دشمن بیخبر نمانید اکنون سردار محمد سرور خان رادر قره باغ غزنین وسرکار امیر محمد اعظم خان را بدار السلطنه کابل بدولت واقبال بگذارید چند کلمه سخن

از بندهگان عالی سردار محمد یعقوب خان و فرامرزخان سپاه سالار ولشکر هرات شنوید چون قبل ازین تحریر شده بود که سردار محمد یعقوب خان بعد از فتح گرشك ومسخر کردن قندهار بدست پسر سردار فتح محمد خان سردار مذکور پنجروزی درمقدمه جای توقف کردند تاکشته گان دفن وزخمیهارا امربمعالجه نمودند وبدست جراحان سپردند واسباب سلطنت که از لشکر نادر ثانی مانده بود از نقد وجنس خزینه ودفینه توب واساسه وخیمه وبارگاه که دولت عظیمی بشمارمی آمد همه رابتصرف دولت خداداد در آوردند وسردار محمد عزیز خان را هرات بحضور سرکار ذوی الاقتدار فرستادند بعد ازان که ازهمه امورات فارغ شدند بساعت نیك بدولت واقبال بافرفریدونی وشوکت دارائی از جنگ جاه بادریای لشکر بجانب قندهار راه سپار شدند تااینکه بعد

ازطی مراحل وقطع منازل بفتح وفیروزی وارد شهر قندهارشده برتخت احمدشاهی برقرار نشستند وشکریت خداوند رالحظه بلحظه بادا رسانیده روزی چند دادعیش دادند وبعشرت نشسته اکنون رویدا سردار محمد عزیز خان که از گرشك بحضور سرکار همایون . امیر شیرعلیخان درهرات فرستاده بودند وارد حضور شده از نظر کیمیا اثر بنوازش پدرانه گذشتند ومرحمت پدرانه دیدند چنانچه درنزدیك مسند حضورامر به نشستن کردند ازهرگونه تسلی فرمودند ومنزل لایق وجای مناسب مقرر نمودند وپنجاه نفر ازپلتن وپنجاه نفر از ارساله مامور کردند که شب وروز بخدمت کوشیده فرمان برداری کنند وحاضر حضورشان باشندودولت خداداد بنده گان سرکاررا ازخود دانسته سرکاراشرف اقدس والارا پدرمهربان وخودرا فرزند عزیز بدانندازتقدیرات ازلی امریست که ازجانب پرورد گار فیما بین بـرا دران اتفاق افتاده تادید شود که از پردهٔ غیب چه بظهور میرسد خلاصه کلام سرسخن ومقدمهٔ گرشك باز کردیم لهذا بعد ازفتح گرشك وقندهار بنده گان سرکار هر روز درشکریت خداوندی میافزود بدرگاه ایزدی عجز وعاجزی می نمود تاانکه عریضهٔ ثانی ازقندهار سردار محمد یعقوب خان فرستادند و عرضه داشت نموده بودند که از فضل خداوندی واقبال بندگان سردار داخل قندهار شده الا حدود مقر بتصرف دولت خدا داد قوی شوکت درآمد چنانچه حاکمان دانشمند بهرحدودوسرحدات فرستاده شد که محافظت دارند وازطرف دشمن وروپداد شان کماحقه یومیه اطلاع یا بند وعرضه بدارند اطلاعاً بحضورفیض ظهورعریضه فرستاده شد مختصرسخن بعد از عریضه ثانی سردار محمد یعقوب خان بندگان سرکار سفرخیریت اثر قندهار را بخود مصمم نموده درمدت روزی چند از جمیع امورات هرات ولشکرای آسوده خاطرساختند ویکهفته دیگر نیز شکست وریخت افواج را که بنظر انور رسید ازجزوی وکلی سرشته کردند وانجام دادند چون ازهمه امورات کلیه فارغ شدند بعدازان بساعت نیك ونیت خالص ازشهر هرات برآمده بارگاه وسراپرده بدر وازهٔ قندهار زدند وسه روز دیگر توقف کردند روز چهارم بفتح وفیروزی بالشکر ظفر اثراز منزل مذکور حرکت فرما شده شب وروزمرحله پیما بودندو بسرعت طی مراحل وقطع منازل می فرمودند تاانیکه وارد فراشدند دوروزدیگر استقامت کردند تااسپ وآدم قدری آسوده شدندبعدروز سیوم مراجعت کرده منزل بمنزل میرفتند تازمانی که بیك منزلی قندهاررسیده فرودآمدند وبارگاه برپاکردند سردارمحمد یعقوب خان وفرامرزخان سپاه سالار که مافتح وفیروزی صاحب حکومت ولشکردار درقندهار بودند امر کردند که جمیع فقراء ورعیت ازسادات وعلما وتجار و اهل کسبه طایفه بطایفه ازدروازه هراتی برآمده صف بصف ایستاده انتظار ورودسرکار دادگستر رعیت پرور باشند وازجانب دیگر افواج نظامی ازتوپخانه وپلتن ورساله وخاصه دار وسوار ملکی را فرمان کردند که صف هاراست کروه بقاعده وقانون نظام هرفوجی باتوپخانه جاه بجاه ایستاده انتظارورود بنده گان اقدس باشند چنانچه فردای آن روز جمیع سپاه وفقرأ بامر سردار محمد یعقوب خان دربیرون شهر بدروازه هرات برآمده حدبحد ایستادند تاانیکه سرکار روشن ضمیر پادشاه قوی شوکت امیر شیرعلی خان چون خورشید تابان ازدور نمایان شدند

وافواج نظامی بامرسالار کل فرامرزخان سپاه سالار سلا می گرفتند چون بنده گان اقدس به نصف لشکر نزول اجلال فرمودند توقف کردند لاکن بقدرت کامله خداوندی از توپ زدن ودود توپ زمین لشکرگاه سیاه و تاریک شده بود اضافه بران آواز کوس و کرنا از هر جانب بصدا در آمده بمه نقاره ها گوش فلک کر شده جهانی را فرا گرفت تا مدت یکساعت بهمین منوال آواز کوس و کرنا و موزیکال بالا بود بعد ازان که سلامی تمام شد ودود توپ فرونشست وروشنی پیدا شد بعد بنده گان سرکار از اول سپاه داخل لشکرگاه شد از افسر و سپاهی یک یک احوال پرسی نموده نوازش پدرانه فرمودند و آهسته قدم زده فرحان و شادان میرفتند تا صف لشکریان آخر شد و نوبت بفقرا رسید هم چنان از سادات وعلما و فضلاء قاضی وقضات و تجار و اهل کسبه از خورد و بزرگ نوازش پدرانه و محبت مشتاقانه فرموده دعا و فاتحه گرفتند بعد ازان از سپاه وفقراء کلهم درباره پادشاه دعا کردن وامین گفتند وازدیدار پادشاه که مشتاق بودند مسرور شدند وفتح وظفر پادشاه عدالت پرور ازدرگاه خداوند غفار بدعای خالص می خواستند مرحمت شهریاری باسپاه وفقراء سه ساعت دربیرون شهر طول کشید زمانی که داخل شهر شدند ازدروازه شهر الی تا ارک هم چنان خلق انبوه اززن ومرد وخورد وبزرگ جمع آمده بودند که درودیوار و کوچه وبازار مملو از آدم بود وراه گذشتن باقی نمانده بود زیرا که تمامی مشتاق نگاه پادشاه فقراء نواز رعیت پرور بودند وپادشاه عدالت گستر نیز ازدروازه شهر الی دروازه ارک باپیر وجوان وخورد وبزرگ وشاه وگدا بزبان جهر وبلطف خوش مرحمت کنان آهسته میرفتند وبازن ومرد محبت می کردند وذوق مردم فقراء چنان جازب بود که گو یا عمری اینچنین دولت عظمی را ندیده بودند وتازه بدیدار پادشاه خدا جوی رسیده باشند تا اینکه بدولت واقبال وارد ارک شده برتخت دولت قدیمی برقرار گردیدند و شکرانه گی بدرگاه خداوند قهار وپروردگار غفار وخالق مور ومار بادا رسانیدند زور دیگر مردم فقراء فوج فوج طایفه بطایفه ازسادات وعلما وتجار واهل کسبه بحضور انور رسیده ارمغانهای خود را بمعرفت سردار محمد یعقوب خان از حضور گذرانده دعا وفاتحه کرده بخلعت های فاخره سرافراز شده مرخص می شدند چون از سلامی مردم چه ازسپاه وفقراء فارغ شدند چند روز بعیش وعشرت گذرانده داد عیش دادند وبشکرانه گی خداوند شب را بروز آوردند وشب ها بچراغان وآتش بازی کوشیدند مختصر کلام مدت یکماه بهمین منوال ازشاه وگدا گذرانده خورسندی تمام حاصل نکردند وآسوده نشستند لاکن بنده گان سکندرشان سرکار امیرشیرعلیخان بهمان روز که داخل قندهار شده برتخت احمد شاهی نشستند فوراً بدربار گهربار بحضور مردم بسردار محمد یعقوبخان وفرامرزخان سپاه سالار امر کردند وفرمودند که توقف بنده گان سرکار درشهر قندهار پانزده روز است امیدوارم که روز شانزدهم ازقندهار حرکت فرما شده بجانب کابل روانه شویم بنابران شما اطلاع داده شد که باید درمدت موعود ازجمیع سرشته وانجام لشکر خودرا آماده سازید چنانچه هیچ کاری باقی نماند لهذا بنابرامر بنده گان اقدس سردار عالی سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپاه سالار تمامی سرشته لشکریان را ازجزوی وکلی انجام داد بفرموده سرکار شهریار بنده گان اقدس دربیرون شهر قندهار بدروازه کابلی لشکرگاه کرده

خیمه وبارگاه وسراپرده‌ها باوج ماه رسانیده بعد بحضور بندگان سرکار رسیده عرضه داشت کردند آیا از فوج هرات وفوج قندهار وافواج کابل که مکمل ومصلح شده بدروازه کابلی خیمه وبارگاه زده عازم کابل بودند . . . . دو فرسخ لشکرگاه شده فوج عظیمی بشمار می آمدند وسردار محمد یعقوب خان وفرامرزخان که سررشته‌دار لشکر بودند دراندك روزی آماده وتکمیل ساخته به حضور فیض ظهور عرضه داشت کردند و سزاوار احسان ونوازش شد . به اسپ وخلعت وشمشیر سرافرازی حاصل کردند وموجب تحسین و آفرین شدند به هرحال بعدازآن که ازهمه امورات دولتی فارغ شدند به ساعت نیك بندگان سرکار ازشهر قندهار باشوکت جمشیدی برآمده داخل لشکرگاه شدند ویك هفته دربیرون شهر استقامت فرموده بعد بدولت واقبال ازدروازهٔ کابلی به حدود ده‌خواجه مراجعت کرده بادریای لشکر درقلعهٔ اعظم نزول اجلال فرمودند دوروزدیگر درقلعهٔ اعظم توقف کرده بعضی شکست وریخت وبرخی ازلشکری که درشهر گرفتار امورات خود بودند چون قطره بدریا بپیوستند لاکن درهمین دویوم توقف قلعهٔ اعظم جمیع افواج ظفرشکوه ازنظر کیمیا اثر گذارش یافته دوماهه تنخواه بصیغهٔ انعام به جمیع لشکریان مرحمت فرمودند وازخوردو بزرگ وافسر وسپاهی‌را به جمله مرحمت شاهانه وامیدواری بزرگانه نمودند بعدازآن ازقلعهٔ اعظم حرکت کرده عازم مقصود گردیدند .

اما قبل ازین برادر فتح محمدخان باقلیلی لشکر قبل از مراجعت لشکر و بندگان خدایگان درکلات به‌امر سرکار رفته بودند زیرا که جایداد قدیمی شان بود وقت ازانی که سرکار ازقلعه اعظم حرکت فرموده منزل به منزل طی مراحل نمودند وارد کلات شدندو بارگاه برپا کردند آسوده برتخت سلطنت نشستند سردار فتح محمد خان که آرزومند چنین روزی بودند وخود را به حضور سرکار فدائی می‌شناختند بعد از ورود سرکار والاتبار چقدر اشتر وگاو و گوسفند وپول نقد برای خدا کردندوتاممکن بود وتوانستند در جهانداری وعزت داری لشکریان سرموئی تقصیر نکردند و کوشش نمودند گویا باعث رضامندی سرکار والاتبار خورسندی جمیع فرد سپاهی را از جزوی و کلی وبدرجه اعلی عزت فرمودند و نوازش کردند مقصد درمدت سه روزتوقف کلات درجان فشانی حضورفیض ظهور وبخورسندی افواج کمی وکوتاهی نکردند روز دیگر بادبدبه واساسه ازکلات حرکت فرموده منزل ومراحل طی‌می‌نمودند تااینکه در حدود مقر نزول اجلال کردند بعد ازان ازمنزل مقر بهرطایفه فرمان فرستادند وازورود اقدس اشرف دریای لشکر اطلاع دادند خصوص بطایفه وردك ازقدیم نمك پرورده‌حضور بندگان اقدس بودند وشب وروز درباره سرکار اشرف دعامی‌کردندودولت خدا داد را ازخداوند خاهان وامیدوار قدم مبارکشان را طالب بودند لهذا چون از فرستادن فرمان بندگان خدایگان فارغ شدند مجلس کنکاش نمودند وبزرگان درباروهشیران حضور ودرباریان نزدیك ودور را بحضور طلب کردند و رفتن جانب قره باغ غزنین را مصلحت‌خواستند جمع بزرگان ومعتبران حضورتصدیق‌رفتن کردند بعدازان بارادهٔ خداوند ازمنزل مقر حرکت فرماشدند سردار محمد سرورخان که باقلیل لشکر درقره باغ غزنین

استقامت داشتند وقتیکه از ورود سرکار بادریای لشکر اطلاع یافتند تاب مقاومت باخود ندیده جانب غزنین راه‌سپار شدند لاکن قصد قلعه بندی بخاطر داشتند این بود که سرکار امیر شیرعلی خان وارد قره باغ شدند وسراپرده برپا کردند بار دیگر مجلس کنکاش کرد فرمودند که بندگان اقدس را بخاطر برسد که بجزوی مقدمهٔ که‌شهر غزنین باشد خودرا گرفتار نکرده بجانب وردك وغندی مرسل که جای فراخ ووسیعی وغله‌خیز میباشد حرکت فرمائیم ولشکرگاه سازیم واستقامت داریم زیراکه نفس افغانستان است وبهر ولایت آوازه میرود وخلقی میشنود اضافه بران ازهیچ رهگذر شك رو نمیدهد هرچه از خوراك باشد ویا ازدیگر امورات بهمه باب فراوانی حاصل است تادیده شود ازدشمن چه میتراود وچگونه مقابل می گیرد وچون فرمان سرکار بانجام رسید وبزرگان حضور متوجه فرمان بودند بعد ازآن باتفاق عرضه داشت کردند که رأی سرکار حق وفرموده اقدس عین صواب است وصلاح و صوابدید غلامان هم همین است لهذا بعد از کنکاش ازحدود قره باغ غزنین مراجعت فرموده منزل ومنازل طی فرمودند تا اینکه درغندی مرسل رسیده خیمه وبارگاه درجای مناسب که سزاوار شاهان است برپا کردند و بفضل خداوند امیدوار بودند چون یکی‌دو روز گذشت بمصلحت دید بزرگان دربار ومشیران حضور در جمع اطراف کابل فرمان فرستاد مردم را بخدمت گذاری حضور ترغیب می کردند وبدون خوف ورجا بخاطر جمعی تمام عریضه جات فرستاد ارسال ومرسول می‌نمودند ورفت وآمد پیوسته بود وکسی مزاحم نمی‌شد اما بندگان سرکار از زمانی که ازهرات حرکت فرما شده بجانب کابل عزیمت فرمودند شب وروز بدرگاه خدا وندعجز وفروتنی کرده دست بردعا برداشته التجاه میکردند وفتح وظفر را درباب سلطنت موروثی ازدرگاه کریم ورحیم وحافظ حقیقی میخواستند چنانچه هرساعت وهرلحظه بی‌یاد خدا نبوده بزبان مبارك جاری بود اکنون سرکار امیرشیر علیخان را درحدود غندی مرسل بالشکر فراوان وشوکت جمشیدی اقبال سکندری وصولت بهرامی بااین همه شان وشوکت شب وروز به عجز وفروتنی بگذارید .

چند کلمه سخن ازرویداد وگذارشات دارالسلطنه شهر کابل که بندگان سرکار امیر محمداعظم خان پادشاه بالاستقلال برتخت دارالملک نسشته اند شنوید

قبل از این تحریر شده بود که سرکار چندی در ده بوری لشکرگاه کرده اراده سفر قندهار بخاطر داشتند بعداز شکست قندهار فسخ عزیمت نمودند بعدازان رجوع بلشکر جدیدی کرده بسرعت تمام لشکر بسیاری از هرجانب اطراف کابل جمع نموده مکمل ومسلح نمودند زیراکه سرکار صاحب تدبیر درامور دنیوی وسلسله سلطنت وکارات دولتی مشهور آفاق بودند بهرحال افواج جدید بافواج قدیمی یکجا شده گویا در زمان اندك لشکرعظیمی سراپا گردید لاکن شب وروز انتظار ورود لشکر سرکار امیرشیرعلیخان بودند تا اینکه به‌تواتر وتوالی خبرورود سرکار مذکور رسید وبه یقین پیوست بعدازآن

به تهیه و تدارك لشکر کشی شده در موعد یکهفته از جمیع سرشته جات سفر وانجام لشکر خود را فارغ ساخته رفتن سفر را بخود مصمم نمودند و در ده یوری خیمه و بارگاه برپا کردند و یکهفته دیگر بجهة بعضی امورات لشکری و شکست وریخت افواج وانجام سفر در ده یوری توقف نموده بعد از آن بساعت نیك از ده یوری حرکت فرموده در قلعه قاضی فرود آمدند وخیمه و بارگاه زدند سه روز دیگر استقامت کردند لاکن مدتی بود که از حرکات سردار محمد شریف خان متحیر و متفکر بودند و با خوف ورجاء می گذرانند و به حیرت مانده که با سردار مذکور که اصلا اعتباری ندارند و دایم برخلاف اعتبار وقاعده دولتی که سزاوار بزرگان است عمل می دارند و حرکت میکنند چه باید کرد وعاقبت چگونه رفتار خواهم نمود خصوص در این وقت که دشمن قوی، عنقریب میرسد چنانچه بخاك کابل داخل گردیده سردار مذکور بارها برملاء وخفا از دولت خداداد شکایت می کند و دایم بطمع خام افتاده ومقرر خیال حکومت قندهار به خاطر دارد و به مطلب خود کار می کند اما حکومت قندهار دلربائی دارد و شیوه محبت و صداقت و راستی می خواهد کدام یك ازینها صداقت [illegible] دار است که سزاوار حکومت قندهار باشد

این خیال [illegible] جنون

چنانچه از کردارهای حضور امیر شیر [illegible] بخاطر نمی آرد که با سرکار مذکور چه رفتار و چگونه کردار کرد اکنون که بهمه باب آسودگی دارد و آسوده می گذراند سزاوار شکر است نه لایق شکایت بندگان سرکار میدانند که از کردار ناصواب خود دست بر نمی دارد خصوص که سرکار امیر شیرعلیخان در غندی مرسل رسیده بهتر آنست که از شر سردار مذکور خود را محافظت باید کرد زیرا که بندگان اقدس اراده دارد که تقابل دشمن رود باید و شاید که از شر سرکار والا آسوده شده عازم سفر شود چنانچه سردار محمد شریف خان را محبوس نمودند و آسوده خاطر شدند بعد از آن سردار شمس الدینخان را در دار السلطنه شهر کابل حاکم مقرر نمودند و بتوکل خداوند کریم ورحیم با دریای لشکر که از مور ومار بیش بودند بجانب دشمن حرکت فرما شدند و بطرف غندی مرسل که منزلگاه دشمن بود عازم گردیدند و کوچا کوچ بدون توقف منزل ومراحل طی فرموده بسرعت برفتند تا اینکه وارد غندی مرسل شدند و در مقابل سرکار امیر شیرعلیخان لشکرگاه کرده خیمه و بارگاه باوج ماه رساندند و یکصد و یکتوپ شادیانه امر کردند تا گوشزد دوست و دشمن گردد و بعد از آن از طرفین آماده جنگ شدند اکنون سرکار امیر محمد اعظم خان و سرکار امیر شیر علیخان را در حدود غندی مرسل به تقابل همدیگر با دریای لشکر بگذارید تا چند وقتی دست بازی و ترك تازی کرده در میدان نبرد میدان داری نمایند.

چند کلمه سخن از رویداد و گذارشات ترکستان و رویداد قلعه بندی میمنه و واقعات حضور سردار عبدالرحمن شنوید.

قبل از این در قید تحریر در آورده بودم که سردار عالی تبار سبب میر های نمك حرام که در میمنه جمع آمده بودند قلعه میمنه را حصاری کرده اطراف آنرا بلشکر

ظفر اثرچون سد سکندری ما بین گرفته بودند از این واقعه شش ماه گذارش یافت ودر قتل وقتال از طرفین داد مردانگی داده سر موبی تقصیر نکردند خلقی انبوه تلف شدند وشب و روز زد وخورد می نمودند و بظرب توپ وتفنگ چندین دفعه خرابی کردند واز طرفین بقتل رسیدند خصوص از مردم میمنه که از شمار بیرون واز حد افزون بهلاکت رسیدند اضافه بر آن هفته چهار نقب ازچهار جانب شهر با امر عالی متعالی بهوا بلند می شد لاکن قبل از پراندن نقب تدبیری بکار می بردند که بسیار مردم غریق دریای آتش شده زیر نقب می ماندند با وجود اینقدر تردد وسعی وکوشش که بندگان سردار دلاور می کردند هیچ کاری از پیش نمی رفت زیرا که عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار پروردگار بود وکوشش بنده سود نمی بخشید چنانچه فرموده استاد است .

فرد

که هرچه ساقی مار یخت عین الطاف است بدردوصاف تراکار نسیت دم درکش

و شاعر دیگر فرموده

نظم

به زور وزر نشاید رد احکام قضا کردن نمی زیبد کسی را درقضا چون وچرا کردن

خلاصه کلام چون شهر میمنه بتصرف دولت خداداد نیامد ومدتی طول کشید لشکر طرفین دل تنگ شدند ومتفکر ماندند قضارا درهمین فرصت که شورش مقدمه باوجود دل تنگی بود وشب وروز می کوشیدند ازدارالسلطنهٔ کابل حضور سر کار امیرمحمد اعظم خان فرمان رسید وگذارشات قندهار ومقدمهٔ گرشك وتا اینکه سرکار امیر شیرعلی خان قندهار را تصرف کرده درغندی مرسل رسیده همه را در فرمان درج نموده بودند وامرکرده بودند که بهر عنوان که ممکن باشد مقدمه میمنه را با انفصال داده بسرعت تمام عازم کابل شوید زیرا که دشمن ازسوء تدبیر سردارمحمد سرورخان وسردار محمد عزیزخان که قندهار را بر باد دادند وبنیاد دولت را کندند دشمن گلوگیر آمده ودرمقابل سرکار مقابل افتاد چنانچه پنج فرمان ازحضورسرکار بتواتر درمیمنه بحضور بندگان عالی رسید وتحقیقات کلیه از آمدن کابل بود خصوص فرمان اخیر که امر نموده بودند بدون تحمل وتوقف خودرا ازگرفتاری میمنه خلاص کرده بزودی وارد حضور شوید که دشمن قوی بالشکر مورومار بسرعت آمده در حدود غندی مرسل بالشکر دولت خدا داد تقابل میباشد البته در آمدن تاخیر نباید کرد .

که درتاخیرآفتهاست طالب را زیان دارد

خصوص مردم افغانستان که رفتار و کردارشان سراسر شورش وبلواست وهرسال طالب بیك پادشاه میباشند زیرا که پادشاه نو جیب ودامان شان را از زر پر می سازد باری سردار دلاور سردار عبدالرحمن خان از رسیدن فرمان های پی درپی از کابل وخبرهای وحشت انگیز شنیدن پریشان گشته شده مستغرق در یای حیرت گردیدند چنانچه یکشب ویکروز در پریشانی گذرانیدند بعد سردار محمد اسمعیل خان وبزرگان دربار وافسران

لشکر ومشران حضوررا جمع کرده کنکاش کردند ومشورت نمودند ومصلحت خواستند جمعی بزرگان حضور باتفاق سردار محمد اسمعیل خان مصلحت دادند که رفتن کابل ضرور افتاد باید وشاید زودتر رفته شود بهرعنوان وهرطریقه که میدانند زودتر به والی میر حسین خان که والی میمنه می باشد از در صلح درآمده بتدبیر دست از میمنه ومقدمه آن بر کشید وصلح را پیشه کنید وزودترمعالجه بداریدکه فرصت تنگ ورفتن کابل ضرور است زیرا که بمثل امیر شیرعلی خان پادشاه بزرگ درحدود کابل رسیده خدا نخواسته چشم زخمی بدارالسلطنهٔ کابل هرگاه برسد گویا اعتبار ازپای تخت افغانستان میرود باقی چیزی نمی ماند مختصر کلام بعداز سخن بزرگان ومشیران بندگان عالی راجع بتدبیر صلح شدند قضا را هنوز سردار عالی وسردار محمد اسمعیل خان و بزرگان بفکر تدبیر بودند که عریضهٔ عذر آمیز و التماس بسیار ازمیرحسین خان والی بحضورسردار محمداسمعیل خان آمد طالب صلح شدند سردارمذکور عریضهٔ والی را منظوربندگان سردار عبدالرحمن خان نموده را جع بصلح گردیدند بدینطریق که فوراً بیست هزار طلا ومسکوك ویکضرب توپ قندوزی بحضور بفرستند وبعدازین خودرا بدولت خداداد بسته مدام عریضهٔ خودرا ارسال حضور نموده امیدوار احساس ونوازش باشد هرگاه بجهة بعضی امورات دولتی ایلچی ازحضور سرکار وارد وداخل میمنه شود باید عزت ایلچی را داشته باشد ودرسال دونوبت والی عریضهٔ صداقت وارمغان نقد وجنس که سزاوار صاحب سلطنت وپادشاه قوی شوکت باشد درکابل فرستاده بخلعت های فاخره واسپ تازی بازین ویراق وبعضی تحفه های لایق سرافراز شود ، مقصد بهمین منوال که ذکر شد وبقرار دستور العمل عمل نمایدورفتار کنند ورشتهٔ دوستی وشیوهٔ صداقت وطریقهٔ خدمتگذاری را باداء رسانند وبرقرار بدانند وتجاوز نکنند ، خلاصه کلام بهمین طریقه از طرفین عهد نامه نوشته شد وکار جنگ بصلح انجام گرفت ودشمنی بدوستی مبدل گردید چنانچه فردای آن که عهد نامه تمام شد یك دروازهٔ میمنه کشاده شد وازطرفین رفت وآمد دست داد تا اینکه روز سوم والی میمنه پانزده هزار طلاء و توپ قندوزی با ارمغان های بسیار بصحابت پسر خود وپنجنفر بزرگان میمنه بحضور سردار عالی فرستادند وازحضور سرافرازی کلی از اسپ و خلعت واسباب های اعلی از هر اجناس حاصل کردند سواء از والی وپسرش دیگر خدمتگاران و معتبران والی مذکور هریك بخلعت های فاخره سرافراز شدند وازحضور مرخص شده وارد شهر میمنه گردیدند لاکن خود والی بقرار قانون سابقه ازبکیه وخوف وبیم بحضور نرسیده ، عذر خواستند ومعذرت جستند باری بعد ازیکهفته دفعه ثانی ازحضور بندگان عالی بجهت والی وپسرش خلعت های قیمتی فرستاده شد وباعث خرسندی والی گردید بعدازان درعوض نوازش سردار عالی والی میمنه پنجهزار طلاء باقیمانده را بسه ماه وعده بر ذمه گرفت که درکابل بفرستد لهذا چون کار میمنه بصلح انجام یافت بعد ازان سردار عالی مقدار از اطراف میمنه حرکت فرمودند و بجانب ترکستان عازم گردیدند وبساعت نیك روانه شدند

اکنون از گردشات فلکی شمهٔ باید درقید تحریردرآورده شود

لهذا بندگان سردار عبدالرحمن خان وسردار محمداسمعیل خان در شبوهٔ

محبت ودوستی و در طریقت الفت و برادری چنان بودند که لحظهٔ از همدیگر جدا نمی گشتند از بس محبت فلک را رشك آمد و کینه دیرینه را بنیاد کرد وسلسله کینه را بجنبانید تا اینکه دولت بزرگ را برباد داد وخلقی را تباه گردانید مصدقات این مقال آنکه اصلاح میمنه که کار بزرگی بود بمعرفت سردار محمد اسمعیل خان انجام یافت ودرمقدمه ها نیز لشکر سردار مذکور پیش دستی کرده دادمردانگی میدادند دراینوقت سردار مذکورا میدوار بودند مناصفه طلا بمن برسد تا بلشکریان خودبطریق انعام بدهم سردار عالیقدر سردار عبد الرحمن خان این چنین نکرد وپانزده هزارطلا راتحویل خزینه کرد لاکن از صافی طینت بخاطر داشت که سردار محمد اسمعیل خان دولت شریك وغم شریك است البته هردولشکر از یك دولت است هروقت مصارف شود بمصلحت می شود فرقی ندارد ازین رهگذر سردار محمداسمعیل کدورت کرد تا کدورت بالاگرفت وفی مابین هردو شخص بزرگ عداوت دستدادوخرابی پیش آمد ودست آویز فتنهانگیزان وغمازان وسخن چینان شد وفتنهٔ خوابیده بیدار گشت تااینکه سردار محمداسمعیل خان بدون اجازه سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان ازلشکر گاه حرکت کرده بالشکر رکابی خود ازاردوی ظفر شکوه جداشده راه ترکستان پیش گرفتند وبتلاش تمام منزل میزدند وبسرعت تمام مرحله پیما بودند تاخود رادرشبرغان رسانندند وآسوده شدند زیرا که ازلشکر دنباله احتیاط میکردندبعداز آن دوشب توقف کرده روز سوم بهشبرغان مراجعت فرمودودیوم منزل کرده روزسوم واردشهرآقچه شدند ودرحدود آقچه فرود آمدند ومنزلگاه کردند سه روز بخاطر جمعی تمام استقامت نمودند روزچهارم ازراه دشت ارزنه کهدربارفیض آثار خلیفه چهارم است روانه شدند لاکن باعث حرمت جناب علی مرتضی علیه السلام کهدربارفیض آثاراست خود را ولشکر خودرا دخل نداده کناره رفتند وبکسی مزاحم وغرضدار نشدند باوجودیکهدرآقچه دستاندازی نموده بودند اما درهژده نهروبلخ ومزار شریف دخل نکرده کناره گذشتند تازمانی که وارد تاشقرغان شدند بعداز آن بلشکر خود امر کردند کهدولت وخزینه به بندگان ما موجود نیست که بشما داده شود وششماه تنخواه شما هم نرسیده وباقی بخزینهدولت مانده حالا بجانب کابل میرویم وبار ماندگان ماوشما امیدوار سوغاتهای بسیارند اکنون چارهٔ غیر ازین نیست کهبهر جای برسیم وتاراج کنیم ودست اندازی بداریم شاید که آسوده حال وارد کابل شویم اضافه بران سلسله دوستی هم ازمیان برداشته شده ظاهر است کهدیگر پیوند نمیشود .

« زدیم برصف رندان هرآنچه باداباد » مختصر کلام ازحرکت آقچه کهمردم لشکری دست بخرابی وتاراج کردندوازاسپ وگوسفندوگاوواشتروغیره اسباب کهبدست می آمدتاراج میکردند ومضایقهنمی نمودچون واردتاشقرغان شدند سهروزدرتاشقرغان توقف نمودندوکردار زشت وفعل قبیح که سزاوار شان بزرگی شان نبود بعمل آوردند وجبروستم بفقرای بیچاره رساندند و مال فقرا را چون شیر مادر حلال دانستند بهرحال روز چهارم از تاشقرغان کوچیده بهمین منوال مردم رااتلف وتاراج کرده منزل میزدند تااینکه وارد ایبك شدند اما مردم

ایبك قبل ازوارد شدن لشکر خودرا گوشه کرده درکوه ها فراری بودند بهرحال در ایبك هم لشکریان از تاراج بی بهره نماندند حتی‌المقدور باز یافت کردند وتصرف نمودند زیرا که لشکریان بمثل بازطعمه خورشده بودند وبهرجا دست درازی کرده از مال رعیت صرفه نمی نمودند وباك نداشتند مقصد بهمین طمطراق که سزاوار شان خود دانسته از غضب الهی باك نکرده رفتار میکردند چنانچه از ایبك حرکت کرده از راه غوری وکیله‌گی و دوشی وخنجان عازم کابل بودند ودر تاراج کردن ومال فقرا را بجبر وستم گرفتن سر موئی تقصیر نمیکردند تاآنکه در منزل دوشاخ که زیرکوتل هندوکش است رسیدند و فرود آمدند وخیمه وخرگاه برپا کردند بعدازآن سردار محمداسماعیل خان لشکریان خودرا از تاراج منع کردند وفرمودند که تااین حدود تعلق بترکستان داشت بتصرف سردارعالی مقدار سردار عبدالرحمن‌خان بود از کوتل بانطرف تعلق بدارالسلطنه کابل میباشد وبندگان مارا خیال آنست که شهر کابل راتصرف دارم هرگاه خواست خداوند باشد لازم که مردم اطراف کابل را بدانه ریزی ازخود ساخته باتفاق اوشان که مردم سپاه پیشه میباشند وارد کابل شویم وبرضای الهی شهر کابل را بتصرف درآوریم لهذا روز دیگر از منزل دوشاخ حرکت کرده ازکوتل هندوکش گذشتند ودر اول اغات غوربند منزلگاه نمودند ودیگر راجع بتاراج نشدند وبامردم فقراء رفتار نیکو پیش گرفتند وقضا را در همین منزل که اول باغات غوربند بود شخصی بحضور سردار محمداسمعیل‌خان آمده عرضداشت کرده که سهراب خان جرنیل که قبل‌ازین ازحضور بندگان سردار عبدالرحمن‌خان بادوصد راس اسپ عازم کابل بودند امشب درحدود کوشان استقامت دارند وآسوده وآرام درعین غفلت اند، واز ورود بندگان شما اطلاعی ندارند هرگاه شبخون زنند و یکفوج چپاول اندازند ظاهر است که جرنیل مذکور بااسپ واسباب بتصرف بندگان عالی درآید وخیلی ملازمان حضور ازتصرف نمودن اسپ واسباب آنها مسرور شوند زیرا که جانب وطن میروند، خلاصهٔ کلام بعد از عرایض شخص مذکور سردار محمد اسمعیل خان چهار صد سوار جرار در ساعت نه بجه شب مامور فرمودند سواران مذکور درساعت یك بجه شب در فرصتی که سهراب خان جرنیل وملازمان مذکور درعین استراحت آسوده بخواب رفته بودند که چون بلای ناگهانی چهار صد سوار چپاول زدند اول دربالای خیمه جرنیل رسیده در عالم روباه بدست آوردند ومحبوس فرمودند و اسپ واسباب شان را بتاراج گرفتند وجمیع ملازمان جرنیل را اسیر کردند وبفتح وفیروزی واپس مراجعت کرده وارد لشکرگاه خود شدند روز دیگر از آنجا کوچیده کوچاکوچ داخل کوهستان شدند وبا مردم کوهستان رابطه سابقه داشتند زیرا که در سابق سردار محمد امین خان مرحوم حاکم کوهستان بودند وبسیاری نمك پرورده وخدمتکار شان از آن سبب بعد از ورود سردار محمد اسمعیل خان مردم بسیاری جمع آمده کمر بخدمت بستند بر کاب سردار محمد اسماعیل خان روانه دارالسلطنه شهر کابل شدند سردار شمس الدین خان که حسب الامر سرکار حاکم شهر کابل بودند وشخص بزرگ کهن سال جنگ دیده وصاحب تدبیر محسوب میشدند چنانچه درزمان امیر کبیر که را جه سنگ

از پادشاه افغانستان یاری و کمک خواست سرکرده فوج کابل سردار شمس الدین خان مذکور بود سردار شمس الدین خان که از ورود سردار محمد اسماعیل خان شنید و باخود و لشکر قلیل خود تاب مقابله و مقاتله ندیده ناچار در بالاحصار خود را حصاری کرده وسپاه قلیلی که در بالا حصار بر کاب خود داشتند در اطراف قلعه تقسیم کردند لاکن چه سود که در بالاحصار اسبابی که سزاوار یکماهه قلعه بندی باشد موجود نمیشد و بی عاقبت بود تا اینکه سردار محمد اسماعیل خان باشان وشوکت ولشکر ظفر اثر ومردم بسیاری از کوهستان که بر کاب شان حاضر بودند بدون خوف داخل شهر کابل شده و در حدود مراد خانی که نزد باغ قلعه محمود خان بود فرود آمدند و خیمه و بارگاه و سرا پرده ها برپا نمودند شخصی از خدمتگاران معتبر حضور شان عرضداشت نمود که جای لشکر گاه مقابل کلاه فرنگی بالاحصار است ممکن است به ضرب توپ خیمه و بارگاه لشکریان را زیر وزبر کنند ومتفرق سازد و بهتر آنست که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد سردار محمد اسمعیل خان که توکل بخداوند داشت وبقید چون و چرا نبودند و در کار جهاندار ی مرد غیور بی اندیشه و درنبرد مرد دلاور خود را بمثل رستم می پنداشت واصلا اندیشه جهانداری که لازم وملزوم است بخاطر نمی آورد و در جواب شخص خدمتگار بیان کرد که امروز بندگان ما در جوار فرزند شیر خدا پناه آورنده وخود را از جملهٔ غلامان و مخلصان اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله میشماریم وچنان اعتقاد کامل داریم که بفضل خداوند آثاری از کدورت بلشکریان ما از جزوی و کلی نرسد ظاهر است که خود شما را طینت خالص نیست والا این بزرگوار دریای غضب مرتضی علی علیه السلام است چگونه میگذارد توپ دشمن را که پناه آورنده را اذیت برساند لاکن از درگاه خداوند ومرحمت خود بزرگوار امید وارم که عنقریب بمراد خویش بندگان مارا برساند ومطلب ما را که تصرف کابل است بدست آرد وسر افرازی برای ما حاصل سازد ای شخص غافل دیگر باره از خاندان نبوت وولایت غفلت نورزید و امیدوار نوازش باشید خلاصه کلام بعد از اینکه خیمه وسراپرده ها برپا شد ولشکرها جای بجای فرود آمدند لشکر رکابی را بامردم کوهستان که برکاب وارد شهر کابل شده بودند از حضور مامور فرمودند که باطراف بالا حصار حد بحد و حدود بحدود سرکرده سپاهی رفته تقسیم شوند وبالاحصار را چون نگین بمیان گرفته حصاری سازند و شرط سپاهی گری بجا آرند ومتنفسی را واگذار نشوند زیرا که لازمه قلعه بندی چنین است خصوص کوهی است در جانب قبله بالاحصار که کوه عقابین و بلفظ دیگر بالا کوه می نامند وسر کوی بالاحصار و پیوسته بدروازهٔ چونی میباشد در آنجا توپ های آتش فشان را بالا کنند وجزایر چیان مهر ان و تفنگ چیان شیر افگن که چشم مور را درشب تار به تیر دل دوز و تفنگ جانسوز میزنند مقرر فرمایند که باتفاق توپ درهمان جا استقامت کرده

عرصه را بمردم بالاحصار تنگ سازند وبضرب توپ وتفنگ مردم حصاری را چون حصاری حصاری دارند چنانچه بعد امر سردار عالی در یك شبانه روز باضرب توپ وتفنگ دود از نهاد شان برآوردند واحوال زن و مرد حصار را بخرابی رسانیدند بدرجهٔ که قدرت دمزدن ونفس کشیدن باقی نماند وچندین عمارتهای عالی بضرب توپ با خاك زمین یکسان گردید وخلق بالاحصار بجان آمدند از همه افضل آنکه ازغله ودانه واسباب خورا که وانجام قلعه بندی چون عنقا نایاب وبکدانه گندم در کهکشان فلك نایاب از هر جانب نا امید بدو سه یوم سپاه و فقراء حصار از گرسنگی داد میزدند چنانچه در روز پنجم قلعه بندی جمیع نفوس قلعه از خورد و بزرگ وسپاه وفقراء بجه تنگ آمدند وبحضور سردار شمس الدین خان داد خواه شدند لاکن سردار شمس الدین خان که شخص بزرگ کهن سال نامدار بودند متفکر شده جواب صریح از نجات داده نمیتوانستند زیرا که بدست ستیز داشت و نه لازم گریز بهر حال چون کار بالاحصار بخرابی رسید و عرصه از چهار جانب در ایشان تنگ شد مجر محمد کریم که مقرب حضور سرکار امیر محمد اعظم خان بود در اینوقت بفرمان سرکار در کابل مامور بودند ودرچبوتره کار دار چون سپاه پیشه وصاحب تدبیر بودند احوال زمانه را دیگرگون و پای تخت کابل را سرنگون دید رجوع بهتدبیر خلاص خود کرده با سردار شمس الدین خان مشورت کرد که کابل از دست رفت و این قلعه بندی بگفته مردم چوپای کوتل است و سود نمی بخشد خصوص که را ها از چهار طرف مسدود است و بندگان سرکار از رویداد کابل اطلاع ندارند چنانچه فرمان سرکار بسته شده و دو هفته میشود که درکابل نمی رسد بهتر است که این نیازمند درگاه الله را مرخص فرمائید بهر عنوان توانم و ممکن باشد خود را بحضور سرکار در غزنی مرسل برسانم و رویداد کابل را عریضه بدارم تا ایرادی برای ما وشما باقینماند سردار شمس الدین خان پسندیده و مرخص کرده مجر محمد کریم خود را بهمین تدبیر از چنگ دشمن قوی سردار محمد اسمعیل خان رها کرده نجات داد لهذا هرگاه مجر محمد کریم چنین نمیکرد وبهمین تدبیر فراری نمیشد از حضور سردار محمد اسمعیل خان بدون از مبلغ های کلی ودولتهای عظیم نجاتی حاصل نمیکرد بهر حال مجر محمد کریم خان شب از بالای قلعه از جانب کلاه فرنگی خوفیه فرود آمده بجانب غزنی مرسل روانه شدند اکنون باقی رویداد مذکور را در جایش تحریر کرده میشود از اصل مدعا سخن سازیم!

سردار شمس الدین خان که حاکم وقلعه دار بودند هفت شبانه روز بجز از جبر و زحمت بسیار و دست تهی بالاحصار رانگهداری کردند روز هشتم از لاچاری ترك بالاحصار گفتند ظاهر است که هرگاه چنین نمی کردند یکی دو یوم سپاه وفقراء که در قلعه بودند سردار مذکور را محبوس کرده بحضور سردار محمد اسمعیل خان تحفه میبردند و دست آویز نجات خود میکردند اینبود که دروازه های بالاحصار کشوده شد و سردار محمد اسمعیل خان بفتح و فیروزی داخل بالاحصار شدند ونقاره خانها را بصدا در آورده بنام نامی سرکار امیر شیر علی خان زدند وسکه و خطبه را هم باسم

نامی سرکار ذوی الاقتدار خوا ندند بعد ازان عریضه بحضور پادشاه ظل الله فرستادند وشرح رویدادخود را ازمیمنه الی دارالسلطنه شهر کابل و تصرف نمودن کابل را بعرض اقدس کماحقه درعریضه درج کردند و امیدوار فرمان نوازش ومهربانی بودند وبدولت اقبال در تخت دارالسلطنه شهر کابل بعیش و عشرت نشستند اکنون سردار محمداسمعیل خان را درشهر کابل برقرار بگذارید -

چند کلمه سخن از رویداد غندی مرسل شنوید

زیرا که هر دولشکر درمقابل همدیگر افتاده امید وارند که تحریر کنندهٔ گزارشات زودتر رجوع بلشکر بیان دارد وازهر دو لشکر سخن کند باری هردو لشکر شب و روز در بین همدیگر میدان داری کرده یکی بدیگر دست بردی میکردند خصوص در میدان داری ازلشکرسرکار امیرشیر علیخان که چند هزار سوار هراتی درلشکر ظفر اثر بودند وآنها درسواری وتر کتازی وروبا بازی گوی سبقت ازمیدان نبرد ربوده چنانچه مشهورند بهر حال هرروزه خودرا چون شیرغران وببربیان بلشکر کابل زده روبا بازی می نمودند واسپ واشتروآدم بدست می آوردند وباز گشت میکردند وداخل لشکر گاه خود میشدند تااینکه مدت یکماه بهمین منوال گزارش یافت وفتح به هیچ طرف دست نداد تا زمانیکه خبر فتح کابل بدست سردار محمد اسمعیل خان رسید ودر لشکر سرکارامیر شیر علیخان توپ زدند و شادیانه کردند ازین رهگذر که لشکر کابل شنیدند دل شکسته ومغموم شدند.

یاد شاهان

فصل سوم

مقدمه غندی مرسل وشکست امیرمحمداعظم خان ولشکر کابل وفتح نمودن امیر شیر علیخان وتصرف کردن دارلسلطنه کابل را

اکنون چون خبر تسخیر کابل شهرت یافت سرکار امیرمحمد اعظم خان دلشکسته شدند اضافه بران بعضی خوانین سوار که صدسوار وپنجاه سوار نوکری داشتند خوفیه فراری شده بلشکر سرکار امیر شیرعلیخان میرفتند وملحق میشدند وبومیه ازین حادثه موجب تنزل لشکر کابل میگردید خصوص یکشب نوبت گزمهٔ حبیب الله خان وامیر محمد خان پسران خانشرین خان قوم قزلباش بود که بزرگ زاده وصاحب قوم وبحضور بندگان سرکار امیر محمد اعظم خان با اعتبار از حدود گزمه که مامور بودند فراری شدند و بلشکرگاه امیر شیرعلیخان رفتند وچون قطره بدریا پیوستند لاکن ازین رهگذر کلیه اعتبار ازلشکر کابل برطرف شدوبی اعتباری دستداد اما سرکار امیر محمداعظم خان چون شخص کهن و بزرگ وصاحب تدبیر وپادشاه صاحب فکر وصاحب فهم بودند و درکار جهانداری افلاطون عصر ولقمان زمان محسوب میشدند ازین قدر رویداد خرابی که روز بروز پیش آمد ودستداد اصلا باك نکرده چون کوه پابرجا خود را ولشکر خود را بتدبیر نگاهداری کرده هرروزه دربالای توپ بزرگ که نزدیك لشکرگاه بود تشریف میبردند وبه تمکین بالای کرسی نشسته به نفس نفیس خود جنگ می انداختند

وتدبیر جنگ میفرمودند وبخرسندی روز را به تماشای جنگ بشب میرسانیدند از ین باعث لشکر کابل تسلی می یافتند وامیدوار آمدن بندگان سردارعالی سردار عبدالرحمن خان بودند قضارا یکشب گرم صحبت دربارگاه فلک فرسانشسته بودند که مجر محمد کریم خان ازدارالسلطنه کابل رسید لاکن تماشااز آمدن مذکورو کردار مذکور بود زیرا که دربین راه مردم رعیت وفقرا دعاگوی دولت سرکار امیرشیر علیخان بودند مجر محمدکریم خان احوال مردم را دیگرگون دیدازجان خود ترسید افضل ازان سردار محمد اسماعیل خان یکصد سوار رساله مقرر فرموده بودند که مجر محمد کریم را دستگیر سازند مجر محمد کریم خان واقف شده تدبیر کار خودرا چنین دانسته ازریش وبروت گذشت وکلاه نمدی برسر گذاشت وچهل تار درسر وکمر بسته تخته پوستی بشانه انداخته بلباس قلندران داخل لشکر گاه شد یاهو ویامن هو گویان قلندرانه بهرخیمه وبارگاه گدایی میکرد خودرا بدر خیمهٔ بارگاه پادشاه صاحب تدبیراعنی امیرمحمداعظم خان رسانید و ایستاده سلام کرده سرکار والاتبار بنظر اول شناخت ودریافت که معامله چیست بعد بندگان اقدس خود را بدر تجاهل زده سوال کرد که ای قلندر غیرمکرر از کجا می آئی وشخص کجائی ورسیده کدام دیاری واراده کجاداری که از دیدارت بوی آشنائی بمشام سرکار میرسد مرد قلندر که پخته کار وشخص کاردیده ومرد ذکی نکته رس بوددر جواب عرضداشت کرد که مرد غریبم ودرغربت قدم زده میرسم واز دیاری می آیم که برباد وازولایتی میرسم که هرچند فریاد زدم وداد خواه شدم دادم بجائی نرسید وفریاد رس ندیدم ناچار ترک دیار وفرار دشت ادبار شدم وراه های خطرناک طی کرده بسر منزل راحت رسیده ام دستم گیر که اسیرم وفقیرم وغریبم وجگر کبابم وتشنه سرابم بعدازان سرکار امیرمحمداعظم خان بحضوردرباریان ومعتبران حضوردرباره قلندر غیرمکرر نوازش فرموده باحترام درخیمه خلوت جای دادند وسخن را بدیگر طرف بنیاد کردند تاشهرت نشود ومردم سپاه و لشکری آگاه نگردند تا اینکه مجلس تمام شد وبزرگان دربار متفرق شدند وبه آرامگاه خود رفتند واستراحت کردند وکسی در بارگاه باقی نماند بعد مجر محمدکریم خان را بخلوت حضور طلب کرده از رویداد وگزارشهای دارالسلطنه کابل جویا شدند ومجر محمد کریم خان بی کم وکاست کماحقه رویدادی که گذشته بود ودستداده ازاول تاآخر بعرض اقدس رسانیدند سرکار محمداعظم خان که شخص صاحب تمکین وپادشاه صاحب تدبیر بودند ودر امور جهانداری ونشیب وفراز عالم بسی دیده وانظر گذرانده بودند به عقل کامل دریافتند که تاخیرشدن سردار عبدالرحمن خان ظاهر میکند که علامه بخت برگشتگی وشکست دولت است باید وشاید که دولت قوی شوکت بربادو سرنگون گردد بعدازان بفکر در ماندند ومستغرق دریای حیرت گشتند باوجود تدبیرات کلی که عامل آن بودند بحیرت فرورفتند خصوص بخاطر میگذرانندند که امروز وفردا بربادی کابل درتمامی لشکر خبر میرسد وشهرت می یابد البته اعتباری باقی نمی ماند بلکه راه چاره مسدود خواهد شد آنزمان سخت میگردد و بزرگان دربار وخدمتگاران حضور ومخلصان

نزدیك ودور که امروز چون پروانه بدور شمع جمع اند وغلام و خدمتگارند ودم از وفاداری میزنند در آنوقت هر کس بتدبیر جان خود شده از جادهٔ وفا داری تجاوز میدا رند وبجای نمکخوارگی راجع به نمك حرامی میشوند بلکه به شکست بندگان سرکار قدم میزنند وخودرا بدولت امیر شیرعلیخان پیوند میدهند که شاید نیکنامی یابند واضافه بران بسیاری مردم دیگر را فریب خواهند داد وبمثل خود نمك حرام خواهند ساخت پس بهتر آنست که خودرا بتدبیر ازین گرداب بلاخیز وطوفان شور انگیز که سراسر خطر است بساحل نجات برسانیم وخود را وامور جهانداری را که تقدیر پیش آورده بخدا وند کریم ورحیم سپرده واز درگاه الهی امیدوار باشیم تاازپردهٔ غیب چه بظهور خواهد رسید هرگاه چنین نکنیم و علاج واقعه را قبل ازو قوع تدارك نداریم مردم افغانستان که درین باب استاد کارند وهر سال خواهش یك پادشاه دارند ممکن است که بندگان اقدس رامحبوس واز بدست دشمن بدهند زیرا که ازقدیم این عادت بمردم افغانستان جاری است وباك از ننگك و ناموس ندارند خلاصه کلام بهمین خیال وفکر مستحکم شده سرشته رفتن بجانب ترکستان نمودند و خدمتکاران محرم را سرشته رفتن دادند وفرمودند که تانماز شام خود را ازجمیع اسباب سفر آماده وتیار سازید وعزم رفتن راجزم کنید اماخود بندگان سرکار بهمان روز بادل قوی وشوکت بسیار بوجود فیض آمود در بالای توپ بزرگك که گاه گاه تشریف میبرد الیوم نیز تشریف فرماشده ودو رجمنت رساله راکه هرروزه مامور حضور بودند امر بمیدان جنگك نمودند وفرمودند که درمقابل سوار هراتی میدان داری کرده بقرار هر روزه ترکتازی بدارید لاکن شرط احتیاط بجای آرید که فریب سوار هراتی بسیاراست وشمارا رابه نفس نگیرند زیرا که سوار هرات دایم برو باه بازی جنگك می اندازند بهمین منوال عمری بسر برده اند وخود بندگان دارا دربان لحظه بلحظه بتوپ میزدند ودود ازنهادشان میکشیدند مختصر کلام از تمامی روزها که میدان داری میکردند و جنگك میدان مینمودند امروز افزون تر وخیلی دست بازی لشکرطرفین کردند که سزاوار تحسین وآفرین گشتند اما لشکر کابل و سوار رساله جانب میدان داری مردانه وترکتازی دلاورانه نموده گوی سبقت ازمیدان نبرد بردند وچنان سوار هراتی را بمردی عقب نشاندند وازحضور سرکار به نقد وخلعت های فاخره سرافرازی حاصل کردند که گاهی چنین مردانگی دست نداده بود بهمین چند یوم بمثل امروز دلاوری وغیرت نه نموده بودند چنانکه امروز گو یا بلشکر هرات شکست فاحش داده نام بمردی برآوردند وهمچنان ازحضور سرفرازی حاصل میکردند وبمنصب بزرگك میرسیدند تازمانی که شام شد وگزمه ها بقرار ماموری حدبحد مامور شدند که محافظت لشکرخودرا کرده متوجه لشکر دشمن باشند وخود بندگان سرکار بدولت واقبال از بالای توپ بزرگك برخاسته داخل بارگاه وسراپرده شدند وسرتخت دارائی برقرار نشستند وگرم صحبت شدند بعدطعام تناول فرمودند وساعتی دیگر با بزرگان دربار نشسته ازهردرسخن کردند بعدازآن بزرگان حضور مرخص شدند بخیمه های خود رفتند ومیل راحت کردند چون بارگاه ازدرباریان ومجلسیان خلوت شد محرمان حضور که همسفر بودند ومامور تهیه وتدارك حسب الامر شده بودند حاضرحضور گردیدند واز سرشته رفتن خود وآماده نمودن ومکمل گردیدن عرضداشت کردند سرکار والا تبار بادل افکار

وجگر آتشبار از بارگاه زرین نگار بر آمده سوار اسپ دشت پیمای تازی نژاد شدند و بعنوان
خبر داری لشکر خرامان خرامان بقوت قلب وشجاعت ذاتی که در طینت داشتند روانه
شدند وخودرا باآهستگی ازلشکر گاه جدا کردند چون از افواج بدر شده قدری آسوده
شدند بخدمتگاران حضور که همه محرمان صدیق بودند واعتبار کلی داشتند وسال ها پرورده
نمك بودند وخودرا فدائی میگفتند چون نظر افگندند که بعضی حاضر وبرخی غائب و بسیاری
بر کاب سرکار نیامده اند وخودرا از خدمت باز داشته در جاده نمك حرامان قرار گرفته اند افضل
از آن که هر کدام اوشان دولت عظمیی را باخود برده اند وتصرف خود نموده اند لهذا
چون وقت باریك ودست تصرف کوتاه بود لاچار تحمل کرده سکوت ورزیدند واز آنجا
بارادهٔ خداوند ....جانب ترکستان رفته می شد روانه شدند وبسرعت اسپ می راندند...
ازحدود غزنین در همان شب دور کرده ....وقدری آسوده شدند و ساعتی از اسپ فرود
آمده تااسپ وآدم استراحت کردند بهر حال چند شب وروز بهمین منوال مرحله پیما بودند
تاخودرا بسرحد ترکستان رساندند........ بحضور سرکار.......سرکار والا ازروی
تدبیر وبرده باری وبزرگی تحمل میکردند .... (۱) چون بدام افتد تحمل باید ش
لهذا هرگاه شرح .. .. راتحریر دارم ودرگفتار وکردار ورفتار ......بعداز آن
اطلاع یافتند که بندگان سردار عالی مقدار. ....از ترکستان حرکت فرماشده بجانب
کابل روانه میباشند درحدود غوری نزول اجلال فرمودند سرکار دل افگار ازشنیدن این
اخبار ناچار بجانب غوری منزل ومراحل طی کرده میرفتند تااینکه وارد غوری شدند و بلشکر
ظفراثر چون قطره بدریا پیوستند لاکن خوفیه در لشکر گاه داخل شدند چنانچه فردا
مردم لشکری واقف شدند بهرحال بملاقات بندگان سردار عبدالرحمن خان داخل گردیده
برتخت سلطنت ترکستان برقرار نشستند وگزارشهای کابل و غندی مرسل رااول تاآخر
بحضور سردار عالی کماحقه بیان فرمودند بعدازآن متوجه لشکر گیری و انجام سفر
وشکست وریخت لشکر وتدارك افواج ازجزوی وکلی گردیده شب وروز آسوده وآرام
نبودند زیرا که دشمن قوی نزدیك و اعتبار سلطنت جزوی بلکه ساقط شده بهر حال تا
دشمن فرصت یافتن سررشته لشکر کردن ومکمل ساختن بهتر است اکنون سردار باوقار
سردار عبدالرحمن خان وسرکار دل افگار امیر محمداعظم خان رابالشکر بسیار درحدود
غوری بگذارید باکمال استقلال وشوکت بی ملال بسررشتهٔ سپاه وانجام سفر متوجه باشند محرر
کتاب درسابق ازسپاه داری سردار باغیرت سردار عبدالرحمن خان قطرهٔ ازدریا نوشته
بودم اکنون به تکرار نمی پردازم چنانچه ظاهر است که ازتقدیرات ازلی کلیهٔ سلطنت افغانستان
از دست سرکار امیر محمداعظم خان برطرف شدو یك ولایت ترکستان بدست مانده سردار
شجاعت پیشه باك نكرده شب وروز بقصد انتقام کمر بسته متوجه لشکر گیری میباشد ومیخواهد
که ازدشمن قوی انتقام بکشد البته این کردار از کمال شجاعت وتهور ودلاوری میباشد .

---

(۱)روی بعضی سطور کتاب را سیاهی طوری مسطور ساخته که مطلبی از آن گرفته شده
نمی تواند جاهای مذکور نقطه گذاری شد .

اکنون چند کلمه از رویداد غندی مرسل و فتح لشکر ظفر اثر سرکار بلند اقبال امیر شیر علی خان شنوید :

لهذا چون سرکار امیر محمد اعظم خان تقدیری فراری شد ساعت ده بجه شب بود دو ساعت دیگر همچنان گذشت واصل مدعا ظاهر شد بساعت دوازده بجه شب بقدرت کاملهٔ خداوندی چنان غوغا وشورش در لشکر گاه امیر محمد اعظم خان افتاد که گویا بازار قیامت برپا شد وروز رستخیز قایم گشت چنانچه از هر جانب لشکر گاه آواز توپ بر آمد وبازار گیرودار برپا گردید تا اینکه غوغای لشکر کابل نشر کرده بافواج ظفر امواج سرکار امیر شیر علیخان رسید بعد با مر سرکار افواج دریا موج مکمل ومسلح گردیده انتظار فرمان بودند وبفرمان اقدس ولا در اطراف لشکر گاه چون مهتابها روشن کرده شب تار را چون روز روشن منور ساختند ومتوجه احوال لشکر گاه دشمن بودند ونمی دانستند که باعث این شورش چیست مگر بندگان سرکار امیر شیر علیخان میفرمودند که این شورش از دو شق خالی نیست یا تدبیری است که سرکار امیر محمد اعظم خان بکار برده شاید فریبی بخاطر دارد یا اینکه از برباد شدن کابل شخصی خبر رسانده وبرای امیر محمد اعظم خان خوف غالب شده بنا بر آن راه صحرا پیش گرفته که جان بسلامت برد لاکن سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپاه سالار که فوج دار بودند در ابتداء شورش شخصی را پی تحقیق فرستاده بودند باز آمده خبر آورد که سرکار امیر محمد اعظم خان بدون جنگ وجدل از لشکر گاه بعنوان تماشا وبا خبری گزمه ها بر آمده فراری شدند ولشکر کابل بی صاحب وبی سرپرست مانده اند باوجود شخص تحقیق چی سرکار امیر شیر علیخان این شورش را تدبیر امیر محمد اعظم خان پنداشته امر فرمودند که لشکر ظفر اثر تا صبح از لشکر گاه خود تجاوز نکنند وحرکت نفرمایند وجای بجای انتظار شفق صبح باشند تا دیده شود که از پردهٔ غیب چه ظهور میدارد باوجودیکه بعضی از سرکردگان لشکر کابل شبا شب باردوی لشکر ظفر شکوه وارد گردیده اخبار میکردند واحوال فراری شدن امیر محمد اعظم خان را عرضداشت مینمودند اما سرکار بلند اقبال که زحمت دیده ورنج کشیده بودند شرط احتیاط بجای آورده در امور سلطنت خوددداری میکردند زیرا که از در بدری سابقه خوف کلی بخاطر داشتند بنا بر آن تا صبح افواج خونخوار را اجازهٔ حرکت نفرمودند تا زمانیکه صبح صادق دمید وروشنی پیدا شد ونشان اقبال ظاهر گشت وآفتاب جهان تاب طلوع کرده وعالم را فرو گرفت بعد از آن روشن وهویدا شد که لشکر کابل بی سر وسرکرده ناپیدا وخلقی پراگنده وحال تباه چون تحقیق شد بامر بندگان اقدس سردار محمد یعقوب خان وسردار فتح محمد خان وفرامرز خان سپه سالار با افواج سوار روانهٔ لشکر گاه دارالسلطنه کابل شدند وخود را باردوی مذکور رسانیدند واز حقیقت دانستند فوراً بحضور اقدس عریضه مژدگانی فرستادند ورویداد شب را چه طریقه که گزارش یافته بود در عریضه عرضداشت کردند بعد از آن رویداد را بخود مدلل کرده سردار فتح محمد خان را مامور قلعه شاه علی اکبر فرمودند زیرا که از مردم اعزه واشراف وبزرگان دربار وبعضی سرداران از خوف جان جای امن وامان دانسته شباشب در قلعه آقای مذکور پناه برده بودند که شاید از طفیل جد امجد آقای

موصوف نجاتی برای شان حاصل شود سردار فتح محمدخان در قلعهٔ شاه علی اکبر رسیده فرود آمدند آقای سید استقبال کرده باعزاز و اکرام پیش آمدند و سردار مذکور را عزت داری نموده بعد از آن التماس پناه آورنده ها را کردند و سردار فتح محمدخان بلحاظ شاه علی اکبر آقا قبول کردند و بذمه گرفتند که از حضور سرکار خداجوی و پادشاه دادگر عدالت پرور بخوبی گذراینده عفو گناه شان را عرضداشت دارند و بخشش بگیرند بهمین منوال از قلعه آقا عازم لشکرگاه شدند سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان در لشکرگاه کابل توقف کرده بجمع آوری خزینه ناپیدا و دفینه نامعلوم و اسباب پادشاهی و انجام سلطنت از توپ و توپخانه و خیمه و بارگاه و سراپرده های گلدوزی که دولت عظماء میشد بتصرف دولت خداداد در آوردند و لشکرهای پراگنده سرکار فراری را از لشکرگاه کابل حرکت داده باردوی ظفر شکوه برده در پهلوی لشکر دولت سرکار والا تبار جای دادند و خیمه و خرگاه برای شان زدند مقصد در مدت سه روز از شکست و ریخت لشکر کابل آسوده خاطر شده بحضور سرکار اشرف امجد والا وارد شدند و روئیداد را بحضور پادشاه قوی شوکت چیزیکه در لشکر کابل دست داده بود عرضداشت کردند بعد از آن که از همه امور سلطنتی فارغ شدند بندگان سرکار بدولت و اقبال از منزل فرخنده فال غندی مرسل حرکت فرماشده منزل و مراحل طی میفرمودند و بهر منزل نیکو فال که میرسیدند بجمع فقرا و به تمامی رعایا مخصوص درباره فقیر و بینوا بهر کدام دادرسی فرموده از انعام و احسان مضایقه نمیفرمودند وطی منازل چون نوشیروان عادل میکردند تا اینکه مع الخیر والعافیه شهریار عدالت گستر و پادشاه قوی شوکت همایون فر بیک منزل که پیوسته بشهر کابل بود و قلعه قاضی نام داشت فرود آمدند و سرا پردهٔ زرین قباب را باوج ماه رسانیدند سردار محمد اسمعیل خان که قبل ازین از روئیداد سردار مذکور و کابل را تصرف کردن تحریر نموده بودم و از حضور سرکار مامور حکومت کابل بوده باستقلال فرمان فرمائی نمودن مذکور را شرح وار نوشته در قید قلم در آورده بودم درا ینوقت که بندگان اقدس در قلعه قاضی نزول اجلال فرمودند با مر سرکار باتفاق بعضی بزرگان وارد قلعه قاضی شده بقدمبوسی سرکار والا مشرف گردیدند و نوازشهای شاهانه از حضور دریافتند خصوص درباره سردار محمد اسمعیل خان از حد افزون مرحمت فرمودند و از گناهان گذشته مذکور گذشتند و عفو فرمودند و مرخص کردند که فرمان سرکار را فردا بجای آرند و مردم کابل را از نظامی و ملکی و اعزه و اشراف بقاعده و قانون باستقبال بر آورده انتظار ورود سرکار والا باشند چنانچه فردای آن روز حسب الامر بندگان سرکار افواج نظامی را از توپخانه و پلتن و رساله و خاصه دار و بعد آن مردم فقرا از سادات و علما و فضلا و قاضی و قضات و اهل کسبه از تجار و غیر آن در بیرون شهر کابل بر آورده بقرار قاعده و قانون صف بصف استاده کرده انتظار ورود بندگان سرکار بودند لاکن از ذوق و شوق دیدار پادشاه را دیدن از خورد هفت ساله تا پیر یکصد ساله که همه آرزومند چنین روزی بودند و شبها از درگاه خداوند خواهان و بدعا یاری میکردند جمله بتماشا بر آمده امیدوار قدوم فیض لزوم شهنشاه عدالت پرور انتظار میکشیدند و از ینجانب دریای لشکر که همه

چون شیرغران و ببربیان بر کاب شهر یار ذوی الا قتدار حاضر بود ند بر کاب سردار محمد یعقوب خان و سپه سالار فرا مرزخان در بغل فوج کا بل صف کشیده ایستاد ند و انتظار و رود سر کار ذوی الاقتدار پادشاه خدا جوی میکشیدند تا اینکه پادشاه عدالت پرور چون خرشید تابان از دور نمایان شدند وابتدا بسر فوج نظامی رسیده توقف فرمود ند افواج رکابی ولشکر دارالسطنه کابل که در پهلوی همدیگر صف بسته بودند بیکبا ره سلامی گرفتند و جمیع باجه خانه ها بصدا در آمدند وتوپهای آتش فشان زمین لشکر گاه را بلرزه در آوردند ، مختصر کلام یکساعت نجومی بهمین طمطر اق آواز توپ وصدای موز یکا ن ونقاره خانه های رساله بلند بود وغلغله بگنبد دو ار در انداخته گوش فلك را کر ساخته چنانچه از دود توپ وتفنگ وگرد وخاك میدان گویا شب ظلمانی پیدا بود تا اینکه سلامی آخر شد و هوا روشن گردید بعد از آن سر کار ذوی الاقتدار از ابتدأ لشکر تا انتهای افواج جنگ پرور از افسر وسپاهی باهر کدام از در مهر ومحبت ملاقات میکردند تا صف لشکر آخر شدو نوبت به فقرأ که آ رزومند چنین روزی بودند رسید بهمان منوال متوجه یك بیك از سادات وعلما وقاضی وفضلا واهل کسبه از تجار و غیر آن شده باهر کدام درعین نوازش و مهر بانی الفت کنان ملاقات میفرمودند و دل جوئی داده تکلم میکردند به رجهٔ رسید که بجمیع فقرأ وجد وشعف دستداد رجوع بگریه نموده بودند اضافه بران از خرسندی دیدار پادشاه سر را ازپا فرق کرده نمیتوانستند گویا پدر مهربان خود را دیده باشند لا کن بندگان اقدس که بار دیگر خود را صاحب مملکت کابل دیدند از شیوهٔ فقرأ افزون تر مدهوشانه قدم میزدند تازمانی که داخل شهر کابل شدند سه ساعت با سپاه وفقرأ بیرون شهر به محبت گذر اندند تااز ملاقات شان فارغ شدند بعد بدولت واقبال وارد شهر کابل شدند وبهمان طریقه که در بیرون شهر بملاقات مردم محبتانه رفتار کردند همچنان در کوچه وبازار و دروبام بازنان ومرد خورد و بزرگ که مشتاق دیدار پادشاه و منتظر و رودسر کار ظل الله بودند حد بحد کوچه بکوچه بازار ببازار به دیدار فیض آثار مشرف ومسرور میگردیدندودر بارهٔ سر کار خجسته آثار دست به عا بر داشته درحق شان دعای خالص ازدل وجان مینودند وباو از بلند و شوق تمام دعا رابا دامیرساند ند چنانچه غوغای بزرگی در جمیع شهر کابل برپا شد وبندگان سر کار نیز در مقابل فقرأ که زن ومرددر کوچه وبازار انتظار بودند بزبان گهربار آمین گویان در محبت ونوازش مرحمت های پد را ه می افزودند وسخن میکرد ند ومیگذشتند تا اینکه داخل بالاحصار شدندودر باغ شاهی که پیت کرده بودند از آن روی که تخت نشین امیر کبیر بود فرود آمدند ودر مسند امیر کبیر که مسند خلافت وسر یر سلطنت وتخت موروثی بود با دولت خدا داد بر قرار نشتند و سجدات شکر به رگاه کریم وخا لق مور ومار بجای آوردند وحسب الامر سردار عالی مقدار که صاحب فوج وصاحب اختیار کل ممالك بودند یکصدویکتوپ شادیا نه زدند ونقاره خانه بالاحصار دو ران بندگان سر کار گفته بصدا درآمدند چنانچه روز اول ودوم امر سلامی ورفت وآمد مردم موقوف بود روز سوم امر سر کار وفرمان شهر یار جاری شد که ازسپاه وفقراء بحضور حاضر شده

مبارك بادی کنند وبدیدار همدیگر مسرور گردند زیرا که پادشاه بدیدار فقراً وسپاه آرزومند خصوص مردم کابل که نشوو نماءیافته یك دیاریم مختصر کلام بعداز فرمان پادشاه همایون خصال یومیه بحضور آمده ملاقات میکردند ودعاوفاتحه مینمودندوارمغان های خود راازحضور میگذراندند وبخلعت های فاخره سرافرازی حاصل کرده مرخص میشدند چنانچه یکهفته بهمین منوال گزارش یافت تاکلهم مردم از حضور گذشته مسرور ومنور گشتند بعد ازان پادشاه خدا جوی سجدات شکر بجای آورده بر تخت سلطنت برقرار نشستند و داد عیش دادند.

باب پنجم

سلطنت دوم بارهٔ سرکار امیر شیرعلیخان پادشاه رعیت پرور مشتمل بریك فصل درمقدمه قلعه زنه‌خان وشش گاو وشکست امیرمحمداعظم‌خان وسردار عالی مقدارسردار عبدالرحمن‌خان وفتح سرکار امیرشیرعلیخان درتاریخ سنه یکهزارودوصدوهشتادوهفت‌هجری تالغایت‌سنه‌یکهزارودوصدو نودهشت هجري مدت سلطنت سرکار دوازده سال کامل.

خلاصه سخن بعد ازرفت وآمد سپاه وفقراء که بندگان سرکار فارغ شدند روز جمعه مردم دارالسلطنه کابل را حسب‌الامر درمسجد جامع جمع فرمودند بعد از ادای نماز جمعه خطیب بالای منبر برآمده خطبه رابار دیگر بنام نامی سرکاروالاتبارخواندند وسکه دولت خداداد افغانستان را باردوم باسم شهریار عدالت گستر زدند وجمله خلق‌الله بشوق تمام مبارك گفتند وازسر نو توپهای شادیانه زدند وسه شب وروز شهر کابل‌را آئینه بندان وچراغان کردند واز خوان احسان بی‌کرانش بهره مند گردیده سه شب وروز طعام تناول فرمودند وجمیع مردم کابل داد عیش و عشرت داده شب وروز بساز وسرود موزیکان گذراندند لاکن سرکار ذوی‌الاقتدار رجوع بفقیر و بیچاره وگدایان درمانده اززن ومرد وپیر وجوان نموده درجمیع آنها بقدر وقسمت ازلی بزرسرخ وسفید مسرور گردانیده از یك‌یك دعا وفاتحه گرفتند بعد ازان که‌ازغریب وبیچاره فارغ شدند و بخرسندی‌تمام خورد وبزرگ شان ملاقات کردند چنانچه نام برده صحبت میکردند و محبت می‌ورزیدند امااز صحبت سرکار حالتی بمردم دست داده بود که‌گویا بی پدربودند وپدر دار شدند وخود وجود مسعود بندگان سرکار از دیدار مردم کابل‌وصحبت های دوستانه اوشان چقدر مسرور وخوشنود میشدند و هر لحظه شکر گزار درگاه الهی بوده عاجزی میکردند زیرا که مشهوراست که مردم فقرا فرزندان پادشاه میباشند وفقرا نیز پادشاه خود را پدر میدانند ومتابعت مینمایند خصوص سرکار اقدس که باوجود پادشاهی تولد یافته وبزرگ شده همین ولایت بودند وجمیع مردم را ازخورد وبزرگ میشناختندبنابران در محبت می افزودند لهذا چون ازین امور فارغ شدند وبرتخت سلطنت افغانستان برقرار نشستند وچند روزی داد عیش وعشرت دادند بعدسردار محمدیعقوب‌خان وفرامرز خان سپاسالار را بحضور فیض ظهور طلب کرده امر فرمودند که ابتداء لشکر

ظفر اثر را یومیه ازحضور انور بگذرانند تابندگان سرکار نیك را ازبد جدا کرده فتنه انگیز غماز را باید وشاید که درلشکر نماند زیرا که آنها بلواگر وشورش انداز میباشند چنانچه یومیه لشکرهای رکابی را از حضور میگذراندند وهرکدام را خواه افسر خواه سایر سپاهی بحضور منظور کرده مطابق خدمت بمنصب وخلعت سرافرازی داده رخصت میفرمودند واشخاصیکه درجادهٔ نمك حرامان قدم میزدند وبحضور بندگان اقدس ظاهر وهویدا بود خصوص چند اشخاصی که از زمان وزیر محمد اکبر خان در نظام بودند وبسیار آن بیرق چی منصب داشتند ومقرر نمك حرامی پیشه داشتند کلهم را از نظام برآوردند وازخدمت موقوف فرمودند لاکن آنها عمری به نظام گذران کرده بودند باوجود کهن سالی جمله به نزد ایشك آقاسی شیردل خان پناه برده در رساله مذکور دواره نوکر شدند که در وقتش محرر کتاب شرح وار تقریر میدارم انشا الله تعالی خلص سخن بعد از سان دیدن واز حضور فیض ظهور گذراندن سه ماهه تنخواه برای شان امر فرمودند بعد ازان مرخص خانه ومنزل شان نمودند زیرا که ارسفر بعداز مدت مدید آمده بودند چون از فوج رکابی فارغ شدند وجمیع شان را یومیه ازنظار مبارك گذرانده از خوان احسان بهره مند فرمودند بعدازان نوبت بلشکر پراگنده سرکار امیر محمد اعظم خان رسید سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپه سالار یومیه فوج بحضور والا تبار می آوردند ومنظور میکردند اشخاصی که سزاوار خدمت بودند خواه افسر خواه سایر سپاهی داخل دفتر کرده مامور خدمت میفرمودند وبلشکر ظفر اثر پیوسته میکردند ومردمانیکه لایق خدمت نبودند ویادر امور دولتی نقصانی داشتند وخواهش بندگان سرکار در خدمت گزاری اوشان نبود بدون زجر وزحمت اسباب سرکاری را از وی گرفته مرخص میکردند لاکن بادشاه رعیت پرور باوجود مرخص فرمودن بمهر ومحبت وخرسندی از حضور موقوف مینمودند بهمین منوال مدت چهار ماه گزارش یافت تالشکر های ظفر پیشه ولشکرهای شکست خورده ازحضور مبارك گذرانده شدند تاباعث خدمت دولت عظیمی از تنخواه وانعام وخلعت درباره اوشان مرحمت فرمودند چنانچه تمامی افواج ازخورد وبزرگ مسرور وخرسند گردیده دعای دولت پادشاه قوی شوکت را باداء رسانیدند وهریك بخدمت ماموری خود رفته متوجه خدمت خود شدند وبندگان سرکار از افواج نظامی کلیه خاطر مبارکشان جمع گردید بعد ازان رجوع بحاکمان وعاملان هرمحل وهردیار وشهر وقصبه نمودند وهریك را بحضور مهر ظهور طلب کرده حق وباطل را بقرار سنجش دفتر مشخص کرده وسواء ازدفتر دربارهٔ هریك تحقیقات بعمل آورده مطابق آن باز خواست فرموده تغیر وتبدیل نمودند ودربار اشخاصیکه خدمتکار صادق بودند وپاس نمك بجای می آوردند ازانعام واحسان سر افراز گردانیده هرکدام بمسند حکومت سرافرازی حاصل کردند واشخاصیکه سزاوار حکومت ولایق خدمت نبوند ازحضور موقوف فرمودند لاکن دربارهٔ دوست و دشمن ظلم وستم روانداشته ازدور ترحم ومحبت سخن می کردند و مرحمت های شاهانه و نواز شات بی کرانه می فرمودند وبطریقه عدالت گستری که سرشت بندگان اقدس والابود یومیه دربارهٔ سپاه وفقرا بظهور میرساندند

خصوص که چندی خود بندگان سرکار بکدورت گرفتار شده بودند بنابران درمروت وعدالت
میفرمودند اضافه بران لحظه بلحظه بدرگاه خداوند شکرگزار بودند مختصر کلام چون
از بسیاری گرفتاری امور سلطنتی از لشکری وملکی آسوده خاطر شدند وخاطرجمعی حاصل
نمودند بعدازان سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان را که برادر زاده سرکار
اقدس بودند بحضور انور طلب کرده پدرانه نوازش ومرحمت فرمودند وازهر رهگذر نصایح
دادند و پدرانه نصیحت نمودند وفرمودند که دیگر خورد سالی نکنید و بندگان اشرف را
پدر مهربان ودولت خدا داد وسلطنت قوی بنیاد را ازخود شمرده بسخن غماز وفتنه انگیز
وسخن چین عمل نکنید وخود را پراگنده وپریشان وسرکار والاتبار را زحمت ندهید که سزاوار
بزرگی نیست خصوص شخصی که بزرگ زاده باشد ازینقرار حرکات نقصانی کلی بهم میرساند
واعتبار بزرگی باقی نمیماند چنانچه مدتی از تقدیرات ازلی باسردار عبد الرحمن خان
اتفاق افتاد وهمسفر شدید وخدمتهای بزرگ نمودید ولشکرهای خود را در مقدمه میمنه بقتل
رسانیدید وچه نحو رفتار کردید ودر مردی ومردانگی کمی وکوتاهی نکردید .

دائم درخدمات شما اقرار بودند ومیدانستند که ازعهده هرگونه خدمت برآمده میتوانید
چگونه بمثل شما شخصی را کسی ازخود جدا میکند ودر امور دنیا داری که متاعی نیست خفه میسازد
دیگر اینست که هیچوقت دوست دشمن نمیگردد ودشمن دوست نمیشود یقین بندگان سرکار که
ازابتدای دوستی شما باسردار عبدالرحمن خان تاحال فی طرفین مابین خوف ورجاء گذرانده
باشید ظاهر است که دشمن دوست نمیشود ونخواهد شد وهمچنین گاهی دوست دشمن نشده ونمیشود
چنانچه دراندك وجه قلیل که آنهم بکوشش شما بدست آمد وبه سعی شما وواسطه شما والی
میمنه بر ذمه گرفت عاقبت ازشما دریغ کردند وشما را بیگانه پنداشته خود را بهتر دانست پس
ظاهر شد وهویدا گردید که ازخود تادیگری فرق بسیار است اکنون گذشته را گذشته دانسته
بعدازین بندگان اقدس ازشما توقع فرزندی میدارد وهمچنان فرزندی کنید که گویا داغ
سردار محمد علیخان را ازدل سرکار بدر کرده بجای آن فرزند شوید وبمثل آن فرمان برداری
کنید ورضامندی سرکار والاتبار را ازهمه چیز افضل شمارید خلاصهٔ کلام بعد نصایح بسیار
ونوازش بیشمار سه پلتن مکمل که بسیاری آن ازپلتنهای سردار محمد امین خان پدر سردار
مذکور بود بایك توپخانه مکمل جلوی ویك توپخانه قاطری ویك رجمنت رساله مکمل ودوصد
سوار خوانین که ازخود سردار مذکور بود ازحضور مامور خدمت سردار محمد اسمعیل خان
گردیده لاکن این ازنوازشات ازحضور سرکار والا شده درباره سردار مذکور گویا مرحمت
پدری فرمودند وخلعتهای فاخره واسپان تازی نژاد بازین ویراق طلا وشمشیر جواهر نشان
باکمربند دانه نشان بوی عنایت فرمودند وازحضور در کمال محبت وسرافرازی مرخص نمودند
لهذا چون از ورود سرکار اشرف اقدس در دار السلطنه کابل مدت هشت ماه گذارش یافت
وجمیع امورات ملکی ونظامی انجام یافت بعدازان بتواتر وتوالی خبر رسید که سردار
عبدالرحمن خان باتفاق امیر محمد اعظم خان شب وروز بتهیه وتدارك لشکرگیری وسرشته لشکر

داری میباشند و به قصد انتقام اراده دار السلطنه کابل دارند و عنقریب با دریای لشکر از تخته پل حرکت فرما خواهند شد سرکار اقدس اشرف همایون هر چند که یکساعت ازین فکر خارج نبودند با وجود آن سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپاه سالار را تاکیدات تمام فرمودند و امر کردند که افواج ظفر شکوه را جمع آوری نموده تهیه و تدارک سفر را بزودی انجام بدهند و بلاتأمل از همه امورات لشکری خود را فارغ ساخته آماده و تیار باشند زیرا که بورود فرمان تاخیر نشده حرکت فرما شوید لاکن قبل از فرمان همایونی سردار محمد یعقوب خان و سپاه سالار که شخص جنگ دیده و سپاه پیشه بودند و از اخبار ترکستان یومیه اطلاع داشتند شب و روز متوجه سرشته عسکری و شکست و ریخت افواج و بتهیه و تدارک انجام سفر بوده انتظار فرمان بندگان سرکار را میکشیدند و یك لحظه فارغ نبودند و یکساعت در غفلت نمیگذرانیدند و بجان و دل میکوشیدند تا زمان که خود را از سرشته لشکر داری آسوده کرده انتظار فرمان میبردند تا آنکه در ماه میزان خبر تحقیق رسید که امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان با افواج بسیار و لشکرهای خونخوار که از حساب بی شمار و از شمار بیرون بود از تخته پل حرکت کرده کوچا کوچ باراده خداوندی بقصد انتقام عازم دار السلطنه کابل گردیدند هر چند که در گذشته سردار با تدبیر بعد از انفصال میمنه بسرعت تمام عازم کابل شده در حدود غوری فرود آمده بودند چون قضیه سرکار امیر محمد اعظم خان برعکس اتفاق افتاد و پایتخت کابل از دست رفت و مقدمه غندی مرسل برباد شد و بوجود مسعود سرکار کم اقبال امیر محمد اعظم خان از غندی مرسل فراری شده در غوری به لشکر ظفر اثر پیوست بعد از ان سردار بلند اقبال و سالار صاحب تدبیر که کار دولت را دیگر گون و پادشاهی و سلطنت را سرنگون دیدند دانستند که دولت برباد شد و اقبال برگشت اکنون در غوری استقامت کردن چه حاصل بهتر آنست که باز گشت کرده در تخته پل که پایتخت ترکستان است رفته بار دیگر به سرشته لشکر گیری شده خود را و لشکر خود را مکمل ساخته بعد از ان بقصد انتقام کمر بسته عازم کابل شویم این بود که از غوری واپس مراجعت کرده در تخته پل رفته به سرشته داری لشکر گرفتار شد تا این زمان که از همه امورات افواج فارغ شده روانه کابل شدند سرکار امیر شیر علیخان که شب و روز متوجه همین احوال بوده و میدانستند و بمد نظر داشتند و یقین شان حاصل بود که خواهی نخواهی سردار عبدالرحمن خان باین طرف خواهد آمدند و عزم آمدن را جزم خواهد داشتند چنانچه درینوقت حقیقت آمدن لشکر ترکستان ظاهر شد بعد از ان سرکار ذوی الاقتدار سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپاه سالار از حضور امر به تهیه و تدارك لشکر کرده فرمودند که مدعی بقصد انتقام کمر بسته میرسد لازم که آماده و تیار باشید تا آمدن لشکر ترکستان مشخص شود که از کدام جانب میایند واز کدام توب اراده این طرف دارند زیرا که تاحال اخبار مختلف بحضور سرکار رسیده چنانچه بعض اوقات از جانب دره صوف و گاهی از راه کلان و برخی ازراه غوری و کوتل هندو کش تاحال که به تحقیق رسید که ورود لشکر ازراه کلان مامور کابل است وعنقریب وارد بامیان میشوند بلکه به دوسه یوم دربامیان خواهد رسیدند مختصر کلام بعد از حقیقت آمدن لشکر مدعی افواج کابل که قبل ازین آماده ومکمل بودند حسب الامر ازشهر کابل حرکت فرما

شده درده بوری قبله شهر کابل بر آمده خیمه وخرگاه وسراپرده های زرنگار برپا کردند وفرود آمدند و ازحضور یك هفته توقف امر فرمودند که هرکاه شکست وریخت باشد وهرکس متوجه باقیمانده کار خود شوند زیرا که دروازه شهراست بعد ازان دیگر توقف جائز نیست چنانچه بعد از یك هفته که هرکس سرشته خودرا یافتند وشکست وریخت لشکر ولشکریان انجام یافت روز دیگر به توکل خداوند وازاده پروردگاری ازده بوری حرکت فرما شده منزل دوم درقلعه قاضی که آنهم یك منزلی شهر کابل است رفته نزول اجلال فرمودند باعث احتیاط سه روز دیگر امر به توقف نمودند خصوص شخص کامل هوشیاررا که به هرخصوص نکته رس وصاحب فهم بود به لشکر ترکستان فرستاده بودند که خبر تحقیق برساند روز ورود قلعه قاضی وارد شد وعرضداشت کرد که لشکر ترکستان از ورود بامیان بجانب غزنین مراجعت کردند ومیفرمودند که غزنین واطراف آن غله خیز است و غله وافردارد سرکار امیرشیرعلیخان بعد ازان ازقلعهٔ قاضی حرکت کرده وکوچا کوچ منزل بمنزل چون ماه سریع السیر بادریای لشکر که افزون ازشمار بوده میرفتند تااینکه درمنزل شیخ آباد فرود آمدند وسرا پرده ها باوج ماه رسانیدند اتفاقا درمنزل مذکور خبر رسید که سردار عبدالرحمن خان بسرعت منزل میزند چنانچه سه منزل باقیمانده که داخل غزنین شوند و غزنین را تصرف سازند باری سرکار امیر شیرعلیخان ازشنیدن این خبر فورا ازمنزل شیخ آباد حرکت کرده کوچا کوچ درمنزل شش گاو فرود آمدند ولشکر گاه کردند وخیمه وبارگاه باوج ماه برآوردند .

ازینجانب سرکار باتدبیر امیر محمد اعظم خان و سردار دلاور وسالار کل لشکر سردار عبدالرحمن خان چون شیرغران و ببربیابان بالشکرهای فراوان خود دریك منزل گاه فرود آمدند که یکطرف هزاره جات ودیگر طرف غزنین واطراف آن نزدیك بودزیرا که ازدوجانب غله فراوان میرسید وباعث بود وباش لشکر خونخوار میشد لاکن قبل ازین از سپاه داری سردار عبدالرحمن خان تحریر نموده بودم که درخطهٔ افغانستان ثانی نداشتند چنان لشکر دار بودند که گویا پدر مهربان درباره فرزند بنابران باوجود همین قدر پراگندگی وشکست های پی درپی وخرابی لشکرها ومخارج افزون ازشمار امروز در مقابل دشمن همچنان لشکر بهم رسانیده و مکمل ومسلح بجنگ دشمن آورده وتقابل میورزد که حدبشر نمی باشد وفلك باهمه کجروی و کج رفتاری انگشت حیرت بدندان تفکر میگزد وملك تحسین و آفرین میگوید ودرین مدتهای چندین سال از پادشاهان چنین لشکر داری بهم نرسیده جای هزاران توصیف است خصوص درمدت قلیل و زمان اندك ودست تهی بسی دشوار است مختصر کلام چون لشکرهای سردار عالی مقام درمنزل مذکور فرود آمدند و جا بجاشدند گویا یك فرسخ طول وعرض لشکر ظفراثر میشد همین یك فرسخ گویا اشارهٔ اثبات لشکرداری بندگان عالی کافی است . اکنون سخن بطول انجام یافت خلص کلام بعدازآن که ازفرود آمدن لشکر و جا بجا شدن افواج ظفر اثر فارغ شده بود متوجه غله ودانه وبفکر سرشته کردن انبار کردیدند که بایدوشاید زمستان نزدیك است واجناس خوراکه وغیرآن درلشکرگاه آماده وتیار باشد چنانچه

نصیرخان جرنیل که صاحب اختیار کل لشکر و منصبدار بزرگ لشکرگاه بودند بامر بندگان عالی مامور این خدمت شدند و یومیه اسپ و اشتر باطراف دور و نزدیک غزنین به جهة غله خورا که لشکر میفرستادند لاکن مقرر یک رجمنت دو رجمنت رساله بهمرای اسپ و اشتر میرفتند وشرط احتیاط بجامیاوردند ومحافظت میکردند بعضی اوقات خود نصیرخان جرنیل باتفاق اسپ واشتر ورساله همراه بودند تااینکه سرکار عدالت گستر پادشاه قوی شوکت سرکار امیرشیرعلیخان اطلاع یافتند بعد از آن متوجه اطراف غزنین وغیرآن شده بهرجاه فوج و اشخاص کاروان وسپاه مقرر کردند که محافظت کنند ونگذارند که غله بجانب لشکر ترکستان برود و اضافه بران اسباب جنگ و آمادهٔ کار وزار گردیده چنانچه سردار فتح محمد خان وایشک آقاسی شیردل خان باسه هزار سوار وپیاده پلتن وتوپخانه مامور شهر غزنین فرمودند چنانچه رفته بسرعت وارد غزنین شدند وحدودات آنرا سوار وپیاده مقرر کرده محافظت کردند بنحوی که یکدانه غله تابیده وکاه بجانب لشکر ترکستان نرود وکسی ندهد که موجب سخط وجریمه سرکاری میشوند و دیگر بعد از مرخص کردن سردار فتح محمد خان وایشک آقاسی شیر دل خان از حضور شهر یار عدالت پرور ایشک آقاسی خوشدل خان را با هشت بیرق جزایرچی و یکصد سوار خوانین مکمل اسباب در قلعه زنه خان که مابین لشکر ترکستان وغزنین بود ونصیرخان جرنیل دایم از همان راه بلشکر ترکستان غله میبردند وبدون آن دیگر راه غله بردن نبود که غله میکشیدند مامور ومقرر فرمودند که بزودی رفته قلعه را تصرف دارند و سد راه لشکر ترکستان شوند ایشک آقاسی مذکور بالشکر ماموری به تلاش تمام رفته خود را درون قلعه رسانیدند وتصرف کردند وانتظار ورود لشکر دشمن بودند و منتظر کار وزار بوده شب را بروز میاوردند و قلعه را بسد رستی ومردانگی محافظت مینمودند اتفاقاً روزی نصیرخان جرنیل بقرار ماموری بایک ریجمنت رساله ودوصد سوار خوانین وپنجصد راس یابو از لشکرگاه برآمده بقانون هر روزه بجانب غزنین روانه شدند

دربین راه واقف شدند که سردار فتح محمدخان وایشک آقاسی شیر دل خان بافوج بسیار درغزنین رسیده انتظار آمدن دشمن مهیا شده ومانع ازغله بردن لشکر ترکستان بخاطر دارند ونمیگذارند که ازجانب غزنین و اطراف آن غله بلشکر دشمن برسد اضافه بران دربین راه لشکر ترکستان قلعهٔ بزرگی بود که آنرا قلعهٔ زنه خان مینامند ایشک آقاسی خوشدل خان اهشت بیرق جزایرچی ویکصدسوار خوانین ماموراست ورفته تصرف نموده اند وسد راه لشکر ترکستان شده نمیگذارند که غله ببرند وراه رفت وآمدرا مسدود کرده اند نصیرخان جرنیل ازبین راه فوراً عریضهٔ بحضور بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان فرستاد واز کمال سپاه پیشه گی وشجاعت دو ریجمنت رسالهٔ دیگر ازلشکرگاه طلب کرده برکاب خود همراه کردند وبادل قوی بجانب غزنین روانه شدند .

فصل ۰ در مقدمه قلعهٔ زنه خان وشش گاو و شکست سرکار امیر محمداعظم خان وسردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان وفتح نمودن سرکار امیر شیر علیخان بعون و عنایت ایزدمنان

اکنون قلم دوزبان را راجع بداریم بجانب مقدمه وسخن را بطریق اختصار زودتر تمام بداریم تابر خواننده وشنونده ملال خاطر نگردد ونکته گیران دربارهٔ محرر

کتاب عیب گیری ندارند باری، چون نصیر خان جرنیل روانهٔ غزنین شدند وبادل قوی اسپ میراندند تادرحدود قلعهٔ زنه خان رسیدند وقلعه‌رابه تصرف دشمن دیدند درسوء تدبیر خود هزاران ملامتی را باخودگرفتند وخودرابدگفتند وفرصتی تأمل نمودند ومتوجه آن شدند که از حدود قلعه چگونه گذارش خواهم کرد زیرا که دران ایام ودر آنوقت زمستان سخت وبرف وخنك وصاعقه قاتل بود وجمیع راها را برف مسدود کرده که اصلا گذشتن ممکن نبود باوجود آن بزحمت بسیار ازحدود قلعه قدری دور تر راه رفتن به تردد بسیار پیدا کرده روانه شدند وبسرعت خودرا درنزدیك زیارت روضهٔ مبارك که یکفرسخ تاغزنین راه است رسانیدند لاکن مردمان آنجا رابقرار سابق فرمان بردارندیدند بلکه برعکس آن دریافتند که گویا مایل بغله دادن نباشند چون جرنیل نصیرخان احوال مردم را دیگر گون دید بوجه خریداری نکرده دست انداز از منزل ومکان فقراء غله وغیر آن گرفتند وبتلاش جمع آوری میکردند ومتوجه دشمن بودند که گزندی نرساند بهمین منوال قشلاق بقشلاق بابوو مهتر فرستاد جهة محافظت سوار رساله همراه فرمودند وامر کردند که بسرعت سرشته نمایند وشرط احتیاط ازدشمن بجاه آرند اما دوریجمنت رساله را مکمل در نزد خود نگهداشته وبفکر ورود دشمن بودند که بناگاه سردار فتح خان وایشك آقاسی شیردلخان بالشکرهای فراوان چون بلای ناگهان وچون اژدهای دمان از جانب غزنین روان شدند ویکباره خود رابقلب لشکر دشمن زدند وجنگ درانداختند وجنگ مغلوبه نمودند وازدوجانب مردانه بجنگ درافتادند ودلاورانه میکوشیدندودادمردانگی میدادند لاکن سوار رساله که بامر نصیرخان جرنیل بجهة جمع آوری غله باتفاق مهتران درقشلاق ودهات رفته بودند ازرویداد جنگ شنیده بسرعت خودرا بمقدمه جای رسانده ند وبه لشکر خود پیوستند وجنگ درانداختند ومقدمه مغلوبه شد ودرمردی ودلاوری لشکر طرفین کمی وکوتاهی نکردند چنانچه زخمی وکشته بسیار شد تخمیناً دو ساعت باهم درآویخته حدود باغات روضه مبارك را ازخون رنگین کردند وهمچنان گرم ستیز ومشغول جنگ بودند که صاعقه وبرف وخنك بمدنظر شان منظور نبود وبه غیرت ودلاوری میکوشیدندومیجوشیدند وداد مردانگی میدادند وچنان قتل وقتال میکردند که گویا ازجد وآباء شان دشمنی باقی مانده بود وقصاص آنرا از همدیگر میگرفتند بازهم تسلی نشده دست بشمشیر بهم در افتادند وباکارد وخنجر خون ازبدن طرفین برآوردند نیم ساعت باتیغ وخنجر مقدمه کردند قریب نماز عصر شکست بلشکر سردار فتح محمدخان افتاد وتاب وطاقت بلشکر سردار مذکور باقی نماند دست از کارزار کشیده فرار را برقرار اختیار نمودند وبجانب غزنین فراری شدند ایشك اقاسی شیردلخان که شیردل نام داشت باوجود شکست فاحش خودداری کرده ملاحظه کرد که مبادا سردار فتح محمدخان دستگیر شود وبدست دشمن اسیر گردد فردا بندگان سرکار که سردار مذکور را ازفرزندان خود عزیز میدارد از غلام بسیار خواست دارند چه جواب خواهم گفت البته مرگ افضل است ازگرفتار شدن سردار

فتح محمد خان بعد از آن باقلیلی سوار رکابی که همه جان نثار و جان فدا بودند از روی غیرت و مردانگی خودرا بقلب لشکر دشمن زد و جنگ در انداخت و داد مردانگی داد و لشکر دشمن را باخود گرفتار ساخت لاکن بخدمت گاران سردار فتح محمد خان امر نموده بودند که در وقت مقدمه مایان بر باشده سردار مذکور را از جنگ جاه بدر کرده جانب غزنین رهسپار شوید اما خود ایشك آقاسی شیردل خان با خدمتگاران جان فدا چنان بقلب دشمن حمله میکردند ومردانگی مینمودند وشمشیر میزدند که سزاوار هزاران احسن و آفرین بودند تا اینکه سردار فتح محمد خان از جنگ جاه بدر رفته وخاطر ایشك آقاسی شیردل خان جمع شد دوباره متوجه جنگ گردید وجنگ در انداخت ومقدمه مردانه کرد وحمله های شیرانه نمود تا اینکه دشمن را از جاه بر کند وعقب نشاند لاکن باطراف ایشك آقاسی مذکور از قلیل خدمتگار قلیلی باقی ماند و دیگران کشته وزخمی ودستگیر گردیدند بعد از آن متفکر مانده جنگ را مصلحت ندیدند زیرا که خودرا درمقابل دشمن بجوی نه شمردند باوجود آن در میدان رزم مردانه استاده بودند وتدبیر بر آمدن وفرار شدن بخاطر میگذرانندند که چه نحو فراری شوند که ناگاه از چهار جانب لشکر دشمن حمله آوردند واطراف ایشك آقاسی شیردل خان را احاطه کردند ومابین گرفتند وراه فرار را بستند ایشك آقاسی مذکور که دست ستیز را کوتاه وپای گریز را لنگ دیدند ناچار به ستیزه در آمدند وقلیلی سوار که عبارت از سی نفر پروانه وار بدور آن سردار نامدار جمع بودند بدشمن حمله کردند هرچند که قلیل بودند درده مقابل کثیر بمردانگی کوشیدند وجنگ رستمانه کردند وخودرا بمردی بدشمن زدند امادرضمن جنگ از روی تدبیر بجانب غزنین مقدمه میکردند و میرفتند وصف دشمن را پراگنده میکردند تازمانی که خودرا بمردی از جنگ جاه بدر کردند وفراری شدند چون از چنگل دشمن خودرا نجات دادند وآسوده خاطر شدند بعد از آن که بخود وخدمتگاران خود پرداختند ومتوجه شدند ونظر افگندند که از جمع سواران رکابی که همه خدمتگار قدیمی وجان نثار صمیمی بودند هجده نفر باقیمانده اند وهفتاد وشش نفر از جمله اوشان تلف گردیده که همه جان فشان بودند وجان فدا کردند اعنی بعضی کشته وبرخی زخمی و اسیر دشمن شده بودند بهر حال چون نزدیك قلعه غزنین شدند تحقیق نمودند که قلعه را حاکم از خوف وهراس محکم کرده دروازه را بسته اند ودوست ودشمن را درون قلعه نمی گذارند چنانچه سردار فتح محمد خان بالشکر های پراگنده وشکست خورده که همراه داشتند از غزنین گذشته بجانب قره باغ هزاره رفته بودند ایشك آقاسی شیردل خان چون وابسته بسردار فتح خان بودند واز حضور سرکار اقدس باتفاق مامور خدمت شده بودند ناچار بجانب سردار فتح خان روانه شدند تا اینکه خودرا بسردار مذکور رسانیدند و ملحق ومتفق شدند اما ایشك آقاسی شیردل خان که هیچ وقت اینچنین شکست فاحش نخورده بود ازین رهگذر خجالت میکشید زیرا که شخص شمشیری و نامدار وغیور بودند بهرحال شاعر میگوید :

رباعی

چون رفته بتقدیر دگرگون نشود | یکذره ازانچه هست افزون نشود
هان تاجگر خویش زغم خون نکنید | کز خوردن غم بجز جگرخون نشود

مختصر کلام بعداز شکست بی موقع سردار فتح محمد خان و ایشك آقاسی شیردلخان وفرار شدن بجانب غزنین وفتح نمودن نصیر خان جرنیل با قتل وقتال بسیار بعدازان نصیرخان جرنیل که بفضل خداوندفتح کرد وفتح مردانه کرد ومقتولان را بفقرا امرنمودند که مدفون کنند وباقیمانده از زخمی و دستگیر شدگی را باخود گرفته بادوصد و بیست بار غله نماز خفتن بخاطر جمعی تمام بجانب لشکرگاه خود روانه شدند لاکن قبل ازین خبر شکست سردار فتح محمد خان وایشك آقاسی شیردلخان در قلعه زنه خان به ایشك آقاسی خوشدل خان رسیده بود ایشك آقاسی مذکور باسوار و پیاده به نیت چپاول خود را آماده وتیار کرده انتظار بازگشت لشکر نصیر خان جرنیل بودند تاآنکه لشکر نصیرخان جرنیل نزدیك بقلعه رسیدند ایشك آقاسی خوشدلخان که کمین کرده بد وجانب انتظار دشمن می دید اطلاع یافته بیکباره خود را بلشکر نصیر خان جرنیل زدند وشباخون انداختند وجنگ پیوسته ومقدمه کردند وچندراس غله را تاراج کرده بدرون قلعه بردند لاکن دیگر کاری که سزاوار کمین کردن وقصاص گرفتن بود از پیش نرفت وبهاندك زدوخوردی پس شدند وبکمتر کروفری شکست خوردند وراه قلعه پیش گرفتند باری نصیر خان جرنیل بافتح وفیروزی روانه شدندتابه لشکرگاه خود رسیدند و شرح رویداد را بحضور فیض ظهور بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان عرضه داشت کردند ازحضور انعام واحسان وافردیدند وبخلعت‌ها فاخره واسپ و یراق مکمل اسباب سرفرازی یافتند وسه رجمنت رساله یکماهه تنخواه انعام نمودندونوازشات بسیار فرمودند زیرا که عبارت از چهار ساعت در جنگ‌جاه شمشیر کردند وداد مردانگی دادند و در مقدمه کمی وکوتاهی نکردند ونمك‌حلالی نمودند سبب بران ازحضور سرافرازی حاصل کردند بهر حال چون خبر شکست سردار فتح محمد خان وایشك آقاسی شیر دل خان بحضور سرکار امیرشیرعلیخان درمنزل شش گاو رسید سرکاراقدس متفکر شدند واندوه ناك گردیدند بعدازان بزرگان حضور را طلب کرده مجلس کردندواز بزرگان حضور مشورت خواستند جمله بعرض حضور رسانیدند که اشخاص که وطن‌دار کابل می باشند و در لشکر ترکستان بحضور سردار عبدالرحمن خان بمقدمه آمده‌اند ظاهر است که هریکی از آنها در کابل پدر وبرادر وعیال و اطفال واقوام دارند از حضور محصل مقرر شود که در خانه های شان رفته یك‌هفته مهلت بدهند بزرگان تایك‌هفته آدمان‌خودرا ازلشکر ترکستان وخدمت سردار عبدالرحمن خان طلب کرده وبخانه ومنزل خود رسیدند فهوا لمراد والا از سایر سپائی هشت صد روپیه جرم وپنجاه روپیه محصلی وازافسراز یکهزار تادو هزار بقرار منصبداری جریمه ویکصد روپیه تادوصد روپیه محصلی از باز ماندگان واقوام شان بزجروزحمت وضرب چوب وستم بسیار گرفته شود لهذا چون این مشورت بحضور بندگاه اقدس منظور شد بعدازآن سوار رساله مامورشد که‌ده‌به‌ده و قشلاق به‌قشلاق بالای خانه ومنزل شان رفته رجوع بظلم وستم بدارند چنانچه سوار رساله رفته رجوع بظلم نمودند تهدید از حد افزون گذرانیدند مردم فقراء ورعیت که این چنین ستم کمتر دیده بودند ناچار از ترس جان ومبلغ جریمه وستم لت وکوب از خاندان یکنفر مقرر کردند که

بزودی خود را در لشکر سردار عبدالرحمن خان رسانیده خبر با شخاص خاندار بدهد و بزودی باخود بخانه و منزل شان بیارد چنانچه فرستادگان هر ده وقشلاق خود را در لشکر گاه ترکستان رسانیده هریك باشخاص خاندار گفتند واطلاع دادند وقضیه را سراپا نقل کردند بعد از آن در لشکر ترکستان پراکندگی دست داد و پریشانی پیش آمد بسیاری مردم از خدمت سردار عبدالرحمن خان روگردان شده بعضی آشکار وبعضی خرفیه از لشکر گاه فراری شدند وبخانه و منزل خود آمدند وخودرا ازجریمه و محصل سرکاری نجات بخشیدند وبعضی ازسپاه که پاس نمك کرده درخدمت ماموری خود ماندند وخورسندی باداراخودرا طلب کردند سردار عبدالرحمن خان در باب اشخاص که پاس نمك کرده بودند مبلغ های کلی بعوض جریمهٔ شان دادند که برای خاندان خود بفرستند تاجریمهٔ شان خلاص شود ومبلغ جریمه بکارکنان امیر شیرعلیخان داده سند بگیرند وخودرا آسوده بسازند مختصر کلام در وقتیکه سردار فتح محمد خان وایشك آقاسی شیردلخان از حدود غزنین شکست یافتند بعد از آن عریضهٔ بحضور سرکار والا فرستاد شرح روبداد شکست را درعریضه درج نموده بودند اکنون که سرکار والا از سرشتهٔ سپاه ترکستان فارغ شدند فرمانی از حضور اسمی ایشك آقاسی شیردلخان فرستادند .

مضمون فرمان: اینکه عریضهٔ شما باشکست فاحش بحضور رسید ومنظور حضور شد زیرا که مردانه وار ازشکست خود تحریر وتقریر نموده بودید عجب است که چگونه غیرت وچه نحو مردی شمارا گذاشت که ازشکست خود عریضه کرده بودید شیردل نام داشتید لازم داشت که خودرا مقتول میکردید و نام شکست را بزبان جاری نمیکردید درانوقت سردار فتح محمد خان عریضه میکردند که ایشك آقاسی بمیدان کشته شد همان زمان بندگان اقدس خرسندی میکرد که الحمدالله بمردی خودرا فدا کرد حالا هم جای تعجب است که چرا زنده میکردید سزاوار کشتن دار بدنه لایق زیستن والسلام . جواب فرمان: فدایت گردم فرمان سرکار والا را خوانده برتارك گذاشتم درباب شکست شیردل شکست میخوردنه روباه غلام ازان سبب شکست خوردم وچنان گریختم که خاشه بدمم بندنه شد شکست کار بزرگ است شخص که شکم بزرگ و تن قوی ونام شیری داردمی گریزد حیف که در وقت گریز ازمیدان ستیز که غلام قوی هیکل اسپ میراندم ومهمیز میکردم بندگان سرکار تماشاه میکردند خیلی تماشاه وبسیار خنده داشت زیرا که شکم از قربوس زین بیال اسپ افتاد بدرجه گریختم ومیترسیدم که غزنین را فراموش کرده راه قرباغ هزاره را پیش گرفتم فدایت گردم در گریز بسیار تیز و درجنگ بسیار لنگم باوجود آن ازدرگاه خداوند امیدوارم که فتح ونصرت نصیب روزگار فرخنده فال بندگان سرکار است. خلص کلام سخن بطول انجام یافت پسرمطلب باز گردیم لهذا بعد ازمردم سپاه که ازلشکر ترکستان فراری شده بخانه ومنزل خود رفتند باوجودی که بسیاری پاس نمك کرده قدم استوار داشتند درلشکر ترکستان بی اعتباری پیدا شد وپراگندگی دستداد واضافه بران از قدرت کاملهٔ خداوندی چنان زمستان سخت و برف بسیار وخنك زمهریر وصاعقه وبادقاتل رخداد که گویا درمدت های مدید وسالهای سال کس ندیده بود و کهن سالان بخاطر نداشتند وبیاد نمیدادند بدرجهٔ خنك غلبه کرده بود و کاررا برلشکریان تنگ گرفته بود که طاقت دم زدن وحرکت کردن باقی نمانده بود باوجود آن چار لاچار بدو واسطه تردد میکردند

اول آنکه خوراکهٔ اسپ و آدم ضرور بود که باید وشاید تردد میکردند و بزحمت دست یاب مینمودند وشب وروز افواج خودرا بزحمت میگذرانیدند . دوم مقدمه بزرگ پیش آمده بود ودو پادشاه قوی و بزرگ درمقابل همدیگر بقصد انتقام افتاده بودند که لاچار باید کوشش میکردند چنانچه طرفین امیدوار فتح وظفر میبودند وتردد وتلاش داشتند که شاید گوی مرادرا ازمیدان نبرد ربوده بمرادخویش واصل گردند لاکن محرر کتاب میگوید :

شعر

بدرد وصاف ترا کار نیست دم درکش | که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

خلص کلام بهمین منوال شب را بروز می آوردند ونصیرخان جرنیل درهفته یک مراتبه پادور یجمنت رساله گاهی باسهٔ ریجمنت رساله مکمل باشش عراده توپ قاطری بجهة آوردن غله بطرف غزنین باپابوهای سرکاری میرفتند وغله دست انداز جمع آوری کرده بهلشکرگاه می بردند وتقسیم میکردند خواه بسیار بود خواه کمتر مقصد که وقت نازک وفرصت تنگ ودشمن قوی درمقابل وغله نایاب هرچند که همه اطراف لشکرگاه ترکستان بطرف هزاره جات خالی بود لاکن درینوقت که قهرزمستان بود در هزاره جات غله موجود نمیشد مگر جانب غزنین که فراوانی غله بود اما به تصرف سرکار امیرشیرعلیخان بنابرآن بزحمت میرفتند وبه تشویش بسیار غله می آوردند خصوص که ایشک آقاسی خوشدل خان دربین راه چون سد سکندر پا برجا بود ودر کمینگاه آماده وتیار به نسبت چپاول انتظار می کشید چنانچه بارها ازقلعه برآمده دست اندازی میکردند وخالی برنمی گشتند ومدام ازین رهگذر بندگان سردار دلاور سردار عبدالرحمن خان ملال آگین بودند وبه قصد انتقام کمربسته داشتند لاکن سرکار امیرمحمداعظم خان مانع میشدند تااینکه یکدفعه ایشک آقاسی خوشدلخان باسوار وپیاده خودرا دربالای بارهای غله لشکر ترکستان چپاول زده بسیاری پابوهای غله را تصرف کرده درون قلعه بردند زیراکه مقرر درکمین دشمن بودند ازین دست برد وچپاول نصیرخان جرنیل باآنهمه تدبیر سپاهیگری که مشهور افغانستان بودند غافل ماندند وخجل شدند بلکه این بیخبری موجب بی اعتباری دولتشان گردید وجرنیل مذکور نیز بدنام حضور بندگان عالی گردید واعتبار سابقه باقی نماند اما سردارغیورکه درجنگ شیرشرزه را چون روباه بیدست وپامنظور نمیکردند وازدلاوری وشمشیرزنی وشجاعت گویا خودرا چون زال زورمیدانستند وهیچ ازجنگ دشمن روگردان نشده بودند ودایم لشکرشکن بوده چندین مقدمه هارا بوجود مبارک فتح میکردند درین خصوص هرچند شکستی نبود باوجود آن غضبناک گردیده طاقت نمی آوردند وبدن مبارکشان ازغیظ میلرزید چنانچه بدون فکر وتأمل وبدون صلاح وصوابدید پنجنفر خدمتگاران حضور که همه صاحب تدبیر وشجاع بودند بی اختیار بجانب قلعهٔ زنه خان روانه شدند وبرکاب ظفر انتساب شش عراده توپ ودو پلتن ویک رساله مکمل اسباب گرفته بسرقلعه بغضب تمام عازم گردیدند لاکن شاعر میفرماید :

آرزانا ۱۰۰۰ حجه اعظم

بیت

هر که در کار ها شتاب کند / خانه عقل خود خراب کند
چون نهال شتاب بنشانی / بر دهد میوهٔ پشیمانی

❀ ❀ ❀

مکن ستیزه که چرخ از ستیزه کاری خویش / رهٔ ستیزه ببندد ستیزه کاران را

ودرباب تعجیل کردن شاعر سخندان ورموزفهم بیان میفرماید :

رنگها دارد فلك مغرور آسایش مباش / جامهات زین خم نمی آید برون هر بار سرخ

خلص سخن سردار صاحب انجمن خودرا باطراف قلعه رسانیدند اما ایشك آقاسی خوشدل خان باوجود خردسالی تجربه کار وتجربه آموز وسپاه پیشه بودند دایم درلشکرگاه دشمن اخبارنویس داشتند ویومیه اخبار میکردند چنانچه ازارادهٔ سردار عبدالرحمن خان پیشتر اخبار کردند وتحریر نمودند که سردار مذکور بقصد گرفتن قلعه روانه شده باخبر باشید ایشك آقاسی خوشدل خان فوراً چگونگی را کماحقه عریضه فرستادند وبندگان سرکار اقدس را عرض داشت کردند زیرا که سرکار والا درمنزل شش گاو توقف داشتند بعد ازفرستادن عریضه ایشك آقاسی مذکور بالشکر قلعه آمادهٔ جنگ و انتظار دشمن بودند تاآینکه سردارعالی سردار عبدالرحمن خان باطراف قلعه رسیده منزل گاه کردند وبعد از زمانی که آرام وآسوده شدند ابتدارقعهٔ دوستانه ازکمال بزرگی بجهة ایشك آقاسی خوشدل خان فرستادند . مضمون رقعه بندگان عالی : عالیجاه عزت نشان صداقت بنیان ایشك آقاسی خوشدل خان بدیدن رقعه خوشدل باشند ویقین دانند که آمدن بندگان عالی باین حدود بقصد تصرف کردن قلعه میباشد باید وشاید که بتوکل خداوند بازنگردم تازمانی که قلعه را تصرف دارم لاکن سزاوار بزرگی اطلاع دهی بود بشمااطلاع دادم که هم قوم پادشاه وهم خدمتگار صادق میباشید و امروز ایشك آقاسی کلان بحضور سرکار امیرشیرعلیخان میباشید نمیگویم که فوراً بحضور بندگان عالی آمده سلام کنید امراست که جنگ باتدبیر کنید ومقدمه را پیش گیرید وخودرا ازبدنامی بریساخته ثانی قلعه را واگذارید ورقعهٔ بندگان عالی را دست آویز عزت خاندان خود نگاهدارید که سراسر احسان ونوازش ومرحمت خواهد بود وهرگاه چنین نکنید بیاری خداوند بدوساعت قلعه را بخاکدان دهربرابر خواهم کرد بعدازآن اسباب دوستی ثمر نخواهد بخشیدوالسلام لهذا چون رقعهٔ سردار عالیمقدار بدرون قلعه رسید ومطالعه شد درجواب ایشك آقاسی خوشدلخان عریضه نموده بحضور سردار عبدالرحمن خان فرستادند باین منوال .

مضمون عریضهٔ ایشك آقاسی خوشدلخان درجواب فرمان

فدایت گردم فرمان عالی متعالی رادیدم وبوسیدم وبرتارك گذاشتم امروزما خاندان نمك پروردهٔ حضور سرکار امیرشیرعلیخان میباشیم وسرکاروالاتبار بفضل خداوندقهار حاضرودر حدود شش گاو بالشکرهای فراوان قرین صحت میباشندسزاوار خدمتکار عریضهٔ فرستاده بود قبل ازین روزگذشته عریضه فرستادم هرگاه تافردا نماز پیشین جواب آمد فهو المراد والافرمان عالی را فرمان بردارم زیاد حدادب است لهذا چون این عریضه بحضور سردار

عبدالرحمان خان رسید درغضب در آمده رقعهٔ دیگر فرستادند مضمون رقعهٔ ثانی بندگان عالی عالیجاه ایشك آقاسی خوشدل خان را واضح باد عریضهٔ شما که سراسر فریب بود از نظر گذارش یافت وازمکر وفریب شما دانستهٔ بندگان عالی گردید مهلت یکساعت ممکن نیست یا از درصلح سخن سازید یا ازدر جنگ پیش آئید فقط . باری چون رقعهٔ سردار دلاور سردار عبدالرحمن خان بدرون قلعه رسید وملاحظه شد ایشك آقاسی مذکور که ازپدر میراث مردانگی وشمشیرزدن داشت بدون خوف ورجأ عریضهٔ فرستاد .

مضمون عریضه : صاحب امن سرشت ما خاندان راستی میباشد نه غدر وفریب اما غلام خوشدل نام دارم وپسر شیردل میمانمند وپدرم شیردل نام داردوشیردلاند نخواهد که ازپسر شیردل روباه صفتی پیش آید هر گاه عریضهٔ غلام فریب باشد وقبول خاطر خطیر بندگان عالی نشود مختارند سرغلام وکنگره قلعه سزاوار است والسلام مختصر کلام چون امور قلعه بصلح انجام نیافت ونوبت بشمشیر تیز وتفنگ خون ریز وخنجر پرستیز رسید سردار عبدالرحمن خان که شخص نامدار غیور وشجاع مردانه بود ودرخطهٔ افغانستان بشمشیر مردی ودلاوری معروف ومشهور روزگار بودند ازعریضه ایشك آقاسی خوشدل خان درغضب شده توپ های اژدردهان آتش فشان را امر کردند که قلعه را درمیان گرفته کن فیکون سازند وبخاك دهر برابر کنند وتفنگ چیان مهر کن تیز دست را حکم فرمودند که به تفنگ مارنین که چشم موررا در شب تار میزدند دود از نهاد قلعه گیان برآرند وفغان شان بملکوت رسانند حسب الامر توپ چیان وتفنگ چیان چابك دست بدوساعت دود ازنهاد قلعه برآورده درودیوار قلعه را بخاك زمین یکسان کردند وچنان گلوله ریزی کردند که گویا تگرك از آسمان فیروبیریخت تخمیناً دوساعت کامل گلوله ریزی بود تادرودیوار قلعه فرونشست ودوبخشه ازدر ودیوار قلعه باقیماند لاکن لشکر درون قلعه درمقابل جنگ وجوش لشکر بیرون داد مردانگی را بغیرت ومردانگی دادند وجواب به جواب به تفنگ جانسوز جواب میگفتند وبه غیرت میکوشیدند تا آنکه ازشب دوساعت گذشت ودرودیوار یکطرف قلعه باقی نماند بعد ازان لشکر بیرون بامر سردار همایون بجانب قلعه ولشکر درون یرش بردند وبمردانگی وغوغه خودرا بدیوار قلعه رسانیدند وجنگ پیوستند ازانطرف لشکر درون که سرکردهٔ شیردل داشتند بمثل شیر غران وببر بیان در میدان نبرد جولان گرمیدان بودند ودرمقابل دشمن تقابل شده مردانه جنگ پیوستند وخودرا بسر پلتن رسانیدند وباکارد وخنجر وشمشیر بران وسرنیزهٔ خون چکان بهم در آمیختند وبمردانگی ودلاوری کوشیدند وجوشیدند وخرشیدند وبجنگ درآمدند ودر غیرت سر موئی تقصیر نکردند تخمیناً یکساعت کامل هم چنان زدوخورد میکردند ودربازار جان فروشی جان خودرا گویا بپر کاهی نمی شمردند چنانچه فلك کم رفتار وفتنه انگیز باوجود کم رفتاری ازین شمشیرزنی وازین رفتار وازین کردار متحیر بود وانگشت حیرت بدندان حسرت گزیده متفکر مینگریست خلاصهٔ کلام ازطرفین خیلی کشته وزخمی شد گویا ازقدیم پدرکشی داشتند ای فلك خانه اتخراب شود چگونه گناه ازخطهٔ افغانستان صادر شده که درزمان قلیل ایقدر جوانان به قتل رسیده وهنوز هم خواهند رسید حیف ازافغانستان وصد حیف ازقتل جوانان کاش اینقدر قتال ومقتولی براه دین مبین می شد که موجب سرافرازی دین ودنیا میگشت

مقصد از دست نرود بهر حال بعد از مدت یکساعت کامل که در لب دیوار قلعه با تیغ تیز و خنجر خون ریز داد مردانگی داد ندامات دردو بسیار وکوشش بی شمار در مقابل تقدیر چه بکار چنانچه استاد میفرماید .

بیت

باقضا کار و زار نتوان کرد   که به ازوزگار نتوان کرد
کردگار هر چه میکند نیکوست   حکم بر کردگار نتوان کرد

مصدقات این افراد از لشکر سردار عالی مقدار است که از ابتدای اینکار وازاول این حرکات بی فکر وتأمل حرکت کرده کار بشتاب افتاد تا اینکه از تقدیرات ازلی که چون وچرا را دران مد خلی نیست لشکر سردار عبدالرحمن خان با از کوشش و کشش بسیار شکست فاحش یافتند واز دیوار قلعه پس شدند ودر منزل جاه که تپه جای ماؤنی بود رفته استقامت کردند وخیلی این شکست خاطر بندگان عالی را مکدر ساخت لهذا بعد از شکست لشکر بیرون لشکر درون قلعه بخاطر جمعی کشته وزخمی های خود را بدرون قلعه بردند وسرشته کردند واز لشکر بیرون باقی ماند اکنون ازین شکست فاحش که اصلا بخاطر بندگان عالی خطور نمیکرد زیاد ازحد کدورت آمیز شدند وغضب بر طبیعت سردار مذکور مستولی گردید زیرا بدووجه غضب ناك بودند کلیه آنکه ازخیمه وخورا که وهیزم که امر شده بود تاهمانوقت از لشکر گاه بندگان سرکار امیر محمد اعظم خان نفرستادند با آنکه سه دفعه از حضور سردار عالی آدم فرستاد تاکیدات فرموده بودند که صاعقه ازحد افزون وگرسنگی افضل از آن وخنك وبادو زمهریر بدرجهٔ اعلا ومقدمه پیش رو بهیچ یك طاقت دم زدن باقی نمانده هر چند زودتر بفرستید بهتر است لاکن از لشکر گاه آثاری ظاهر نشد ولشکریان در بالای برف شب ظلمانی را بسر می بردند ودیگر دشمن درمقابل ومقدمه بر پا بود اضافه از قضای الهی مردمان کهن سال ازین خنك وصاعقه عمری بیاد نمیدادند ومیگفتند شنیده نداریم تا بدیدن چه رسد اما لشکر بیرون بدرجهٔ گرفتار صاعقه بودند که قوت دم زدن وحرکت کردن باقی نداشتند اکنون محرر کتاب میگوید که انصاف بدهید سرکردهٔ بزرگ و پادشاه زادهٔ شجاع که عمری لشکر خود را تربیت فرزندی کرده باشند امروز در شب ظلمانی مابین برف وخنك وصاعقه وگرسنگی ملاحظه فرمائید آیا باین شخص بزرگ چه میگذرد وچگونه احوال داشته باشد وبکدام زبان حواله بدشمن قوی کند وحکم جنگ بدهند باز هم آفرین به قوت وشوکت ودلاوری اینچنین سرکردهٔ بزرگ که لشکر خود را بدشمن حواله میکند وصد آفرین به لشکر مردانه که با وجود بیدست وپاو گرسنگی بدلاوری بجنگ دشمن رفته مقدمه مردانه میکنند بهر حال سخن مختصر بندگان عالی متحیر ومتفکر وراه چاره مسدود نه دست ستیز ونه پای گریز پراگنده احوال مانده بودند وفکرشان بجایی نمیرسید لاکن از تقدیرات ازلی بی خبر چنانچه فرمودهٔ استاد است ،

مثنوی

قضا شخصی است پنج انگشت دارد   که خواهد برکسی محنت گذارد
دوبر چشمش نهد دو بر بنا گوش   یکی برلب نهد گوید که خاموش

مختصر کلام ساعت نصف شب بعد از تفکر وتحمل بسیار وملاحظه کردن بی‌شمار دفعهٔ دیگر بجهة ایشك آقاسی خوشدل خان نامه فرستادند .

مضمون نامه بندگان عالی متعالی :عالیجاها ازین شکست تقدیری که اندك به لشکر ظفر اثردستداد وقلیلی فتح بی‌موقع بشما حاصل شد فخر و مباهات نباید کرد احتیاط باید کرد وملاحظه باید نمود زیرا که این فتح چندان ثمری بشما نمی بخشد واین شکست قلیـل به لشکر کثیر بندگان عالی ضرری نمیدارد نباید که ازجادهٔ خودتجاوز کنیدوفخر ومباهات نمائید اضافه بران دانسته باشید وبخاطر نگذرانید که بندگـان عالی ازگرفتن قلعه دست کشیده دارد وبی نیل مرام بازگردد لا کن سزاوار بزرگی جناب سردارعالی را بران داشت که بار دیگر بشما اطلاع بدهد اول آنکه فرصت بدئید تاکشته و زخمی های خود رااز میدان جنك سرشته کنیم ودوبم ازین مقدمهٔ شما کهمردانگی گردید وپاس نمك بجا آوردید ودرمقابل لشکر ظفر اثر شمشیر زدید ودلاوری نمودیدومردانه کوشیدید خاطر بندگـان عالی ازشما خرسند است زیرا که خدمت بادار بجاه آوردن کمال صداقت خدمتکار است اکنون امیدوارم که بار دیگر سخن بندگان عالی راپسندیده وبعقل کامل خود متوجه شده بپیرامون جنك وجدل نگردیده دست از جنگك کشیده دارید وجنگك باندابیر انداخته خاتمه قلعه را واگذارید وخودرابیشتر ازین برمحنت گرفتار نسازید و دولـت خداداد بندگـان عالی رااز خود بشمارید و سراسراز حضور عالی خودرا سزاوار مـروت ونوازش واحسان بدارید زیرا که سخن بندگـان صدق است وهرگاه چنین نکنید آمادهٔ جنگك باشیدتاخداوند چیزیکه خواسته باشد بظهور خواهد رسانید لهذا چون نامه سردار عالی عبدالرحمن خان بمطالعه ایشك آقاسی خوشدل خان رسید وازنظر گذرانند در جواب عریضه فرستاد باین طریقه مضمون عریضهٔ ایشك آقاسی خوشدل‌خان بحضور عالی :فدایت شوم فرمان بندگـان عالی که‌سراسر خوف وبیم وترس بودرسید معراج سپاه ورسم سپاهی گری مرگ است وبرکاب بادار مرگ فخر خدمتکاراست زهی سعادت خدمتکاری که بحضور پادشاه جان خودرافداسازد ویکقطره خونیکه‌دارد برکـاب ولیعنم خویش ریزد ونام نیك حاصل دارد وتا قیامت بهنیکی یاد شود و درجریده هاثبت گردد امروز که پدر واجداد غلام که همه کوه نشین بودند وشهرستان ندیده بودند بدولت سرکـار امیر کبیر وبعدازآن بمیراث بحضور سرکارعدالت پرور مجلس نشین شده رگك وریشهٔ غلامان ازنمك سرکارامیرشیر علیخان پرگشته ونام بلندومقام ومرتبهٔ ارجمند دریافته ایم وازحضور شهریار عزت تمام حاصل کرده ایم تا جان در تن ورمق دربدن داریم بخدمت حضور بندگان اقدس اشرف همایون میکوشیم ومی خروشیم و خودرا فدای حضورش میسازم وآنچیزیکه ازروز ازلی بسر نوشت غلام رفته باشدازنصیبهٔ ازلی میدانم خواه فتح حاصل شودخواه شکست ومالنصرالامن عندالله چنانچه شاعر فرموده .

بیت

چون رفته به‌تقدیر دگر گون نشود ‌ ‌ ‌ ‌ یکذره از انچه هست افزون نشود

باقی جناب قبله امدرهر خصوص مختارند . مختصر سخن وخلص کلام وخلاصه مدعا چون

عریضهٔ ایشك آقاسی مذکور که سراسر فخر و مباهات بود از حضور سردار عالی مقدار گذارش یافت و از نظر فیض اثر گذشت چون مارا رقم بخود پیچید نه تخمیناً در همان وقت دو ساعت از شب باقیمانده بود چنانچه این کمینهٔ بی بضاعت که تحریر کننده این گذارشات و محرر این کتاب میباشم بدرون قلعه بخدمت ایشك آقاسی خوشدل خان حاضر بودم و بر کاب جناب شان جانفشانی داشتم و همین سوال و جواب که از طرفین می شد از جانب ایشك آقاسی مذکور چقدر که عریضه فرستاده شد بدست خط تحریر کننده کتاب بود باری از مطلب نمانیم وزودتر تحریر کرده انجام داریم وانفصال نمائیم زیرا که لشکر های طرفین گرفتار صاعقه میباشند خصوص لشکر بندگان سردار والا که هم گرفتار صاعقه و برف و خنك وافضل ازان گرفتار جوع که از همه قوی تر میباشد شاید مقدمه زودتر انفصال یابد و مطابق تقدیر نتیجه بخشد بهر حال چون عریضه منظور حضور سردار عالی شد و سرا سر ایشك آقاسی از دلاوری و شمشیر سخن کرده بودند و خودرا ولشکر خودرا تمجید و در میدان دلاوری غضنفر بقلم داده بودند و در مقابل لشکر ظفر اثر عالی متعالی لشکر جزائرچی را تقابل ساخته از مردی و مردانگی دم میزدند ازین رهگذر تاب وطاقت در جگر آن شهسوار شمشیرزن میدان دلاوری سردار عالی باقی نماند زیرا که در هیچ مقدمه اینچنین گرفتاری و اینقدر بی سرشتگی و پرا گندگی ندیده دائم بفتح و فیروزی و نصرت گزرانده بودند خصوص از اندك شکست وافضل تر ازانکه مدعی سخن از شمشیر و مردانگی زد یکبار بر آتش غضب شعله زدن گرفت و این غضب دو جهة داشت یکی از جانب قلعه و جنگ با مدعی و دیگر از حضور سرکار امیر محمد اعظم ولشکر کاه که نه خیمه و نه خوراکه و نه دیگر اسباب جنگ که از خنك محافظت کنند ازاردو بفرستادند با وجودی که سه دفعه از مقدمه جای آدم فرستاده شد که زودتر بفرستند آثاری ظاهر نه شد تا همان ساعت که آخر شب بود چنانچه قبل ازین تحریر نموده بودم لشکر بیچاره در مابین برف و خنك و شکم گرسنه و هم گرفتار جنگ و جدل بودند بهر حال از کمال بزرگی و پرورش سالار و از غیرت مردانگی لشکر نمك حلال با کمال تهور و شجاعت بجنگ درافتاد بمجردی امر بادار خودرا بجا آورده بار دیگر بجانب قلعه یورش بردند و خودرا بمردانگی در لب دیوار قلعه رسانیده جنگ درانداختند و با کار دو خنجر و شمشیر تیز زد و خورد میکردند و مردانه لشکر طرفین میکوشیدند و می خروشیدند و داد مردانگی میدادند و جنگ میکردند خصوص لشکر درون قلعه که بمثل ایشك آقاسی خوشدل خان سر کردهٔ دلاور داشتند و در جنگ و جدل سرموئی تقصیر نمیکردند و چون شیرشرزه عسکر بیرون میکردند خصوص که دو نوبت قبل ازین مقدمه را فتح نموده بودند آنهم در غیرت شان افزوده شده بود بنا بران بدون خوف و رجاء با دل قوی حملهٔ مردانه مینمودند و شمشیر دلاورانه میزدند و باك از کشتن و قتل شدن نداشتند اما در مقابل لشکر درون افواج ظفرامواج بندگان عالی از بیرون چنان جنگ دلاورانه و شمشیر مردانه میزدند و قصد گرفتن قلعه داشتند که از حد بشر خارج بود با وجودیکه از خنك و زمهریر و گرسنگی بهلاکت رسیده بودند لاکن از غیرت میکوشیدند و می غریدند و در بازار جان فروشی جان عزیز را بجوی محسوب نمی نمودند تا اینکه از دیوار قلعه بعضی از لشکریان بدرون

رفتند وبدرون قلعه بهم درآمیخته جنگ پیوستندوطرفین دادمردانگی دادند عاقبت قدری ضعف‌در لشکر درون پیدا شدایشك آقاسی خوشدلخان ازضعف لشکرخود بی‌طاقت شده بااشخاص جان‌فدا که‌همراه داشتند دست بشمشیر به‌لشکر بیرون حمله بردند واز قلعه بدر کردند درهمین فرصت آثار شفق پیدا شدبندگان عالی از دیدن پس شدند لشکر خود بی‌طاقت شدند قضارا بدیوار قلعه نظر افگندند که‌باقی نمانده واز دیگر طرف شفق دمیده لاچار بوجود مبارك حمله‌ور شدند وجنگ درانداختند مردانه وار باسیف وسنان جواب میگفتند و قیل و قتال میکردند چنان جنگ مغلوبه شد که در مقدمه های بزرگ کمتر دیده شده باشد هنوز لشکر طرفین بهم درآمیخته بودند ومردانه میکوشیدند که‌ازبین هوا آواز توپ برآمد چنانچه تکه‌های گلوله از هوا بزمین لشکر گاه افتاد ازین قضیه لشکرطرفین متحیر ومشوش وپراگنده شدند و بحیرت افتادند که تا گاه توپ دوم سوم الی هفت توپ صدا کرد وازجانب هوا گلوله ریزی پیدا شد اما لشکر طرفین بهر جانب نظر مانده متحیرمیدیدند زیرا که قدری هوا روشن شده بود قضارا دردامنهٔ کوه نظر افگندند که لشکر عظیمی ازبالای کوه بتلاش بسیار بالباس های‌مختلف فرودمی‌آیندورنگ برنگ لباسهای شان ظاهر میشود دوستو دشمن‌دانستند که‌لشکر سرکار امیر شیرعلیخان است البته‌به کمك ویاری لشکر قلعه گیان میرسند باری چون کمك به لشکر قلعه رسید دوباره تازه شدند ودر مردی ودلاوری شان افزوده شد وازدل خوشی آواز یاچهاریار برآورده خود را به‌لشکر بیرون زدند وبی باکانه حمله کردند لاکن‌لشکر بیرون بعد ازدیدن لشکر کوه که به‌کمك لشکردرون آمده بودند از جنك مأیوس شدند خصوص ازبابت جوع وصاعقه وذله‌گی بیدارخوابی وسردی و خنکی از حرکت باز مانده راه چاره رامسدود میدیدند چنانچه خوف عظیم بردل شان مستولی شد وچارولاچار دست ازجنگ کشیدند وخودرا دربغل تپه که منزل گاه شب شان بود پناه بردند اکنون بندگان عالی سردار عبدالرحمن که در روزجنگ‌ومیدان‌نبرد بچندین مقدمهٔ خودرا چون شیرغران‌وببر بیان می‌پنداشتند ولشکر دشمن‌را درنزد خود چون روبهٔ بی دست وپا نمی شمردند دربنوقت ازسوء تدبیر وتلاش بی موقع وتردد بی‌تأمل وفکر غریق دریای حیرت شده بهر جانب نگران و متفکر مینگریستند وبحال تباه خود نمی‌دانستند خصوص که خود را بچنك بلا می‌دیدندزیرا که فوج‌دشمن گلوگر وفرار کردن موجب بدنامی لاکن شاعر میفرماید .

مثنوی

باآهسته گی کارعالم برار | که درکار گرمی نیاید بکار
چراغ ار بگرمی نافروختی | نه‌خود را نه‌پروانه‌را سوختی
شکیب آورد بندهارا کلید | شکیبنده را کس پشیمان ندید

بهرحال سردارعالی‌مقدارچون‌پادشاه زاده‌بودچون کوه‌پابرجا ایستادسوارو پیادهٔ لشکر قلیل‌خودراجمع آوری کرده تسلی‌میدادند وشکایت ازحضور سرکار امیرمحمداعظم‌خان مینمودند که لشکر نفرستادند و تأخیر کردند که موجب خرابی وشکست حضور بندگان

عالی شد مختصر کلام سه درجه لشکر پراگنده را تسلی داده مقابل دشمن کردند و جنگ در انداختند کاری از پیش نرفت اما ازلشکر بالای کوه که فرود می آمدند از ضرب توپ وتفنگ شان خیلی پراگنده بودند زیرا که گلوله شان مثل تگرگ میبارید بهرصورت تانیم ساعت بهزار جبر ثقیل لشکر بندگان عالی طاقت کردند باوجودیکه گلولهٔ توپ وتفنگ فغان ازنهاد شان برآورده بودلاکن ازغیرت سرکردهٔ بزرگ کهسردار عالی باشد نظار میکردند غیرت دامنگیر می شد ونمی گذاشت که بادار خودرا یکه وتنها گذاشته فراری شوند تاآنکه لشکرسرکار امیر شیرعلیخان ازبالای کوه فرود آمده بجانب لشکر سردار دلاور تاختند وازین طرف لشکر قلعه خودرا بلشکر سردار عالی رسانده جنگ درانداختند ودست بگریبان شدند وباتیغ وخنجر باهم درافتادند ولشکر ترکستان را باندك کروفری شکست دادند زیراکه بانها طاقت محاربه باقی نمانده بود لاچار ازجنگ جاه کناره شده بمثل سلام کردگی بگوشه رفتند بعدازان سردار باغیرت که اینچنین روز بدی بخواب وخیال ندیده بودند با وجود غیرت و مردانگی بادوصد سوار رکابی خودرا از میدان جنگ بگوشهٔ گرفتند وخواستند که جانب لشکر گاه خود اراده کنند اما بزرگی وغیرت دامنگیر شده بمردی استادند و دیگر لشکر قلعه سرراه بودند رفتن بسی دشوار بود البته ممکن گذشتن نبود مختصر کلام هرچند بندگان عالی امیدوار لشکر بود که البته بزودی از حضور سرکار امیر محمد اعظم خان خواهد رسید لاکن آثاری ظاهر نشد احوال بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان بدرجهٔ رسید که از جان مضایقه نکرده بیاردیگرباسوار رکابی که حضور داشت دست به شمشیر خودرا بلشکر قلعه زدند واز پیش برداشتند وبجانب قلعه فراری ساختند ومیدان گریز را با خود کشاده نمودند که جانب غزنین روانه شوند چنانچه چند قدمی رفته بودند که لشکر بالای کوه ازپیش رو سربرآمدند وبامرجرنیل داؤدشاه خان بجانب سردارعالی حملهورشدند وجنگ درانداختند بار دیگر سردار پریشان احوال که گاهی اینگونه رویداد وپریشانی ندیده بودند و هیچ وقت بجنگ دشمن گرفتار نه شده دایم بفتح وفیروزی میکذرانند از دیدن رویداد هذا متحیر مانده عاقبت ترك جانب غزنین کردند وبمردی وغیرت با سواران جان فدا دوباره به لشکر دشمن زده از ینجانب برآمدند وجانب لشکرگاه روانه شدندوبهزار جبر ثقیل وزحمت بسیار وغیرت ومردی وبقوت شمشیر کج خودرا ازجنگ جاه بدر کرده عازم لشکر گاه خود شدند اماالحظه بلحظه بخاطر خاطر میگذراندند که شاید لشکر ازاردوبرسد وباز بدشمن جنگ انداخته داد مردانگی بدهم وانتقام بگیریم بلکه ازدرگاه خداوند امیدوارم که شاید فتح حاصل گردد تا اینکه خودرا بلشکر رسانیدند وملاحظه نمودند که هنوز لشکریان ازاردوی خود بدرنهشدهاند وسرکار امیر محمد اعظم خان درخیمه وبارگاه آسوده نشسته بابزرگان مجلس تدبیر فرستادن لشکر بجنگ دشمن دارند این بود کهاز مشاهده این حال بندگان عالی غریق دریای حیرت شده دانستند که دولت وسلطنت برباد شد باوجود آن خواستند که لشکر های خودرا جمع آوری کرده بجانب دشمن روند و جنگ درانداز ند

لاکن لشکریان مذکور ازشکست زنه خان واقف شده بودند بنابران ترک نظام کردند واز فرمان پدرشدند وبه لشکرگاه خودچپاول زدند وخیمه وبارگاه واسایه پادشاهی از خزینه ودفینه وآنچیزیکه یافتند بتاراج بردند هنوز لشکریان گرفتار چپاول بردند که جرنیل داؤد شاه خان بالشکرهای خودمکمل ومصلح باقاعده وقانون نظام ازدنبال رسیدند وبه لشکرگاه سرکار امیر محمد اعظم خان وسردار عالی سردار عبدالرحمن خان داخل شده دست بتاراج گذاشتند وسلطنت سرکار امیرمحمد اعظم خان وسردارعبدالرحمن خان را برباد داده کن فیکون ساختند لهذا چون کار بدینمنوال قرارگرفت بندگان سردار عبدالرحمن خان ازغیظ وغضب بسیار دوسه الفاظ زشت وقبیح وسخن های تلخ به سرکار امیر محمداعظم خان گفتند وباتفاق جانب هزاره جات فراری شدند لاکن همچنان زمستان خنک وقاتل درین سالهای بسیار نشده وکهن سالان بسیاد نمیداد سد قوت حرکت کردن بکس باقی نمانده بود تابمنزل زدن وسفر کردن چه رسد با وجود این عذاب الیم چهاز شدت خنک وصاعقهٔ شدیدلاکن بغیر ازفرار کردن وخودرا ازچنگ دشمن رهانیدن دیگر علاجی نخود ندیدندلاچار بحال تباه و خرابی احوال که خداوند نصیب کس نکند خصوصاً پادشاه وپادشاه زاده وشخص عزیزکرده ،بلی ظاهر است که دراوقت چگونه احوال داشته باشند اما شاعر ذکر کرده است :

مصراع

هر چه آید بر سر اولاد آدم بگذرد

وشاعر دیگر فرماید :

فرد :

بهرحال شکر باید کرد که مبادا از ین بتر گردد

واستاد دیگر فرماید :

فرد :

آن به که ز جر رخ نتابیم باشد که مراد دل بیابیم

مختصر کلام بطول نانجامد این بود که از خوف جان ورسیدن دشمن قوی بسرعت روانه شدند وبسرعت راندند وطی منازل ومراحل نمودند وبکوه های برف ویخ و صاعقهٔ جان‌افزا گرفتار آمدند زیرا که راه گذرگاه پیدا نبود وراه‌بلد چون‌عنقا نامعلوم هرگاه شخصی راه‌بلد ازدور ونزدیک ظاهر می‌شد بهزار عذر ومعذرت و مبلغ های خطیر التماس کرده بجانب آبادی راه‌بلدی می کردند چون به قلعه جات میرسیدند و مردم هزاره جات جمع می آمدند بندگان عالی التماس میکردند که راه‌هارا تازه کنید بشما وجه داده میشود مردم مذکور بنابه باعث وجه جمع آوری کرده راه کوه و کوتل هارا تازه می کردند

ووجه کلی میگرفتند همچنان قلعه بقلعه خود را میرساندند و شب را بمبلغ خطیر صبح می کردند و بهر قلعه ایکه میرسیدند فرود آمده واز مردم قلعه خورا که اسپ وآدم بوجه طلب می کردند چنانچه قاعدهٔ هرروزه چنین بود .

خلص سخن تا آنکه بهزار جبر ثقیل وستمهای بسیار خودرا ازحدود هزاره جات ودامنهٔ هرات نجات داده ازخاك افغانستان بدر کردند و بسرحدارض اقدس ومشهدمقدس رسانیدند وآسوده شدند بعدازآن نامهٔدرارض اقدس بحضور حاکم وکارگذار فرستاده وازورود خود بخاك ایران اطلاع دادند این بود که ازجانب شاهزادهٔ کارگذار ارض اقدس چند نفرآدم ومعتبرین بجهة پذیرائی وخدمتگذاری شان فرستادند که منزل بمنزل عزتداری کرده درخدمت گذاریشان بخوبی کوشند وازحضورشان تجاوزندارند ورضامندی شانرا خواهان باشند چنانچه بهمین منوال وارد ارض اقدس شدند وبمنزل اعلاوجای مناسب که سزاوار بزرگان ولایق پادشاهان باشد فرود آوردند وازرنجراه برآسودند و بسو میه درعزت داریشان افزوده شهزاده کارگذار مرحمتهای زیاد دربارهٔشان بادار ساپدند چون روزی چندبرآسودند سرکار امیرمحمد اعظمخان وسردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان مشورت کردند کهبکجا باید رفت وبکدام طرف اراده باید کرد امیرمحمد اعظمخان ارادهٔ طهران بخاطر داشت که حضور پادشاه ایران است وایران همهوقت مهمان خانهٔ مردم افغانستان وازقدیم تاحال شهزادگان افغانستان ازدولت ایران سرسبز ومسرور وصاحب دولت شدهاند چنانچه سردار شادولهخان ازدولت ایران صاحب جواهر شد کهتاحال سردار جواهری نامبرآورده وسردار سلطاناحمد خان از دولت ایران صاحب سلطنت هراتشد وسالهای سال در هرات باختیار خود حکمرانی کرد وحکومت نمود امیداست کهشهنشاه ایران ناصرالدین شاهقاجار باماوشما همنوازش کند ومرحمت نماید وبطریقدیگر سرداران رفتاربدارد لاکن رضامندی سردارعبدالرحمنخان بجانب ایران نبود ومیفرمودند کهایران ازخاك افغانستان دوراست جایی باشد که نزدیك بافغانستان باشد دنیامحل امیدواری دارد شایدیکوقتی بکار رود ودرافغانستان حادثهٔ برپا شود کهموجب امیدواری ماگردد وبفضل خداوند روانهشویم وانتقام ازدشمن گیریم خلاصهٔ کلام هرگاه ازین رویدادهای گفت وشنود تحریر دارم سخن بدراز میکشد عاقبت اتفاق بهنفاق مبدلشد واتفاق دوری جستسرکار امیرمحمداعظم خان و پسرش سردار محمدسرورخان بجانب طهران روانه شدند لیکن امیرمحمد اعظمخان چند وقتی بود کهطبیعتشان ناخوشی داشت ومزاج مبارك سالم نبود خصوص برباد شدن سلطنت وزحمت راهها بسیارتر مجروح نموده بود تااینکه وارد منزلجام شدند از قضای الهی کهتقدیر چنین رفته بود درمنزل بسطامپیك اجلرا لبیك گفتند وجان بجهان آفرین سپردند و بخاك مدفون گشتند چون خبروفات امیرمذکور در طهران بحضور شهنشاه عالمپناه مهمان دوست مسافرپرور رسید نایبالسلطنه را امرفرمودند کهدربالای قبر شان مقبرهٔ بزرگی تعمیر فرمایند کهتاقرنهای قرن نمایانباشد وپسرش سردار محمدسرور خان بعدازفوت پدر بحضور پادشاه ایران رفتند وبعزتتمام استقامت کردند اکنون ازسردار

عالی تبار سردار عبدالرحمن خان سخن رانیم بعدازآنکه سرکار امیرمحمداعظم خان روانهٔ پایتخت ایران شد بندگان عالی سه روز دیگر درمشهد مقدس توقف کرده روز چهارم ازره قهقهه و دوشاخ ومر وشاه جهان وچهارجوی عازم بخارا گردید و بزحمت های تمام خودرا درشهر بخارای شریف رسانیدند و استقامت فرمودند چنانچه چندی دربخارا توقف کرده نظرافگندند که پادشاه بخارا التفاتی که سزاوار بزرگی ولایق پادشاهان است بادا نرسانند بلکه برخلاف مهمان پذیری رفتار میدارد بعدازآن بجستجو افتادند ظاهر شد که باسرکار امیرشیرعلیخان رابطه دوستی پیدا کردند بلکه خیالات باطل بخاطر میگذرانند که شاید بندگان عالی را محبوس وار کابل بفرستند لکن عجب باید از کردار پادشاه بخارا چه نحو مهمان پناه آورندهٔ خودرا بعوض مهمان پذیری بدشمن بسپارد پس ظاهر است که دولت بخارا سلطنت نمیباشد حیف ازنام پادشاهی که بالای شان گذاشته شده است اکنون شرح بخارا وواردشدن بندگان عالی وبدرفتاری پادشاه بخارا بسیار است هرگاه رجوع میکردم وشرح وار مینوشتم سخن طول میکشید چنانچه در اول کتاب ازرویداد امیر کبیر وواردشدن بخارا ومحبوس نمودن پادشاه بخارا امیر کبیر را نقل نموده در کتاب داخل کرده بودم اما افراد فردوسی درشان پادشاه بخارا مطابق میاید :

مثنوی

درختی که تلخ است ویرا سرشت | گرش بر نشانی بباغ بهشت
وراز جوی خلدش بهنگام آب | به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد | همان میوهٔ تلخ بار آورد

اکنون قلم دو زبان را ازین گفتار بی ثمر که بجوی نمی ارزد باز داشته رجوع بمطلب داریم باری کدورت و خفقان بندگان عالی در بخارا از حد گذشت و علاج کار را از بخارا بر آمدن دیدند خصوص مخارج یومیه باقی نماند واز پادشاهی مخارج مقرر نبود لاچار از طریقهٔ مصلحت رخصت طلب شدند پادشاه رخصت نداد بلکه غضبناك شدند ودر کدورت افزودند اما بندگان عالی بغیر از بخارا برآمدن دیگر علاجی ندیدند باوجود آن دومراتبه دیگر از باعث بزرگی رخصت طلب کردند جوابی نشنیدند ثانی بعنوان شکار از شهر بخارا برآمدند وجانب سمرقند روانه شدندوبسرعت راندند وتلاش بسیار کردند ومیدانستند که بعداز خبرشدن واطلاع یافتن پادشاه بخارا ازروی غضب سوار خواهد فرستاد ودر باز گردانیدن کوشش باید نمود چنانچه روزدوم دو صد سوار جرار مکمل از بخارا فرستادند تابندگان عالی را اسیر ساخته بازگردانند سواران بخارا روز سوم بسردار عالی رسیدند وبدون جواب وسوال وگفتگو بانیزه های دراز دست به شمشیربران جلوریز حمله کردند لاکن از حکایت یك سنگ چهل زاغ گویا آگاهی نداشتند و نمیدانستند که از تفضلات الهی شمشیر افغان واسم افغانستان در جریده ها ثبت است ونظر مرحمت پرور دگاری چون آفتاب تابان روشن و هوید است بهرحال چون نظربندگان عالی بسوار بخارا افتاد سواران خود رابدوقسم تقسیم کردند جمله سوار

رکابی یکصدوسی نفربودند مناصفهٔ آنرا بجنگ مامور فرمودند وامر کردند که یکباره دست باشمشیر خود را بقلب دشمن بزنید ودود ازنهاد شان برآرید حسب الامر سردار عالی مقام سواران دلاورانه خود را بلشکر بخارا زدند ودر قلب سواران شان تاختند هنوز اندك کروفری نکرده بودند ولحظهٔ نگذشته بود که لشکر پادشاه بخاراعنان باز کشیده راه بخارا پیش گرفتند وجان عزیز خودرا بسلامت بردند و بسرعت رانده فراری شدند بندگان عالی که فراری شدن لشکر پادشاه قوی هیکل بخارا را تماشا نمودند بخنده افتادند بعد ازان سواران خود را مانع از جنگ شدند وامر کردند که از دنبال لشکر بخارا نرفته باز گردند اشخاصیکه از لشکر پادشاه دلاور بخارا اسیر دست لشکر پسان حضور گردیده بودند آزاد کردند ومرخص بخارا نمودند که باوطان خود بسلامت بروند هرچند که ازپادشاه بخارا غیر بزرگی بعمل آمد امابندگان سردار نامدارپادشاه زادگی را ازدست نداده بمروت پیش آمدند وفرمودند که چند روزی در بخارا استقامت کردیم پاس آن بخاطر داریم نظر به کوتاه طریقی پادشاه نباید کرد چنانچه لشکر بخارا در وقتی که ازبخارا به قصدگرفتن بندگان عالی برآمده بودند هریك خود را چون رستم زال وافراسیاب ترك وبهرام گوروسکندر رومی پنداشته تعاقب نموده بودندفرصتی که بیك حملهٔ پنجاه سوار افغان فراری شده نیزه‌های خود را بزمین انداخته جانب بخارا را می شدند ندانم چه لقب اسم گذارم احسرت میکشم از نفاق افغانستان هرگاه چنین نبودی تمامی ولایت‌های از یك ازان میبودی ونوبت بدیگری نمیرسیدی ظاهر است که در وقت فرارشدن دوصدنفر ازدست پنجاه سوار افغان ونیزه‌های خودرا در میدان جنگ واگذار شدن ازهمین نکته غیرت ودلاوری شان مشخص است اکنون ای تحریر کننده کتاب بس کنید ودیگر ازغیرت وشمشیر مردم بخارا سخن نکنید که توصیف آنها بزبان قلم راست نمیاید ظاهر وهویداست چه حاجت به تحریر کردن دارد همان بهتر که از مطلب سخن سازید وسرمطلب باز گردید مختصر کلام سردار عالی مقدار آسوده خاطر بجانب سمرقند رهسپار شدند وبعد ازیك شب وروز ازخاك بخارا برآمده بخاك روسیه داخل شدند کارکنان روسیه که قبل ازین آگاهی داشتند فوراً کارگذاران سمرقند آدمان بزرگ وافسر مهماندار بحضور بندگان سردارعالی فرستاد که خدمت گذاری کرده بعزت تمام عازم سمرقند شوند چنانچه به همین منوال منزل بمنزل خدمت کرده وارد سمرقندشدند لاکن لحظه بلحظهٔ به عزت داری بندگان عالی می افزودند از جمله عزت داری آنکه بدروازه قلندرخانه درچهار باغ پادشاهی که از پادشاه بخارا از قدیم مانده بود.

اما چنان چهار باغی که دم از خلد برین میزد سزاوار بندگان عالی دیده جای و منزل دادند و استقامت فرما شدند وشب وروز خدمتگاران ومهمانداران روسیه در حضور باهرالنور بخدمت گذاری میکوشیدندوحاضربودند وبامر کارکنان لحظهٔ تغافل نمی ورزیدند تا آنکه از جانب دولت مخارج مقرر شد وماه درماه سردار عبدالله خان طوخی از حضور مأمور بودند در خزینهٔ دولتی رفته میگرفتند وماهانه فراوان مامور ومقرر شده بود که سزاوار همچنان پادشاه وپادشاه زاده بود اضافه بران ازدولت بکارکنان سمرقند

فرمان شده بود که انعام واحسان ها را از حضور سردار بلند اقبال در یغ ندارند ومتوجه حضور شان در خدمتگذاری باشند وحضور شانرا عزیز و مکرم بدارند بعد از چند روزی که اعتقامت فرموده بودند از حضور پادشاه قوی شوکت روسیه تلگراف خوش آمدی رسید وبحضور عالی زیاد خرسندی حاصل شد زیراکه هیچ پادشاهی اینقدراز دولت روسیه عزت وحرمت نیافته بودند لهذا بعد ازسرشته داری دولت روسیه که بندگان سردارعبدالرحمن خان آسوده شدند و درباغ خلد آشیان گرفتند بعدازان از کمال خدا شناسی وبزرگی شب وروز بدرگاه خداوندی شکرگذار بوده بامردم سمرقند از شاه وگداه رفتار شاهانه میکردند ومهر ومحبت میورزیدند وحتی المقدور از سیم وزر نوازش میفرمودند ومردم سمرقند را چنان وابسته محبت و نوازش کرده بودند که گویا بندگان سکندرشان عالی پادشاه وصاحب ولایت شان باشد ومردم سمرقند فقرا و رعیت محبوب شدند اضافه بران چندین رفتارهای دیگر داشتند واز بزرگی بکار مردم سمرقند از شهر نشین وکوه نشین وصحرانشین رفتار میکردند که حد بشر نبود و همچنین با کارکنان دولتی رفتار ضابطانه و کردارقهرمانه میکردند که بزرگترین شان بدون امر واجازه ازنزد پهره دارگذشته نمیتوانستند خلص سخن اگرقلم دوزبان را راجع به کردار ورفتار بزرگانه بندگان عالی بدارم وشرح رویداد دواز ده ساله گذران شانرا در سمرقند درقید تحریر در آورم دفترها گنجایش نمیدارد پس بهتر همان که ازین وادی درگذشته دوازده ساله توقف سمرقند را مختصر کرده رجوع بدیگر طرف بدارم زیرا که سرکار امیر شیرعلیخان درششگاو بافتح وفیروزی گرفتار صاعقه و برف و خنک بوده انتظار محرر کتاب است تا بزبان قلم از منزل مذکور حرکت داده جانب کابل روانه سازد باری مدت دوازده سال کامل از تقدیرات ازلی بندگان صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان استقامت داشتند لاکن اوقات شریف را بسیر وشکار و تماشای اطراف سمرقند خصوص جانب کوهستانات مذکور که گویا غم از جنت میزد میگذراندند وبهرجا به تماشاه میرفتند ازدولت روسیه یکنفر شخص بزرگ بجهة خدمتگذاری مأمور بود که جمیع خدمات حضورشانرا آماده وتیار میکرد مقصد ازکمال بزرگی شب وروز را به شکرگذاری خداوندی وخالق مور ومار گذرانده خود را تسلی میدادند و امیدوار درگاه پروردگاری بوده لیل ونهار بزاری وتضرع بسرمی بردند وهرساعت و هرلحظه شکرانگی حق سبحانه تعالی را بجاه میاوردند ودر ولایت غربت ووطن بیگانه شب وروز صبر وشکیبائی مینمودند وآسوده نشسته بودند اکنون سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان رادرثمرقند بغربت بگذارید تادعای شان بدرگاه الهی مستجاب شود .

چند کلمه سخن از سرکار امیر شیر علیخان که در حدود ششگاو بفتح وفیروزی می باشد بشنوید

بندگان سرکاروالا در حدود ششگاو انتظار محرر کتاب بودند اکنون زودتر در قید تحریر درآرند زیرا از فرصتی که در قلعهٔ زنه خان مقدمه شده تا حال از تحریر بازمانده وقلم دوزبان راجع برویداد سرکار امیر محمد اعظم خان و سردار

دلاور سردار عبدالرحمن خان واز مقدمه قلعهٔ زنه خان فرار شدن و فراری شان انجام یافتن ودر ثمرقند رسیدن وبرقرار شدن درقید تحریر درآمده اکنون بتوکل خداوند راجع به گذارشات سرکار امیر شیرعلی خان متوجه گردیده درقید تحریر در آورم مختصر کلام خداوند عالم بقدرت کاملهٔ خود آنچنان فتح عظیم که اصلا بخاطرها خطور نمیکرد واز عقل بعید بود وبعقل بشر تقاضای نمیکرد بطریق آسان میسر شد واز نیت خالصی که درطبیعت سرکار والا تبار ذاتی بود ازین هم افضل که دعای پدر داشت وجانشین پدر بامر پدر بودند ازین باعث خداوند دولت ازدست رفته برباد شده را دوباره باز آورد ونصیب سرکار عدالت گستر کرد وپایتخت افغانستان که دار السلطنه شهر کابل باشد ومیراث از پدر داشت وازدست رفته بود بفضل وکرم الهی باز بدست افتاد بهر حال سخن بدراز کشید ومدتی تاخیر شد لهذا سرکار امیر شیرعلی خان دروقتیکه عریضهٔ ایشك آقاسی خوشدل خان ازمقدمه قلعهٔ زنخان ویاری خواستن بحضور سرکار والا رسید وجرنیل داؤد شاه خان بادریای لشکر ازحضور بکمك روانه شد باوجود آن بندگان اقدس شب تاصبح سیماب وار میطپید وبیکجا قرار نمیگرفت و بیطاقت بودند وباشیردلی وغیرت پراگنده احوال وغمگین چنانچه لحظهٔ آرام نبودند وبخاطر میرساندند که پس ازرسیدن کمك البته قلعه راسردار عبدالرحمن خان تصرف خواهد کرد خصوص هرساعت که آواز توپ بگوش سرکار دل آزار میرسید قیاس جنگ نموده بخاطر میگذراندند که همین ساعت قلعه راخواهند گرفت معتبران حضور که حضور داشتند تسلی میدادند وعرضداشت میکردند که فدایت گردم آواز توپ تصرف ناکردن ومقدمه کردن است ازدرگاه خداوند امید داریم که شخص دردن قلعه مرد باغیرت است بهآسانی قلعه را ازدست نمیدهد وتاجان درتن دارد درجنگ میکوشد ومقدمه می اندازد واضافه بران عنقریب جرنیل داؤد شاه خان بادریای لشکر بکمك میرسد خاطر خطیر ولا را نگران نکنید .

فرد

مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که پریشان نشود

بهرحال نزدیك سحر بود که آواز توپ تسکین یافت وتخمینا یکساعت گذارش کرد بندگان سرکار ملال آگین وپریشان خاطر گشت بهرحال قریب شفق شد که بار دیگر صدای توپ برآمد وپی درپی آواز داد وبهمین منوال روشنی صبح ظاهر شد وآواز توپ موقوف نشد تاوقت نماز اما بندگان سرکار ووزیران حضور راهنوز خاطر نگران بود ویقین میکردند که این آواز توپ ازلشکر دشمن است وقلعه زنه خان برباد شده وازدست رفت تااینکه آواز توپ لحظه به لحظه افزون شد بعدازان خاطر سرکار قدری تسکین یافت وبه عقل کامل وفکر دوراندیش دانسته که هنوز قلعه بتصرف ایشك آقاسی خوشدلخان است ودست تصرف دشمن کوتاه است واین توپ های پی درپی ازرسیدن جرنیل داؤد شاه خان است که بکمك قلعگیان رسیده و بادشمن در آویخته ودشمن کشی دارد اضافه بران از اول شب سرکار والا ساعت بساعت سوار بجهة اخبار میفرستادند لاکن خبر تحقیق بحضور مبارك نمیرسید ازان سبب پریشان احوال بودند زیرا که وقت باریك وفرصت تنگ ومقدمه

از مدنظر دور بود تااینکه ساعت نه بجه روز که سرکار والادرعین انتظار بودندوحد بعد آدم مقررشده بود که زودتر خبر برسانند که از فضل خداوند والتجاء سرکار بدرگاه خداوند خیر خیریت است وفتحنامه ازلشکر ظفر اثر رسید وعرضه داشت نموده بودندمضمون عریضه جرنیل داؤدشاه خان که فدایت گردم سردار عبدالرحمن خان با لشکر رکابی که عبارت از دو کندك پلتن ویك رسالهٔ مکمل باشد باتوپخانه دور قلعه را گرفته ازنماز عصر روز گذشته تاصبح صادق روز دیگر با قلعگیان مقدمه کردند چنانچه تمام قلعه‌را اسفل‌السافلین ساختند لاکن لشکر قلعه در مقابل شان داد مردانگی دادند وقلعهٔ فرسوده‌را بمردی وخوبی محافظت کردند تااینکه باقبال شهریار عدالت گستر وپادشاه خداجوی رعیت‌پرور وقت صبح لشکرهای حضور درمقدمه جای رسیده بالشکر دشمن مقابل شدیم وتقابل ورزیدیم ومقدمه کردیم وباندك کروفری لشکر سرداز عبدالرحمن خان شکست فاحش خوردند وبجانب لشکرگاه خود فراری شدند اکنون بتوکل خداوند وباقبال پادشاه قوی شوکت بدون خوف ورجاء بالشکر زحمت کش قدمه انشاء الله تعالی اتفاقا جانب لشکرگاه دشمن روانه شدیم واز درگاه خداوند امید واریم که عنقریب لشکرگاه شانرا تاراج کرده باقیماندهٔ لشکر شانرا باقبال همایونی فراری سازیم وبحضور فیض‌ظهور بندگان اقدس عریضه فتح ثانی را بزودی بفرستیم وخاطر سرکار والاتبار را بفضل خداوند بکلی جمع سازیم زیاده سایهٔ بلند پایهٔ بندگان اقدس را ازتارك غلامان کم وکوتاه نگرداناد لهذا بعدازعریضهٔ فتح اول که بحضور سرکار بلند اقبال فرستادند جرنیل داؤد شاه‌خان که شخص غیور وافسر بزرگ ومرد میدان جنگ بود باایشك آقاسی خوشدلخان که فرزند زادهٔ شیر شمرده میشد ودر میدان‌رزم شیررا بخود مقابل نمی پنداشت چنانچه فتح قلعهٔ زنه خان که بسی مشکل افتاده بود بنام نامی شان ختم شد باتفاق روانه لشکرگاه امیر محمد اعظم خان شدند وبکمی وزیادی لشکر خود ندیده بیباك روان شدند باوجود برف وخنك ویخ که قدم ازقدم گذاشته نمیشد سرعت بکار برده قدم میزدند تاخودرا بمردانگی بلشکرگاه رسانیدند وبدون خوف داخل لشکرگاه شدند هنوز لشکر جرار ظفر آثار فتح کرده دربین راه بودند که لشکریان خود امیر محمد اعظم خان درجادهٔ نمك حرامی قدم زده دست بتاراج لشکرگاه خود گذاشتند وخیمه وبارگاه وسراپرده هارا تاراج کردند وگرفتار تاراج بودند که جرنیل داؤد شاه‌خان وایشك آقاسی خوشدلخان بادریای لشکر که بررکاب شان حاضر بودند وارد لشکرگاه‌شان شدند تاهمانوقت سرکار امیرمحمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان درلشکرگاه خود تماشای نمك حرامی لشکر خود را مینمودند ومتفکر مانده بودند

بهرحال بندگان سردار عالی مقدار کلیه‌غضب کردن ازسوء تدبیر سرکار امیر محمداعظم خان بود که بدن مبارك شان‌میلرزید تابدرجه رسید که‌بهمرای امیراعظم خان گفتگوی غلیظ وکدورت آمیز نمودند چنانچه سردارعبدالرحمن‌خان‌همین شکست فاحش را از غفلت ورزیدن امیرمحمداعظم خان دانسته وگفتگو میکردند ومیفرمودند که‌هرگاه غفلت نمیکردید وفوراً لشکر بکمك میفرستادید البته اینچنین‌شکست بی موقع‌دست نمیداد البته داغ این شکست تاماداميکه قیامت قائم شود برجان خواهد ماند مختصر سخن بعد از

رسیدن جرنیل داؤدشاه‌خان ولشکرهای فراوان سرکار امیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان از بیم جان وترس قید وبست فراری شدند چنانچه شرح فراری شانرا قبل ازین کما حقهٔ درقید تحریر درآورده بودم لهذا چون چشم افسران فراری بجرنیل داؤدشاه خان افتاد افواج پراگنده شکست خورده خودرا جمع کرده مطابق قانون نظام سلامی گرفتند وتابع فرمان جرنیل مذکور شدند ولشکریان ظفر انجام دست بتاراج گذاشته جیب ودامان را از تاراج پرساختند باری جرنیل داؤدشاه خان وایشك آقاسی خوشدلخان بعداز ورود باردوی ترکستانی وفتح نمودن بی‌چون وچرا وسلام کردن فوج ترکستان بمصلحت دیدهمدیگر فتح نامه بحضور شهریار عدالت پرور سرکار امیرشیر علیخان عریضه فرستادند و مبارك باد عرضداشت کردند ؛

مضمون عریضه : فدایت گردیم بعداز عریضهٔ اول که بحضور بندگان اقدس فرستاده شد غلامان بالشکر جرار بسرعت باد وبرق ازقلعهٔ زنه‌خان روانه بجانب لشکر گاه دشمن شده خودرا بزودی رسانیدیم هنوز لشکر ظفر اثر نرسیده بود که لشکر ترکستان درجر که نمك حرامان قدم زده بحضور امیرمحمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمن خان لشکر گاه خود رادست بتاراج گذاشتند درهمان حین غلامان باافواج خون‌خوار خودرا رسانیدیم ازاقبال شهنشاه عالم پناه دوشخص بزرگ ودوسر کردهٔ قوی فراری شدند افسران بی‌سر ولشکریان بیحد باقبال شهنشاه والاگهر بقاعده نظام سلامی گرفتند و مطیع ومنقاد شدند بعد ازان لشکر ظفر اثررا حکم تاراج شداز طفیل دولت خداداد جیب ودامان شان ازنقدو جنس پرگردید ازفضل خداوند واقبال پادشاه عدالت گستراز هر باب وهر خصوص آسوده خاطر گردیده عازم حضور باهر النور میباشم بحضور فیض ظهور این فتح نمایان را خداوند مبارك گرداند . زمانی که فتح نامه بحضور سرکار والا تبار رسیده لشکری که در شش گاو بودند ازخر سندی سررا ازپاه نشناخته بسرعت خود را به لشکر گاه دشمن رسانیده حتی المقدور ازتاراج کامیاب وبهره مند شدند بعد ازان جمع لشکر بفتح وفیروزی باز گشته درشش گاو بخیمهٔ وبارگاه خود آمده آسوده و برقرار نشستند لاکن سرکار رعیت پرور یك هفتهٔ دیگر درشش گاو توقف فرمودند تاشکست و ریخت لشکریان سرشته شد وچنانچه ازلشکر درون قلعه هشتاد وسه نفر زخمی ومجروح شده بودند وازلشکر سردار دلاور سردار عبدالرحمن‌خان اضافه ازدوصد نفرزخمی بودند که جمیع زخمی هارا بخیمه های جداگانه مامور معالجه کرده بجراحان قابل سپردند که معالجه نمایند لاکن ازباعث خنك وصاعقه وز مستان سخت مجروح هارا یکهفته قبل فرستادند وامر فرمودند که هر روز دوفرسخ منزل زده شب رادرون قلعه هاصبح کنند که زخمی ها باسودگی بروند تا زمانی که داخل شهر کابل شوند وخداوند عالم شفاء کامل عطا کند بعد از ورود کابل اشخاصیکه خاندار شهرو دهات بودند بمنزل و مکان خود رفتند و کسانیکه مسافر بودند بخانه های سرکاری فرود آمده معالجه شدند تا بفضل خداوند شفاء کامل یافتند وبخدمت‌ماموری خودمامورشده ازحضور سرکار نوازش و مهربانی دیدند چنانچه بعضی ازانها صاحب منصب وافسر گردیدند لاکن چندنفری از جملهٔ زخمی هادر بین راه وفات یافته بمعرفت فقراورعیت به‌عزت تمام دفن شده بودند مختصر سخن سرکار امیرشیرعلیخان که از

فضل خداوند ودعای پدر بجای پدر سزاوار تاج وتخت گردید با وجود این قدر شکست های پی درپی دوباره صاحب تخت وتاج میراث پدرشد دریتوقت بعد از انجام نمودن شکست وریخت لشکر ولشکریان ازمنزل شش گاو بدولت واقبال وبطالع فرخنده مطالع همایونی ازمنزل مذکور حرکت فرماشده بجانب دارالسلطنهٔ شهر کابل رهسپار شدند وبه فتح وفیروزی منزل ومراحل طی کرده چون ماه جهانتاب منزل بمنزل حد بحد فقرانوازی نموده نزول اجلال میفرمودند تااینکه بیك منزلی دارالسلطنهٔ شهر کابل رسیدند بقرار سابق بعدازفتح غندی مرسل که مردم کابل استقبال نموده زن ومرد تعظیم وتکریم و دعا وفاتحه نموده بودند بهمان منوال عمل نمودند وبندگان سرکار باتمامی مردم از زن ومرد پدرانه محبت ونوازش میفرمودند وبابعضی سالخوردگان که دربین راه ملاقی میشدند ایستاده صحبت میکردند وازقدیم زمانه ها بیادآورده جویا میشدند مدعا سخن های دوستانه وملاقات برادرانه مینمودند ومیگذشتند تاآنکه بفتح وفیروزی داخل شهر کابل شده برتخت خدادادهٔ موروثی برقرار گردیدند . روز دیگر مردمان کابل ازشاه وگدا واعزه واشراف وسادات وعلما وقاضی القضاة وتجار وکسبه صغیر وکبیر که آرزومند چنین روزی بودند وشبها بخلوت دست بدعا ازخداوند فتح ونصرت سرکار مهرپرور محبت گستررا میخواستند وقدم مبارك شان را بخود مبارك میپنداشتند امروز بمراد خویش واصل گردیدند هرطایفه فوج فوج بولك بولك باارمغان های خود بحضور فیض ظهور می آمدند وسلام میکردند ومنظور حضور میشدند ونوازشات شاهانه میدیدند وبخلعت های فاخره سرافرازمیگردیدند وازحضورمرخص میشدند درهمین فرصت مردمان کابل ازخرسندی وخوشحالی وشوقی که درپادشاهی سرکار والا داشتند باتفاق از شاه وگدا ازحضور معدلت دستور پادشاه خداجوی اجازه چراغان وسازوسرود گرفتند که هفت شب وروز بعیش وعشرت گذرانده شکرگذاری حضرت باری تعالی را بجاآرند زیرا که ازین مقدمه خوف عظیم بخاطر غلامان جای گرفته بود وبفضل خداوندفتح حاصل شد وتخت وتاج موروثی واصل گردید لهذا بعد ازعرض عداشت خاص وعام بندگان سرکار دربارهٔ مردم اضافه برآن نوازش ومرحمت فرموده بسی خرسندی نمودند و اجازه دادند وامر کردند که درین آوان فرحت نشان که شمامردم فقرا بسلامتی پادشاه خودخرسندی میدارید لازم که درین هفت شبانه روزچراغان جمیع اعزه واشراف کابل از خرد وکلان ازخوان احسان بندگان سرکار طعام تناول فرمایند بعد ازآن سرکار والاتبار دولت بسیار صرف فقیر وبینوا درهمین مدت هفت شبانه روز بدست مبارك نموده دعاوفاتحه گرفتند وشکریت خداوندی را بجاآوردند ودیگر اشخاص که خدمتگار بودند وصداقت میورزیدند وبراستی نمك خوارگی داشتند و درکابل بوده ازخدمت حضور دور ومهجور وسوختهٔ جدایی ازحضور بندگان اقدس بودند امروز ازتفضلات الهی بدیدار فیض آثار مشرف شدند باجمیع شان ازخدمتگار حضور وجانفشان دوربهر کدام بقدرمرتبه ومنزلت

وفراخور اندازه‌شان بلکه‌افزون‌تر نوازش‌شاهانه فرمودند ومبلغها انعام ومرحمت نمودند وشب وروز بدلجویی سپاه‌وفقرا میکوشیدند وغمخواری میکردند زیرا که‌پریشانی دیده دربدری کشیده بودند وهمچنین سلطنت بزرگی را باخته دوباره ازفضل خداوند دریافته شب‌وروز بشکرانگی آن بسر می بردند وبسریر سلطنت نشسته حکمرانی مینمودند وبعیش وعشرت میگذراندند ودادعیش میدادند چنانچه باقیمانده زمستان‌را بهمین منوال بعیش وعشرت گذرانده دادخرمی وعیش دادند وازتفضلات خداوندی چنان بشادی بودند که‌غم پیرامون خاطرشان خطور نمیکرد بلکه‌تمام ولایت کابل ازخرسندی سرکار عدالت گسترخرمی وشادی کرده زمستان‌را بهار کردند گویا ظاهرشد که شیطان با شیاطین ازولایت کابل فرار نموده بود مختصر کلام دراواخرحوت که زمستان اخیر شده بود ایلچی انگلیسی باتحفه و سوغات نایاب از هر یک فراوان وارمغانهای مناسب ولایق که‌سزاوار چنان شهریاری باشد بانامهٔ محبت آمیز وچندفقره خواهشات دوستانه ازجانب دولت بهیه کمپانی بهادر دولت انگلس بحضور فیض‌ظهور بندگان سکندرشان سرکار امیر شیرعلیخان واردشد وخط دوستانه‌را بحضور منظور نموده ازطرف کمپانی بهادر لسانی مبارکبادی عرضه کرد وبیان فرمود که جمیع بزرگان دولت بهیه‌ازباعث تاج‌وتخت افغانستان وفتح های بزرگ بفضل خداوند که نصیب روزگار سرکار والا شده بسی خورسندی کرده بزبان قلم مبارکبادی عرض کردند خصوص لات بزرگ پنجاب که قرب همسایگی و منزلت دوستی باحضور پادشاه قوی‌شوکت دارند بزبان این‌غلام مبارکبادی‌وامر دولت التماس میدارند که‌هرگاه بندگان سکندر شان دارا دربان سرکار والاتبار وصاحب سلطنت افغانستان چندر روزی بطریق سیاحت زحمت سفر را بخود گرفته تاحدود لاهور کلان تشریف فرماشده بقدوم فیض آثار دولت بهیه انگلیس‌را مسرور ومنور سازند افضل ازان بعد از ورود لاهور هر گاه خیال بندگان سرکار بجانب لندن باشد وسیاحت فرمایند البته سرافرازی دولت انگلیس بشتر وبهتر میشود ورتبهٔ دوستی ورابطهٔ یگانگی دولتین بدول های خارجه روشن وهویدا میگردد وباعث نیکنامی دولت بهیهٔ انگلیس اضافه بران ظاهر میشود وعنان اختیار در قبضهٔ اقتدار بندگان شهریار است که خواسته باشند ازحدود لاهور باز میگردند مقصد از رابطهٔ دولتی طرفین و محبت دولتین است وانشاءالله تعالی ازدرگاه خداوند امید وارم که ازین سفر خیریت اثر بندگان سرکار چندین نتیجه های خورسندی حاصل‌دارند وخواهشات بندگان اقدس بخو بترین وجه قبول دولت انگلس گردد وموجب صداقت این خیر خواه دولتین بحضور پادشاه دولت افغانستان ظاهر وهویدا شود وبعد ازان که بفضل خداوند ملاقات واصل گردد بزود ترین وقت باامید خداوند بجانب وطن مالوف باز گردند و سلسلهٔ محبت وشیوهٔ دوستی تامادام قیامت فی طرفین باقی‌ماند بلی ظاهراست که‌زحمت‌سرکار وخواهش کمپانی بهادر دو باعث خواهد بود یکی محکم شدن دوستی دولتین وموجب خورسندی سرکار از هروجه از دولت انگلس ودویم‌فخر ومباهات دولت انگلیس بدیگر دولت‌های

خارجه بدوستی دولت افغانستان ، کلیه مقصد دولت بهیه در دوستی دولت خداداد سرکار ظاهر کردن بجمیع دول ها بدون از ین دیگر مطلبی نخواهد بود خلاص کلام چون نامه دولت بهیه بحضور پادشاه قوی شوکت امیر شیرعلیخان منظور شد بعدازان شهریار عدالت پرور جمیع بزرگان ووزیران ومشیران دربار را با بزرگان ولایت که هرکدام درباب امور دنیا داری وتدبیر جهان داری خود را چون افلاطون زمان میدانستند بحضور فیض گنجور طلب کرده درباب رفتن هندوستان والتماس دولت انگلیس مشورت کردند وسه روز مهلت داد در روز چهارم جمیع ارکان دولت باتفاق رفتن را صواب دیدند ومشورت رفتن بعرض همایونی رسانیدند لهذا چون اتفاق بر فتن شد بعد ازان رجوع به تدارک وتهیه اسباب سفر خیریت اثر هندوستان نمودند و در مدت چهل روز که قلیل زمان شمرده میشد آنقدر سررشته وسامان سفر وتهیه وتدارک آن انجام یافت که از عقل بعید بود زیرا که این سفر بزرگ شمرده میشد ولوازمات آن بایست موافق همچنان پادشا جلیل الشان مثل کمپانی بهادر انگلیس که خود را بزرگ دول های دیگر میدانست انجام یابد خصوص که حضور بندگان سرکار که فرمان فرمای دولت افغانستان نام دارد موافق شان وشوکت خود حرکت فرمایند ازهمه افضل که پایهٔ دوستی وسلسلهٔ محبت ورابطهٔ قدیمی را ازنو سرسبز وخرم میسازند حرکت فرمایند البته باید که حرکات شاهانه ورفتار بزرگانه و شیوهٔ ملوکانه بعمل آورده شود

خلاصهٔ کلام بعد از انجام یافتن اسباب سفر خیریت اثر که همه سر رشته شد واز حضور سرکار گذارش یافت خاطر خطیر اقدس والا ازهمه امورات آسوده گردید بعدازان بساعت سعید وروز نیک دولت واقبال وشان وشوکت از دارالسلطنه شهر کابل حرکت فرمائیده درحدود سیاه سنگ که نیم فرسخی از شهر دور است خیمه وبارگاه وسرا پرده های زرنگار وقبه های زرین قبا برپا کردند وملازمانی که بر رکاب ظفر انتساب مامور سفر بودند وبهریک سررشته فرموده بودند درمنزل مذکور از نظر کیمیا اثر گذرانیدند ومنظور حضور شد خصوص بزرگان حضور که مامور سفر بودند بهر کدام از نقد وجنس نوازش شاهانه نمودند چون از خدمتگاران حضور خاطر جمع یکبارگی جمع گردید بعدازان افواج نظامی را ازتوپخانه وپلتن ورساله ودیگر خدمتگاران کم پایه که داخل رفتن سفر بودند همه را منظور واز جامه‌خانه احسان مسرور گردانیده از حضور سر افراز نمودند چنانچه تمامی لشکر رکابی چه نظام وغیر آن چهار هزار سوار وپیاده بر رکاب همایونی مامور هندوستان بودند لهذا چون از ملازمان وخدمتگاران رکابی خاطر بندگان سرکار بکلی جمع شد بعد سردار محمد یعقوب خان وسردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان که برادر زاده سرکار والا بود بحضور طلب کرده اول مرحمت ومهربانی ثانی وعظ ونصایح ثالث سردار محمد یعقوب خان نایب‌السلطنه وسردار محمد اسمعیل خان نایب مذکور امر فرمودند ودیگر بزرگان حضور که مامور کابل بودند بخدمت سردار محمد یعقوب خان ترغیب نمودند وبهریک نوازشات شاهانه وسفارشات بزرگانه کردند وخاطر مبارک را ازهر خصوص جمع کرده روز دیگر

مع الخير والعافیه بساعت نیك ازمنزل سیاه سنگ نزول اجلال بجانب جلال آباد فرمودند ودرمنزل بت خاك خیمه وخرگاه اوج ماه برافراشتند وازمنزل مذکوراشخاص بکه عازم کابل بودند وبرکاب سرکار استقبال نموده بودند وایس مرخص فرمودند چنانچه سردار محمد یعقوب خان که سردار سالار لشکر بودند وبه منصب نا یب السلطنه سرفرازی حاصل کردند وسردار محمد اسمعیل خان که برادرزادهٔ بندگان اقدس بوده اما مرتبهٔ شان از فرزند افضل بود با دیگر بزرگان دربار عازم شهر کابل فرمودند وامر کردند که متوجه امورات دولتی بوده شب وروز بحضور سردار مذکور فرمان برداری داشته باشند وار گفته حسابی سردار مذکور تجاوز ندارند چنانچه ازجملهٔ خدمتگاران که مامور کابل بودند یکی نایب محمد علم خان بود که درزمان شباب نزد سردار محمد اسلم خان پیشخدمت و بعد ازان بحضور بندگان سرکار بحضور مامورشد در اینوقت بخدمت نایب السلطنه مقرر گردید لاکن گذارشاتی دارد که سزاوار تحریر کردن است درایامی که بندگان سرکار بعد ازشکستهای پی درپی که از تقدیرات ازلی پیش آمد عاقبت و رد هرات شد واستقامت پذیر گشت درآنوقت سریر آرای ترکستان سردار فیض محمد خان بود لاکن از بد عهدی که باسردار عبدالرحمن خان کرد کار سلطنت خودرا تباه دید ناچار التجا بحضور شهریار عدالت گستر سرکار امیر شیرعلیخان نمود وعریضهٔ التماس فرستاد قدوم بندگان سرکار را در ترکستان بخود مبارك پنداشت چون عریضهٔ سردار مذکور منظور حضور سرکار والاشد بمصلحت دید بزرگان نایب محمد علم خان را ایلچی کرده از حضور مامور ترکستان فرمود اما امر کرد که کلیه اوضاع ترکستان را از سپاه تافقرا وطینت سردار فیض محمد خان را با رفتار و کردار وگفتار کماحقه ملاحظه نموده وحق و باطل را به عقل کامل سنجیده بدون کم وکاست که وارد حضور شدید عرض داشت بدارید این بود که نایب محمد علم خان و رد ترکستان شد بعد ازورود ترکستان روزی بدربار فیض آثار علی مرتضی اسدالله الغالب (رض) بزیارت مشرف شد قضارا متوجه گنبد ودردیوار روضهٔ مبارکه شد نظرافگند که تمامی شکست وریخت گردیده بخود نیت کرد ونیت بست که هر گاه خداوند مرحمت کند وعلی مرتضی یاورشود وازبرکت آن بزرگوار حاکم ترکستان شوم جمیع اطراف درون روضهٔ مبارکه را ودرودیوار بیرون را با گنبد های مرقد و خانقاه کاشی کاری کرده از ما نیکه حیات باقی باشد بخدمت گذاری روضهٔ متبرکه میکوشم وجان فدا میکنم لاکن درانوقت کوچك مرتبه داشت ورتبه بزرگی باوی نبود از جملهٔ پیشخدمت محسوب میشد اما دربار خداوندی جای نا امیدی نیست :

مصرع

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست

مختصر کلام بعد ازسفر هندوستان که سرکار والاوارد کابل شد نایب محمد علم خان بفضل خداوند بمراد خویش واصل شد چنانچه دروقتش شرح وار تحریر میدارم اکنون از مطلب سخن را نیم بهرحال سرکار امیر شیرعلیخان چون ازهمه امورات سفرسررشته جات حضر کلیه آسوده خاطر شدند بعدازان باراده پرور دگاری سفر خیریت اثرهندوستان را بخود مصمم گردانیدند .

سفر نمودن سرکار امیر شیر علیخان بجانب هندوستان بعون وعنایت خالق یزدان

لهذا چون خاطر سرکار ازامورات کلی وجزوی جمع شد بعدازان بوجود فیض آمود شب را درمنزل مذکور بدولت واقبال گذرانده فردا مع الخیر والعافیت حرکت فرماشدند اکنون هرگاه تحریر کننده گذارشات منزل بمنزل شرح وار بنویسم وروبداد یومیه را بزبان قلم جاری سازم بطول میانجامد زیرا که این سفر ماسوای دیگر سفرهاست اضافه بران دراول کتاب بعرض خردمندان رسانده بودم که مختصر تحریر میدارم حال لازم که به همان گفتار رفتار دارم وهرگاه زبان قلم را گویا گردانم وسرسخن باز کردم وکوشکهای رو بداد حضور را که رخ داده تحریر دارم همین سفر خیریت اثر کتاب بزرگ میشود چنانچه شمهٔ از حکایت نایب محمدعلم خان وباروبدادیگر که هر یك بسی شرح وبست دارد بزبان قلم در آمدن موجب تطویل کلام است بلکه عمر طویل میخواهد تااینقدر روبداد جمع آوری کرده شود بلی ظاهر است که درین عصر وزمان بعمرها اعتماد نیست لاکن از نایب محمدعلم خان که شمهٔ تحریر کردم ازنامبرده دو مطلب کلی بدست دارم که یکی زشت ویکی زیبا که بعدازین تحریر میدارم چنانچه درزمان حکومت نامبرده درترکستان یکی فتح بدخشان نمود ودویم تسخیر میمنه کرد که بسی دشوار بود واصلاً بخاطرا حدی خطور نمیکرد که نایب محمدعلم خان تسخیر کند چنانچه سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان باوجود نام بزرگی وشمشیر دلاوری واشکر نوازی چقدر کوشش های بسیار وجنگ های شب وروز درمدت هفت ماه کردند میسر نشد عاقبت ازروی تدبیر ازدرصلح درآمدند و دویم حرکت زشتی نایب مذکور که درمدت سلطنت هفت ساله حکومت خود نه دختر بکر باقیماند ونه پسرامرد زیرا که دولت فریب گروشیطان لعین درکمین خصوص شخص بداصل که جدید بعرصه رسیده باشد هرگاه چنین نبودی ازخداورسول اکرم و دربار شیرخدا باید شرم میکردی وبه فعل زشت عمل نمیکرد، بهرحال اینگونه رویداد ها سزاوار تحریر نـدارد بهتر آنکه دست ازین فقره جات بیمعنی بازدارم و قول شاعرعمل دارم.

فرد

هرلحظه وهرساعت یك میوهٔ نوآرد — شیرین تر وزیباتر از میوهٔ پیشینش

هرگاه چنین نکنم فرمودهٔ دیگر شاعر میشود.

مصراع:

روزگار آشفته تر یازلف تو یاکار من:

لهذا محرر کتاب بعرض دوستان جانی وبرادران روحانی میرساند که درحکومت هفت ساله نایب محمدعلم خان بترکستان بودم وهفت ساله رویداد مذکور را کماحقه میدانم چنانچه درمهر کلی که خرد نوشته بود: دراستی ورستی محمدعلم لاکن رفتاروکردار آن بخدمت بادار برعکس آن بود تعجب درین است که جمله بزرگان حضور امیر شیر علیخان ازقضیه نایب محمدعلم خان آگاه بودند چرا نمك حلالی نکردند وبعرض اقدس نرساندند تااینکه میرهای ازبك کابل رفته دادخواه شدند واز پسران امرد ودختران بکر خود شکایت کردند باز هم بزرگان حضور طرفداری کردند و عرضداشت میرهای ازبکیه را

بجوی منظور نکردند ودرعزت نایب محمدعلم خان افزودند ظاهر است که همه بزرگان را مرید ومعتقد ساخته بود واگر نبودی پاس نمك را ازدست ندادی وبحق سخن کردی اکنون حکایتی بخاطر آمد که باید وشاید در کتاب درج دارم روزی سرکار امیر شیرعلیخان درعمارت سراچه بالای چمن نشسته بابزرگان صحبت میکردند اتفاقاً بقه های چمن بخواندن بودند قضارا بندگان سرکار متوجه شد که پست میخوانند بمجلس مرحمت کردند که بقه های کابل آواز بلند ندارند بقه‌های قندز و غوری عجب خواندن و آواز بلند دارند گویا سخن میزنند اهل مجلس تصدیق کردند شخصی ازبزرگان مجلس که بانایب محمدعلم خان بیشتر دوستی ومحبت داشت همین فقره را به نایب محمد علم خان خط فرستاد نایب مذکور شش صد کوزه از بقهٔ قندوز وخان آباد وغوری خوفیه درچمن کابل فرستاد و بمعرفت دوست جانی شب درچمن سرداده شد که کسی آگاه نشد اتفاقاً روزی سرکار اقدس بطریق ماموری درسراچه مقرری نشسته صحبت میکردند که آواز بقه برآمد مگر بطرز دیگر بندگان سرکار متعجب شده ازمنشی میرزا محمدحسن خان دبیر سوال کرد که برخلاف همه وقت آواز بقه میاید گویا بقهٔ غوری وقندوز باشد شخص هنرمند که این کار از وی صادر شده بود عرضداشت کرد که شاید اینکار ازنایب محمدعلم خان باشد دیگران قول رفیق خودرا تصدیق نمودند اضافه بران ازراستی ونمك حلالی وخدمتگاری نایب مذکور بحضور سرکار به تفصیل تمام عرضداشت کردند بعدازان بندگان سرکار با آواز بلند نایب محمد علم خانرا صفت کردند وخدمتگار صادق فرمودند اکنون واگذار شدن پادشاه امور سلطنت را بوزیرهای حضور ونمك حلالی کردن وزیران بحضور پادشاه

بطریقی که ازنایب محمد علمخان شمهٔ تحریر شد بهمان منوال خواهد بود حال انصاف باید کرد وملاحظه باید نمود که درخطهٔ پاك افغانستان بغیراز پادشاه عدالت گستر سرکار امیر عبدالرحمن خان دیگری اسم دولت وسلطنت را بخود نگذارد زیرا که سزاوار نیست

چنانچه از زمان سلطنت امیر کبیر امیردوست محمد خان تازمان سلطنت پادشاه جم جاه خورشید کلاه سرکار امیر عبدالرحمن خان که کهن سالان بچشم سردیده‌اند هیچ پادشاهی بمثل سرکار امیرعبدالرحمن خان سلطنت نکرده اند وجمیع مهمات و امورات سلطنتی هم چنین ولایت بزرگ را بطریق سرکار والا بسرواحد سرشته ننموده اند که نام شان باقی مانده باشد الاسرکار امیر عبدالرحمن خان که بسرواحد بدون وزیر ووکیل ومشیر وبزرگان حضور جمیع مهمات افغانستان بزرگ را چنان انجام دادند وسرشته کردند که تامادام قیامت نام شان باقی ماند چه در سیاست و ریاست چه درکمال بخشش و داد گستری چه درخصوص باخبری ازخبروی وکلی همچنان آگاهی داشتند که عقل بشر حیران ومتحیر مانده بود کسی بخاطر نمیدهد که یکروزه امور سلطنت را بکسی تفویض کرده باشند باوجودیکه بمثل سرکار امیر حبیب‌الله خان وسردار نصرالله خان فرزندهای رشید داشتند وهرکدام شان از عهدهٔ سلطنت برآمده میتوانستند لاکن غیرت نمیگذاشت و بوجود فیض امود وبسر واحد خود انجام میدادند وکار امروز بفردا نمیگذاشتند ازین رهگذر است که جمیع دول های خارجه بمردی یاد میدارند ودر جریده ها ثبت میکنند ظاهر

است که افغانستان بی‌نام ونشان امروز از کمال هوشیاری پادشاه قوی‌شوکت نام ونشان یافته بدولت های بزرگ همسری میدارند بلی‌خود را از کمال شوکت و شجاعت پادشاه قوی شوکت قوی‌تر می‌شمارند اکنون سخن ازجای‌دیگر وروبداد ازنایب‌محمدعالم خان بود راجع بدیگرطرف‌شد لازم که سرمطلب بازگردیم وکلمهٔ‌چندی ازنایب‌محمدعالم‌مانده درکتاب درج کرده سرسخن بازرویم قبل ازین ازفتح بدخشان ومیمنه تحریرشد که نایب مذکور تصرف کرد تسخیر بدخشان که درین عصر وزمان حکم عنقا داشت و هیچ دولت داخل بدخشان نشده نایب محمدعلم خان به تدبیر دروازه بدخشان راکشاد و در مملکت سرکار امیر شیرعلیخان افزود وچنان آسان بدست آورد که ازعقل بعید بود دراوائل که‌نایب در بدخشان لشکر فرستاد شش عراده توپ قاطری و یك رساله چهار یاری که رسالهٔ اوپناب خو شدل بود وجولالا کرنیل رساله بود و شش بیرق جزایرچی وسردار سلطانمراد خان قدغنی باپنجصد سوار قد غنی وسرکردهٔ بزرگ لشکر مرزا عبدالهادی خان منشی نایب که خواهر زادهٔ مرزا محمدحسن‌خان دبیر بود بدون از مقدمه وشورش بدخشان بدست افتاد وبهر ولایت مذکور حاکم از افغان مقرر شد چنانچه محرر کتاب در رساله چهار یاری حضر بودم دوبم تسخیر میمنه که‌در مدت هشت ماه با افواج بسیار وزحمت های بی‌شمار گرفته شد خصوص زمستانی پیش آمد که‌یك جوال کاه به‌شصت سکه قیمت یافت محرر کتاب برساله ترکوئر بحضورنایب حاضر بودم از گرسنگی دزدی اسپ را دیدم شخصی شاخهای درخت را بزحمت بریده در نزد اسپ خود انداخت اسپ دیگرخود را بسر شاخه های وی رسانید. یکدهن شاخه‌را بدهن گرفته وایس بسر میخ خود رفته خورده تمام کرد محرر کتاب ملاحظه میکردم و دیگر یکدانه ستون بزرگی سپاهی ها آورده بودند که آتش‌میکنند یك‌شب چند راس اسپ باتفاق‌چنان خورده بودند که‌آثاری ازستون ظاهر نبود مدعا اینکه گرفتن میمنه هم چنین زحمت وسختی گرفته شد گویا راستی نایب محمدعلم همین بود ای محرر کتاب ازین هرزه گوئی و سخن های بی‌معنی درقید تحریر در آوردن وسخنی های زشت وزیبا ومتفرق بیان کردن چه‌حاصل بس‌کن هرزه گوئی منماسر مطلب رفته از اصل مدعا بیان‌ساز تا خواننده وشنونده ملال خاطر نشوند خلاصه کلام روزی که‌از بتخاك بندگان سرکار حرکت فرماشدند چهار منزل سفرکرده روز پنجم وارد جلال‌آباد شدند ودو روز بجهة فقرا نوازی ورعیت پروری توقف‌فرموده داد عدالت‌گستری دادند زیرا که بعد از مدت چند سال باز در جلال آباد تشریف فرما شده بودند وفقرا نیز پادشاه خود را دیده مسرور ومنور گردیدند ومرحمت شاهانه از حضور پادشاه رعیت پروردریافتند و در بارهٔ سرکار والا دعاگوئی کرده خرسند شدند روز دیگر به توکل خدا وند ازجلال آباد حرکت فرموده منزل بمنزل چون ماه جهان تاب نزول اجلال میفرمودند وبهرمنزل وماوا فقرا پروری کرده طی منازل میفرمودند تا وارد خیبر که آخر خاك افغانستان و اول خاك پشاور است تشریف بردند روز دیگر که‌داخل شهر پشاور می‌شدند حسب‌الامردولت انگلیس کارگذاران پشاور افواج نظامی را ازتوپ خانه

ویلتن ورساله وغیره باتفاق افسران نظام از شهر یك فرسخ بیرون كشیده ایستاده انتظار میبردند همچنین حاكم ملكی تمامی رعیت را از شاه و گدا پیر و برنا صغیر و كبیر اعزواشراف از شهر برآورده به طرف دیگر منتظر ورود پادشاه افغانستان بودند وجمیع افسران از ملكی وجنگی باتفاق حاكم خیلی پیشتر باستقبال حضور پادشاه عدالت پرور آمده امیدوار قدم بوسی بندگان اقدس بودند تا اینكه شهر یاركشور كشا نزدیك رسیدند و باكرگدا ان ملاقی شدند وملاقات كردند وازحضور فیض ظهور مسرور گردیده ركاب شهریاری عازم وروانه شدند تا نزدیك افواج نظام رسیدند بعدازان افواج نظامی سلامی گرفته وفوج فوج باجه خانه‌ها را بصدا درآوردند وتوپ های آتش‌فشان راامر به آتش فشانی كردند چنانچه زمین را بلرزه در آوردند واز دود توپ و تفنگ زمین لشكرگاه سیاه وتاریك گردیده كه گویا شب ظلمانی شده بود وتخمینا یكساعت نجومی گذشت تاسلامی آخر شد وزمین لشكرگاه روشن گردید سركار والا تبار وپادشاه قوی شوكت و شهریار كشوركیر در بالای حوزه فیل سوار چون ماه جهانتاب روشن وهویدا تازمانی كه سلامی بود بنظر التفات متوجه سلامی بودند چون سلامی تمام شد ازابتدای لشكر تاانتهای شان آهسته آهسته رفته با افسر وسپاهی ازدرمهر ومحبت نوازش میفرمودند اینكه نوبت به فقرا رسید همچنان باشاه وگدا وخرد وبزرگ محبت شاهانه و ملاقات بزرگانه میفرمودند چون از فقرا تمام شدند جمع سپاه وفقرا صدارا بزنده باد پادشاه افغانستان بلند كردند وباردیگر به آواز بلند فرخنده باد پادشاه اسلام گفتند لاكن بدرجهٔ ذوق وشوق و فرحت وخوشی بمردم دست داد غلغله میكردند وغوغا مینمودند كه گویا گوش فلك كر میشد وفلك كج رفتار ازین رفتار وخوشی حسرت مینگریست وبحیرت مانده بود خصوص مردم اسلام كه بدیدار فرحت آثار فرخنده كردار پادشاه خداجوی نظر می افگندند وبعد از زمان طویل بپادشاه مومن رسیدند ودیدار پادشاه اسلام رامشاهده كردند چنان فرحت وخوشی میكردند كه یك لحظه آرام نداشتند وباوازفصح شاه گدا دعامیكردند یقین چقدر خلقی كه خداوند درپشاورخلق كرده بود البته جمیع شان ازپیروبرنا خرد وكلان شاه گدا ازشهر پشاور بیرون باستقبال برآمده بودند چنانچه تخمینا یك فرسخ بیشتر مردم ایستاده بودند ودعا میكردند و خرسندی مینمودند وبندگان سركار عدالت گستر حد بحد معطل شده باهرطائفه صحبت ونوازش بزرگانه باد امیرساندند تااینكه بدروازهٔ شهر پشاور رسیدند وداخل شهر گردیدند بمجردیكه بالخیر والعافیه واردشهر شدند بهمان منوال كه دربیرون مردم جمع آمده بودند بدرون شهر نیز همهمهٔ غریبی برپابود وبههمان قاعده وقانون دو طرفهٔ كوچه وبازار خلق انبوه كه از حدافزون وازشماربیرون بود صف بسته ایستاده بودندوعیال واطفال دربام ودرو دیوار وبالا خانه‌ها هزار هزار بجهة دیدار پادشاه اسلام پناه انتظار بوده چون بدیدار فرخنده آثار سركار بلند اقبال رسیدند ازدروبام دستمال تكان دادند زیرا كه دستمال تكان دادن گویاسلام كردن وتهنیت كردن است ومردها در كوچه وبازار بصدای زنده باد پادشاه اسلام وفرخنده بادپادشاه ما با آواز بلند ندا میكردند وچنان غلغه مینمودند

که اسپ ها از آواز شان رم میکردند و بهر طرف نگران بودند خصوص که جمیع
بازارها را آرایش داده آئینه بندان نموده بودند چنانچه اجناس فاخره از شال
و کمخواب و ابره و زربفت و طاس وغیره و قالین و گلیم و آنچیزیکه در منزل و ماوای شان
موجود و مهیا می شد به شکل خوب و طرز مرغوب بدر و دیوار و دکان چیده و آویخته
بودند زیرا که از ورود پادشاه اسلام و خرسندی افزون سر از پا نمی شناختند مختصر
کلام مردم پشاور که در خواب و خیال اینچنین روز شادی و خوشی را ندیده بودند
درینوقت که بحضور همچنین پادشاه قوی شوکت واصل شدند از فرحت و خرسندی خود را
فراموش نموده بودند تا اینکه بعد از طول زمان و زمان طویل بدولت و اقبال بدروازه
ارگ مشرف شدند و از بالای فیل فرود آمدند زیرا که از دروازهٔ ارگ الی عمارت
سلطنتی پای اندازهای قیمتی انداخته بودند. سرکار قوی شوکت از بالای پای اندازها
قدم بقدم قدم مبارک را مانده می گذشتند و تشریف می بردند و جمیع افسران ملکی
و جنگی برکاب آن پادشاه جلیل الشان بخدمت حاضر بودند و انتظار می بردند
تا اینکه داخل عمارت پادشاهی شدند و بر تخت فرخنده طالع نزول اجلال فرمودند
به مجردیکه آن سرور دارا دربان قدم بر تخت گذاشتند و بفرحت و خوشی نشستند
بعد از آن از خود ارگ و توپخانهٔ شهر آواز توپ بر آمد. وجهٔ ورود سرکار شهریاری
شادیانه زدند هرچند که از ورود سرکار بدروازهٔ شهر الی ارگ قدم بقدم از ارگ
صدای توپ سلامی بالا بود لاکن این اثر دیگری بود که گویا شادیانه ورود میزدند
لهذا قبل از وارد شدن سرکار والاتبار پادشاه خداداد دولت افغانستان بخاک انگلیس
چند فقره دستورالعمل از پایتخت لندن از حضور پادشاه دولت بهیهٔ انگلیس کمپانی
بهادر بکارگذاران ولایتها امر شده بود اول اینکه درهرشهر سه روز توقف
پادشاه قوی شوکت افغانستان بجهة پذیرائی و شرایط مهمانداری اماچنان عزتداری
کرده شود که سزاوار همچنان پادشاه عظیم الشان باشد دویم مردمان ولایت از مسلمان
و هنود و فرنگی وغیره طایفه بطایفه بمعرفت حاکم بحضور بندگان سکندرشان
سرکار والاتبار که مهمان عزیز و پادشاه قوی شوکت است مشرف شدن و سلام کردن
و تارتقی های خود را از حضور فیض ظهور گذراندن وحسب الامر مرخص شدن سوم
جمیع خدمتگاران سرکار اقدس از وزیر و دبیر و ارکان دولت و خدمتگاران
نزدیک و دور از جزوی و کلی چقدر نقد و جنس که از بازار و سرای و سوداگر خانه ها
وغیره اهل کسبهٔ ولایت از مال جزوی و کلی که خریدار شوند و منظور دارند لازم
بفقرای ولایت از تجار و کسبه که بدون چون و چرا تسلیم دارند و وجه قیمت طلب
نکنند هرگاه بدهند نگیرند بعد از رفتن شخص دکاندار بدفتر خود نوشته بدارند
بعد از مراجعت بندگان اقدس بجانب دارالسلطنه کابل از خزینه دولتی وجه صاحب

مال رسانیده میشود تاکید است . چهارم ازسپاه وفقرای دولت انگلیس هرگاه سرموئی ضرر باحدی ازسپاه کابل وخدمتگاران حضور پادشاه افغانستان برسانند بکار گذاران ولایت حکم است که بدون تحقیق بجزا رسانیده شود وهرگاه از خدمتگاران پادشاه قوی شوکت افغانستان بمردم فقرا وسپاه دولت انگلیس ضرر برسانند البته بازخواست نخواهد شد و کارگذاران ولایت پرسش وتحقیق نمیدارند زیرا که مهمان عزیز وپادشاه بزرگ است پس درینصورت شرط احتیاط بجاآرند تاضرری بشما مردم عاید نشود اضافه برآن سپاه وفقرا دولترا لازم است که درمهمان نوازی شرط احتیاط بجاآرند ودرخدمتگذاری شان لحظهٔ تغافل نورزند که موجب رضامندی دولت انگلیس درآن است و خرسندی کمپانی بهادر اکنون سرمطلب بازگردیم بعد از ورود بندگان اقدس وبرتخت نشستن بارگک پشاور امرشد ازکارگذاران بمردم ولایت که رقم رقم وطایفه بطایفه فوج فوج بحضور سرکار بلنداقبال سرکار امیرشیرعلیخان رسیده سلام کنند وتعظیم وتکریم بجاآرند وتارتق های خودرا ازحضور بگذرانند چنانچه بهمین منوال طایفه بطایفه ازسادات وعلما وتجار واهل کسبه اسلام وبعدازآن ازطائفه نصارا وهنود هر کدام بقاعده وقانون بحضور حاضر میشدند وحاکم ولایت یك بیك ازحضور بانام و نشان باارمغان های شان گذرانیده از حضور مبارك بهریك ازآنها بمناسب بزرگی شان نوازش ومهربانی دیده بسرافرازی مرخص میشدند لاکن ازخلعت وانعام که باید ازحضور سرکار امیرشیرعلیخان دادگستری ومرحمت میشد ازدولت بهیه انگلیس مانع بود به عوض نوازش بندگان اقدس حاکم ولایت مطابق بخواهش سرکار ازخزانه دولت وولایت داده میشد زیرا که بندگان اقدس مهمان پادشاه بزرگ بودند واینگونه مخارج که سزاوار حضور سرکار بود باالتماس حضور منع شده ازدولت انگلیس داده باعث سرافرازی دولت خود بدول خارجه میدانستند باوجودیکه درین خصوص خاطر سرکار همایون ملال آگین بود این امر را منظور نمیکردند اما بزرگان حضور خود بندگان سرکار از بسیاری التماس دولت مصلحت دادند بازهم سرکار والاکه دایم لك بخش وصاحب بخشش بودند به بسیاری مردمان بزرگان ولایت خواه مسلمان خواه نصارا وهنود که می بودند از حضور مرحمت وانعام شاهانه عطا میکردند وبکار گذاران ولایت دلیل وبرهان میفرمودند خلاصه کلام سه روزوسه شب بهمین منوال گذارش یافت که روز ها از صبح الی عصر رفت وآمد مردم وبزرگان ولایت بحضور سرکار ونوازش فرمودن سرکار دربارهٔ اوشان وشبها بچراغانهای مختلف وآتش بازیهای رنگ رنگ وساز ونواز وسرود وموزیکان درهرکوچه وبازار ودر برزنها ودر دیوارها وقصروقصورها وعمارات ازچراغهای رنگارنگ مملو که گویا شب ظلمانی چون روز روشن منور وروشن گردید خصوص مردمهای مسلمان که اینچنین روز را ازخداوند میخواستندو بمرادخویش واصل شدند وديدار پادشاه اسلام را دیدند از فرحت وخوشی نمیدانستند که چه خرسندی پیش

گیرند وچگونه چراغان وچه نحو آتش بازی برافروزند وبچه منوال بازاروکوچه را آرایش دهند تا ازذوق برآمده تسلی خاطرشان گردد باری سخن بدراز کشید اکنون مدت طول سفر خیریت اثر بندگان اقدس هرچند نزدیك است هرگاه از ورود پشاور که اول خاك دولت انگلیس است تا رسیدن در لاهورکلان وملاقات نمودن به لات جنگی وملکی که صاحب اختیاروافسر بزرگ است وچقدرصحبتهائیکه در مجلس خاص وعام نمود وچندین مطلب های بزرگ دولتی که ازطرفین حاصل شده وچندان مهربانی های شاهانه که از دولت برطانیه از هر اجناس بحضور بندگان سرکار به مهر ومحبت رسیده چه از نشان دولتی که بخراج مملکتی مقابل استوچه از اسپ وشمشیر دانه نشان وتوپ های طرح جدید وتفنگ های افزون از قیاس که که سزاوار شان همچنان پاد شاه قوی شوکت باشد بحضور انعام کردن و خرسندی شهریار والا تبار خواستن اضافه بران چه دربارهٔ بزرگان دربار و وزیران حضور ومشیران نزدیك ودور وجمله خدمتگاران تاحتی که تمامی سپاه رکابی که ازنشانهای دولت خارجه واسپ وتفنگ‌های شکاری وتفنگچه های لوردر وساعت‌های اعلی وانگشتران الماس واسپان عربی بازین و یراق و اسباب پادشاهی پیشکش کردند که شرح آن بزبان قلم نمیگنجد وارمغان های هرشهر ودیار که حاکمان ولایت در وقت ورود سرکار پیشکش میکردند هرگاه خواسته باشم که منزل بمنزل و شهر بشهر جزوار تحریر دارم ودر قید قلم درآرم باوجود زمان اندك همین سفر هندوستان یك کتاب بزرگ تحریر کرده میشود اول طول عمری بکار دارد تا این همه رویداد درقید تحریر درآید وجزوار کتابت گردد زیراکه محررکتاب بقرار دست آویز سخن میکند لهذا تحریرکننده کتاب بخدمت برادران روحانی وخرد مندان جسمانی عرض عجز وانکسار میرساند که هرگاه بخاطر عزیزان خطورکند که تحریرکننده کتاب سخن باقی میکند اینچنین نخواهد بود وهرگاه سخن باقی کند چقدر بافته خواهدشد بسی مشکل است لاکن زمانیکه سرکار ذوالاقتدار سرکار امیر شیرعلیخان از دارالسطنة شهرکابل بجانب هندوستان حرکت فرماشدند تا فرصتی که بخیر بازگشته وارد شهرکابل شدند حسب الامر روزنامچه فرمان شده بود بعدازان تا وقتیکه مع الخیر والعافیه داخل دارالسلطنة گردیدند یوما فیوما تحریر نموده بودنداتفاقا درکابل تحریر کننده ملاحظه فرمودم بعد بالتماس بسیار نقل آنرا گرفته باخود داشتم ازین باعث شرح وار نقل نمودم باز هم مختصر تحریرکردم و یوم بیوم وشهر به شهر تحریرنکردم تا صاحبان فهم وخرد مندان روزگار عیب گیری ندارند وملال خاطر نشوند یك رویداد پشاوررا شرح وار تحریر کردم دیگرشهرودیاررامشت نمونهٔ خروار واگذار شدم با وجودیکه ورود پشاور در نزد دیگر شهر ها قرب ومنزلتی درعزت داری حضور سرکار ندارد وباز هم از قرار نزول اجلال در شهر پشاور که شمهٔ شرح وار تقریر شد قیاس باید کرد و افزون در افزون باید شمرد باری از خدمت خرد مندان روزگار و جوهریان جوهر شناس بازار خرد مندی

امید وارم که در بارهٔ این نادان که سخن خود را در بازار رسوائی انداخته برفتار سخن سرایان رفتار میدارد اما « این خیال است و محال است و جنون » اکنون ازمطلب سخن سازیم وقصه را کوتاه کنیم از همین نکته ظاهر است وقیاس بایدکرد که همچنین پادشاه بزرگ که فرمان فرمای خطهٔ افغانستان باشد با لتماس دولت انگلیس که دولت جلیل القدر وفرمان فرمای چهاردانگ هندوستان وبزرگترین دول‌های خارجه باشد بطریق محبت وارد ولایت مذکور شوند باید وشاید که خدمات حضور شانرا بنوعی بدارند که سزاوار مهمان ومیزبان باشد زیراکه افغانستان مملکتی است بزرگ وصاحب سلطنت وسریر آرای آن که پادشاه قوی شوکت نامدار باشد البته دولت انگلیس با وجود بزرگترین دول های خارجه بودن در ورود آن فخر ومباهات میدارد ودر شرایط مهمانداری وخدمات شایسته لحظهٔ فروگذار نمی شود چنانچه شمهٔ در ورود پشاور تقریر کرده شد مختصرسخن چون از پشاور بعدازتوقف سه روز بندگان اقدس حرکت فرما شدند فرمان دولتی آنکه به شهرهای بزرگ سه روز و در شهرهای کوچك یك روز توقف پادشاه قوی شوکت باشد مقصد از توقف کردن شرط عزت و مهمانداری بجا آوردن و در اعزاز و اکرام حضور کوشیدن و افزون کردند لهذا بهمین منوال رفتار وکردار واعز از دولت انگلیس در بارهٔ شهریار کشور گیر از حد توصیف خارج است وقلم دو زبان در تقریر آن عاجز وقاصر است با وجود دو زبانی از عهدهٔ تعریف آن برآمده نمیتواند چنانچه از پشاور مراجعت کرده منزل بمنزل شهر به شهر نزول اجلال فرمودند تااینکه بیك منزلی شهرلاهوررسیدند وچون آفتاب تابان وماه درخشان بخیروخوبی فرودآمدندوساعتی استراحت فرمودند بعدازآن افسران لاهور از بزرگ وکوچك ازنظامی و ملکی با فقرا مختصراز سادات وعلماوفضلاوتجار خواه مسلمان خواه طائفه نصارا وهنود بحضور سرکار پادشاه عدالت گستر وارد شده سلام کردند وتهنیت فرستادند واز حضور بندگان شهریار پادشاه قوی شوکت افغانستان نوازش ومهربانی دیده واپس مرخص شدند که فردا بیرون دروازهٔ شهر باستقبال برآیند تااینکه فردا شد بندگان اشرف اقدس همایونی بدولت واقبال باشوکت اسکندری ودبدبهٔ دارایی وهیبت جمشیدی سوار فیل کوه پیکر زمین گرد جهان پیما گردیده چون آفتاب تابان درخشان و هویدا ونمایان وبزرگان حضور چون پروانه بدور آن سروز دارا دربان جمع وچهارهزارسوارمکمل ومسلح ازمنزل مذکور بجانب شهرلاهور برکاب پادشاه روانه شدند وافواج انگلیس یك فرسخ ازشهر بیرون بدوجانب صف بسته وتوپهای آتش فشان اژدردهان راحد بحد ما بین افواج سوار پیاده تقسیم کرده انتظار ورود آن سرور دارا دربان بودند بعد از افواج نظامی ازمردم فقرا وازسادات وعلماوتجارواهل کسبه ازشاه وگدا وخرد وبزرگ وپیر وجوان پیوسته باافواج نظام دوطرفه صف استاده بودندوامیدوار دیدار پادشاه اسلام ومشرف شدن به قدم بوسی پادشاه افغانستان انتظار می بردند مختصر کلام تادروازه شهرهمچنان خلق انبوه جمع وانتظار ورودسرکاروالا اقتدار را می کشیدند

تا اینکه سرکار فرخنده آثار نزدیك بافواج نظامی رسیدند و تشریف فرما شدند که افسران نظامی بقانون نظام بحکم افسر بزرگ سلامی گرفتند بقدرت کامله خداوندی ازصدای موزیکان وآواز توپهای آتش فشان چنان غلغله انداخت که گوش فلك کرمی شد و زمین معرکه از دو توپ و تفنگ سیاه و تاریك شده قیر گون گردید وچون شب ظلمانی پیش آمد یکساعت کامل بهمین منوال گذارش یافت تاسلامی تمام شد وروشنی افزود بعدازان سرکار افغانستان باافسر بزرگ لات پنجاب از اول فوج آهسته آهسته قدم رنجه فرموده ازافسرو سپاهی هرکدام بزبان درربار نوازش نموده میگذشتند تقریباً یکساعت گذشت تا جمیع افواج ازنظر فیض اثر سرکار بطریق مختصر گذارش یافت ونوبت بفقرا رسید سرکار ذوی الاقتدار بهمان منوال که بافواج نظام ملاقات کردند ومحبت های دوستانه ونوازشات شاهانه فرمودند بفقرا نیز بهمان رفتار ازسادات وعلما وفضلا وتجار وفقرا از جزوی وکلی درجه بدرجه صحبت وملاقات کردند بعد ازآن بفقرای نصارا و هنود مرحمت و محبت ورزیده بهرکدام سخن های شاهانه میگفتند و قدم بقدم می گذشتند و مردم فقرا ازمرحمت های شهریاری چقدر مسرور وخرسند گردیده صدارا بهورا بلند میکردند ودرباره پادشاه قوی شوکت باواز بلند فریاد میزدند که زنده باد پادشاه اسلام و فرخنده باد دولت خدا دادو پاینده باد سلطنت افغانستان خلص کلام تابدروازهٔ شهر سرکار ظل الله با مردم فقرا بنوازشات شاهانه رفتار مینمودند تا اینکه بدروازه شهر بدولت واقبال وارد شدند وداخل شهر گردیدند همچنان رفتاری که دربیرون شهر بامردم فقرا نموده بودند درون شهرهم بهمان احوال رفتار کردند زیرا که زن ومرد در کوچه وبازار ودروبام ایستاده باواز فصیح دعاوثنا باداء میرسانند وزنده باد پادشاه اسلام و پاینده باد دولت افغانستان میگفتند مردها هورا میکشیدند وعیال ها ازدر وبام دستمال تکان میدادند زیرا که هرایکنوع عزت بزرگ است درباره پادشاه بزرگ چنانچه هورادر جمیع دول های اروپا معمول است وحکم دعاگوئی وتهنیت ورود پادشاهان است و عیال های که دربام وقصرو قصور منتظر ورود سرکار وانتظار قدم فیض آثار آن شهریار والا تبار بودند چون نظر شان بجمال جهان آرای سرکار اقدس افتاداز خردو بزرگ دستمال تکان دادن بمردم عیال ماموراست وبندگان سرکار حدبحد در بارهٔ عیال ها بزبان شیرین مرحمت فرموده نوازش میکردند تا بدروازهٔ ارك رسیدند لات ملکی یکفرسخ دربیرون شهر باستقبال آمده بودند چنانچه قبل ازاین تحریر شده بود که لات مذکور صاحب اختیار کلی ممالك پنجاب وبزرگترین کل ولایت است مامور حضور فیض ظهور بندگان اقدس ازجانب دولتی بودند دریشوقت باتفاق سرکار والا تبار بدروازهٔ ارك از بالای فیل پیاده شدند زیرا که ازدرودروازه ارك الی قصر سلطنتی پای انداز های قیمت بها که مبلغ های کلی صرف شده بود انداخته بودند تخمیناً تا عمارت سه صد قدم میشد که فرش کرده باعث عزت داری پادشاه از دولت انگلیس شده خواهان خرسندی پادشاه بودند وفخر دولت خود میدانستند البته لازم است که پادشاه بزرگ را همچنین عزت دارند وسرافرازی دولت خود

را خواهان باشند لهذا سرکار والادست بدست لات ملکی از بالای پای انداز ها میگذشتند ومردم ازعقب پای انداز ها را تاراج کرده دعای دولت پادشاه اسلام را میکردند تاآنکه داخل قصر سلطنتی که جهت شهریار و الاتبار معین کرده بودند وارد شدند بعدازان لات ملکی خانه بخانه ومنزل بمنزل صحبت کنان بحضور سرکار همراه میرفتند تابمنزل معین داخل شدند بندگان اقدس بدولت و اقبال استراحت فرمودندولات بزرگ ازحضور مرخص شده بمنزل خودرفتند این بودکه بعد از نیم ساعت بقرار قاعده وقانون بزرگانه وروش شاهانه بندگان اقدس با تفاق مهماندار باشی دولت برطانیه وپنج نفر خدمتگاران بزرگ بازدیدلات ملکی بمنزل شان تشریف فرما وملاقات نمودند وساعتی صحبت های دوستانه فرمودنددر ثانی بازگشته بمنزل خود تشریف فرما شدندمقارن غروب آفتاب نزدیك بشام خود جناب لات باچند نفر بزرگان دولت از ملکی وجنگی بحضور سرکار در منزل شان وارد شدند و چند دقیقه صحبت نموده ثانی باتفاق به تماشا خانه تشریف بردند به تماشای بازیگران اروپا که بازی شان از عقل بعید است تماشا کردند تخمیناً سه ساعت گرفتار تماشاه بودند چنانچه قبل از ورود سرکار بجهة خرسندی بلکه سبب عزت حضور اقدس از جمیع دول اروپا هرگاه تماشاه خانه نامدار بود در لاهورجمع آورده بودند و هر شب بازیهای تازه بحضور بندگان اقدس نشان میدادند اضافه بران هرشب شهر لاهور از کوچه وبرزن وبازار ومنزل ها چراغان برنگ های مختلف مقرر بودکه تا نصف شب از تماشای آن حیرت میفزود گویا شب تار چون روز روشن نمایان وآشکار بود خصوص که جمیع کوچه وبازار آئینه بندان شده بود خلاصه کلام مدت هجده روز در لاهور توقف فرمودند سه روز کلیه مجلس مذاکره وکنکاش وگفتگوی دولتی بعنوان دوستی مطالبات کلی از طرفین وسوال های بسیارو جوابهای بی شماردر باب دوستی وغیرآن هر روزی پنج ساعت مجلس مذاکره مامور ومقرر بود وباقی شب وروز به تماشای کارخانجات توپ ریزی وتفنگ سازی وکرچ سازی و سان فوج و مقدمه جر نیلـــی ودیگر کارخانه های دولتی که درشهرلاهور مقرر بودیك بیك را باتفاق خدمتگاران حضور وافسران دولتی رفته تماشا میکردند لاکن هراستاد کارکه صنعت خود را منظور حضور مینمودند ازحضور سرکار سر افرازی ازخلعت وانعام حاصل میکردند تا اینکه جمیع امورات دولتی از طرفین حسب المدعا حاصل شده کمال خرسندی بدولتین دست داد وکار باتمام رسید وسرکار بلند اقبال بفتح وفیروزی و حاصل مدعا وایس ارادهٔ دارالسلطنهٔ کابل نمودند چون رفتن دارالسلطنهٔ بخاطر سرکار مصمم شدلات ملکی بحضور والایکدانه نشان دولتی که بزرگترین نشانهای دولت انگلیس است باشمشیر دسته مرصع وکمربند گوهر نشان ودوراس اسپ عربی بااسباب ودیگر اجناس های قیمتی که سزاوار پادشاه بزرگ باشدخصوص که همچنین پادشاه بزرگ که بالتماس دولت آمده باشد ودولت انگلیس بزرگترین دول ها شمرده شود لازم که همچنان ارمغان هامنظور حضور بدارد ازان پس چند ضرب توپ بزرگ

وکوچك از هر رقم وپنجهزار تفنگ مارتین دنباله پرمکمل اسباب و چند زنجیر فیل کوه پیکر بافیل بانان وچند رأس اسپان عربی وویله وخانه زاد ودیگر اسبا بهای سلطنتی که سزوار چنان پادشاه قوی شوکت باشد پیشکش کردند ودربارهٔ بزرگان حضور وخدمتگاران معتبر ودبیر ومشیر وغیره که خدمت حضور رداشتند از نشان دولتی وانگشتر وساعت واسپ واسباب وتفنگچه های دنباله ر وغیره اسباب مطابق رتبه ومنزلت هرکدام نوازش کردند بعدازان چقدر خدمتگاری که از سوار وپیاده برکاب ظفر انتساب حاضر بودند باهمه بقرار مرتبه انعام ومرحمت نمودند گویا از خدمتگاران کسی باقی نماند که صاحب انعام واحسان از دولت انگلیس نشد همچنانکه از جانب دولت برطانیه شفقت شد و مهمان پذیری کردند اضافه بران بندگان سرکار در مقابل انعام واحسان دولت انگلیس ازهراشیا مثلا جواهرات بزرگ اعلی که قیمت آن افزون و دیگراجناس های که لایق وسزاوار حضور دولت باشد دربارهٔ لات ملکی ولات جنگی وحاکم لاهور وافسران جنگی وملکی و اشخاصیکه خدمت حضور داشتند ودرین چند روز در حضور جان فشانی کرده بودند در بارهٔ هریك انعام وافر ونوازشات شاهانه نمودند بعدازان بحضور پادشاه قوی شوکت دولت انگلیس کمپانی بهادر بطریق یادگار یکدانه جواهر بزرگ اعلی که قیمت آن افزون ازقیاس وبعید از عقل که از زمان شاهشجاع بحضور بندگان اقدس باقی بود با یك قبضه شمشیر جواهر نشان دسته مرصع ارمغان فرستادند خلاصه کلام در خصوص چند روزه توقف برسرکار در لاهور شرائط مهمان نوازی از دولت برطانیه بجا آوردن زبان قلم گنجایش نمیدارد وبقلم دو زبان شرح آن جاری نمیشود چنانچه قبل ازان شمهٔ تحریر نموده بودم به تکرار نمی پردازم تااینکه از جمیع امورات دولتی ازجزوی وکلی فارغ شده واپس ارادهٔ دارالسلطنهٔ کابل نمودند بعدازان یکروز قبل ازمراجعت بندگان سرکار درتلگراف خانه تشریف فرما شده تلگراف مرخصی بحضور پادشاه دولت قوی شوکت انگلیس کمپانی بهادر زدند واز رضامندی چند روزه توقف لاهور از حضور جناب لات بزرگ وغیره کارکنان دولتی اطلاع دهی فرمودند وهمچنان از حضور کمپانی بهادر تلگراف دوستانه در جواب بندگان اقدس رسید واز زحمت ورنج سفر وچند روزه توقف لاهور عذر بسیاری بهعنوان دوستی وشفقت خواست وخرسندی بسیاری ازطرفین بمعرفت تلگراف حاصل شد چنانچه بهمین منوال روز ورود سرکار در لاهور تلگراف دوستانه زده ازطرفین خرسندی حاصل شده بود بهرحال مختصر کلام سخن بطول کشید بعداز تلگراف دوستانه فیمابین کمپانی بهادر وسرکار ذوی الاقتدار که باهم مرخص شدند .روز دیگر سرکار اقدس درساعت نیك وزمان سعید ازارگ شهرلاهور حرکت فرما شده بالات ملکی سوارفیل کوه توان زمین پیما شدند وجمیع بزرگان حضور و افسران دولت انگلیس برکاب سرکار والاتبار همراه از شهر بدرشده بطریق روز ورود افواج نظامی باتوپ خانه‌های آتش فشان تخمیناً یکساعت باموزیکان سلامی

گرفتند ومردم فقرا نیز بطریق وارد شدن روز ورود صف بسته دعا و فاتحه میکردند لاکن ازمراجعت سرکار ودوری دیدار شهریار ازجان ودل محزون وغمگین بودند وتاسف میخوردند زیراکه درین چندروزه توقف سرکار مردم آن دیاراز حضور بندگان شهریار زیاد خرم ومسرور گردیده بودند بهرحال تا اینکه بندگان اشرف باشوکت جمشیدی وفر فریدونی طی منازل نموده در منزل اول تشریف فرما شدند وداخل بارگاه وسراپرده شده برتخت دارائی قرارگرفتند لاکن جمیع افسران دولتی از بزرگ وکوچك وبزرگان ولایت ازعلما وفضلا وتجار تامنزل مذکور برکاب آن سرور خجسته سیر فرخنده آثار حاضر وازمنزل هذا حسب الامر بندگان اقدس مرخص شده واپس درلاهوررفتند وبندگان سرکار منزل بمنزل چون ماه سریع السیر تشریف فرما بودند ودرباره مردم ازسپاه وفقرا نوازش فرموده دعا میگرفتند تااینکه واردشهر پشاور شدند و درخود پشاور سه روز توقف فرمودند لاکن بامر دولت بهرمنزل که فرود میآمدند کارکنان دولتی که مهماندار حضور بودند در خدمتگذاری ومهمان پذیری سرموئی تقصیر نمی فرمودند وبخدمت میکوشیدند بعدازسه روز بدولت واقبال ازشهر پشاور مراجعت فرموده داخل ولایت موروثی شدندومنزل بمنزل چون آفتاب تابان روان درسی فقرا رسیده حدبحد وحدود بحدود شفقت میورزیدند واز فقرا میگرفتند و انعام و احسان میفرمودند تااینکه داخل جلال آباد شدند وسه روز دیگر در جلال آباد بداد رسی فقرا توقف نمودند روز چهارم حرکت فرما شدند وطی منازل مینمودند تاآنکه بدولت وفرخنده آثاری وارد بتخاك بیك منزلی شهرکابل گردیدند بعد ازان سردار عالی سردار محمد یعقوبخان وسپاه سالار فرامرز خان وبزرگان ولایت وافسران نظامی از شاه وگدا برکاب سردار محمد یعقوبخان در بت خاك رسیده بحضور فیض ظهور مشرف شدند وسلام کردند وشرائط دعاگوئی وتهنیت بجا آوردند و سه ساعت بقدم بوسی حضور شرفیاب گردیده بعد از حضور مرخص شدندکه فردا باید سپاه وفقرا پیشو ازحضور بندگان اقدس در بین راه حاضر شوند لهذا شهریارکشور کشا شب را به آسودگی در منزل مذکور استراحت فرموده فردا علی الصباح مع الخیر والعافیه سوار فیل کوه پیکر شده باشوکت بهرامی وصولت اسکندری و هیبت دارائی باخدمتگاران حضور وافواج رکابی نزدیك و دور عازم دار السلطنه شهرکابل گردیدند وافواج رکابی از توپخانه وپلتن ورساله چون انجم بدور ماه جمع بقاعده وقانون نظام پروانه وار میرفتند وازجانب کابل سردار محمدیعقوبخان سردار سالار وفرامرزخان سپاه سالار باافواج نظامی عازم حضور چنانچه از زیر کوتل یك لنگه الی سیاه سنگ دوجانبه لشکر ظفر اثر صف کشیده بهرا فواج توپ های بزرگ وکوچك تقسیم وانتظارورود سرکار والاتبار وازحدودسیاه سنگ الی دروازه شهر ازسادات وعلماء وقاضی وقضات وتجارو اهل کسبه از خورد وبزرگ و پیر وجوان صف بسته ایستاده اند ومیدوار حضور شهریار والاتبار بودند

تازمانیکه بندگان سکندر نشان دارادربان جمشید کردار فریدون آثار نوشیروان رفتار سرکار امیرشیر علیخان چون آفتاب تابان ازافق مشرق نمایان شدند وداخل افواج نظامی گردیدند افواج مذکور با مرسپاه سالار هشت پات سلامی گرفتند چنانچه یکساعت صدای موز یکان ونقاره خانه‌ها بلند آوازه‌وازصدای توپ‌وتفنگ زلزله در گنبد دوار درافگنده وازدود توپ وتفنگ وگرد وخاك زمین لشگرگاه سیاه وتاریك گردیده بود تازمانیکه سلامی آخرشد وگردوخاك ودودتوپ تفنگك فرونشست‌وروشنی دست‌داد بعدازان بندگان‌سرکار ازابتدای فوج‌ازافسروسپاهی باهریك نزبان‌گهربار دررآثار محبت‌پدری ورزیده میگذشتند تااینکه ازلشکر نظامی گذشته نوبت بفقرا رسید بهمان‌منوال ابتدا ازسادات‌وعلماوقاضی وقضات که‌صف کشیده‌بودند ملاقات‌دوستانه ومحبت‌پدرانه بایك‌یك ازاوشان‌نمودندوباجمیع بزرگان‌ولایت‌اسم‌برده‌صحبت میکردندو خرسندی‌مینمودندچنانچه بعضی‌سخن‌های سابقه‌را بیاد آورده‌حرف میزدندواز گردشهای‌فلکی وتقاضای زمانهٔ‌غدارو نشیب‌وفراز دنیاکه‌پیش‌آمده‌بودیکی‌بدیگری‌یادمیکردندوتکلم‌مینمودند لهذا سبب صحبت دوستانه‌سرکار والابااعزه واشراف‌مردم کابل‌ازین‌روست که‌بندگان‌اقدس نشوونمایافتهٔ یك‌دیار باآنهابودند وفقرانوازی میکردند وآنها نیزچنان مرید ومعتقد واخلاص کیش حضورسرکار بودندواو رادشان‌دعای‌دولت‌خداداد بودوخالص دعامیکردند بلکه ساعتی ازدعاگوئی‌سرکار غافل نبودندمختصرکلام چون سرکار والاتبار ازملاقات‌سپاه وفقرا فارغ‌شدند‌ثانی بجانب‌شهرروانه شدندتااینکه بفضل‌خداوند واقبال‌شاهنشاهی بکمال صحت مندی‌داخل کابل‌گردیده درکوچه‌وبازار ودروبام ازمرد وعیال‌جمع آمده انتظار ورود پادشاه‌خودرا داشتندچنان مملواززن‌ومرد درکوچه‌وبازار بودندالاراه عبوراز بسیاری مردم باقی نمانده‌بود سرکارذوی‌الاقتدار باوجود افزونی‌خلق‌الله باجمیع‌مردم‌از زن‌ومرد محبت‌کرده قدم‌بقدم‌تشریف می‌بردنداین‌بود که‌مع‌الخیرو العافیه وارد‌باغ پادشاهی‌که ازپدران‌بیادگارمانده بودوتبرك میدانستندشدند وبرتخت‌سلطنت موروثی‌چون‌نوشیروان عادل‌نشستند ومبلغ‌های‌کلی چه‌ازخزانهٔ‌عامره وچه‌از بزرگان‌حضورو معتبران دربارکه بطریق‌برای‌خدا می آوردند بدست مبارك‌به سیدوسادات وفقیر وفقرا وبیوه وبی نوا وغریب وغربا وبیچاره وازپامانده‌برای خدا صرف میکردند ودعا میگرفتندودرین مدت ازروزدویم ورود افسران‌نظامی وبزرگان ملکی فوج‌فوج بولك بولك بحضور مهرظهور آمده دعاوفاتحه کرده میرفتند وازحضورفیض ظهور سراسر نوازش دریافته مرخص می‌شدند بعدازان که ازرفت‌وآمد سپاه و فقرا آسوده خاطر شدند چند روز دیگر به‌عیش وعشرت گذرانده شکرگذار درگاه خداوندی بودندچون‌زمانیکه درولایت انگلیس تشریف فرماشده متوجه امورات سلطنتی دولت مذکور بودند قانون نظام داری راپسندیده‌بخاطر عاطر داشتند وهمه‌وقت بمدنظر میگذراندند ومیفرمودند که‌نوکری سابقه که‌خوانین سواری باشد موقوف داشته قاعده نظام دا ری‌جاری‌گردد

چنانچه بهمین اراده چند نفر قواعدی معتبر از دولت انگلیس بر کاب مبارک همراه آورده بودند که سه نفر بزرگ شان فتح علیشاه خان و سردار بهادر غلام نقشبند خان و برادرش عبدالمجید خان نام داشتند واصل از طائفه افغان بودند لاکن سبب دشمن داری و قتل وقتال فیما بین قوم خود فرار هندوستان شده مدتی بود که بدولت انگلیس در نظام بودند ودر قواعد و نظام داری مهارت کلی بهم رسانده بودند سرکار ذوی الاقتدار برکاب فیض آثار کابل آوردند و در نظام قواعدی مقرر فرمودند بعد از ان که از دیگر امورات فارغ شدند جمیع خوانین سوار و بزرگانیکه تنخواه خور سوار ملکی ولایتی بودند همه را بحضور طلب کرده اولا نصایح پدرانه و بعد از ان هر یک را مناسب حال واندازه بعضی را در پلتن و برخی را در رساله مقرر نمودند و بقرار رتبه و منزلت افسر و منصبدار مامور کردند و تنخواه فراوان مطابق قاعده نظام امر کردند که ماه در ماه از خزانه عامره بحضور سردار رسالار سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپاه سالار از افسر و سپاهی در وجه شان داده شود بعد از ان رجوع به پلتن گیری نمودند همچنان رساله هم باید جوانان قچرخانه وعدهٔ بهر فوجی که جدید گرفته شده بود قواعدی مقرر گردید که بزمان اندک تعلیم بگیرند و بقانون نظام بلد شوند چنانچه درمدت دو سال جمیع افغانستان افواج نظامی شد وقاعده وقانون نظامی را بدرستی آموختند ومهارت تمام دریافتند ومنظور حضور سرکار والا شدند گویا درمدت دوسال الی سه سال یك لك وشصت هزار افواج نظامی مکمل اسباب بقاعده وقانون بسته شد که از عقل بشر خارج بود ازینروست که محرر کتاب در اخیر تواریخ زمان سلطنت سرکار عدالت گستر سرکار عبدالرحمن خان نوشیروان عادل درقید تحریر در آوردم که افغانستان صاحب شمشیر ومردمیدان دلاوری بود وسزاوار پرورش داشت لاکن غمخوار نداشت که ظاهر سازد وروشن بدارد تا اینکه بمرحمت پروردگار وطالع مردم افغانستان سرکار امیر عبدالرحمن خان پیدا شد ومخفی را آشکار ساخت چنانچه محرر کتاب تحریر نموده فرد. آن چنان ملك وولایت با چنان شمشیر تیز بود مخفی درزمین وشد عیان تارستخیز. اکنون سرسخن بازگردیم بعد از آنیکه افواج از حضور یك بیك گذارش یافت چنانچه بیك طرم حاضر میشدند بندگان اقدس ازین باعث خیلی خرسند شدند اضافه بران خاصه دار وجزائرچی وبعضی بزرگان کهن سالی که لایق نظام نداشتند بقرار سابق خوانین سوار مانده تنخواه می بردند مقصد که نظام خوبی درزمان قلیل در افغانستان برپا شد که سزاوار تحسین وآفرین گردید باوجودیکه چقدر بزرگان با تماس خود را از نظام فارغ کرده بقرار سابق تنخواه می بردند وخدمت حضور رفیض ظهور داشتند واز دفتر ملکی تنخواه می بردند ازینقرار مردم متفرقه بسیار بودند که سال بسال چقدر مبلغ کلی از خزانه می بردند وبعضی خدمات ملکی رامیکردند هرگاه شرح دهم موجب تطویل کلام است لاکن ازین نظام داری وقانون نظام که بندگان سرکار امیرشیر علیخان درخطهٔ افغانستان جاری کردند ظاهر است که دولت افغانستان رو بترقی نهاد ومشهور آفاق گردید امید است که یومیه ترقی کرده با ندك وقت در مقابل دول خارجه دولت محسوب شود زیرا که افغانستان قابل تربیت است لاکن

تربیت کننده نداشت که متوجه تربیت اوشان می شد اکنون امید ترقی دارد تا خواست خداوند چه باشد خصوص از مرحمت پروردگار امروز ترقی دولت خداداد بندگان سرکار امیر شیر علیخان است چنانچه یک نتیجه ترقی افغانستان اینکه قبل ازین فوج افغانستان بزبان انگلیس مشق قواعد میکردند گویا از قواعد شان دیگر دولت میدانست البته در انوقت خلل پذیر بود امروز بمصلحت دید پنجنفر بزرگان دربار بزبان افغانی قواعد ساختند ودر جمیع افواج افغانستان جاری کردند البته در وقت جنگ ومقدمه دولت خارجه بی بزبان شان نمی برد واز لفظشان نمیدانند اینهم نتیجه ترقی خطهٔ افغانستان میباشد و دیگر نتیجه ترقی دولت واقبال شهریاری آنکه قبل ازین تحریر شده بود که در مقدمهٔ شیخ آباد در شبیکه فردا مقدمه میکردند یکدانه زمرد بزرگ در خزینه داشت از حسین علیخان خزینه دار طلب کردند و مفقود شد چنانچه سابق شرح وار در کتاب نوشته شد و بخاطر سرکار که خزینه دار پنهان کرده وخزینه دار خاطر جمع که تحویل حضور سرکار است تا اینکه بندگان سرکار صاحب سلطنت دوباره شد و بر تخت دار السلطنه کابل برقرار گردید و بهر شهر و دیار حاکم مقرر فرمودند خداینظر خان وردك حاکم غزنین شد قضارا درهمان زمین که بارگاه بندگان اقدس برپا بود صاحب زمین بجهة زراعت قلبه میکرد و بیل میزد چیز سبزی بزمین ظاهر شد برداشت و باب تازه کرد بنظرش گرم آمد و متحیر ماند عاقبت در شهر غزنین در نزد صراف هنود آمد و نشان داد صراف از دیدن زمرد بحیرت افتاد واز دهقان حقیقت کرد وحقیقت شنید هندوی صراف هرچند در پنهان کردن فکر زد علاج پذیر نه شد لاچار باتفاق دهقان نزد حاکم رفت و بیان واقعه را عرض کرد خداینظر خان وردك از دیدن زمرد بحیرت ماند وعلاج پنهان کردن بخود ندید بعد ازان باتفاق یکنفر خدمتگار معتبر خود دهقان وصراف هندو را باعریضهٔ حقیقت زمرد که از زبان دهقان شنیده بودند بحضور سرکار فرستادند این بود خدمتگار خداینظر خان باهندوی صراف و مرد دهقان بحضور رسیدند وزمرد را بحضور تحویل کردند سرکار صاحب اقبال از مشاهده این حال که بعد از سه سال زمرد پیدا شد شکرانگی بدرگاه ایزدی کرده از دهقان سوال کردند که چه نحو زمرد بدست آمد دهقان بیان واقعه را عرضداشت کرد بعد ازان سرکار اقدس با بزرگان دربار که حاضر بودند امر کردند که شما سخن نکنید وسکوت ورزید تا ساعتی با حسین علیخان خزینه دار که حال نایب سالار است شوخی کنم وآزار بدهم وملاحظه بداریم که چگونه جواب میگوید اما جمیع شمایان دانسته باشید وخوب بدانید که اصلاً بخاطر سرکار نمیگذشت که زمرد را خزینه دار تلف زده باشد زیرا که نمك پروردهٔ حضور سرکار از زمان خردسالی میباشد وحقیقت راستی شان از اول تا اخیر بحضور سرکار واضح وروشن است مختصر کلام حسین علیخان خزینه دار بحضور حاضر شد وسلام کرد بعد ازان سرکار والا بقهر وغضب فرمودند که مدت سه سال گذشت ودر باب زمرد بندگان اقدس صبر کرد و تحمل نمود که شاید بیك نحوی زمرد را بحضور آورده تسلیم کنید وشما اندیشه نکردید ای نمك حرام تاکی وتاچند طاقت کنم وتحمل نمایم زود تر زمرد را بحضور آورده وتحویل کنید حسین علیخان که طبیعت یافته حضور سرکار بود دریافت که معامله چیست از روی کمال جرأت دست بادب پیش آمده عرضداشت کرد که فدایت گردم

زمرد را دز هندوستان فرستاده خورد کردم و بخرچ خود وعیال داری خود صرف کردم زیرا که حق وملك خود غلام بود هنوزهم امید وارم که حیات سرکار والا باقی باشد بمثل یکدانه زمرد چندین زمرد از حضور سرکار که آب حیات غلامان است گرفته صرف عیال داری ومخارج آسودگی جان خود کرده شکرگذار درگاه الهی باشم ازین رهگذر که بندگان اقدس مرحمت میفرمایند بخاطر غلام ملالی نرسیده ونمیرسد و تا زندگانی غلام باشد نخواهد رسید لاکن از درگاه خداوند امید وارم که ذات ولد غلام فدای حضور مبارك گردیده یك قطره خون غلام و غلام زادگان بر رکاب همایون ریزد ودیگر آرزویی غیرازین ندارم زیراکه شخص بودم گم نام و پریشان روزگار الحمد لله ازحضور فیض ظهور بمرتبهٔ بزرگی رسیده صاحب نام ونشان گردیدم بحر حال چون عرض داشت حسین علیخان تمام شد بندگان اقدس راخوش وسخن حسین علیخان راصدق دانست وزمرد رانشان داد ودهقان راحاضر کرد تارویداد رابیان نمود در تمامی بزرگان دربار خرسندی حاصل شد ودعای دولت واقبال پادشاه را بدربار کردگاری باداررسانیدند اکنون سرمطلب باز گردیم واز رویداد تحریر داریم لهذا بندگان سرکار را بعیش وعشرت بگذاریم .

چندکلمه ازرویداد نایب محمد علمخان شنوید : قبل ازین تحریر شده بود که نایب محمد علمخان پیشخدمت حضور سرکار وبامر سرکار بالتماس سردار فیض محمد خان درایامیکه بندگان اقدس درهرات تشریف داشتند ازهرات به ترکستان آمده بود تاحقیقت التماس آمدن سرکار والا راز حضور سردار فیض محمدخان معلوم کند چون وارد ترکستان شد وبطواف روضهٔ شیرخدا رسید فرسودگی وشکست وریخت بسیار بدرو دیوار روضهٔ مبارکه دید باخداوند عهد کرده بودکه هرگاه بفضل خداوند صاحب حکومت ترکستان شوم شب وروز متوجه دربار شیرخدا خواهم شد خداوند دعای مذکور رامقبول فرموده حکمرانی ترکستان رابوی عطا کرد وازحضور امیرشیرعلیخان بمنصب نایب الحکومه سرافراز گردیده عازم ترکستان شد وبزحمت بسیار که چند درجه از ایبك شکست یافته وارد غوری شد وازانجا دوباره باتفاق سوار قطغن بالای تاشقرغان رفت وشکست خورد دفعه سوم باتفاق سوار قطغن وغوری وغیره بالای تاشقرغان رفته بتدبیر فتح کرد وتا شقرغان راتصرف نمود وازانجا لشکر کرده بدون چون وچرا مزارشریف وتخته پل رامسخر کرد ودرتخته پل که پایتخت بود استقامت فرماشد بعدازان بتدبیرات بسیار هجده نهرو کوهستانات وآقچه وشبرغان واندخوی وسرپل رابدست آورد سردار عالی سردار محمد اسحق خان درانوقت ازجانب سردار عالی سردار عبدالرحمن خان حکمران بودند اما درعین بی اعتباری باوجود آن شهربه‌شهر رفته بقدر قوه بخرابی نایب محمدعلم خان ازگوشه وکنار میکوشیدند بنابران نایب محمدعلم خان چندی زحمت کشید تاخودرا صاحب حکومت کرد هرچند که شبرغان واندخوی وسرپل بتصرف میرهای ازبکی بود لاکن فرمان برداری حضور نایب محمد علم خانرا میکردند تااینکه بعد ازسفرهندوستان که بندگان سرکار رجوع به‌نظام داری کردونظام کمربسته شدجرنیل

داود شاخان بهمراى هشت پلتن وسه ريجيمنت رساله‌ودوازده عراده توپ جلوى وقاطرى عازم تركستان شدو بسرعت خودرا درغورى رسانيد بعدازجرنيل داودشاخان رساله‌چهاريارى كه تعلق بخوشدل خان ايشك آقاسى كه كرنيل شده بود داشت بامر سركار عازم تركستان گرديد درمنزل فنجان رسيده واقف شد كه جرنيل بالشكرها درغورى توقف دارند كمينه تحرير كننده كتاب كه دررساله مذكور بودم امر كرد كه درنزد جرنيل داودشاخان رفته خط سلامتى مارا بدهيد وجواب حاصل كنيد كمينه درغورى رسيده بجرنيل داودشاه سلام كردم وخط كرنيل خوشدلخان‌رادادم قضا رادرهمين فرصت خط نايب‌محمدعلم‌خان ازتخته پل بحضور جرنيل داودشاخان رسيد نوشته بود كه سردار محمد اسحاق خان كه فرار پاردرياشده بود بازگشته درتركستان آمد واند خوى و شبرغان وآقچه‌وسرپل باوى رابطه پيدا كرده اكنون عازم تخته پل است وقليل فوجى كه بحضور ما ميبا شد اينهم اعتبارى ندارد فقرا نيز وابستهٔ آنهاست‌مرحمت فرموده زودتر عازم‌تخته پل‌شويد كه فرصت تنگ است ودشمن گلوگير . جرنيل داودشاخان فوراً درجواب نايب محمد علم خان خط تسلى نوشته محرر كه حاضر بودم وتازه وارد شده التماس كرد كه شمادرطريق سپاهى گرى وسخن ورى بنظر جرار آمديد اين خدمت ازآن شماست كمينه عرض كردم كه جميع امورات كرنيل خوشدل خان برذمهٔ من‌است در جواب فرمودند كه جواب كرنيل صاحب رااطلاع مينويسم وشمارا غيرازتخته پل رفتن چارهٔ نيست زيرا كه فرمودهٔ استاد است .

شعر

فرستاده بايد كه دانا بود	بگفتن دلير و توانا بود
ازوهرچه پرسند گويد جواب	بشرطيكه باشد طريق‌صواب
سخن‌هاى‌خويش آشكارا كنند	بنوعى كه مجلس تقاضا كنند

اكنون مع‌الخير برويد وزبانى هم بنايب بگوئيد كه ازشهرتخته‌پل حركت‌نكنيد در بين يكهفته بتوكل خداوند چون سيل ناگهان درتخته پل رسيده‌ملاقات‌ميداريم انشاءالله تعالى باقبال پادشاه ازدشمن گزندى نميرسد واميد وارم كه ازدشمن بدرفتارانتقام كشيده، هركس بجزاى اعمال خود گرفتار آيد اين بود كه محرر كتاب بتلاش تمام‌خود را درتخته پل رساندم فرصتى بود كه سردار محمد اسحق‌خان درنهر شخ ترك فرود آمده وفردا وارد بلخ ميشود چنانچه شب گذشت‌على‌الصباح خبر رسيد كه‌سردارمذكور شبا شب وارد بلخ شده عازم تخته‌پل است بعد ازشنيدن اين واقعهٔ جان گداز نايب محمدعلم‌خان باهشت عراده توپ وسه پلتن بى اعتبار تعلق ترابخان برگد كه نمك خور حضور سردار عالى سردار عبدالرحمن‌خان بود وشش بيرق جزايرچى كه آنهم بطرز پلتن ازاعتبارخارج و يك‌رساله جديدى‌ازشهر بدرشده بدروازهٔ‌بلخ لشكرگاه‌كردند ازانطرف سردار محمد اسحق‌خان داخل چهل گزى شده پلتن ارجل وسوار تركمن وخوانين سوار باشش عراده توپ كه همراه‌داشتند‌مقابل‌شده‌مقدمه‌درانداخت‌وازطرفين صداى توپ وتفنگ‌برآمد دوپلتن نايب‌محمد علم‌خان كه ترابخان برگدسركردهٔ‌شان بود

باچها ربیرق جزایرچی را امرکرد که بجنگ رفته مقابل شد و بسردار محمد اسحق خان سلام کردند نایب محمدعلم خان ازملاحظه این حال متحیر ماند محرر کتاب در حضور نایب بوده پیاده تماشا میکردم یکنفر پیش خدمت نایب کمینه را اشاره کرد و باخود بشهر آورد یك خط سرنامه دار تسلیم کرد واززبان نایب بیان کرد که ازدروازه شیرآباد بدرشوید ازدروازه مزار شریف بتاخت اسپ داخل تخته پل شده آوازه کنید که جرنیل داؤدشاه خان با دریای لشکر درگور مار رسیده خیمه وبارگاه زدند که خط نایب صاحب رسید و آمدن سردار محمد اسحق خان را نوشته بود که جرنیل فوراازگورمارحرکت فرمودند وعنقریب میرسند مرا بجهة اطلاع دهی پیشتر فرستادند اینك میرسند بهمین طریق آوازه کرده بحضور نایب بروید وخطرا بدهید هرگاه نایب سوال کند که جرنیل دیگر چه گفت درجواب بگوئید که جرنیل صاحب فرمودند که اختیار جنگ باشما نیست وحکمران ملك میباشید تارسیدن لشکر ظفر اثر ازشهر بدر نشوید وانتظار آمدن افواج ظفرشکوه باشید مختصر کلام بعداز بیان آدم نایب باتفاق راه بلداز دروازه شیرآباد برآمده بطریق چاپار بهمان رفتاری که ذکر شد رفتار نموده ازدروازه مزارشریف داخل تخته پل شده ازانجا بحضور نایب رسیده سلام کردم وخط جرنیل را بنایب دادم نایب سوال کرد که لشکر بکجارسیده عرض کردم که ازگور مار یکجاروانه شدیم عنقریب میرسند لاکن جرنیل صاحب فرمودند که تارسیدن لشکر ظفر اثر ازشهر حرکت نکنید که اینك مع الخیر مکمل اسباب میرسیم درهمین بین ازما بین چهل گزی لشکر سردار محمد اسحق خان بجانب تخته پل هجوم آوردند ازین جانب بامر نایب محمد علم خان توپچیان چابك دست دفع لشکر سردار مذکور مینمودند وفرصت نمیدادند که بجانب تخته پل حرکت کنند تااینکه سردار محمداسحق خان توپهای خود را حرکت داد وخواست که مقابل کنند وجنگ دراندازد لاکن نهر آب که پل چوبی داشت سرراه شده بود بهر حال توپ هارا درمقابل پل چوبی رساندند بمجردیکه توپهای سردار نزدیك پل ظاهر شد توپچی نایب محمد علم خان پی درپی زدن گرفت چنانچه یك توپ سردار بضرب گلوله درون شهرافتاد وغوغا شد هنوز غوغا برپا بود که شخص صدازد که لشکر سردار فراری شد چون نیك نظر کردند که سوار ترکمن بجانب دریا فراری میباشد وبتاخت اسپ میرود ازین رهگذر بلشکر نایب قوت پیداشد چنانچه تیر به تیر میزد ونمیگذاشت که دشمن ازدرون چهل گزی بیرون شود هنوز درعین گیرودار بود که شخص ازجانب چهل گزی بتاخت اسپ آمده مبارك بادی کرد وعرض کرد که سردار محمد اسحق خان فراری شد ولشکر متفرقه که باوی بودند جواب دادند درهمین حین پلتن وجزایرچی که سلام کرده بودند ازجاه جسته بلشکر سردار درآویختند وتاراج کردند وفتح نمودند بعد ازان نایب محمد علم خان بفتح و فیروزی ازمقدمه جای برگشته وارد تخته پل شدند وفتح نامه بجهة جرنیل داؤدشاه خان نوشته مصحوب تحریر کننده کتاب فرستادند اما اشخاصی ازسپاه وفقرا که درجاده نمك حرامی قدم زده بودند وبخرابی دولت خداداد میکوشیدند نایب محمد علم خان یك بیك را بجزای اعمال شان رسانیدند درهمین بین جرنیل داود شاه خان هم وارد تخته پل شده باعث خاطر جمعی نایب محمدعلم خان گردیدومردم

ترکستان هم که بعضی حرکت سرشوری داشتند فرونشستند بهرحال نایب محمد علم خان
چون سپاه پیشه وذکی وکار دان بود وعمری بدربار پادشاهی صرف نموده قاعده جهانداری
را بسیار دیده بود شب وروز متوجه امورات ترکستان بوده درخرسندی فقرا و سپاه
ومنظور نمودن خدمت خود بحضور پادشاه میکوشید وآبادی رعیت رامیخواست چنانچه
قبل ازین تحریر نموده بودم که ولایت بدخشان ومیمنه که بتصرف پادشاه نبود در قید
فرمان برداری آورد بدخشان هرچند که ولایت بزرگ وکوه بند وگرفتن آن بسی
دشوار بود اما از کمال تدبیر بدست آورد وبه آسانی بتصرف درآمد لاکن میمنه با لشکر
بی کران وزحمت بسیار درمدت هفت ماه قلعه بندی ومقدمهٔ شب وروز بزور گرفته شد
سابق تقریر شده به تکرار نمی پردازم مگر یك فقره ازبدخشان ویك فقره از میمنه
مینویسم که سزاوار تحریر است بدخشان مردمان کم دولت وفقیر وبی نوا وازعقل دور
چنانچه بعد ازتصرف کردن که دوسال گذشت باغی شدند وقتل افغانرا دست وبازو
کشادند مردم فقراء بدخشان درکلاه رساله ماه برنجی رادیده قیاس طلامیکردند کاردچه
های کمر خود را چرخ کرده میگفتند که افغانهارا قتل کرده طلارا ازکلاه شان
میگیریم ازینگونه بیعقلی بسیار ملاحظه رفته که موجب تطویل کلام است مردم میمنه
دلاور وشمشیری وشجاع چنانچه مدت هفت ماه بکمال تهور وشجاعت مقدمه کردند
ودرمردی و مردانگی سرموئی تقصیر نکردند محرر کتاب بهردو طائفه آمیزش کرده از
رفتاروکردار شان آگاهم چهار مرتبه بدخشان تاخود چترار رفتم وسه مرتبه وارد
میمنه شده مدتی سفری بودم اکنون رویداد بدخشان و میمنه را مختصرنوشتم اگر
بچشم سر دیده را شرح وار بنویسم رویداد خود بدخشان مذکوریك کتاب بزرگ
میشود تا به رویداد میمنه چه رسد. اکنون شمهٔ از نفاق افغانستان تحریر دارم آنکه
بعد ازتصرف نمودن بدخشان نیت نایب محمد علم خان به تسخیر میمنه محکم بودو هرسال
ارادهٔ رفتن داشت لاکن درخود ترکستان فی مابین نایب محمدعلم خان وجرنیل داؤدشاه
نفاق دست داده بود وفتنه انگیزان وغمازان را ازطرفین گرمی بازارپیش آمده محرك
فتنه وفساد شده بودند مقدمهٔ ظاهر آنکه نایب محمدعلم خان خودراحاکم ملك وصاحب
اختیارفوج میدانست ومیگفت امرونهی ملك و سپاه بحضور من تمام شود گفتارجرنیل
داؤدشاه خان که نایب حکم ملك وسررشته دار فقرا ورعیت میباشد به نظام دخلی ندارد
صاحب اختیار لشکر و باز خواست گر نظام من هستم بلکه فرمان من درملك و حاکم
ملکی جاری است زیراکه خزینه نظام ازملك جمع آوری میشود وخزینه بامرمن بلشکر داده
میشود مدعا بهمین منوال شب وروز فی مابین گفتگو بود ومعتبران حضور طرفین که اینطریقه
رویداد را از خداوند میخواستند وموجب ترقی وعزت خود میدانستند شب وروز بانجان
دور قاب چیده میرزا بلی بودند وبهمین خوش آمد گوئی نقد وجنس حاصل میکردند
تاآنکه نقاضت طرفین بالا گرفت وازطرفین عریضه بحضور بندگان اقدس رسیدوخاطر
بندگان اشرف آزرده شد چنانچه چند عریضه شکایت از طرفین بحضور رسید

عاقبت ازحضور سرکار، فرامرزخان سپاه سالارمامور شد تاحقیقت طرفین از نیك و بد ظاهر شود سردار محمدابراهیم‌خان را نیز باتفاق سپاه سالار همراه فرستاده که هرگاه نایب محمد علم خان گناهکار باشد سردار مذکور را سپاه سالار بسریر حکومت نشاند اضافه بران مقصد سالار همچنین بود که نایب محمدعلم خان را عزل کند زیرا که جرنیل داؤد شاه خان دست پروردهٔ سالار بود مختصر کلام چون سالار به ترکستان رسید نایب محمد علم‌خان ازکمال عقل ودانش وازروی تدبیر سپاه سالار را بدانه‌ریزی از خود بدر کرده گناهکاری خودرا به بی‌گناهی جرنیل مبدل کرده وجرنیل مذکوررا سراسر گنهکار ساخت اضافه بران جرنیل داؤد شا خان از عقل وتدبیر بری بود وجهالت افغانی افزون داشت وبه حضورسالار گستاخانه حرکت میکرد ومغرور بود که سالار پدر ومن فرزندم‌اما ندانست که‌زر ازهمه افضل تر است گویا ازفرمودهٔ استاد بی خبر ماند .

بیت

خواهی که‌دل دلبر تونرم شود　　ازخانه برون آیدو بی شرم شود
زاری مکن وزورمکن زر بفرست　　زرگر برسرفولاد نهی نرم شود

بهرحال نایب محمد علم خان میدان دشمنی را برده جرنیل از منصب عزل شده به امر سپاه‌سالار روانه کابل شد ونائب محمد علم خان بالاستقلال شد چندی نگذشته بودکه قضیه فراری سردار محمد یعقوبخان ازکابل پیش آمد چنانچه بعدازین شرح فراری سردار محمدیعقوبخان خواهم‌نوشت اکنون فرامرزخان سپاه سالار بامروفرمان سرکار عازم‌کابل شد که از دنبال سردار محمد یعقوبخان باید بالشکر وسپاه برود بهر حال باقی ماندهٔ رویداد نائب محمدعلم را تمام‌کرده سرمطلب بازگردم لهذا بعد از رفتن سپاه سالار بجانب کابل ترکستان کماکان به نائب محمد علم خان باقی ماند صاحب اختیار ملك ونظام شد گویا شمشیری بود درغلاف ویك بار ازغلاف بر آمد اول حرکتی‌که کرد این بود که سردار محمد ابراهیم خان که پسر پادشاه بود بخرابی تمام وبی‌عزتی مالاکلام بکابل فرستاد وپاس خاطر نکرده هر چند که سردار مذکور هم دراصل متاع نه بود والا نائب‌محمد علم‌خان چه قدرت داشت که به‌طریق زبونی فراری کند

پادشاهان ۱۰۰۰

خلص کلام هرگاه ازکرداروفتاروگفتار نائب‌محمدعلم‌خان خواهم‌که شرح‌وار تحریر دارم ده‌کتاب بزرگ می‌شود باری بعد ازفراری سردارمحمدابراهیم‌خان که‌دیگر کدورت باقی نماندوآسوده خاطرشد تخته پل‌که پای تخت بود برهم‌وخراب کرد ودرمزارشریف آمده پای تخت کردگویا پای تخت‌ساخت وآبادی بسیار نمودو بزرگان دربار را امر به آبادی کرد هم‌چنین درآبادی کوشیده مزارشریف راشهر بزرگ ساخت بعدازآن درآبادی روضه مبارکه شیرخدا که نیت کرده بودخدمت کردوعمارت را کاشی کاری‌وگنبد روضه‌را بزرگ تروبلند ترجدید عمارت کردزیراکه‌سابق ازگنبدخانقاه‌پست تر بودودرودیوار اطراف‌روضه را بصدق‌دل انجام دادوشب‌و روزمتوجه‌شکست وریخت‌روضه مبارکه بودامادرباب سپاه وفقرا راجع به ظلم‌وتعدی‌شد چنانچه‌ظلم‌مذکورازدرجه بالارفت‌وفغان ازسپاه‌ورعیت برآورد

مثلا غلهٔ خودکشته داشت که آنهم بالای فقرا بظلم زراعت شده بود وهزاران خرمن می شد جمع آنرا ازجووگندم وبرنج وماش تاحتی مرچ وپیاز به سپاه تقسیم می شد وازتنخواه قیمت آنرا وضع کرده می‌گرفت افسران سپاه بدووجه سخن نمی‌کردند یکی ترس وبیم دوم دانه ریزی از همه افضل اینکه بزرگان حضور پادشاه همه دانه خور نائب مذکور بودند هرگاه از بزرگان ترکستان عریضه شکایت می‌رفت بزرگان کابل برعکس آن بحضور عرضه داشت می‌کردند وباعث معزولـــی و خرابی عارض می شد بنا بران هرحرکت که نائب محمد علم خان می‌کرد آنهـا وحی‌اسمانی پنداشته تصدیق می‌کردند بهرحال ظلم‌وستم نائب بزبان وقلم گنجایش نمی‌داد اضافه بران به‌نفس‌خود هم‌پاك نه بود وطینت ناپاك داشت پسر امرد ودختر بکر باقی در ترکستان نماندکه به زور وستم یکشب مهمان نکرد وتصرف نه‌نمود اکنون قلم دو زبان را اضافه برین ازین گفتار ناهنجار که پسند خاطر نیست باز دارم وسرمطلب بازگردم مختصرکلام قبل ازین از تعمیر روضهٔ مبارك وتسخیر میمنه وبدخشان که سراسر مقبول خداورسول ومنظورپادشاه وخلق الله بود درقید تحریردرآوردم اینك ازحرکات ناشایسته که‌ازوی به ظهور رسیده بود باعث عبرت عالم سزاوار تحریر دانسته نوشتم زیراکه‌محررکتاب از ابتدای سلطنت الی فوت مذکورکه‌درکابل شد در ترکستان بوده بچشم‌سردیده‌نقل کردند چنانچه رساله پری که مشهور است اردلی نائب مذکور بودند بهرحال‌زمانیکه نائب محمد علم خان میمنه را تصرف کرد فارغ شد سه نفر میر های ازبکی که یکی میر محمد خان بیگلربیگی و یکی میرحکیم خان سرعانی ویکی میررستم خان میرزائی که سابق در کابل رفته ازنائب دادخواه شده بصلح انجا میده ه بو د اکنون هرسه‌نفر را بعداز فتح میمنه بازگشت در شبرغان زنجیرکرده کابل فرستاد ودر ولایت ترکستان محل‌طمع بوی باقی نماند وهر بیدادی وظلم وستم‌که میدانست‌کرد مدت حکومت‌مذکور در ترکستان هفت سال وهشت ماه کامل شد تا اینکه بقرار ماموری هرساله کابل‌رفت ومنظور حضور سرکارشد ازقضای‌الهی ودعای صغیر وکبیر ترکستان وآه وناله یتیمان وبیوه زنان که شب ها بخداوند مینالیدند اول پسری داشت که بهز ار دعای نیم شبی خداوند بوی عطا کرده بود از کردار بد پدرش و دعای مردم فو ت کرد بعد ازان روزی از حضور سرکار برآمده منزل خود میرفت بیرون دروازه دربار اسپی لگـــد بخشکی پای مذکور زد که بعد از سه روز وفات کر د ومردم ترکستان از شر مذکور ایمن شدند اکنون روید اد وگذارشات نائب محمد علم درترکستان بسیاراست بمقیاس عقل گنجایش نمیدارد وزبان‌قلم درتقریرآن باوجود دوزبانی عاجز وقاصر است وتحریر کننده کـــتاب از تحریرآن عاجز میماند زیراکه جمیع کارات آنرا از زشت وزیبـا بچشم سر ملاحظه نموده خصوص کردار زشت نائب مذکورازدرجه واندازه بیرون بود که‌لایق‌وسزاوارتقریرندارد باری از جای دیگر سخن رانیم لهذامختصر ازگذارشات

سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان و باغی شدن مذکور شمه تحریر دارم .

باغی شدن سردار محمد اسمعیل خان در شهر کابل و محبوس رفتن بجانب هندوستان به امر سرکار امیر شیرعلیخان

لهذا قبل ازین تحریر شده بود که سردار محمد اسمعیلخان شخص غیور خودرای خودپسند بودند بعد ازانکه کابل را از دست سردار شمس الدین برآورده بدولت سرکار امیر شیر علیخان سپردند گویا بخود قیاس میکردند که فتح غندی مرسل بواسطه همین فتح کابل شده و سلطنت کابل را بسرکار والا من داده باشم ازین روی دایم فخر میکرد و مباهات مینمود بلکه فتح افغانستان را بمعرفت خود میدانست ومقرر امیدوار حکومت قندهار بود و درخلاء وملا بیان میکرد که سرکار والا بمیراث قندهار را باید بمن مرحمت فرمایند لاکن بندگان سرکار والا چندین ملاحظه را بمد نظر داشته اندیشه میکردند خصوص که سردار مذکور را ازعقل دور میدانستند وخود رای خود پسند میفرمودند باجود آنهم بسیار دوست میداشتند وبخاطر میگزراندند که حکومت بزرگترین ولایت افغانستان ترکستان میباشد سردار محمد اسمعیل خان را میفرستم که بخود سرشته کرده ازدشمن قوی که دولت رو سیه باشد غافل نماند زیراکه سردار مذکور فرزند پادشاه و دولت شریك وصاحب اختیار دولت خداداد است اما سردار محمد اسمعیل خان از رفتن ترکستان ابا میکرد و انکار مینمود تا اینکه بدلیل وبرهان قبولدار شد واراده رفتن کرد سرکار والاتبار امر کردند که در ترکستان افواج بسیار است احتیاج بلشکر دیگر ندارد لشکر حضور خود را درکابل بگذارید وبا سواران حضور خود عازم ترکستان شوید سردار محمد اسمعیل خان قبولدار نشده عریضه کردکه این فوج دست پرورده غلام است وسالها است که بخدمت غلام پرورش یافته وبلدیت پیدا کرده به هیچ طریقه ازرکاب خود دوری این ها را رضا نمیدهم هرگاه مرحمت شهریاری باشد اجازه رفتن به هند و الا غلام را از رفتن موقوف دارند وبخدمت حضور که افضل ترین خدمت ها است امر فرمایند لهذا چون عریضهٔ سردار محمد اسمعیل خان از حضور گذارش یافت دانستند که مطلب سردار مذکور چیست چنانچه ازخلاء وملا مقررمیشدند بعدازان خاطر بندگان اقدس مکدرشد ودر رفتن ترکستان تاخیر افتاد وچندروزی گذشت سردار محمد اسمعیلخان که خودرا قائم مقام عقل و افضل ترین مدبران میدانست بعقل خود پسند خود تدبیری بکار برده برای مردم کوهستان خط و نامه فرستاد که سرکار امیر شیرعلیخان با بندگان ما بد رفتاری وبد عهدی کرد وقندهار که بمیراث از پدر بمن میرسد امر نمیکنند که بروم ظاهر شد که سخن استاد صدق است .

فرد

پدر کشتی وتخم کین کاشتی　　پدر کشته راکی بود آشتی

اکنون میخواهم که درکابل بلوااندازم وباغی شوم و درجمیع سپاه وفقرا اعتبار کلی دارم وجمله بفرمان بندگان ما عمل میکنند چون شما مردم کوهستان

نمك پرورده پدر من میباشید بنا بران خواهش دارم که با لشکر بی کران ازهر طائفه کوهستان بسرعت خودرا بکابل برسانید که امیدوار آمدن شما میباشم لاکن خود سردار اسمعیل‌خان چند روز قبل درچهاردهی در باغ میراثی خود در رفته استقامت داشت اما ازکدورت کوتاه‌عقلی یك شب وروز گویا یك سال باوی میگذشت زیرا که از صبر وتحمل وتدبیر کناره بوده رجوع به تعجیل داشت .

فرد

چون نهال شتاب بنشانی — بر دهد میوهٔ پشیمانی
هرکه درکارها شتاب کند — خانه‌عقل‌خودخراب کند

باری هنوز ازکوهستان خبر نرسیده‌بود که روزی بدون اخبار ازباغ باسوار ان رکابی خود سوارشده بدون فکر وتأمل وبدون عقل ودلیل داخل قلعه چنداول شده‌در محلهٔ سه دکان بجای لالا محمدقاسم که‌ازز‌مان‌خوردسالی بخدمت‌لالگی برادرمذکور بود فرود آمدند درمقابل پادشاه بالاستقلال دوصد نفر نوکری سوار طبل باغی‌گری زدند لاکن بخاطر داشتند که مردم محله چنداول شاید بمن‌یاری کنند ومددگاری بدارند ومتفق شوند وباپادشاه ظل‌الله که نمك پرورده میباشند از درستیز درآیند اما شاعر درمقابل تدبیر سردار صاحب تدبیر میفرمایند ،

شعر

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی — کین راه که نومیروی به‌ترکستان‌است

شاعر دیگر میگوید .

مکن ستیزه که‌چرخ ازستیزه‌کاری‌خویش — رهٔ ستیزه ببندد ستیزه‌کار ان را

بهرحال مردم چنداول جواب دادند وگفتند که این چه خیال باطل است که پیش گرفته‌اید بکدام اراده این‌کار را نموده اید وزیر صاحب تدبیر شماکدام‌است که در زیر نقاره پادشاه قوی شوکت بدون دولت‌وسپاه شمارا درجائی آورد که دست بسته بچنگ دشمن داد مگر نمیدانید که مردم چنداول نمك پرورده‌سرکاراست‌ودشمن سرکارا را دشمن خود میدانند اضافه بران محله چنداول ازخورد‌بزرگ وسرکرده وصاحب اختیار دارد وباخود تدبیر خطاوسهو بزرگ که اراده چنداول نموده بودید بمنزل صاحب اختیار میرفتید وپناه میبردید بهرحال شمارا بدست دشمن نمیداد واصلاح کار شمارا ازحضور پادشاه بنوعی‌میشد که موجب بی عزتی شما نشده بی پرده ازین بلیه جان گذار نجات یافته آسوده میگشتید صاحبا هرشخصیکه این تدبیر ناصواب‌را به شما نشان داد یقین دشمن قوی باشما است وشمارا برباد داده لالا محمدقاسم‌خان کهن سال که درعقل خودرا لقمان عصر وافلاطون زمان میداند آنهمه عقل افلاطونی کجا شد چرا جناب شمارا مانع نشد وچگونه به‌این کارزشت شمارا ترغیب کرد وبد نام عالم گردانید ظاهرشد که‌دشمن خانگی‌شمالالا محمد قاسم بوده وبخرابی ورسوائی شماکمر بسته تاکارشمارا به‌این‌درجه‌رسانیدکه نی‌دست ستیزونه‌پای گریز-اکنون‌ازمردم چنداول امیدوار نشوید وبااختیار خود هرکاریکه میتوانید بکنید زیرا که‌استاد می‌گوید ،

مصرع - «این خیال است ومحال است وجنون» اضافه بران حکما ز بان سخن را باطل کرده باقی نگذاشته اند .

فرد

هر که در کارها شتاب کند خانهٔ عقل خود خراب کند

قصه کوتاه سردار مذکور ازین کردار ناصواب خود بهزار درجهٔ پشیمان اما سود نمی بخشد وکار ازدست رفت چون باحوال پراختلال خود نظر افگنده بشدر حیرت فرورفت خصوص بندگان سرکار قلیل لشکردر بالای کوه چنداول سرزنش گویامامور کرد وامرکردکه هرگاه ازسردار محمداسمعیل خان حرکتی پیداشود به امرسرکارسرزنش کنید خلاصه کلام مدت پنج ساعت بههمین منوال گذارش یافت وعرصه بهسردارصاحب تدبیر تنگ شد وراه چاره مسدود گشت لابد بتدبیرنجات خودشده به فراری خود رضاداد لاکن کسی متعرض نشود بهاختیار خود بهرجاروانه شوم ممکن باشد سرکار امیرشیرعلیخان این امررا قبول نفرمودند ومرحمت کردندکه محبوس نمیدارم امابهاتفاق پهره داراز ازولایت افغانستان بدر کرده هندوستان میفرستم وهرگاه قبول نکنند همین ساعت بدست آورده محبوسی عمری میدارم بعد ازآن ایشك آقاسی شیردل خان وحسین علیخان سپاه سالار را مقرر کردندکهازچنداول برآورده بهمعرفت پهرهدار بهجانب هندوستان فراری کنند چنانچه در جای حسین علیخان سپاسالار که درآن وقت لالهٔ ولی عهد بودند یکجا شده قسم کردند که محبوس نسازند بعد ازآن از دروازهٔ شاه نجف برآورده باپك صد سوار رساله بهاتفاق ذوالفقارخان وصالح جان برادرانش فرار هندوستان کردند خدمتگارمذکورکهچون پروانهگرد شمع جمع بودندوبرکابش خونهایخودرا میریختند وجانهای خود را فدایخاك پای مبارکش میکردندچون بنات النعش ازدورآن یارنیکو رفتار پراگنده ومتفرق شدند از جملهٔ دوصدسوارجان فدا پنج نفرکمر بخدمت بستند وبهحضور بادار خود فراری شدند تااینکه ازخاك افغان برآورده تحویل پهره داران انگلیس نمودند ورسید گرفتند اتفاقا سردار محمداسمعیلخان ازپهرهدارفرنگی فراری شد وجانب بدخشان رفت وازآنجا بدون خوف ورجاء عازم کابل شد زیرا که باشخص دلربا خاطرخواه بود لیکن شرح آن از نوشتن دور است ولازم نداردکه درقید تحریر درآید فرصتیکه وارد کابل شد بدون آنکه حضورسرکار برسدفرسید ودوم باره بدون به مراد خویش واصل شدن فراری شد ذوالفقارخان وصالح جان در فراری اول محبوس دست فرنگی شده بودسردار مذکور هم دیگر بار به برادران رسیده متفق شدند اکنون شرح گذارشات سردار مذکور ازحدحساب وشمار بیرون است زیرا که به گردشات فلکی گرفتار گشته بلکه سزاوارتحریرهمندارد.

شعر

کسی راکه تیره شودروزگار همه آن کند کس نیاید به کار ،

گلیم بخت کسیراکه بافتند سیاه بهآب زمزموکوثرسفید نتوان کرد

مختصر کلام شخصیکه نارضامندی پدر داشت در دنیا وعقبا سزاوار خرسندی ندارد بلکه گرفتار غضب خداوند است ازآن سبب ترك تحریر آن کردم زیراکه قابل تحریر نبود باری راجع بهرویداد شده ازمطلب سخن رانیم خلاصه کلام درمدت سه سال جمیع قاعده وقانون نظام درولایات افغانستان جاری وتکمیل میشد چنانچه دولتهای خارجه تصدیق کردند خصوص ازکارخانه جات نعلسازی وتفنگسازی وکرنج وغیره ودالك چیزیکه بدولت قوی شوکت بهکار باشد اضافه برآن درکمال خوبی بهانجام رسانیدند وگوی مراد از جمیع دولتهای خارجه درصنعت وکمال بردند که همه احسن وآفرین کردند وبهحسرت نگریستند وبهحیرت ماندند وعجب کردند زیراکه ازافغانستان اینقدر صنعت وکمال بهخاطر نداشتند چنانچه دراوایل نظامداری دولت ها میگفتند که افغانستان وحشی طبیعت کجا ونظامداری کجا بعدازآنیکه جمیع بزرگان وبزرگزادگان داخل نظام شدند وبهدرجه اعلی ترتیب یافتند وبخوبی نظام داری نمودند همه دولت ها بهکمال شان تصدیق کردند مختصر کلام بعدازآن درافغانستان اموری باقی نماند کهازقاعده نظام وعدالت پادشاه خارج باشد گویادولت افغانستانرا خداوند دوباره ازکتم عدم بهعرصه وجود آورده باشد چنانچه بهعیش وعشرت ازسپاه و فقرا گذارنده شب وروز در بارهٔ پادشاه عدالتگستر دعامیکردند بهرحالچون ازامورات نظامداریوسررشتهٔ فقراپروری خاطر جمعشدند بعدازآن بهخاطر سرکار همایون فال خطور کرد کهازتفضلات الهی دولت خداداد افغانستان بزرگ شد لازم که چندنفر ازخدمتگاران حضور بهمنصب وزارت داخل شوند تاامر ونهیسپاه وفقرا و خدمت حضور وچندین امورات سلطنتی بدرستی انجام یابد چنانچه بهمصلحت دیدبزرگان دربار دوازده نفر از خدمتگاران حضور وبزرگان ولایت ازهرقوم نامزد کرده مامور وزارت کردند .

وزارت نمودن بزرگان دربار

لهذا بعدازآن کهوزراء مامور ومقرر شدند درامور سلطنتی بعضی بهرشتهٔ سپاه وبرخی بجهت فقراء و باخبری آن متفق شده هریك ماموری خودرا انجامداده بخیر دولت قوی شوکت کوشند این بود کهجمیع وزراء بهامر مامورین متوجه شده هریك خدمات خودرا انجام داده ازحضور پادشاه گذراندند وسزاوار خرسندی پادشاه شده ازحضور تحسین وآفرین شنیدند چون امر وزیرها تمامشد وسررشتهٔ ملك ونظام بستهشد ثانی بهخاطر بندگاناقدس خطورکرد کهازفضل خداوند نظامدولت افغانستان بستهشد وازمرحمت الهی دولتی کوچك وقلیل افغانستان که بهشمار دولت نبود بزرگ و کثیر شد وبهشمار دولتها بهشمار آمدلاکن پادشاه باید ولیعهد داشته باشد زیراکهمرگ حقاست وازمرگ هیچ کسرا گریزی نیست درینباب وزیرها بایدفکر کنند وملاحظه دارند واز فرزندان سرکار هریك را که سزاوار ولیعهدی بدانند باتفاق بحضور بندگان سرکار اقدسوالا رسیده عرضه داشت بدارید .

ولیعهد نمودن سردار عبدالله جان بصلاح وصوابدید وزراء و بزرگان ولایت بامر بندگان سرکار و انبار

لهذا از حضور اقدس اشرف بوزراء امر شد که باید جمیع وزرا و ارکان دولت یکی نشسته مصلحت داد ند وازفرزندان سرکار یکی را منظور فرمایند تاسرکار والا بصوابدید شمایان که خیرخواه دولت قوی شوکت میباشید ولیعهدسازیدزیرا که هرپادشاه را ولیعهد لازم است مقصد ازنام ولیعهدی جانشین بودن مرگ حق است وغافل ازمرگ بودن غفلت است بایدوشاید که ولیعهد مامور باشد چنانچه وزراء یکهفته مهلت خواستند وعرض کردند که بعد از یکهفته بحضور والا بدون مضایقه عرضه داشت میداریم این بود که تمامی وزیر ووکیل وبزرگان دربار ومیران حضور متفق الکلام سردار عبدالله جان را بولیعهدی پسندیدند و بدلیل وبرهان بحضور پادشاه عدالت پرور عرضه داشت نمودند وعرض کردند که سردار محمد یعقوب خان بزرگ وقابل سلطنت است لاکن مادرش ازطائفه افغان است وافغان از جمله فقراء محسوب است واما والده سردار عبدالله جان دختر سردار میرافضل خان و سردار میرافضل خان برادر سردار کندل خان وصاحب اختیار کل مملکت قندهار وبرادران امرکبیرگفته میشوند وبجمیع دول خارجه همهمین قاعده وقانون جاری است وشخص نجیب الطرفین را میخواهند که ازدوجانب صاحب نسب باشد ولیعهد میسازند مختصر کلام بهمین اراده متفق شدند ورجوع نمودند که سردار عبدالله جان را ولیعهد ساخته جشن خسروی برپادارند ودرجمیع بشهرستان افغانستان فرمان بفرستند که عیش وعشرت وساز وسرور چراغان ولی عهدی کرده ولیعهدی را بنام نامی سردار عبدالله جان مبارك باد سازند چنانچه فرمان قضا جریان ازحضور فیض ظهور سرکار اقدس همایون شهریار والاتبار بهرشهر ودیار وقصبه فرستاده شد وامر واجازه بعیش وعشرت فرموده مدت یك هفته درجمیع افغانستان این امر جاری گردید ومخارج تمامی عیش وعشرت از طعام وخلعت چراغان وساز و سرود ازخزانه عامره اجازه گردید اضافه برآن هرگاه اعزه و اشراف وفقراء بخورسندی خود بجهة خوشنودی پادشاه ازخود مخارج کنند مختارند چنانچه هفت شبانه روز درجمیع افغانستان چنان جشن خسروی واسباب خرمی از هرگونه عیش وعشرت برپا بود که گاهی درخطه پاك افغانستان این چنین شادی نشده بلکه عمری ندیده بود خصوص شهرکابل که پایتخت حضور پادشاه وخورسندی وزراء وبزرگان دربار و مسروری سپاه و خرمی فقراء بود شب ها تا صبح همچنان آتش بازی وچراغان میشد که گویا شب تاریك همچو روز روشن میگردید خصوص کوه شیردروازه وکوه آسمائی که دو کوه بزرگ است بزرگان کابل و دیگر مردمان از شوق وذوق تمام چنان چراغان وآتش بازی افروخته بودند که هردوکوه آتش شده بود اضافه بران کوچه های کابل گذر بگذرمردمان متوطن آن چنان زینت داده آئینه بندان نموده بودند که ازعقل بعید خصوص شب تاصبح چراغان کرده دادعیش وعشرت میدادند وازجانب پادشاه امربودکه از پادشاهی در هرگذرطعام پخته شاه وگدا وزن ومرد خرد وبزرگ ازآن طعام تناول کنند و درباره پادشاه رعیت پرور وولی عهد پادشاه

بصدق دل دعا کنند چنانچه مدت یکهفته بهمین منوال داد عیش دادند گویا شیطان لعین درین مدت قلیل ازافغانستان فرار کرده باشد لاکن فلك کج رفتارازین عیش ونشاط رشك میبرد عبرت میکشید ودر کینهٔ دیرینه می افزود وفرصت می جست خلاصه کلام چون یکهفته بهمین عیش ونشاط گذارش یافت واسباب خرمی باتمام رسید چون از امور عیش ونشاط تمام شدندو فارغ شدند بعدازان امر سرکار ذوی الاقتدار جاری شد که مردم سپاه وفقرا وشاه وگدا وخورد وبزرگ واعزه واشراف بحضور ولی عهد رفته بیعت کنند و مبارکبادی نمایند وبخلعت های فاخره سرفراز شوند چنانچه ابتدا از بزرگان قوم ووزیر ووکیل ومعتبران دربار وبعدآن افسران سپاه وبعد فقرا از خورد وبزرگ یومیه بحضور ولی عهد میرفتند وبسرافرازی باز میگشتند وهرکس فرا خور احوال ورتبه خلعت‌های فاخره پوشیده درباره شاه زاده بلند اقبال دعا وفاتحه میکردند مدت چند یوم هرروزی پنج ساعت مامور شده بود که طایفه بطایفه قوم بقوم بحضور ولی عهد حاضر شده بیعت میکردند ودرمدت چند یوم جمیع مردم بیعت کردند وتمام شدند وشهرهای دیگر نیز بهمین رفتار حسب الامر بحضور حاکم رفتار کردند باقی نماند الا آنکه سردار محمد یعقوب خان که ازابتدای ولی عهدی سردار عبدالله خان باین امر رضا نمیداد ودر کدورت می افزود زیراکه خودرا فرزند بزرگ ونامدار وصاحب اختیار میدانست وجانشینی پدررا مناسب بخود میدید ودرخلاوملا سخن میکرد وباك نمیداشت لاکن یومیه واقعات مذکور بحضور سرکار اقدس اشرف میرسید وسرکار والا تحمل میکرد وبخاطر نمیگذراندند وصبر میکردند عاقبت سردار مذکور رادرخلوت طلب کرده نصیحت دادند وفرمودند که فرزند بزرگ وصاحب اختیار دولت خدا داد شما میباشید وازولی عهد اسمی است که بالای عبدالاخان گذاشته شده آنهم باختیار مردم که جمیع اعزه واشراف ولایات باتفاق دست ماندند وبولی عهدی قبول کردند بازهم هرچند عبدالله جان ولی عهد باشد برادر کوچك میباشد وشمارا بخود بزرگ میداند تااینکه شما ازامر پدر تجاوز نکنید وفرمان پدرجایز ندارید لازم که خورسندی بندگان سرکار را خواهان بوده بامراقدس عمل کنید لاکن سردار محمد یعقوب خان را نکبت دامن گیر شد نتیجه خرابی پیش آمده بود نصیحت بوی فضیحت ظاهر میشد زیراکه تقدیر ازلی تبدیل نمیشود باید وشاید جبر وستم که سرنوشت او باشد باید ببیند وسخن ناصح بوی تلخ معلوم شده وبرعکس آن عمل بدارد .

فرد :

چون رفته به تقدیر دیگرگون نشود   یکذره از انچه هست افزون نشود .

لهذا چون اسباب خرابی به سردار مذکور ازتقدیرات ازل پیش آمده بود نصیحت تاثیر نمیکرد وبجانب خرابی اراده میکرد چنانچه هرقدر بندگان سرکار و بزرگان دربار و معتمدان حضور وخدمتگاران نزدیك ودور نصیحت دادند سکوت میورزید ودر فضیحت خود می افزود وبه عکس آن عمل میکرد اضافه بران درغیاب ازحضور سرکار

شکایت میکرد ومیگفت که عبدالله جان چه رتبه ومنزلت دارد وکدام شمشیر دلاوری وشجاعت جبلی باوی است که بامن نیست که بندگان سرکار کودک را ولی عهد میکنند من که سال‌ها زحمت کشیدم وجنگ‌های قوی کردم بضرب شمشیر دشمن را ذلیل وزبون نمودم چرا سزاوار ولیعهدی نباشم ورفته به عبدالله بیعت کنم بمرگ خود رضا میدهم وبیعت کردن را بخود رضا نمیدهم بهر حال بندگان سرکار یومیه از حرکت و گفتار ورفتار سردار محمد یعقوب خان اطلاع داشتند از کمال بزرگی تحمل میکردند واظهار نمیکردند وامیدوار بودند که شاید نصیحت پذیر شود وبراه حق دعوت گردد اما سردار محمد یعقوب خان راکه فلك کج رفتار گرفتار زحمت ودربدری دیده وبقسمت مذکور خرابی دولت وبربادی نام نشان کرده باید وشاید که چندین دربدری وگرسنگی وزحمت سفر را ببینند چگونه شخص فلك زده براه حق دعوت میشود تا تقدیرات ازلی راکه بخرابی مذکور پیش آمده نه بیند و نکشد چنانچه استاد میفرماید!

رباعی

قضا شخصی است پنج انگشت دارد که خواهد برکسی منت گذارد
دو برچشمش نهد دو بر بنا گوش یکی برلب نهد گوید که خاموش

مختصر کلام سردار فلك زده روز بروز در کدورت می‌افزود وچاره کار حق را نمیدانست تا اینکه فرار را بخود مصمم کرد وجانب قندهار وهرات را اختیار نمود ودر رفتن را جزم کرده باندك روز سرشته رفتن کرد واز حضور سرکار والاتبار سه روز رخصت طلب شده که در باغات چهاردهی که یکی دو فرسخ راه است دوسه روز باخاصان حضور رفته روز را به شب رسانده خوش گذران کرده شده اما بندگان سرکار در وقت رخصت کردن فرمودند که از جبین سردار محمد یعقوب خان اراده فرار را مشاهده نمودم و خواستند که مانع شوند تقدیر مانع آمد ورخصت دادند سردار محمد یعقوب خان باتفاق یکصد سوار کم وزیاد که خدمتگاران رکابی داشت ونمك حلال میدانست وغم شریك بودند به تماشای باغ روانه شدند لاکن بغیر از دوسه خدمتگاران بزرگ دیگر خدمتگاران ازین امر آگاه نبودند تا اینکه در باغ ماموری رفته فرود آمدند وچای ونان تناول فرمودند وتاعصر همان روز در باغ بودند نماز عصر نماز خواندند بعنوان شکار از باغ سوارشده مدتی اسپ راندند وسکوت بودند تا اینکه نماز شام وراه بسیار طی نمودند بعد ازان از اسپ فرود آمده نماز راخواندند وبعد از خواندن نماز دعا وفاتحه کردند در ثانی مدعای خود را آشکار کردند واظهار نمودند وامر کردند که شما خدمتگاران بر فتن وباز گشتن مختارید هرکس نمیرفته باشد بندگان عالی به خورسندی مرخص فرمودم

یاغی شدن سردار محمد یعقوب خان و فراری نمودن به جانب قندهار و هرات وتصرف نمودن هرات از دست سردار فتح محمد خان و قتل سردار فتح محمد وسردار عبدالعزیز خان پسرش در هرات

لهذا بعد از بیان سردار مذکو کمتر خدمتگاران درجادۀ بیوفائی قدم زده برگشتند وباقی خدمتگاران به جان ودل قبول کرده سررا به خدمت بادار خود قدم ساختند ومردانه

برکاب سردار عالی ایستادند وبخوشدلی به حضورش روانه شدند چنانچه دریک شب ویکروز خودرا درحدود غزنی رسانیدند درآنوقت خداینظر خان وردک حاکم غزنی بود ازآمدن به جانب غزنین وحرکات سردار محمد یعقوب خان دانستند که از فرمان سرکار سربدر کرده بی امر پادشاه به این طرف قدم زده اند دروازه های شهر غزنین رابسته پیغام دادند که هرگاه بامر سرکار آمده باشید فرمان حضور به کار است که ملاحظه شود وغلام بقرارفرمان عمل بدارد والا براهی که پیش گرفته اید وارادهٔ که دارید بروید که غزنین گرفتن بسی دشوار است وبمثل غلام سرکار خداینظرخان جان فشان سرکار صاحب اختیار ملك است ازاین خیال باطل درگذرید که سود نمی بخشد سردار محمد یعقوب خان هرچند که از سخن های جگر شکاف وحرفهای زشت خداینظرخان سردارمذکور جگر شکاف شدوچون مار بخود پیچید وآتش غضب درنهادش درگرفت لاکن دست ستیزرا کوتاه دیده وازجانب کابل خوف کلی به خاطرداشت که مبادا ازکابل سوار رساله به جهت گرفتن برسد وکار دگر گون شود وعرصه تنگ شودحال که فرصت باقی است لاچار ترك غزنین گفته به جانب قندهار روانه شد اکنون سرکار امیرشیرعلی خان نماز خفتن اطلاع یافتندزیراکه ملا زمان سردار محمد یعقوب که ازخدمت سردار مذکور بازگشته بودند بحضور آمده حقیقت راعرضه داشت کردندچنانچه خاص وعام که در بارگاه سلطنت بودند شنیدند ودربارهٔ سردارمحمدیعقوب خان نفرین کردند وگفتند که شخص بخت برگشته رانصیحت نیکونمیتواند کرد ودر بارهٔ شخص فلك زده نصایح سودنمی بخشد خصوص نارضامندی سرکارالبته که خداوند بهغضب خود گرفتار میسازد بهر حال بندگان سرکار نیز دعای بد دربارهٔ سردار مذکور نموده دیگرواگذاشت . مگرگاه گاهی مرحمت میکردند که خاتمه این حرکات موجب رسوائی وخجالت سردارمذکور خواهدشد بعدازآن به منشی حضور امرکردند که به غزنین وکلات وقندهار وفراه وهرات به صحابت چاپارفرمان نوشته بفرستید وامرکنید که ملك های خودرااز دست برد دزدورهزن اعنی سردار محمدیعقوب خان نگهداری کنید ومتوجه باشیدهرگاه سردارناخلف نزدیك به شهر ودیارشون دانسته باشیدکه باغی شده وازفرمان پدرکه ظل الله میباشدسرکشیده وازامر سرکار تجاوزنموده امریست به شما یان که هرگاه حرکتی بیجا بدارد بضرب توپ وتفنگ دود ازنهادخود باغی وباغیان دیگرکه حمله دارند برارید ونگذارید که قدم از قدم جانب شهرستان حرکت نمایند وعنقریب فرامرز خان سپاه سالار بادریای لشکر به شمایان میرسد وفلك زدهٔ بخت برگشته راازخاك افغانستان بدرکرده قراردشت ادبارمی دارد اکنون قبل ازین ازطلب نمودن فرامرزخان سپاه سالار درگذ ارشات نائب محمد علمخان ذکر شده بود که در ترکستان باعث کدورت نائب محمد علمخان وجرنیل داود شاخان رفته بعداز قضیه فرار سردارمحمدیعقوب خان ازترکستان طلب حضورشده درکابل استقامت داشت دراین وقت از حضور امرشد که

سررشتهٔ لشکرهارا بدرستی کرده که ازدنبال سردار محمد یعقوب‌خان فرستاده میشوند
حال سپاه‌سالار مذکور رادرکابل به تهیهٔ لشکرکشی وسررشتهٔ لشکربگذارید

چند کلمه ازسردار محمدیعقوب خان بشنوید که چگونه بگردشات فلکی گرفتار است

لهذا چون سردارمحمد یعقوب‌خان ازغزنین‌نا امید شدوبه جانب قندهار باحال تباه وروز بدروانه شد طی‌مراحل‌مینمودندوبه‌سرعت‌میر فتند اما به خاطر داشتند که شاید غفلتاً خود را به‌قندهار رسانیده شهررا تصرف دارند لاکن ازتقدیرات ازلی وگردشات فلکی ونارضامندی پدربیخبر ماندندکه بایدچندین زحمت های کلی و رنجش های بسیار وگر سنگی های شب وروزرا ملاحظه فرمایند تاقدر عافیت معلوم شود وبی امری پدر ظاهرگردد باری تااینکه نزدیك بکلات رسیدند هرچند درظاهر بیان کرد که درکلات عیال بزرگ سردار فتح‌محمدخان میباشد ورفتن بندگان عالی‌لازم نیست لاکن‌درباطن فکر کرد که‌کلات گرفتن دشوار است البته حکایت سردار محمد شریف خان کاکا پیش خواهد آمد با وجودیکه بالشکر وتوپ خانه آسوده خاطر آمده بودند عاقبت‌چه نحو بخجالت دست تهی بازگشته بی‌نیل‌مرام واردقندهار شدند بهتر آنست‌که ازین وادی پرآفت که‌سراسر خطراست بازگردیم وراجع بجانب قندهار شویم چنانچه ترك کلات گفته روانه قندهارشدند تااینکه بقلعه اعظم که‌یکمنزلی قندهار است‌رسیدند اتفاقا سه‌روز قبل چاپار کابل فرمان سرکاری را درقندهار رسانده بودند درآنوقت صفدرعلی خان حاکم بالاستقلال قندهار وفرمان فرمای آن دیار ازسپاه وفقرا بودند چنانچه درضبط فقرا وسپاه خیلی انضباط میکردند واز شاه وگدا بزرگ وکوچك افسرسپاه وبزرگان ملك بحضور حاکم مذکور نفس کشیده نمی‌توانستند . بهرحال سردار محمدیعقوب خان ازقلعه اعظم حرکت کرده درحدود ده‌خواجه بدلاوری فرود آمدند واسمی افسران قندهار خطفرستاده امر بفرمان برادری خود نمودند ووعده ووعیدهای بسیار درخط خود درج کردند چنانچه بسیاری افسران خطسردار مذکوررا منظور صفدرعلیخان نمودند چنانچه سردار محمدیعقوب خان درخط خود بجهة افسران سفارش نموده بود که‌هرگاه توانید وممکن باشد صفدر علیخان‌را باچند اشخاصیکه باوی رابطه دارند وبسته باشند محبوس فرمائید و فوراً بحضور بندگان عالی عریضه بدارید تاوارد شهرشده دشمن‌را برباد ودوستان‌را دلشاد گردانیم بهرحال چون‌خطوط رسمی افسران منظور صفدر علیخان گردید درجواب سردار محمدیعقوب‌خان نوشت که جناب شما ازکجا میرسید واراده کجا دارید وبامر کدام‌شخص وارد این‌حدود شده‌اید قبل ازین فرمان سرکار والاجبهة اینغلام رسیده واز حقیقت حرکات شما کماحقه نوشته شده ازین خیال باطل وازین ارادهٔ ناصواب درگذرید وبراه‌حق دعوت شوید وبگفته فتنه‌انگیزان وسخن‌چینان خودرا فرار دشتاد بارنکشید که بجز از ندامت حاصلی‌نیست غلام ازطریقه خدمت‌گذاری دوکلمه عرض‌کردم باقی مختارید اضافه برآن قندهار بمثل سرکار امیرشیرعلیخان صاحب دارد وبمثل غلام‌فدوی صاحب سرشته ازینهم

امیدوار نشوید و خیالات فاسد که بخاطر میگذرانید ازهمه آگاه واطلاع‌دارم دانسته باشید که‌سودی نمی‌بخشد وموجب خجالت میگردد لهذا این خط که بحضور سردار محمدیعقوب خان رسید ومطالعه‌نمود غضب آلوده وغیض ناك شده خودرا بدور شهرمحکم کرد وتوقف‌نمودو برای‌بعضی اشخاص‌ازملکی وجنگی‌که‌می‌شناخت ورابطه داشت‌یومیه فرمان میفرستاد وترغیب فرمان برادری می‌نمود چنانچه درسه‌پلتن یکنفر برگد بود که‌قوم پادشاه گفته بسیار فخر می‌نمود ومباهات میکرد وکسی‌را بخود همسر نمیگرفت ودائم بدربار‌صفدر علیخان هم برخلاف قاعده رفتار میکرد.و درمجلس بی‌باکانه سخن میزد وباك نداشت لاکن صفدرعلیخان باوجود حکمرانی‌وانضباطه درسکوت می‌افزود وملاحظه میکرد که بهر طریقه ازاقوام پادشاه میباشد درین وقت بخط سردار محمدیعقوب خان فریب خورده ازدولت خداداد بندگان اقدس روگردان شده درجمله نمك‌حرامان قرار گرفت چنانچه سردار محمدیعقوب خان‌را ازخود وازسه پلتن خود امیدوارساخت وهرشب ازپلتن‌تعلق‌خود بولك بولك خوفیه می‌فرستاد وسردار مذکوررا بگرفتن قندهار امیدوار می‌نمود وسردار مزبور بگرفتن شهریقین کرده‌بود تااینکه بعدازچند روز این سخن افشاشد ومنظور صفدرعلیخان گردید وبحقیقت پیوست اضافه برآن ازحرکات برگد مذکورهم ظاهر میشد وقبل‌ازین هم صفدر علیخان‌گمان برشده بود ازآن که تحقیق شد صفدر علیخان بالای لشکرهای نظامی رفته حاضری گرفت وافواج برگد مذکوررا مکمل ندید جویاشد که باقیمانده افواج شما در کجاست برگد مذکور به‌عنف وتمسخر جواب داد که نمی‌دانم شاید فراری شده نزد سردار محمدیعقوب خان رفته باشند صفدرعلیخان درجواب برگد فرمود که شما چگونه افسر میباشید که‌ازفوج ماموری خود خبر ندارید وبازخواست نمی‌کنید وبحضورما رپوت نمیدهید نامبرده چون خودرا قوم پادشاه میدانیست درجواب صفدرعلیخان که حاکم با لاستقلال بود بحضور لشکر جواب های سخت گفت وبگفتگوهای غلیظ که خلاف قانون بود پیش‌آمد لهذا بعدازبیان های برگدتاب وطاقت برای صفدرعلیخان نمانده بحضور لشکر امرکرد که‌برگد مذکور را محبوس دارید لاکن برگد اینقدر فکر که‌محبوس شود بخاطر نداشت وخودرا زبردست وقوی میدانست خصوص مغرور بفوج خود بود رجوع بگفتگوکرد خواست که‌سخن کنند فوراً امان نداده زنجیر بندکرده زندانی نمودند ومحبوس سخت ساختند وهمان زمان بجای مذکور کرنیل پلتن را برگد مقرر فرمودند اکنون سردار محمدیعقوب خان‌را بدور قندهار بگذارید - چندکلمه سخن ازحضور سرکار والا امیرشیرعلیخان شنوید - چون قبل ازین تحریر شده بود که‌فرامرز خان سپاه‌سالاررا ازترکستان بجهة قضیه سردار محمدیعقوب خان بحضور طلب فرموده بودند سالار مذکور که‌وارد کابل شد ازحضور امرشد که سردار محمدیعقوب خان بی‌فرمانی پدررا صواب دانسته فراری شده لازم که بالشکر مکمل وافواج فراوان باتفاق سردار محمداسلم خان وسردار محمدحسن‌خان ازدنبال سردار محمدیعقوب خان بروید سالار مذکور دربین یکهفته دوازده هزار لشکر مکمل اسباب

از حضور سرکار گذراند وبامر بندگان اقدس از دارالسلطنه شهر کابل باتفاق
سردارمحمداسلم‌خان وسردار محمدحسن خان روانه‌شدند هرچند که‌سپه‌سالار سرداران
مذکوررا دشمن دولت خداداد کماحقه میدانستند لاکن درین‌فرصت که‌خاطربندگان
اقدس ملال آگین بود درباب دشمنی شان عرضه داشت نکرده از دنبال سردار
محمدیعقوب خان روانه شدند اماسپاه سالار شب‌وروز ازگزند سردار محمد اسلم خان
ایمن نبوده خودرا ولشکریان‌را نگاه میداشت وبه‌تدبیر منزل و مراحل را طی کرده
احتیاط میکرد زیرا که‌شب وروز ازسردار محمداسلم‌خان نتیجه های برخلاف راستی
ظاهر میشد وفرامرز خان سپاه‌سالار درصبر وتحمل می‌افزود مگر احتیاط داری را
ازدست نمیداد و متوجه جمیع امورات لشکریان می بود تا اینکه وارد کلات شدند
فرامرز خان سپاه‌سالار ازحدود کلات عریضه نصیحت‌آمیز و تسلی خاطر
بجهة سردار محمد یعقوب فرستادند و از هر رهگذر که شود
خدمت گذاری و طریقه نمك خوارگی و جان فشانی بود
درعریضه درج فرمودند اگرچه این عریضه مطابق خواهش سردار محمداسلم خان‌نبود
وبرعکس آن عمل میکرد و سخن میزد وکوشش مینمود و درخرابی دولت خداداد
میکوشیدند زیراکه باطن بد وطینت قلب داشت چنانچه ، استاد میفرماید ـ

نیش عقرب نه‌ازپی کین است　　　　مقتضای طبیعتش این است

باری چون عنان‌اختیار درقبضهٔ اقتدار پرور دگار بود وسالار مذکور همیشه به تدبیر
کارفرمودند ورفتار جهان داری را ازدست نمیداد ـ مصرع

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

لاکن سردار محمد اسلم خان پی چاره جوئی بود وتحمل میکرد وفرصت می جست ودر
کینه سالار می افزود زیرا در جمیع امورات لشکری را بدون صلاح وصوابدیدسردار
مذکور سالارمیکردند ازان سبب که خودرا غلام وخیرخواه دولت میدانستند وسردار
مذکوررا برخلاف آن ملاحظه می نمودند خصوص در اصلاح‌کار سردارمحمدیعقوبخان
میکوشیدند از آنروی که اززمان خرد سالی پرورش داده به ثمر برآورده بودند
رضا نمیدادند که بزحمت گرفتار باشد ویا بدولت خداداد ضرری برسد وشکستی‌پیدا
شود بنا بران از درصلح سخن میکرد ودایم باصلاح میکوشید مختصرکلام هرگاه‌ازین
گونه سخن‌دایم زده‌شوددفترهاگنجایش نمی‌داردواز مطلب بازمی‌مانم لهذا چون عریضه
سپاه سالار بحضور سردار محمد یعقوبخان در حدود قندهار رسید واز نظر گذرانید
چون بخت برگشته بود نصیحت های فرا مرز خان بحضور سردار مذکور فضیحت ظاهر
شد وبرعکس آن عمل کرد ـ فرد

کسی‌را که تیره شود روزگار　　　　همه آن کند کش نباید بکار

خلاصه کلام نتیجه روز گشتگی اینکه شخص ناصح دشمن ، نصیحت فضیحت ،
دوست دشمن و دشمن دوست ظاهر میشود ، چنا نچه همین روز گشتگی نصیحت سردار
مذکور گردیده سخن ناصح تلخ ظاهر میگردد سخن مختصر سردار محمد یعقوبخان

ازرسیدن لشکر کابل اطلاع یافتند ومدت دوماه درقندهار بامیدگرفتن شهر تأخیرشد وکاری از پیش نرفت بخود ملاحظه کردکه امروز یافردا لشکر کابل میرسد وگلوگیر میشود واحوال دیگر گون میگردد بعدازان نه دست ستیز ونه پای گریز پس همان بهتر که ترک قندهار گفته بجانب هرات که مردم شان خواهان ماست برویم راهسپار شویم چنانچه بطرف هرات روانه شد وجانب گرشك وفراه قدم فرسای دشت وبیابان گردیدند بهرحال چون سردار محمد یعقوبخان از حدود قندهار گذشت دروازه های شهر را باز کردند لاکن پلتن دروازه قافله که از ترس وبیم سردار محمد یعقوبخان بملاحظه اینکه فرزند پادشاه است شاید باصلاح آید والا بیك تاخت سوار رساله وبهجوم یك پلتن یقین که دستگیر میگردید ویا ضایع میشد باری بعد ازکشودن دروازه هاازین طرف فرامرز خان سپاه سالار بادریای اشکر وارد قندهار شدند وبارگاه وسراپرده هارا درزیر کوه نگار برپا کردند روز دوم برگد نمك حرام را با دو افسر دیگر که مغرور جان خود بودند وخودرا قوم پادشاه میگفتند ودر جاده نمك حرامی قدم زده بودند بحضور سپاه سالار حاضر نمودند بعد سالار ازبرگد مذکور سوال کردکه چرا خودرا بدنام ونمك حرام کرده ودرلشکر پادشاه شورش ونفاق انداختید نامبرده که روز گذشته وبدبخت وفلك زده بود بهمان منوال که بحضور صفدر علیخان پیش آمده بود بهمان طریقه بحضور سالار بی باکانه سخن کرد وگستاخانه جواب گفت وباکی از گناه خود نکرد فوراً سپاه سالار باردلیان حضور امر کردندکه برگد قوم پادشاهرا با دو نفر رفیق مذکور سر نیزه پیچ کرده باسفل السافلین برسانند چنانچه اردلیان حضور ازچار طرف بزخم سرنیزه تمام بدن شانرا چون خانهٔ زنبور ساختند وخون چکان از نزد یك خیمه کشان کشان بدور انداختند تابهلاك رسیدند لاکن یکشب ویکروز بامر سالار نعش او شانرا در همان جا گذاشتند تا عبرت دیگران شود سپاه وفقرا بچشم عبرت ملاحظه بدارند بدانند که دشمن نمك حرام را سزا اینست روز دوم امر بدفن کردند از وجود ناپاك شان جهان را پاك گردانیدند بعدازان یکهفتهٔ دیگر در قندهار استقامت فرموده جویای احوال سردار محمد یعقوبخان بودند خبررسیدکه جانب سیستان و بلوچستان رفته است لاکن هیچ معلوم و مشخص نیست که اراده کجا دارد وبکدام جانب عازم وراه سپار است سپاه سالار بعدازیکهفته توقف قندهار حرکت فرما شده بتوکل خداوند بجانب گرشك روانه شدند چون وارد گرشك شدند حقیقت ظاهر شد و به تحقیق پیوست که سردار محمد یعقوبخان از راه سیستان بهزار زحمت ورنج والم بجانب هرات راه سپار است لاکن بطرف غوریان اراده دارند میخواهند که ازسرحد مشهد مقدس عازم غوریان وبعد ازتصرف غوریان بجانب هرات حرکت فرمایند اما روزگار شان بخرابی رسیده وپراگندگی شان بدرجه اتم چه از رهگذر گرسنگی وچه ازباعث برهنگی بهلاك انجامیده‌اند باوجود آن همه خرابی شب وروز بجانب مقصد قدم فرسای دشت وبیابان میباشند فرامرزخان از استماع این احوال معطلی نکرده منزل ومراحل طی فرمودند تا خودرا درحدود فراه رسانیدند

وخیمه وبارگاه برپـا کردند وروزی چند استقامت نمودند چـون دران حین سردار فتح محمد خان فرمان فرمای هرات بودند هرچند که بسرکار والا برادر زاده شمرده میشدند اما ازجمیع فرزندان سرکار برتبه ومنزلت افضل بودند وخیلی بحضور سرکار عزیز ومحترم ومحبوب بودند ازهرات بجهة سپاه سالار خط فرستادند واز ورودسردار محمد یعقوبخان آگاه گردانیدند .

«سواد نامه سردار فتح محمد خان ازهرات بجهة فرامرزخان سپاه سالار»

جناب عظمت نشان سپاه سالار صاحب ممالك افغانستان را اطلاع داده میشود که جناب شما با لشکریان ظفر اثر از زمان که از حضور باپرانور بندگـان سرکار خلد الله ملکه وسلطانه مامور اینطرف شده اید تا حال که وارد فراه گردیده ظاهر است که چقدر زحمت کشیده و رنج سفر دیده اید اکنون خود را ولشکر ظفر را ازین پیش بزحمت گرفتار نکرده چندی در فراه توقف دارید وآسوده خاطر باشید شنیده میشودکه سردار محمد یعقوبخان از جانب سیستـان در حـدود همین رسیده میخواهد که درغوریان چپاول زند وتصرف کند اما لشکرهای فراوان وخدمتکاران جان فشان حدبحد بهر شهر وقصبه وسرحدات ماموراست چنانچه قبل ازورودسردار محمد یعقوب خان مکمل ومصلح کرده فرستاده شده تاازعهده سردار مذکور برایند ونگذارند که قدم ازقدم بجانب هرات حرکت کنند زیرا که بخیال هرات قدم فرسای دشت وبیابان است هرگاه بهمین خیال خام واراده فاسد بجانب هرات روانه شود از درگاه خداوند امید وارم که سزای بدکرداری اوراکه درحضور پدر بی فرمانی نموده باندك فوج دریا موج در کنارش داده فرار دشت ادبار بداریم امیداست که ازآب هرات بلب نرساند هرگاه جناب سالار صاحب بالشکرهای ظفر شکوه ازفراه مرحمت کرده بجانب سبز وار حرکت فرمایند بهتر است زیراکه فراه جای مناسب نیست وگرمی هوا بسیاردارد وسبزوار خوش آب وهوا میباشد ونزدیك بهرات است وازاحوالات همدیگر زودتر اطلاع میابیم والسلام لهذا چون فرمان سردار فتح محمدخان بحضور سالار رسید ومطالعه شددرجواب سردار فتح محمدخان عریضه فرستادند مضمون عریضه سپاه سـالاردرجواب فرمان سردار فتح محمدخان جناب شاهزاده بلند اقبال را دعاگویم معروض میدارد که بنده پرور و غلام که از حضور سرکـار عازم این ولا شده ام امر سرکـار است که ازدنبال سردار محمد یعقوبخان رفته نگذارم که درولایتهای بندگـان اقدس نقصانی برساند جناب شاهزاده والاجاه میفرمایند که ازحدود سبزوار حرکت نفرمایند صاحبا ازحقیقت رفتار وکردار سردار محمد یعقوبخان غلام کماحقه واقف میباشم که چقدر سرشور وخود رای میباشد خصوص در هرات که توقف کرده وبامردم رابطه کلی دارد ازان سبب غلام هرگاه عازم هرات شویم ازهر خصوص مطمئن خاطر میشویم والسلام لهذا چون خط سپاه سالار درهرات بحضور سردار فتح محمدخان رسید وازنظر گذارش یافت ملال آگین شدند خصوص دوسه خدمتگـار معتبر بحضور داشتند که خودرا نادرثانی در شمشیر وافلاطون اول در عقل وتدبیر میدانستند بدو زانوی ادب نشسته متفق الکـلامه عرضه داشت کردند که هدایت

گردیم هرگاه سالار وارد هرات شدند اعتبار ازحضور بندگان عالی ساقط میشود امید داریم که ازعهده سردار محمدیعقو بخان باسانی برآمده نگذاریم که بخاک هرات داخل شود این شد که سردار فتح‌محمدخان جواب فرامرزخان سپاه سالاررا نفرستاد سکوت ورزید وبسرشته لشکرکشی شدند بعد ازان شش بیرق جزایرچی ویک رجمنت رساله مکمل ازشهر هرات درغوریان فرستادند که رفته غوریان را نگاهداری ومحافظت کنند وخود سردار فتح‌محمدخان متوجه هرات واشکریان شدند تااینکه بعد ازچندیوم از غوریان عریضه رسید که سردار محمدیعقوبخان از حدود قاین حرکت کرده خودرا در خاک هرات داخل نموده لاکن چنان‌حال تباه واحوال خراب ازحرکات‌شما ظاهرمیشود که گویا شبها وروزها باید گرسنگی کشیده بدرجه هلاکت رسیده باشنداماخیال دارند که درغوریان چپاول زنند وغوریان‌راتصرف‌دارندلاکن ازدرگاه‌خداوندامیدواریم که سردار مذکور باین آرزو نرسیده بی نیل مرام برگردد ودست تهی فرار دشت ادبار شود خلاصه از عریضه فرستادن حاکم غوریان سه روز گذشته سردارمحمدیعقوبخان خود را با لشکر پراگنده که عبارت ازدوصد نفرسوار وپیاده ارجل باشد بشهر غوریان رسانیده بجهة فرمان فرستاد ووعده ووعیدهای بسیار درخط فرمان داخل نموده دربیعت خود ترغیب کردبعد ازان یکشب و یکروز انتظار جواب افسران غوریان بودند جوابی نیامد ومرادی حاصل نشد ازین رهگذر سردار عالی‌غضبناک شده باهمان سوار وپیاده خود که ازفاقگی بهلاکت رسیده از رفتار بازمانده بودند بجانب غوریان حمله ورشدندوچپاول زدند تردد بسیار کردند وجواب خودرا با توپ‌وتفنگ‌شنیده باز گشتند وبحیرت فروماندند وناچار ترک غوریان کردند وجانب هرات راه سپار شدند.

اکنون شمه از رویداد حضور سردار فتح محمدخان تحریر نموده سرسخن باز کردیم

سردار فتح محمدخان که صاحب سریر کلی هرات وفرمان فرمای آنولایت وصاحب اختیار آن مملکت بودند وافواج مکمل اسباب ولشکر فراوان داشتند افضل‌تر آنکه شاهزادگی ومستی شباب وخاطر خواهی پادشاه باوی جمع آمده بودوشجاعت‌وسخاوت ذاتی درطینت داشت ازان سبب دایم مغرور ومقرر بمستی‌وعیش‌وعشرت میگذراند چنانچه بغیرازذات اقدس که پادشاه وپدر میدانست دیگر اشخاص را بمدنظرنداشت‌وبه‌پرکاه منظور نمی‌کردند اضافه بران عیش‌طلب بودند وپیشه شب وروز شان عیاشی بود وگرفتار عشرت وساز وسرور به همین منوال شب را بروزومی آوردندزیرا دوسه‌چهار خدمتگاران معتبر عیاش بحضور داشتند که گویا چهار رکن دولت وافلاطون عصر بودند چنانچه ترکستان ازدست همین اشخاص بدون جنگ وجدل بربادشد حال‌نوبت هرات است که باید وشاید بطریق ترکستان برباد فناشده بهرحال سردار عیش طلب بناپران ازملک وسپاه بیخبر افتاده بازخواست‌نداشت‌لاکن‌درداودهش وانعام‌وبخشش بجز ازحاتم ثانی نداشت وازهمه افضل درباره خدمتگار چنان انعام واحسان داشت که گویا سزاوارشان مذکور نبود مقصد درشاهزادگی وداد ودهش وانعام‌واحسان در خطه پاک افغانستان کسی بسردار مذکور همسری کرده نمیتوانست خصوص‌دربارۀ خدمتگار

چنان نوازش ومهربانی داشت که هیچ شاهزاده افغانستان بخدمتگار خود آنقدر
نوازش نداشت وچنان انعام وبخشش بخدمتگار میکردکه از جاده شخصی افزون
بوده هرگاه ازبزرگان دربار که بامر سرکار مجلس نشین
حضور بودند عرضه داشت میکردند که انعام موافق باندازه ورتبه شخص دادن خوب است
بسردار عالی بد میرسید وبر عکس آن عمل میکرد و بشخص عارض بد میگفت ومانع
میشد . از عیش و عشرت در بالا ذکر کرده شد که یك ساعت
از عیش و عشرت و جشن خسروی خالی نبودند ویك لحظه عیش خودرا مقابل عالم
برابر نمی‌کردند ازان سبب بودکه ازملك وسپاه بی‌خبر مانده بودند اضافه بران
ازاعتقاد بسیار که دربارهٔ خدمتکار داشتند ملك‌وسپاه را بخدمتگار سپرده پی تحقیق
نمیگشتند وسخن خدمتگار را باوجود کذب بودن راست وصدق میدانستند و بخاطر
کدورت ازخدمتگار نمیرساندند گویاسخن خدمتگار بحضور عالی صدق کلی
بوده باوجود چندین خرابی‌ها که ازخدمتگار درملك‌وسپاه صادر می‌شد وچقدر که فقراء
عرض‌وداد میکردند منظور حضور عالی‌نمیگردید اعیاناً هرگاه‌دیگر خدمتگار صادق
به تحقیق رسانده ازخرابی ملك‌وسپاه عرضه داشت میکردند طبیعت سردار عالی مقدار
آزرده می‌شد بلکه‌شخص‌عارض‌را مانع‌می‌گردید وفحش میداد چنانچه شخص‌ناصح بمرگ
خود رضا میشد و از خجالت سکوت میورزید بعد ازان اشخاص بزرگان دیگر تکلم
نمیکردند وازنیك وبد سخن نمی‌گفتند مختصر کلام هرگاه ازین گونه رفتار وکردار
شاهزاده بلند اقبال را درقید تحریر وترقیم درآورم سال وماه میگذرد وختم نمی‌شود
چنانچه یکساله خلعتی سردار مذکور را سنجش کردند سه من‌و نیم گلا باتون مصارف
لباس‌ های خود شاهزادهٔ عالی شدکه تمامی آن بخدمتکاران حضور خلعت داده شده
بود بهر حال بهتر آنکه بدین وادی خطرناك که سراسر حکایت و شکایت است در
گذشته رجوع بمطلب داریم لهذا سردار محمد یعقوب خان بعد از نا امیدی گرفتن
غوریان که بدست نیاورد ونا امید شد رجوع بجانب هرات‌کرده خود را در حدودهرات
نزدیك رسانندند بعدازان بهرگوشه وکنار تاخت‌کرده شب را بروز می‌آوردند ازین
طرف سردار فتح محمد خان درمقابل سردار محمدیعقوب خان هشت‌عراده توپ قاطری
وجلوی وچهار پلتن ویك رجمنت رساله وپنجصد سوار ولایت هراتی‌که درتاخت و تاز
مشهور عصر خود هستند بسرکردگی میرزا احمد جان پسر سرورخان لوانی‌که صاحب
اختیارکل ممالك هرات از جانب سردار فتح خان بودند ووزیر اعظم شمرده میشدند
بجنگ فرستادند اکنون محرر کتاب را طاقت نمانده سر سخن بازکرده هر چندکه
از شهزادگی سردار فتح خان قبل سخن‌کرده شدکه شهزاده همت بلند وپادشاه زاده
خود رأی وخود پسند بودند دیگر حاجت تقریر نبود باری‌دل‌جوش‌زدکه دو سه‌کلمه
بعرض برادران روحانی عرض‌کرده سر مطلب بازگردم بحضور سردار فتح محمد خان
درشهر هرات بمثل سردارعبدالله‌خان ناصری‌مرد زبردست‌وشخص کهن‌سال ونامدارشجاع
وصاحب تدبیر وحفیظ الله خان نائب سالارکه چندین‌سال فوج پادشاه را سرشته میکرد

وخیلی شخص دانا ودلاور وصاحب شجاعت و عاقل و صاحب تدبیر اضافه برآن بزرگان دیگر که هریك صاحب نام ونشان بسیار بودند وسزاوار مقابل شدن با سردار محمد یعقوب خان بودند باید میفرستادند وصاحب اختیار جنگ میکردند آنهمه مردان کجا شدند که سزاوار جنگ نشدند ونوبت بمیرزا رسید سخن مشهور ومعروف است که مردمان کابل میگویند ده نفر میرزا ویکنفر هندو مقابل است هرچند که خود محرر کتاب هم میرزا میباشم لاکن ازسخن حق نباید گذشت مثلا میرزا کجا وصدای یکتوپ شنیدن کجاه تانوبت بجنگ وجدل چه رسد اکنون ای محرر کتاب ازین هرزه گوئی وهرزه درائی چه حاصل بس کن چراگاه ازآسمان وگاه از ریسمان سخن ساز میکنی و قلم دوزبان را بفریاد می آید از اصل مقصد سخن ساز کن تازودتر کتاب شاهان ختم شود ونام نیك حاصل آید خلاصهء کلام لشکر های هرات را بسرکردگی میرزا احمد خان درمقابل شاهزاده بلنداقبال وپادشاه زاده افغانستان سردار محمد یعقوب خان بجنگ فرستادند اما شاعر میگوید .

مصرع : زهی شان وزهی شوکت زهی جاه - بهرحال سردار فتح محمد خان بسرکردهٔ لشکر اعنی میرزا احمدجان امرکردند که یکذره ملاحظه دشمن را نکرده بمجردی که مقابل شدید جواب سردار محمد یعقوب خان را بضرب توب وتفنگ بدرستی داده نگذارید که قدم خودرا نزدیك بهرات بگذارد جناب میرزا احمدجان بهمین اراده باهزاران شوکت وشان ازشهر هرات برآمده بالشکر ماموری بجانب دشمن روانه شدند درمنزل اول فرود آمدند وخیمه وبارگاه برپاکردند وسراپرده های مخمل وزردوزی زدند وافسر بزرگ جناب میرزا صاحب کلاه تکبر برسر در صدر مجلس باهزار فخر ومباهات نشسته وافسران لشکرچون پروین بگردماه جمع آمده هریك بادیگری صحبت های برادرانه می نمودند وهم افسر بزرگ بمسند بزرگی تکیه زده بودند لاکن بزرگان حضورش کمتر سخن می کردند ودربین خوف ورجاه می گذراندند اما چگونه بزرگان وچه نحو افسران که هرکدام مسند نشین پادشاه وصاحب تکلم واشخاص صاحب کشکاش اضافه برآن جنگ دیده و جنگ آزموده الحال در حضور میرزا صاحب ازسخن بازمانده وقرب شان کمتر ازسایر سپاهی ودرمجلس چون شخص بی جان نشسته اند لهذا ازین رفتار وازین کردار میرزا صاحب جمع افسران که هریك خودرا رکن سلطنت می دانستند طاقت نیاوردند اما چون منزل اول بود صبر کردند تااینکه سه منزل طی کردند وحرکات جناب میرزا صاحب درخودرائی ومغروری یومیه افزون شد آخر الامر جمله افسران عریضه بحضور سردار فتح محمد خان فرستادند و جواب حاصل کردند بدینمو جب :

(فرمان سردار فتح محمدخان در جواب افسران وسرکردگان)

عالیجاها عزت نشانا عریضه شمایان از حضور گذارش یافت لاکن نگارش می یابد که مقصد شمایان وچشم امید شمایان به بندگان عالی میرزا احمدجان که هم یکی

ازخدمتگاران بندگان عالی است فرمانفرما شمایان نمی باشدهرگاه امرعالی را بجا آورده سفر یکهفتگی را صبر وتحمل میکردید خورسندی عالی را خواسته بودید چون عریضه شمارسید ارجمندی برخوردار سردارعبدالعزیز خان پسرخودرا فرستادم که تسلی خاطر عزت نشانان گردد اما بازهم توقع خاطر بندگان عالی ازشمایان آنکه فرمان عالی را جایز دانید وپنجروزه فروتنی ومتابعت میرزا احمدجان را ازامرعالی دانسته در خدمت ماموری ساعی باشید وباتفاق کوشش کنید تادشمن را ازمیان بردارید وخاطر بندگان عالی را خورسند سازیدوالسلام لهذا فرمان دیگر بجهة میرزا احمدخان فرستادند مضمون فرمان : عالیحضرت میرزا احمدجان را آنکه بندگان عالی شمارا ازخود وهوشیار وذکی وصاحب عقل دانسته مامور خدمت فرمودند وافسر و سرکرده لشکر نمودند وبزرگان فوج ومعتبران حضور که هریك شخص بزرگی بودند در متابعت شما امرکردند لازم که اندازه را دانسته با بزرگان مذکور متابعت و فروتنی میکردید وخدمت را سرشته می نمودید تاسزاوار احسان میشدید هنوز یکمنزل نرفته حکایتی نمودید که خودرا رسوا وپنجنفر بزرگان را دادخواه وعارض کردید وبندگان عالی را بد نام ساختید لاچار ارجمندی سردار عبدالعزیز جان بخواهش افسران فرستادم لازم که باجمع شان ازدرمهر ومحبت رفتار کرده باتفاق درخرابی دشمن کوشید تانیکنامی حاصل گردد فقط مختصرکلام چون سردار عبدالعزیز خان پسر سردارفتح محمد خان وارد لشکرگاه شدند وفرمان سردار عالی را بافسران دادند افسران مذکور بنابرامر عالی درصبر وتحمل افزودند وطاقت کردند لاکن جناب میرزااحمدجان باوجودفرمان ونصیحت وفضیحت که درفرمان درج کرده بودند درتکبر افزوده حرکات خودرا درکجروی اضافه تر کردند چنانچه پسر بادارخودرا منظور نکرده بجوی نه خریدند .

فرد خوی بد درطبیعت که نشست نرود تا بوقت مرگ از دست

بهرحال سخن بسیار ازینقرار رویداد هرگاه مجمل را شرح وار تحریردارم زمان کهن وعمر طویل میخواهد وازمطلب بازمی مانیم باری تااینکه چهارمنزل از شهرهرات سفر کردند که ازآنطرف سردار محمدیعقوب خان ظاهرشد وبالشکر پراگنده پریشان احوال مقابل لشکر هرات شدند لاکن باوجود پراگندگی دلاورانه پیش آمدندوخوف ازجان نکردند زیرا که ازجان دست شسته بودند ومرگ را از زندگی خود افضل میدانستند بهرحال لشکر هرات با هزار طمطراق بامر سرکرده او چاق تقابل شدند وجنگ پیوستند وکروفری کردند تخمینا نیم ساعت گذشته بود که سردار محمدیعقوب خان دلیرانه بلشکر هرات انداختند لاکن از سی سوار اضافه باسردار مذکور نبودند چون نزدیك بالشکر شدند لشکر هرات دست از جنگ کشیده سلام کردند و بدورش جمع آمدند بعد ازآن میرزا صاحب باتفاق سردار عبدالعزیز خان پسر سردار فتح محمد خان وپنجنفر افسر بزرگ جانب هرات روانه شدند تااینکه با دل شکسته وغم واندوه وخجالت زده داخل هرات شدند بحضور سردار فتح محمد خان رسیدند سلام کردند فردای آن بتدبیر قلعه بندی کمر استوار بستند وهمه اسباب قلعه بندی رامهیا

نمودند و بهر دروازه شهر افسران بزرگ و خدمتگاران های هوشیار مامور فرمودند وتوپ های آتش فشان باسوار وپیاده در بالای دروازه خانه و اطراف قلعه مقرر کردند لاکن قلعه بندی هرات قاعدهٔ دارد که حاکم ولایت در وقت جنگ بچهار سوی بازار استقامت میکنند و دولت بسیاری ازطلاونقره درنزد خود میگذارد وکدام جانب که مقدمه سخت پیش آمددشمن از بیرون زور آورد حاکم باآواز بلند خدمتگار جنگچی طلب میکند و میفرماید که هاهر مردی بمردی کمربسته میرود وکمك میرساند ومزد میدان میشودوچقدرمردم باوی همراه میشوند فی نفر پنج طلا انعام نفری داده میشودو باخودشخص افزونتری مرحمت میگردد خواه لشکری باشد یاغیر آن مقصد بهمین منوال قانون جنگ هرات است اما سردار فتح محمدخان دربغل بدنه شهر رفته خیمهٔوخرگاه زده انتظار مقدمه شد عوض همان شخص شخیص فراری که ازمقدمه دشت رو گردان شده واپس بشهر آمده بوددرچهارسو مقرر شد واختیار انعام وبخشش بوی امر گردید بطریقکه بالا ذکر شد بهرحال مختصر کلام تااینکه سردار محمدیعقوبخان بهمرای لشکر سلامی باالتمام بااطراف شهر رسیده وخیمه وبارگاه خدا دادگی برپا گردید بعدازان بجهة دوستان قدیمی و خدمتگاران صمیمی که دران شهر بودند چه افسروچه سپاهی فرمان فرستادوونیز بابزرگان و لایت فرمان امر بخدمتگزاری نمود وترغیب دولت خواهی کرد زیراکه جمله ازان وی بودند وشب وروز سردار مذکور را از خداوند میخواستند ودیگر بدوواسطه ازسردار فتح محمدخان آزرده خاطر بود نداول اینکه بالشکروسپاه کم رفتار بودندوگاه نشده بود که بالای‌شکر رفته بزرگانه نوازش فرموده باشنددوم اینکه لشکرهرات کلیه خدمتگار قدیمی سردار محمدیعقوبخان بودند لازم که بمرحمت ومهربانی ودانه ریزی از خود میکردند مقصد که ازین رهگذر قطعا ازباخبری بری بودند اضافه بران درینوقت که کار دشوار افتاد بوقلمونی پیش آمد پنجنفر بزرگان عرض کردندکه‌روی‌دادهرات وخرابی لشکررا برای قراموز خان سپاه سالار درسبزوار فرستاده سالار مذکور را بالشکرها از سبزوار بسرعت طلب کنید سردار محمدیعقوبخان ازمغروری‌وسوء تدبیر وخود پسندی این حرف را قبول‌نکرده بلکه ازخود رائی ازورود سردارمحمدیعقوبخان اطلاعات خبر نفر ستادند مختصر کلام درمدت سه‌روز تمامی مردم‌سرکرده فوج وبزرگان ولایت که‌درون شهر بودند بحضور سردار محمدیعقوبخان عریضه فرستادند چنانچه روز سوم صبح وعده دادند وترغیب یورش کردند سردارمحمدیعقوبخان ازخوف لشکرسبزوار هرروز که تا خیر میشد گویا سالی بخود قیاس میکرد ازوعده دادن مردم شهر گویا مائده آسمانی و مژده غیبی پنداشته خورسند ومسرور گردید وامیدوار صبح صادق شد وتمام شب‌را بدرگاه ایزدی بعذر وتضرع وزاری وگریه گذرانده فتح‌شهررامیخواست تااینکه شفق دمیدوآثارصبح پیدا شد وروشنی ظاهر گشت بعدازان بامرسردارمحمدیعقوبخان از بیرون شهر شورش در افتاد وآواز طوب و تفنگ بر آمد واز دوجانب مقدمه برپاشد تا اینکه طلوع آفتاب لشکر بیرون دروازه های ماموری یورش بردند

وجنگ پیوستندو باندك گیرودار بدیوار قلعه خودرا رسانیدندو به امداد لشکر قلعه که که زبان داده بودند بالای دیوار قلعه برآمدند ولشکر شهر فراری شدند اضافه بران بزرگان شهر دروازه را باز کردند ولشکر بیرو ن رجوع بشهر نمود ند سردار که اینچنین فرصت را از خداوند میخواست. ازدنبال لشکر خود بچالاکی داخل شهر گردیدندو لشکر خودرا ترغیب بجنگ نمودند سردار فتح محمدخان که در بدنهٔ شهر نزدیك بدروازهٔ خیمه زده بودند درانجا استقامت داشتند ازدیدن این قضیه جان سوز آتش درکانون سینه اش شعله زدن گرفت فوراً مکمل شده باچند نفر خدمتگار حضور وبعض بزرگان دربار بجانب سردار محمدیعقوبخان روانه شدند وباقلیل خدمتگار بجنگ در آمدند هنوز بسردار محمدیعقوبخان نرسیده بودند که تیر ازشصت قضارهاشد اعنی بضرب گلوله تفنگ ازپادرافتاد وبزمین فروماند سردار عبدالعزیزخان پسر سردار مذکور بقصاص پدر درجنگ درآمد باندك تلاش بحضور پدرجان درباخت وبعالم باقی شتافت وبه بهشت جاودانی جاوید شد وجگر پدررا ازنامرادیکه بمراد نرسیده بود کباب کرد درهمان فرصت سردار محمدیعقوبخان که بشهر داخل شده بود دربالای بدنهٔ قلعه متوجه لشکر خود بودند که قضیه زخمی سردار فتح محمدومقتول شدن پسرش را شنیدند جهان روشن درنظرشان تاریك شده فوراً ازبدنه قلعه فرود آمدند خودرا به سردار فتح محمدخان رسانیدند واورا ازمیدان جنگ برداشته بداخل خیمه نمودندواشك حسرت از دیده جاری کردند وبخدمت سردار فتح محمدخان عذر تقصیر کردندسردار فتح محمد خان ازغیرت همچشمی سکوت ورزیدند وتکلم نکردند عاقبت ملاحظه کردند که سردار محمدیعقوبخان در تضرع می افزایند وفروتنی میکنند لاچار بیان کرد که تقدیر ازلی چنین رفته بود جای شکر است نه شکایت از درگاه خداوند شکرگذارم که بارزوی خود رسیدم وبخدمت سرکار والاتبار که هم پادشاه وپدر مهربان بود جان دادم وفرزند خود را فدای رکاب شان کردم ودر جاده نارضامندی بطرز دیگران قدم نزوم خلص کلام بعد ازساعتی جان بحق تسلیم کرد وقتی خبر سردار مذکور شهرت یافت لشکرهرات دست از جنگ کشیده بعضی بحضور سردار محمدیعقوب خان آمده سلام کردند وبرخی باوطان خود رفته منزوی شدند بهر حال سلطنت هرات کماکان بسردار محمدیعقوب خان تعلق گرفت وفرمان فرای ولایت هری شد لاکن استاد میگوید - تایار کرا خواهد ومیلش بکه باشد - لهذا بعد از تصرف شدن شهر هرات ودفن سردار فتح محمد خان و پسرش سه روز بفاتحه داری سردار مذکور گرفتار شده بخوبی ودرستی وعزت تمام فاتحه گرفتند روز دیگر بر تخت دارائی برقرار گردیده از سپاه وفقرا یومیه فوج فوج از ملکی وجنگی بحضور آمده سلام میکردند ومبارك میگفتند وبسرافرازی مشرف میشدند لاکن سردار محمدیعقوبخان باوجود فتح هرات واینکه صاحب لشکر وکوژ شدند شب وروز بخوف ورجا بوده تلاش میکردند که زودتر سرشته ملك وسپاه بسته شود زیرا فراموزخان سپاه سالار درکمین بودند ودر سبزوار که چندان مسافت تاهرات ندارد باد ریای لشکر آماده ومکمل شب را بروز می آوردند اکنون سردار محمدیعقوب خان را درتخت هرات بر قرار

بگذارید فصلی ازوا قعات فراموزخان سپاه‌سالار در سبزوار بشنوید لهذا قبل ازین در قید تحریر درآورده بود که سالار مذکور از فراه مراجعت کرده در سبزوار استقامت داشتند خصوص بامر سردار فتح‌محمدخان ازسبزوار حکم حرکت نداشتند سالار مذکور صاحب اختیار کلی بودند لاکن امرسردار فتح‌محمد خان را تجاوز نمیکردند ـ سبب آنکه بندگان سردار مذکور را ازفرزندان خودعزیز ترمی دانستند بنا باعث خواهش ومحبت سرکار فرمان سردار فتح‌محمد خان راجزوفرمان سرکار دانسته بامرشان عملی میکردند چنانچه درخصوص حرکت از سبزوار بجانب هرات سپاه سالار باصددلیل وبرهان عریضه کردند ورفتن هرات را ازجمله فرض عین درقید تحریر درآوردند لاکن سردار خود رای تصدیق نکردند وفرمان حرکت ندادند تاآنکه ازتقدیرات ازلی شد آنچه شد قصه‌کوتاه چون خبرجان‌سوز وواقعه غم‌اندوز اعنی قتل سردارفتح محمد خان و پسرش درسبزوار رسید ازین قضیه جان‌گداز فراموز خان سپاسالار چقدر که گنجایش داشت پراگنده شدو بدریا غم فرو رفت وباحوال پراختلال خودنمی‌دانست که چه باید کردوچگونه بوقلمونی پیش‌آمد زیراکه کلیه ملامتی این واقعه دامنگیر سالار بودو بازخواست کردن پادشاه نیز عاید بسالار مذکور می‌شود که‌چراوارد هرات‌نشدید — وبیک فرمان سردار فتح‌محمدخان که‌خودرائی اورا میدانستید درسبزوار معطلی کردید هرگاه‌وارد هرات میشدید وموقع نازکرا بدلیل وبرهان‌دانستهٔ سردار خودپسند میکرديد ممکن بود که اینقدر پراگندگی نمی‌شد شاید که‌قتل وقتال پیش‌نمی آمد وهرات ازدست نمی رفت مختصر کلام بعدازان سپاه‌سالار بافسران لشکر امرکردند که‌شرط احتیاط بجاآرند وباطراف لشکر گزمه مقرردارند تاگزندی ازدشمن خودرای بلشکر ظفراثر نرسدقضارا روزی ازجانب گزمه خبررسید که‌سوار بسیاری ازلشکر هرات نزدیک به‌گزمه‌آمده ساعت‌بساعت خود رانشان میدهندوقصددست برد. وخیال‌میدان داری دارند چه‌امراست اتفاقا درهمین فرصت افسران نظامی بحضور سالار حاضربودند فتح‌علی شاه خان که برگدرساله‌وسرکرده سوار بودند باتفاق سه‌رجمنت‌رساله — مامور فرمودند که از دنبال سوار هرات رفته‌سرزنش داريد وسزادرکنارشان بدهید این بودکه برگد مذکور وسردار خان کرنیل وشارخ خان‌کرنیل ودیگرافسران باتفاق سوارشده بجانب گزمه که‌سوار هراتی ترک‌وتازی داشت‌روانه شدند لاکن‌سه نفر افسر بزرگ در همان فرصت سرخوش بودند این‌سرخوشی باخودپسندی ومغروری جمع‌آمده بودچنانچه تا جمع شدن رساله معطل نکردند وبتاخت اسپ‌رفتندوامرکردندکه‌رساله بسرعت خود را برسانند تااینکه خودافسران باقلیلی سوارکه برکاب شان حاضربودند به نزدیک گزمه رسیدند وجویای —احوال دشمن‌شدند لاکن‌قاعده‌سوار هراتی‌دایم بمقدمه جنگ باگریز میدارند چنانچه ازدور خودرا نشان‌داده تابنزدیک افسران سبزوار سیدند وجنگ‌درانداختند ومردانه جنگ پیوستند واندک‌کروفر کردند وفرارشدند امااین فرارشدن‌از روی‌تدبیر وسپاهی گری‌بود زیراکه درون جنگل سه هزار سوارمکمل‌آماده‌وتیار داشتند وپنهان کرده بودند این‌قلیل‌سوارکه بعدازکروفر قراری‌شده‌درون‌جنگل‌رفتند وخود را بلشکر

انبوه که پنهان بودند رسانیدند واماده وتیار آمدن دشمن بودند افسر ان کابل ازین حادثه بی اطلاع وازاحتیاط بی بهره وازشرط سپاهیگری بیخبر وازدنبال سوار هراتی بتاخت تمام بدون فکروانديشه وبدون تدبیر وتحمل خودرا درون جنگل زدند اقلا نیم ساعت توقف نکردند تا سوار رساله ازدنبال برسدچنانچه استادان فرموده اند ـــ

هرکه درکارها شتاب کند خانه عقل خویش خراب کند

استادی دیگری میفرماید

چون نهال شتاب بنشانی بر دهد میوهٔ پشیمانی

خلاصه مدعا ومختصرکلام برکاب افسران تخمیناً دوصد سوار بودند چون داخل جنگل شدند بقدرت کامله خداوندی بمثال موروملخ ازچهار جانب سوار هراتی باشمشیر ونیزه یورش آوردند وفتحعلی شاه‌خان ودیگر افسران با قلیل سوار که همراه داشتند بمیان گرفتند وجنگ پیوستند وشورش انداختند ومقدمه کردند وزدوخورد نمودند تخمیناً ازیك ساعت بیشترمقدمه مردانه کردند ودرمردیو مردانگی سر موئی تقصیر نکردند تااینکه متنفسی ازافسر و سپاهی لشکر کابل باقی نماند وجمله بمردانگی وغیرت مقتول شدند چنانچه یکنفر باقی نماند که ازدرون جنگل خبر به لشکر گاه برساند بهرحال بعدازمقدمه جنگل وقتل لشکرسبزوار سوارهراتی دلیرانه ازجنگل برآمده خودرا بگزمه ولشکر پراگنده اعنی سواررساله زدندواز پیش برداشته تالشکرگاه شان فراری نمودند وچندین سوار دیگررا دربین دشت بقتل رسانیدند ثانی بازگشته بمنزلگاه خود آمدند وفتحنامه بحضورسردار فتح‌محمدخان فرستادند ورأس قاتلان‌را ازافسر وسپاهی بحضور سردار مذکور روانه نمودند وخودرا دربین جنگل باحتیاط تمام محافظت کرده امیدوارفرمان بودندلاکن چون خبرقتل افسروسپاهی بحضور فرامرزخان سپالار رسید از حد زیاد پریشان شده وکدورت دستداد وغمگین گشته وازغیظ بسیار بجهت سردار محمد یعقوب خان درشهر هرات عریضه فرستاد.

مضمون عریضه سپاه سالار بحضور سردار محمد یعقوب خان

تصدقت گردم خوب میدانید که غلام چگونه خدمتگارم وچه نحو بخیردولت خداداد میکوشم خصوص بخدمت شاهزاده بلند اقبال که اززمان‌خرد سالی تاحال بکدام‌درجه جان نثاری کرده خواهان نیك نامی شان میباشم چنانچه اظهر من‌الشمس است از وقتیکه از حضورسرکار با افواج خونخوارماموراین دیار باعث‌آن‌سرور سالار مقرر شده‌ام تا حال هرگاه اراده میکردم بهرعناوین کار را به شاهزادهٔ والاجاه سخت میگرفتم لاکن تحمل کردم وسخت نگرفتم خصوص تسخیر هرات ورنه کجا ممکن بودکه جناب شما سریرآرای ولایت مذکور شوید اماپاس خاطرکرد بهزار دلیل وبرهان‌در خدمات سرکار تاخیر کردم تاموجب خطروخرابی بجناب شما روی ندهد ودویم ازدرگاه خداوند امیدوار بودم که شاید جناب شما براه حق دعوت شوید نشدید لاکن تعجب درآن است که سخن‌ناصح چرا بشما تاثیر نمی بخشد براه حق دعوت نمیشوید وراجع به‌عقل‌کامل‌خدا دادنمیگردید زمان‌خرد سالی گذشت وعین شباب است اضافه

بر آن درخدمت پدرو دولت افغانستان نام نیک داشتید بلکه بدولت های بیگانه به نیکه مشهور شده بودید چه بخت برگشتگی پیش آمد وچه نکبت دستداده که این قدر حرکت نامناسب که سزاوار کودکان ولایق طفلانی نبود ازجانب شما صادر شدو می شود اول حرکتی که ازشما صادرشد بی فرمانی پدر که ازاین قبیح ترنکته نیست زیرا بی فرمانی پدر بی امری پروردگار است دوم حرکتی نمودید که بمثل سردار فتح محمد خان که ازهزار فرزند بحضور سردار افضل بود باپسرش که انهم جگر گوشه اقدس والا بود تردد وکوشش کردید تا بقتل رسیدند هر چه که تقدیر ازلی بود لاکن درعالم ظاهری بدنامی بشما واصل شد ومردم زمانه واسطه قتل‌شان شمارا میدانند ازهمه بدتر که باعث قتل سردار مذکور غلام را بحضور سرکارچنان خجالت زده و بدنام کردید که امروز مرگ خودرا از زندگی بهتر میدانم سوم حرکتی ازشما پیداشد که این غلام را بحضور بندگان سکندر شان سرکار بدنام ونا قابل وشرم سار بقلم دادید و زبان گویای غلام را بریدید وگنگ نمودید که دیگر بهیچ گونه شفاعت نتوانم ویاعریضه عذرآمیز بعرض حضورشان نرسانم چه لازم داشت که سه هزار سوار هراتی را بفوریت فرستادید تا بزرگان لشکر سرکار را بقتل رسانند با وجودی که صداقت غلام را در باب خود میدانستید حرکتی کردید که موجب خجالت این خدمتگار قدیمی و غلام صمیمی شد که گو یا از زندگی به غلام مرگ افضل است بهرحال باوجود این قدر خدمات نامناسب که سراسر موجب رسوائی گردیده باز هم غلام ازطریق صداقت عرضه میدارم که از انصاف نگذرید و بعمل کامل راجع شود ومتوجه کردار خودشوید وبعد ازاین مصلحت خود را بخود مصلحت کنید وخوب ملاحظه کنید که ازاین کردار ناهنجار غیر از بدنامی وخرابی دولت چه حاصل گردید وبعد از این چه فائده خواهید دید مگر ازکردار سردار محمد اسمعیل خان که نارضامندی پدر داشت عبرت نمیگیرید که عاقبت چه نتیجه دید کدام نیکنامی حاصل کرد وبکدام مرتبه بزرگ رسید تا جناب شما بااین کردار ناصواب بمرتبه بزرگی ودولت وسلطنت برسید ویا بخیال خام سریر آرای هرات خواهی ماند اما از برای خدا باردیگر عرض میکنم که راجع بعقل خودشده بگفتار مردم زمانه که سراسر فریب وفتنه انگیزی است اعتماد ندارید که دراین ایام وزمان شخص صادق وخدمتگار راسخ القول چون عنقا نایاب است و هر کس بخیر جان خود میکوشد باوجود ان اگر نمك حلال باشد باز هم یکطرفش راجع به مطلب خوداست ای صاحب من تا چند بهوش نمی آئید ودولت که خدا داده ونیك نامی که حاصل کرده بودید برباد دادید وهنوز هم به آزار پدرو بدنامی خود میکوشید هر چند غلام گستاخانه عرضه داشت میدارم لاکن خدمتگار وجان نثار وغلام فدوی میباشم، خصوص بخدمت شاهزاده والا جاه که اززمان خرد سالی تاحال خدمتگار وخیرخواه میباشم لاچارم که بحقیقت وراستی سخن کنم وبحق عریضه بدارم شاید که موجب خیرت شود وجناب شاهزاده بلند اقبال ازین بدنامی نجات یافته براه حق دعوت شود والسلام . خلاصه کلام عریضه سپاه‌سالار بحضور سردار محمد یعقوب خان رسیدومطالعه نمود بعد ازان بحیرت فرو رفت ومتوجه احوال وکردارهای بد خودگردید ومتفکر ماند وبخود بدگفت وبکردار زشت خود خصوص مرگ سردار فتح محمدخان

وپسرش نظر افگنده پشیمان شد وراه چاره را مسدود دیدزیراکه سخن های سالارکه از در جه مخالفت خارج بود تاثیر بخشید وخود رانفرین کرد لاکن از خجالت بسیار عریضه را بهیچ کس اظهار نکرد وپوشیده داشت واکنون سردار محمد یعقوب خان را در شهر هرات بدرجه پشیمانی بگذاریدچند سخن از بدطینتی سردار محمد اسلم خان وبرادر های مذکور بشنوید ـ سردار محمد اسلم خان که برادر اندر سرکار ذوی الاقتدار گفته میشد لاکن شخص بد طینت وبدکردار وکج رفتار بودنفاق را دوست واتفاق رادشمن چنانچه دایم به نفاق میکوشید وازاتفاق دوری میجست لاکن بندگان سرکـــار که خدا جوی بودند با چندین خطاکه ازایشان صادر شده بود بسرشت بدشان خوب میدانستند نوازش میکردند وبرادر میگفتند ورفتار میکردند وسردار محمد حسین خان برادرش حاکـــم کابل وصاحب اختیار کل مهمات وخود سردار محمد اسلم خان اینقدر مقرب حضور بودند که بادوازده هزار لشکر دنبال سردار محمد یعقوب خان فرزند خود مامور ومقرر فرمودند وباتفاق فراموزخان سپاه سالار روانه نمودند تا اینکه در سبزوار خیمه وبارگاه زده استقامت داشتند لاکن از مراجعت کابل تارسیدن سبزوار چندین نفاق اندیشی بنا کردند اما سپاه سالار در صبر یکتا هی افزوده حمل میکردند وبخاطر نمی گذراندند بهرحال هرگاه از نفاق سخن سر کنم انجام پذیر نیست چنانچه حافظ شیرازی فرموده ـ مصرع ـ
شرح این قصه درازاست بقران که مپرس)

خلاصه کلام درابتدای تخت نشستن بندگان سرکار در هرات شمهٔ نوشته بودم ازنفاق سردار مذکورهمان کافی است لاکن سرکار والارا نیت پاک است هرکس بحضورشان کج رفتاری کند بجزای اعمال خود گرفتار گردد چنانچه از نیت خالص سرکار سلطنت رفته دوباره بازآمد و سردار محمد اسلم خان که دراول سلطنت خطا کرد سرکار زنیت صافی از گناه او گذشته دوباره مقرب بحضور ساخت اما فرموده شاعر است ـ

گلیم بخت کسی راکه بافتند سیاه ـــ به آب زمزم وکوثر سفید نتوان کرد

بهر حال سر سخن باز کردیم لهذا نفاق سردار محمد اسلم خان درسفرهرات شب وروز بود ودرخرابی دولت میکوشید ولحظهٔ آرام نبود و فرصت میجست ورفتار وکـــردار فرامرزخان سپاه سالار که بخیر دولت بود وسراسر بخیر می کوشید لاکن بمـــزاج سردار محمد اسلم خان موافق ومطابق نبود ومدام کوشش داشت که شاید افسران لشکر را بدانه ریزی وابسته رفتار خود سازد و بسالار دشمن کـــنند تاگوی مـــراد ازمیدان فتنه انگیزی وتدبیر نطق خود بربایند اما افسران لشکر که نمک پـــرورده سرکار والا بـــودند وعـــزت یافته حضور سالار زیراکه سپاه سالار صاحب اختیار کـــل لشکر بودند بـــا تمامی افسر ازخرد وبزرگ وجمیع سپاه چنان خلق خـــوش ورفتار نیکو داشتند که گویا پدر بودند وپسر را نوازش می کردند بنا بران بسخن سردار محمد اسلم خـــان احدی ازکوچک وبزرگ اعتنا نکردند وپیروسخن سالار بودند شب وروز بخدمت ماموری خود میکوشیدند وامر سالار را فرمان سرکـــار میدانستند

از ین رهگذر سردار محمد اسلم خان دائم آزرده خاطر بود بهیچ تدبیر بخرابی دولت دست تصرف نمی یافت وشب وروز آغشته غم واندوه بود تا اینکه درسبزوار قضیه قتل سردار فتح محمد خان راشنید بعد از آن قوی دل شد ودلاورانه رجوع به تدبیر کرد وپنجنفر بزرگان حضور خودرا جمع کرده کنکاش کرد عاقبت رای همه بقتل سپاه سالار قرار گرفت و به تدبیر قتل مذکور کمر بستند وفراموز خان سالار را بخیمه خود طلب کرده بصحبت گرفتار سازند آخر مجلس رجوع بشطرنج بازی بدارند چون مجلس خلوت شود بسیاری از افسران مرخص گردند از خیمه سپاه سالار را بضرب گلوله تفنگ از پای درآوردند ومقتول سازند چنانچه بهمین خیال خام کار را سر شته کردند شبی سپاه سالار را با چند بزرگان لشکر درخیمه سردار محمد اسلم خان طلب کردند وبهمان طریقه که تدبیر نموده بودند از تجیر خیمه بضرب گلوله تفنگ از پای در آوردند وزخم کاری زدند وغوغا درانداختند از چهار جانب افسران لشکر که همه نمك پرورده سرکار صاحب طالع و اخلاص کش فراموز خان سپاه سالار بودند در خیمه سردار محمد اسلم خان جمع آمدند وسالار خود را غرقه در خون دیدند لا کن هنوز نفسی باقی بود و رمقی در بدن داشت افسران بزرگ جویا شدند که حادثه چیست و این فتنه از کجا برخواست ومایه فساد کیست سپاه سالار گاهی بهوش ولحظه بی هوش بودند وخون از زخم کاری چون فواره جاری بود و باوجود آن زخم کاری و احوال پریشان چون افسران را بدورخود جمع دیدند دو فقره سخن کردند فقره اول اینکه ای بزرگان لشکر تمامی شما یان چون سپاه سالار خدمتگار و نمك خور سرکار میباشید اتفاق کنید ودولت خداداد سرکار رامحافظت دارید وسرشته داری لشکر را بدرستی نمائید وروئداد را بحضور بندگان اقدس باتفاق عریضه بدارید — دوم سردار محمد اسلم خان را بمعه برادر وخدمتگاران حضورش بوجه احسن نگاهدارید وشرط احتیاط در باره سردار مذکور بجا آرید که شخص بزرگ است وسرکار اقدس اشرف را برادر میباشد باقی از افسر وسپاهی شما را بخداوند سپردم لهذا از گفتار سپاه سالار افسران سپاه که هر یك چون افلاطون عصر خود درعقل وهوشیاری بودند از اظهار سپاه سالار اصلی مدعا رادانستند فورا سپه سالار رادرخیمه خود سالار بردند وچند نفر از افسران بزرگ درخیمه سردار محمد اسلم خان ماندند وفورا یك پلتن مکمل راطلب کردند وزنجیر آورده در پای سردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان برادرش وچند خدمتگار بزرگ شان انداختند ودرخیمه لشکر یان برده محبوس نمودند وخیمه وبارگاه وخزینه و دفینه مذکور را ضبط فرمودند هرچند سردار محمد اسلم خان جزع وفزع کردند وغوغا وفغان نمودند وتدبیر های نجات از نقد وغیره بکار بردند ممکن نشد وبکردار بدخود گرفتار گردید فرد .

تو چاه کنده در دل که خلقی رادراندازی نمی ترسی از آن روزی که خودرا درمیان بینی

مختصر کلام بعد از محبوس نمودن سردار محمد اسلم خان سه ساعت گذشته سپاه سالار

برحمت حق پیوست وجهان فانی را پدرود کرد بعدازان نعش سپاه سالار را بـــدرستی وخوبی آنجام داده بجانب هرات فرستادند لهذا چون خبر قتل سالار در هرات رسید وسردار محمد یعقوب خان آگاه شد چون ماری که بر خود پیچد همچنان برخود پیچید وفغان از دل برداشت زیرا که سالار را بمثل پدر میدانست وسالار نیز سردار مذکور را فرزندوار پرورش میداد وخودرا در باخته سردارعالی نموده بود باری بعد از شنیدن قضیه مرگ سالار خبر رسید که نعش سپاه سالار را بجانب هرات فرستادند ازین باعث سردار محمد یعقوب خان تسلی یافته خرسند شدند چنانچه رو زورود به شهر هرات جمع بزرگان و سرکردگان ملــکی وجنــگی باستقبال نعش سپاه سالار برکاب سردار محمد یعقوب خان برامده بجلو نعش داخل زیارت کارگاه شدند وبعزت تمام دفن کردند وسه روز فاتحه گرفتند وخودسردار عالی بحضور فاتحه میــگرفت و خیلی در باب سپاه سالار غمگین بودنداکنون سردارمحمد یعقوب خان رادرهرات بــگذارید وچند کلیمه از لشــکر بسزوار بشنوید -

درزمانی که نعش سپاه سالار را بجانب هرات فرستادند بعد ازان جمع افسران بیك جاجمع آمده مجلس کردند وکنکاش نمودندرأی همه برین قرار گرفت که کریم بخش جرنیل که دراصلی هندوستانی است مگر بخدمت سالار مخلص وخدمتــگار بودسپاه سالار ازوی رضامندی داشت نامبرده راافسر کل قرار دهند وتافرمان کابل رسید نامر ونهی اورا جایز دارند وهمه بفرمان مذکور عمل کنند چنانچه سرشته بههمین منوال بسته شد بعد بمصلحت دید افسران سردار محمداسلم خان رامعه محمد حسن خان برادرش وچند خدمتــگار معتبرش که داخل این حرکت بودند و قتل سالار رامصلحت دیده شریك خون شده بودند باغل وزنجیر وبا بدترین ذلیلی که خدا وند نصیب کس مکند بمعرفت پنجاه سوار رساله ویــکنفر افسر بزرگ بجانب دارالسلطنه کابل بحضور سرکار ذوی الاقتدار فرستادند و بعدازان درسبزوار توقف کرده انتظار فرمان بودند وبقاعده وقانون نظام داری حرکت کرده باتفاق تمام شب را بروز می آوردند اکنون لشــکر های نمك حلال سبزوار رادرکمك خدمتــگذاری درسبزوار- بهاتفاق ومردانــگی بگذارید چند کلمه ازحضور سردار محمدیعقوب خـــان که درهرات توقف دارد شنوید لهذا سردارمحمد یعقوب خان چون ازفاتحه سپاه سالار فارغ شدند بعدازان متوجه احوال خود شده فــکر کردومتفکر گردید وبکردارزشت ورفتار ناصواب خود پیشمان گردید خصوص ازعریضه فرامرز خان سپاه سالار که از سبزوار قبل از قتل خود فرستاده بودوزشت وزیبا نصیحت نمو ده بـــود سردار مذکور بخاطر می آورد وخود راملامت میــکرد ونفرین می نمود ونمی دانست که خاتمه این کـار قبیح وفعل زشت چه خواهد شد افضل که قتل سه شخص بزرگ سردار فتح محمد، خان وسردار عبدالعزیزخان پسرش وخاتمه قتل سپاه سالار را مد نظر می آورد وبعقل نا تمام خود نفرین میــکرد واندیشه بربادی دولت افغانستان وپریشــانی حضور سرکار را فــکر میکــرد وعجب می ماند وراه چاره رامسدود مید ید واز راستـــی وخدمتــکاری وجان فشانی سپاه سالار که اززمان کودکی تازمان کهن سالی بحضور اقدس دل سوزی داشت ودرجمیع دولت افغانستان درخدمتــگذاری ثانی نداشت ملاحظه

می‌نمود وازسوعقل و بخت برگشته گی خود غریق گرداب حیرت میگشت و بخود میگفت که این چنین خدمتگذار پادشاه بربادشد ودو فرزندسرکار سردار فتح‌محمدخان و پسرش مقتول گشت احتمال دارد که بخون سالار سردار محمد اسلمخان و برادرانش وچندی دیگر نیز بقتل برسند ظاهراست که باعث همین فعل زشت که ازمن صادر شده اینقدر شکست ـ بدولت خداداد پیش آمده وچقدر دولت سرکار تلفشده ظاهر وهویدااین همه خرابی ازفعل شیطان وکردار ناصواب من بظهوررسیده و بعدازین هرگاه چنین رفتار باشد یقین ازین بدتر خواهد شد وخرابی بکجاانجام خواهدیافت همان بهتر که از سرستیزه برخیزم وازین فعل زشت برگردم سردار محمدایوبخان را با پنجنفر خدمتگار درهرات بگذارم وبدون خوف و رجا ازراه هزاره‌جات کوچ کوچ عازم حضور سرکار والاشوم وازکردار بد خودتوبه‌نمایم خواه ازحضورمهرظهور عفوفرمایندو تصدق سرخود گرداند وآزاد بدارند ویا بعوض سه‌شخص مقتولی قصاص فرمایند همان قصاص البته شرف مناست نه اینکه بی‌فرمانی پدر ازین زیاد ازمن صادر شود و بغضب خداوند گرفتارایم خلاصه کلام‌همین اراده را تصدیق کردند و بهمین خیال کمربسته‌رفتن کابل رابخود جزم کردند و مصمم رفتن شدند روزدیگر پنجنفر خدمتگاران‌حضور رابحضور طلب کرده مشورت خواستند آنهامصلحت ندادند وعرض کردند که بعد ازقتل سه نفر شخص بزرگ که هریك‌ركنی از سلطنت بودند وداغ بردل‌سرکار نهادند چگونه رفتن‌را بحضورمصلحت میدانیداضافه بران قتل سردارمحمد اسلمخان و برادرانش بمد نظر اظهر من‌الشمس است که باید وشاید بقتل‌خواهند رسید امروز یقین داروغلامان فدوی که ازین رفتن بغیراز پیشمانی دیگر حاصلی نیست بهتراینکه تکیه برضا بیرالهی نموده تن برضای خداوندی‌درداده وتوقف کنید تاخداوند چیزی که‌خواسته باشد بظهور میرساند ازینهم گذشته ماپنجنفر غلامان فدوی که ترك ناموس داری کرده ازعیال واطفال وقوم وخویش ـ دست بردارشده‌امر شمارا جایزشمردیم‌وبخدمت‌حضور رجان فداکردم‌یقین کند که سرکاروالاتبار جناب‌شما را ازادکرد و بخشش نمود ماغلامان فلك زده چه خواهیم کرد لاچار باید که ترك وطن کرده فرار دشت ادبار شویم و بغیر ازین دیگر چاره نداریم اکنون جناب شاهزاده بلنداقبال که پادشاه زاده غلامان است مختارند چیز یکه بفکر غلامان رسیده عرضه داشت کردیم مختصر سخن‌سه روز فی مابین‌گفت وگوکردند اماسردارعالی بحرف خدمتگاران عمل نکرده سردار محمدایوبخان را بجای خود در هرات حاکم گذاشتند و پنجنفر خدمتگاران معتبر خودرا بخدمتگذاری سردار مذکور ترغیب وتعلیم کردند و سردار محمد ایوبخان نیز سفارش‌کردند که در باب پنجنفر بزرگان که هر یك چون رکن دولت و بازوی من است قیاس خدمتگار نکنید و بمثل پدر وبرادر بدانید و از گفته با صواب شان تجاوز نکنید که این اشخاص فدائی‌ما وشما است واز خاطر بندگان‌ما از ننگ‌وناموس گذشته اند وجان خود رافدای بندگان ماکرده اند همه وقت‌باایشان رفتار بزرگانه ودوستانه کنید گویا خورسندی‌این هاخورسندی‌بندگان ماست وکدورت شان موجب کدورت ماست بهر حال چون از ترغیب سردارمحمد ایوبخان و پنجنفر بزرگان در بار

فارغ شدند فرمان دیگر بجهت سرکردگان لشکر سبزوار فرستاده از رفتن خود بدارالسلطنه کابل حضور سرکار اطلاعدهی نمودند واamر کردند که از سبزوار حرکت نکنند وانتظار فرمان کابل باشید اینک بندگان ما از راه هزاره جات روانه کابل شدیم وبسرعت رفته خود را بقدمبوسی حضور سرکار میرسانیم تا خواست خداوند چه باشد بظهور خواهد رسید لهذا بعد از امور هرات وتسلی لشکر سبزوار در موعد سه روز خود را ازجمع مهمات ملکی وجنگی وامورات سلطنتی از جزوی و کلی فارغ ساخته روز چهارم از شهر هرات بجانب کابل حرکت فرماشده با قلیل خدمتگار از راه هزاره جات کوچ کوچ راهی شدند روز هفدهم وارد شهر کابل شدند لاکن از کمال عقل وتدبیر بخدمت ولی عهد رفتند والتماس کردند و ولی عهد راواسطه عذر گناه خود کرده بحضور شهریارعدالت گستر وپادشاه رعیت پرور بندگان اقدس اشرف مشرف شدند وخودرا بقدم های مبارک سرکار انداخته عذر تقصیر ازگناه خود کردند بندگان اقدس که پادشاه جلیل الشان وپدر مهربان بود مهر پدری و واسطه نازک هم درمیان آمد که گویاولی عهد پناه پرده بودند از جمع کردار های ناصواب سردار مذکور گذشتند و تمامی گناهان شان را عفو کردند و توبه مذکور را قبول فرمودند مگر بندگان سرکار را اشك از چشم جاری شد وآواز دل براورد و سکوت ورزیدند بعد از زمانی فرمودند که حیف از سه جوان وشخص کهن سال که فراموزخان باشد بکردار زشت شما از بین رفت این سخن را بپایان فرمودند واز حضور مرخص نمودند بعد سردار محمد یعقوبخان --- وولیعهد ازحضور سرکار برخواسته در منزل ولیعهد رفته آسوده نشستند وصحبت های برادرانه ونوازش شاهانه و ملاقات صادقانه نمودند خصوص سردار عبدالله خان باوجود ولی عهدی چقدر که گنجایش داشت درباره سردار محمد یعقوبخان صادقانه کوشیدند وصادقانه محبت ورزیدند وصادقانه صحبت نمودند وصادقانه صداقت پیش گرفتند وخود کوچك وسردار محمد یعقوبخان را بزرگ دانستند ودر عزت داری شان افزودند وخورسندی شان راخواهان شدند وکمال شفقت را درباره شان بادا رسانیدند چنانچه خیال سردار محمد یعقوبخان رادرحکومت هرات راغب ومایل دیدند با چند نفر بزرگان سرکار والاتبار متفق شده بحضور سرکار بهزار عجز وانکسار التماس بزرگان عارض شدند هر چند که رضای خاطر فیض مظاهر بندگان اقدس نبود از جبین سردار محمد یعقوبخان نقش خطا ملاحظه می فرمودند وازریر سرش فتنه کلی برپا می دیدند واصلا مایل برفتن سردار مذکور نبودند ومی خواستند که ازحضور کنار نشوند خصوص که آب وهوای هرات را تجربه نموده دایم شکایت می کردند که فساد انگیز است وهر شخص که برتخت هرات صاحب سلطنت شود از جاده خود تجاوز میکند وهوای پادشاهی برسرش می افتد وخود را صاحب سریر وصاحب سلطنت می پندارد ازین روی برفتن سردار محمد یعقوب خان رضا نمی دادند لاکن درین وقت که سردار عبدالله خان ولیعهد وبزرگان در بار اتفاق کرده بحضور سرکار شهریار کشور کشای خطا بخش عرضه داشت کردند باخطا های کلی که ازسردار محمد یعقوبخان صادر شده بود وخطای که ازجبین سردار مذکور مشاهده میرفت

۱۰۰۰۱ پادشاه متاخر

بنا بر ملاحظه ولی‌عهدو بزرگان دیگرواسطه شدن‌شان قبول کردند واجازه دادند اما بزبان مبارك جاری‌فرمودند که‌ای اشخاص هوای هرات فساد انگیز است و همه شمایان میدانید اضافه بران‌از جبین‌سردار محمدیعقوب‌خان سراسر خطاوسراسر شورش مشاهده مینمایم ممکن‌است‌که بعدازورود هرات باردیگر از جاده فرمان برداری تخلف ورزد وبرخلاف امرسرکار حرکت‌کرده شمایان رابحضور فیض ظهور شرمنده وخجالت زده بدارد وامروز این سخن امریست که بندگان سرکار بیاد گار در اول مرحله بشمایان فرمودم تاخاتمه آن بشمایان که‌ضامن وواسطه مذکور میباشیدوالتماس میدارید ظاهر گردد وپشیمان گردید وسودنه بخشد قصه‌کوتاه‌از حضور سرکار به‌سه شرایط سردار محمدیعقوب‌خان را مرخص هرات فرمودند .

شرط اول فرمان برداری سردار عبدالله‌جان ولیعهد شرط دوم اشخاص فتنه انگیز حضور خودرادرکابل بحضورسرکار بفرستند شرایط سوم‌ارسال ومرسول ورویدادولایت بی‌کم وکاست عریضه نموده باعث فرمان برداری مقرر ومتوالی بحضور بندگان اقدس بفرستند چنانچه بهمین‌سه شرایط سردار محمدیعقوب‌خان قبول دارشده بخلعتهای فاخره سرافراز گردیدوروانه هرات‌شد ودرتخت‌سلطنت هرات‌نزول اجلال فرمود بعدازچندی بغیر ازسه‌شخص خدمتگار بزرگ دیگرخدمتگاران حضورخود راکه همه فدائی بودند درکابل‌بحضور بندگان اقدس فرستاد لاکن‌ازفرستادن خدمتگاران‌حضورجمیع مردم از سردار مذکور دلشکسته شدندوامیدواری شان بنا امیدی مبدل گردید واعتباری بسردار مزبور باقی‌نماند که‌بعدازین بحرفشان مردم عمل دارند. اکنون‌سردار محمدیعقوب خان رادر هرات به‌سلطنت بگذارید چند کلمه ازسردار محمداسلم‌خان وبرادرانش شنوید که‌سانحه‌قریب وقضیه بزرگ که‌ازقضیه سپاه سالار بزرگتردرکابل دست‌داده بواسطه سردار محمدحسین‌خان که‌حاکم کابل است‌درقید تحریر باید درآورم. لهذاقبل ازین محبوس شدن واز سبزوار بکابل فرستادن سردار محمداسلم‌خان تحریر نموده بودم‌باز هنوز سردار محمداسلم‌خان وبرادرش سردار محمدحسین‌خان بادیگر اشخاص محبوس درکابل نرسیده بودند که قضیه بزرگتر از قضیه سپاه سالار درکابل دست‌داد و بروی‌کار آمد و بروز کرد که قضیه قتل سردار فتح محمدخان و سپه‌سالار در نزد این قضیه گویا هیچ اعتباری نداشت مصدقات این مقال و شرح این قصیه جان سوز آنکه فی مابین سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسین خان؛ برادرش که حاکم کابل و بحضور سر کار با کمال اعتبار و عین اعتماد و با عزت‌تمام بود چنان تدبیروقرار داد شده بود که باید در یك تاریخ سر کار والا در کابل و فراموزخان سپاه سالار را در لشکرگاه بقتل برسانند البته بهمین تدابیر نوبت سلطنت بنام نامی بندگان ما زده خواهد شد چنانچه تد بیر قتل سپاه سالار را در سبزوار قبل در قید تحریر دراورده بودم لاکن قتل سرکار عدالت گستر خدا جورا بدینگونه انجام‌داده بودند که‌سرکار ظل‌الله را در دیوان خانه خود مهمان فرمایند زیراکه مهمان خانه مذکور که زیرزمینی داشت و مهمانی را تاخیرکرده بشب برسانند وزیر زمینی را از

وعده ماموری که عبارت ازیك هفته باشد اگر حیات باقی بود و فرزندم درقید حیات باقی ماند حسب الفرمان وارد کابل خواهد شد اضافه بران زمانی که وارد کابل شوید هوشکنید که یکایك فرزندم را بمد نظر نیارید که با حال پریشانی نظر کنم زیرا که هنوز داغ فرزندم سردار محمد علی خان بدل سرکار باقی است وطاقت دیدار ولیعهد را باحال تباه ندارم باری چون فرمان سرکار به دانشمندان حضور ولیعهد رسید حسب الامر بندگان اقدس یکهفته دیگر بسیل گل و ریاحین و تماشای سبزه زار و آبهای باصفا به گل گشت گذارندند اما تقدیر ازلی را تدبیر چه سود وکوشش بی فائده راچه ثمر خواهد داد .

رباعی

چو رفته به تقدیر دگر گون نه شود	یکذره از انچه هست افزون نه شود
هان تا جگر خویش زغم خون نکنید	کز خوردن غم بجز جگر خون نه شود

خلص کلام در بین یکهفته مرض ولیعهد ترقی کرد تا حالت حرکت باقی نماند و فرصت بردن شهر کابل ممکن نشد وساعت بهساعت تنزل دست داد ومرض قوی گردید تا اینکه درهمانجا وفات کرد وداغ بزرگی برجگر پدرومادر تا به قیامت باقی گذاشت بلکه بعد از چندین سال گذشته داغ سردار محمدعلی خان را بخاطر والا تازه کرد اضافه از خفقان و کدورت سرکار که چندین پریشانی های کلی را دیدند بحیرتم که از احوال مادرش چگونه قلم دوزبان به شرح واروفات ولیعهد را تحریر کرد مینویسد هنوز از وفات فرزند ناشنیده روح از قالب پرواز میدارد وجان بی حس و حرکت ظاهر میشود همچنین اشخاصیکه خدمت حضورش دریافته بودند افزون از قیاس داغدار شدند خلص کلام درایامیکه روح از قفس بدن ضعیف نحیف شاهزادهٔ نامراد پرواز کنان بروضه رضوان و بهشت جاودان شتافت وخلق افغانستان خصوص مردم کابل که دست پروردهٔ ولیعهد جوانمرگ بودند داغی برجگر اوشان نهاد گویا قیامت صغرا برپا شد وشورش محشر هویدا گردید اکنون هرگاه خواهم که شرح وفات ولیعهد نوجوان را باغوغای خلق کابل از پیروجوان وسید و عام ومردوزن وکوچك وبزرگ شرح وارد وقید تحریر درآورم چنانچه ازغوغا وغلغلهٔ خلق گوش فلك کرکرد جمع ملکوت درحیرت وفلك باهمه کجرفتاری بهحسرت ، البته قلم دوزبان باوجود دوزبانی از تقریر آن قاصر وعاجز بلکه سربهزیر افکنده ازعهدهٔ تحریر آن برآمده نمیتواند لیکن دونکته مینویسم وسخن را مختصر میسازم اول ولایت افغانستان خصوص دارالسلطنهٔ کابل ازشهر واطراف آن که مقرر بهدیدار فرخنده آثارش مسرور بودند وازنوازشاتش بهرهمند وازخوان احسانش خورسند وخرم میگذارندند درینوقت همچنان ازمرگ آن نونهال گلشن اقبال پژمرده وغم اندوده وماتمزده وبهغم فرو رفته شب وروز گرفتار ماتم بودند دوم ازخلق نیکو واخلاق پسندیده وتواضع بسیار وفروتنی وسادات پروری وعلما نوازی وکوچك وبزرگ ویتیم وصغیر وپیر وبرنا باجمله سخاوت پروری وکم آزاری وصاف اعتقادی که خداوند درعین شباب بهوی اعطا فرموده بود ازعقل بعید بود باخلق خدا چنان رفتار داشت که حد بشر نبود خصوص دربارهٔ فقیر وبینوا وبیوهزنان وبیچارگان چنان رفتار وکردار وتواضع داشت که گویا پادشاه زاده نبودند وهمسر بیچارگان شمرده میشدند اضافه بران شب وروز متوجه خرج

وسبب کدورت را ازحضور فیض ظهور والا خواهش کردند لهذا هنوز بندگان شهریاری
سخن نفرموده بودند که یك عریضه مختصر بی نام و نشان بحضور بندگان اقدس رسید
شرح همان قضیه را که کنیز درحرمسرای بعرض اقدس رسانده بود تقریر کرده بود
داخل عریضه نونموده بود بعدازآن سرکار والاتبار آمدن کنیزرا در حرم سرای
بصدراعظم ودیگران بخلوت مرحمت فرمودند در همین فرصت سردار محمدحسین خان
بحضور انور رسید وتکلیف مهمانی را عرضه داشت نمود بندگان سرکار ازروی تدبیر
خودرا ناخوش قرار دادند ووعده را بروز دیگر موقوف فرمودند لاکن ازکدورت
بسیار طبیعت سرکار کشاده نمی شد وباندیشه دور و دراز افتاده لحظه به لحظه مزاج
سرکار دیگرگون می شد وغضب بروی مستولی می شد امااز کمال بزرگی صبر مینمودند
وعاقبت متوجه تحقیق شدند ومردمان فهیم ونکته رس ورموزفهم بجهة که تحقیق مقرر
نمودند باوجود آن یقین سرکار اقدس خاص بود زیرا که دایم عریضه فراموز خان
سپاه سالار ازسردارمحمداسلمخان شکایت فرستاد درمطاوی آن ازسردارمحمدحسین خان
عرضه میکردند که برادر محمداسلمخان نامیده می شد اما بندگان سرکار بزرگانه
درصبر می افزودند وقضارا ازین قضیه هفت روز گذشته بود که عریضه افسران سبزوار
رسید وخبر قتل سپاه سالار در عریضه درج بود بمجردیکه عرضه از حضور بندگان
اقدس گذارش یافت آتش غضب درکانون دلش شعله زدن گرفت وطاقت طاق شد وصبر
وتحمل بوجود مبارك باقی نماند وفوراً سردار محمدحسن خان را بحضور طلب کرده
عریضه افسران سبزواررا نشان داد سردار محمدحسین انکار کردند وعرض نو نمودنده
که غلام در کابل بحضور بندگان اقدس میباشم ازین قضیه آگاه نیستم بندگان
اقدس امر فرمودند که سردار محمدحسین و برادر کوچك شان محمدقاسم خان را محبوس
دارند وچند خدمتگاران حضور را بادوکمپنی پلتن که عبارت ازدوصد نفر باشد
درجای سردار محمدحسین خان امر کردند که رفته زیر زمینی عمارت را بچشم سر دید
تحقیق کنند وحقیقت صدق وکذب را ظاهر کرده اصل مدعارا بحضور آمده عرض داشت
کنند چنانچه فرداظاهر گشتند که اززیرزمینی دیوالخانه که بندگان سرکار را
درآنجا مهمان میکردند دبه های بارود ونمك وتخته های سنگ برآمد وظاهر شد که
سردار محمداسلمخان وسردار محمدحسین خان بهمین گه شکست کارباشد کمربسته
بودند بعد بامر سرکار محمدحسین خان را در منزل مذکور باغل وزنجیر برده نقب
واسباب آنرا نشان دادند وگناه کبیره را بذمه مذکور گذاشتند ومحبوس سخت که
سراسر زجر وزحمت بود نمودند بعدازآن دیگرجای مکروفریب پادشاهان باقی نماند
که بعد ازین نیرنگ تازه بکار آرند بعدبامر سرکار جمیع دولت واثاثه واسباب
زندگی از جزوی وکلی سردار محمداسلم خان و سردار محمد حسین خان و برادر
دیگرش را ضبط کرده حبه ودیناری باقی نماند وقتل شان را موقوف به آمدن سردار
محمداسلمخان ودیگران ماندند تااینکه بعدازچند روز سردار محمداسلم خان
ودیگران را باغل وزنجیر محبوس وارد کابل آوردند و در زیر زمینی عمارات باغ
دست وپای وگردن بزنجیر بسته درقید وبند محبوس فرمودند وازحضور امر فرمودند

وجواب آنچه اجناس نقد وجنس باشد ویا اسپ واشتر گرفتار سازید وخاطر خطیر والا را مشغول بجانب آن گردانید خصوص در باب اسپ طبیعت سرکار خیلی مایل است باید وشاید چنان کنید که گویا فکر اقدس بشما باشد و بدیگر جانب مایل نشود شاید غم ولیعهد نوجوان که داغ بزرگی است قدری از خاطر والا محو شود ومتوجه خدمات وسخن شما گردد لهذا هرگاه بهمین منوال رفتار کنید گویا امر سرکار رابجا آورده باشید وخدمات خودرا بحضور انور منظور بلکه خاطر خطیر اقدس از خدمت شما مسرور خواهد شد باری بعد از فرمان سرکار اشرف هر روزه تارتقی را از حضور بطرز مرغوب گذراننده چنانچه روز اول تا نماز عصر طول کشید وبنده سرکار چنان متوجه بودند که اصلا بدیگر اموری چند که لازم حضور است نپرداختند همچنان روزی چندگاه به تماشای طلاء وفراوانی آن وگاهی سیل نقره مسکوك که سزاوار یك خزانهٔ موفور بود وبعضی روزها باجناس های اعلاکه همه مال خطاودولت های بزرگ که بزحمت تمام در یافته شده بود از حضور فیض ظهور گذرانده از فضل خداوند واقبال اوی نا بصاحب یومیه تحسین وآفرین میشنیدیم چرا سزاوار مرحمت شهریاری نشود در مدت هشت سال حکومت نائب محمد علمخان در ترکستان که تاریقی هشت ساله مذکور سنجیده شد مقابل از چهار تقسیم یك تقسیم تارتقی اوی نا بصاحب بمیزان سنجش نیامد ازین روی که افزون بود چنانچه روزی بجنس های نفیس اعلاء روزی باجناس های نایاب کم پیدا مثلاً دو دانه چاتی چینی مال خطا بهم رسیده بود که خیلی بزرگ بود وجناوری از پرنده وچرنده که در دنیا پیدایش داشت درو یدرج بود اضافه بران چقدر مال خطا از اجناس اعلا وچینی که همه کم پیدا ودر مدت مدید بدست آمده بود وروزی چند باسپان راهوار ودونده وتحفه های بسیار که بحضور بندگان سرکار بادا رسانده میشد گذارش مییافت وبرخی روزها باشتران کوه کوهان تسلی خاطر خطیر والا گردیده ازان جمله نه نفر اشتر پشت سفید مال ولایت خطا که اسمی دختر سرکار از حضور گذرانده منظور حضور فیض ظهور شد وخیلی طبیعت سرکار خورسندی حاصل کرد ومسرور گردید هم چنین اثاثهای نادرات که درمرور ایام ومدت مدید بدست آمده بود وکمتر بحضور اقدس رسید واضافه بران بعضی تحفه های نفیس که چشم بیننده شاید کمتر دیده باشد منظور گردید و از فضل خداوند ومرحمت شاه اولیا که از قدمبوسی آن بزرگوار نامور خدمت تارتقی شده بحضور سرکار والا آمده بودیم یومیه خدمات محرر کتاب منظور حضور اقدس میشد وتحسین وآفرین میشنیدم چنانچه خورسندی سرکار را در آخر همین فقره شمهٔ تحریر می دارم مقصد که محرر کتاب بنا برامر بندگان اقدس در تارتقی منظور کردن روز شمار تاریقی بودم که مدت یکماه حسب الفرمان گذارش یابد وخدمات شایسته بجا آورده شود از فضل الهی از اول تا آخر یکماه دو روز انجام یافت وبطرز مرغوب وسررشته خوب مطابق بامر سرکار از حضور مبارك گذشت وخدمات محرر کتاب از برکت شیر خدا بخوبی ودرستی منظور حضور ومنظور حرم سرای حالیه که تارتقی زیادی تسلیم نموده بودیم گردید چنانچه بالا ذکر کرده شد که سرکار والا از غلام خورسند شدند اکنون شمه از رضامندی سرکار تحریر کرده شود بندگان

البته جزای عقبی باقی است بعد از آن طناب بگردن سردار مذکور انداختند لاکن بدرجه سردار محمد اسلم خان مات و مبهوط مانده بود کــه اصلا در جواب سردار محمد قاسم خان برادر کوچك تکلم کرده نتوانست این بود که طناب را بمعرفت چلا دان بقوت فشار دادند تا جان پلیدش از بدن ناپاکش بدر آمد وخلقی از کید ووسوسهٔ مذکور خلاصی یافت الاچند اشخاصی که باوی متفق بودند از دنبال سردار محمد اسلم خان رفته هم سفر شدند شاعر میگوید .

شعر —

تو چاهی کنده ای در دل که خلقی را در اندازی　　نمی ترسی از آن روزی که خود را درمیان بینی

شعـــر

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر　❀　کی نورچشم من بجز از کشته ندروی

باری چون قصه محمد اسلم خان باتمام رسید وخلقی از شراو نجات یافتند وخود سردار بد طینت بکیفر اعمال خود رسید چنانچه کرد هرچیزی که کرد وید انچیزی که دید. بهر حال چون خاطر بندگـان اقدس شب وروز بجانب لشکر سبزوار نگران بودند و درین وقت که سردار محمد اسلم خان ودیگران بقتل رسیدند بعد از آن خواستند که سرکردهٔ بزرگ بجانب سبزوار بفرستند جرنیل داؤد شاه خان که شرح رویداد عزل شدن او را از ترکستان از منصب جرنیل سابق تحریر نموده بودم که در کابل بهمان معزولی بسر میبرد تا اینکه قضیه قتل فراموز خان سپاه سالار در سبزوار دست داد ولشکر سبزوار بدون افسر ماند ند داود شاخان جرنیل ازحضور فیض ظهـور پادشاه قـوی شوکـت بمنصب نائب سالاری سرافراز شده مامور سبزوار گردید وامر شد که بلشکر سبزوار سه ماهه تنخواه وسه ماهه انعام بدهند وبه تمامی افسران نشان بهادری مطابق بمنصب داده فرمان رضامندی سرکار را بحضور کل لشکر ظفر اثر بخوانند بعد ازآن درباره بندگان اقدس ازجمیع لشکر دعا بگیرند وبعد از فارغ شدن تنخواه وانعام بخورسندی وخاطر جمعی از سبزوار حرکت فرموده منزل ومراحل طی کرده عازم دارالسلطنه کابل شوید

باری حسب الامر جهان مطاع جرنیل داؤد شاه خان کــه بمنصب نائب سالاری سرفراز گردیده روانهٔ سفر بخیریت اثر سبزوار گردید تا اینکه وارد سبزوار گردید وجمیع لشکر مردانه استقبال کرده نائب سالار را داخل لشکرگاه نمودند روز سوم تمامی افواج ظفر شکوه نمك حلال را ازنظر گذرانده بعد فرمان پادشاه رعیت پرور را باواز بلند وفصیح که سراسر نوازش شاهانه ومرحمت پدرانه درج بود خواندند وجمیع لشکر شنیدند بعد ازآن درباره سرکار روالا تبار وپاد شاه زاده بلند اقبال جناب ولیعهد صاحب دعای دولت وصحت مندی از تمامی لشکر گرفتند چون از امور فرمان شهنشاهی فارغ شدند

بعد از آن بحضور افواج نمك حلال و لشکر ظفر شکوه جمع افسران سبزوار را مطابق منصب و افسری نشان بهادری دادند و بعد نوبت بلشکر ظفر اثر رسید حسب الامر سه ماهه انعام و سه ماهه تنخواه در وجه لشکری بدوسه یوم داده شد وبسرعت تمام کردند و باردیگر درحق پادشاه قوی شوکت و پادشاهزادهٔ بلند اقبال جناب ولیعهد صاحب دعای خالص نموده صحت‌مندی و برقراری دوام دولت خداداد را در درگاه الهی التجا بردند وخواهان شدند. خلاصهٔ کلام درمدت پانزده روز ازجمیع کارات وتمامی انجام لشکر آسوده خاطر شده ازسبزوار حرکت فرما شدند اکنون مدتی است که ازنفاق مردم افغانستان تحریر نگردیده باری باید شمهٔ ازنفاق بعرض خردمندان برسانم وسرمطلب بازگردم زیرا که اگر نفاق نبودی مردم افغانستان جهانگیر شدی درزمانیکه سپه سالار مقتول شد وسرکردهٔ بزرگ در لشکر سبزوار نماند باتفاق افسران کریم بخش هندوستانی را که سابق هم بحضور سالار به منصب جرنیلی سرافراز بود صاحب اختیار لشکر سبزوار نمودند وجمیع افسران به امر و نهی جرنیل مذکور عمل میکردند. وقتیکه داؤدشاه خان نائب سالار وارد سبزوار شد وصاحب اختیار کل گردید جرنیل کریم بخش را اصلا منظور نکرد بلکه بنظر حقارت دید و بطرز سپه سالار هم رفتار نکرد وخدمت نفرمود ازین رهگذر جرنیل کریم بخش آزرده خاطر شد وکدورت آمیز گشت عاقبت غمازان طرفین را به گفتگو آوردند وجانبین گفتگو کردند وفتنه انگیزان سخن‌چینی کردند وگفتگو بالا گرفت هرچند حق بطرف جرنیل کریم بخش هندوستانی بود وسخن خودرا به‌کرسی نشاند لیکن مسافر وبی‌کس بود عاقبت به امر نائب سالار محبوس زنجیری شد و بی‌گناهی جرنیل مذکور مبدل به‌گناه کاری گردید چنانچه زنجیربند تا کابل رسید وبحضور سرکار به گفتگو درآمدند خاتمه سخن کریم بخش جرنیل‌پسند افتاد وحق بجانب جرنیل مذکور قرار گرفت وخدمات غایبانه که درسفر بحضور سپه‌سالار وبعدازآن که‌سالار مقتول‌شد بعمل آمده بود منظور حضور فیض‌ظهور بندگان اقدس گردید وجرنیل مذکور به‌منصب سابقه‌سرافرازی حاصل کرد وبه‌افواج دیگر که مامور کابل بودند مامور جرنیلی شدند اکنون بطرف مطلب سخن گوئیم وسخن‌بازکنیم. این بود که‌ازسبزوار مراجعت کرده منزل به‌منزل طی مراحل کرده مع‌الخیر والعافیت بعدازیک‌ماه وشش‌روز داخل دارالسلطنه شهر کابل گردیدند. روز ورود کابل بنابرامرسرکاروالا، ولی عهد صاحب باچنداشخاص بزرگ وبزرگان دربار باستقبال لشکر سبزوار تاحدود قلعهٔ قاضی رفته ملاقات کردند و دربارهٔ لشکر نوازش ومرحمت فرمودند وباتفاق عازم‌شهر کابل‌شدند بعدازآن تمامی لشکر درچمن مقابل سراچه پادشاهی جمع‌شده هشت پات بحضور پادشاه خداجوی عدالت گستر سلامی گرفتند وپادشاه سپاه‌پرور بزبان گهربار جویای احوال سلامتی افواج نمك حلال شده بسی توجید وبساتمجید نمودند وخورسندی حضور فیض‌ظهوررا بکلی اظهار کردند وخدمات شایسته ومردانگی واتفاق شان‌را که درسبز وار تمام کرده بودند رضامندی فرمودند وازحضور مرخص نمودند بعدازحضور بندگان‌اقدس که‌مرخص شدند شاهزادهٔ والاجاه جناب ولیعهد صاحب دوماهه تنخواه به‌صیغه انعام وبخشش بسبب خدمات سبزوار

که از لشکریان بظهور رسیده بود بحضور مرحمت فرمودند وخورسندی و رضامندی خودرا اظهار کرده تحسین و آفرین گفتند و مرخص فرمودند . اکنون لشکر ظفر اثر را به نیکنامی ورضامندی سرکار آسوده وبرقرار بدارالسلطنه شهر کابل بگذارید .

چند کلمه سخن از گردشات فلکی و رویداد سردار محمدیعقوب خان که گرفتار چرخ فلك است شنوید

لهذا چون سردار محمدیعقوب‌خان باوجود حرکت‌های زشت وکار ناصواب که سابق تحریر شد کرت دویم درهرات فرمان فرما شده صاحب سلطنت گردید لاکن هوای هرات چون سراسر فساد انگیز است بنابران باردیگر سردار مذکوراز جادهٔ مروت وانصاف برآمده ازعقل وهوش بری گردیدو بری شدچنانچه ظاهرو پنهان درخلاوملا بعضی سخن‌هائی که سزاوار گفتن نداشت اظهارمیکرد ودرمجالس به آواز بلند شکایت می‌نمود آما ازین بی‌خبرکه نمك خوارونمك پروردهٔ حضورش یومیه اخبارمیکرد وبتواتر هفته بهفته بحضور بندگان اقدس ازهرات میفرستاد و خاطر سرکار اقدس رامشوش میساخت چنانچه هر حرکاتی که خلاف قاعده وقانون‌خواه بدربار ومجلس خواه ، درخلوت ازسردار مذکور صادرمیشد مقرر بحضور سرکار رسیده وازحضور اقدس میگذشت خصوص که فتنه انگیز وغماز وسخن چین رادرینوقت دست آویز سخن کردن پیداشده بود ویومیه سخن چینی میکردند وسردار بخت برگشته‌را سرسخن کردن می‌آوردند تاکار کدورت بالا گرفت وخاطر خطیر بندگان اقدس بکلی کدورت آمیز شد تاکار بجائی رسید که بندگان سرکار فرمان فرستاده سردار محمدیعقوب خان‌را طلب حضور فرمودند چون فرمان منظور سردار محمدیعقوب خان گردید ازخواندن فرمان‌وطلب حضور شدن متفکر ماندندوبحیرت فرو رفتند وهر طرف یك خیال‌را جولان دادند بهیچ طرف کشایش نیافتندعاقبت پنج نفر بزرگان حضوررا جمع کرده کنکاش نمودند وبیان فرمودند که ای بزرگان حضوردر بساط بندگان عالی یك‌ولایت‌هرات‌است وهرات جزوی‌ولایت‌است ظاهر است که در مقابل لشکر سرکار مقابل نمی توانیم‌شد وتاب‌مقاومت نداریم یا بجانب ارض بایدرفت یارفتن کابل‌را به خودمصمم باید کرد وحسب الامر بقرار فرمان بحضور بندگان اقدس مشرف باید شد وتن به تقدیر الهی باید داد مصرع :

تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد

هرگاه به این دو اراده عمل نکنیم ورجوع به مقدمه داریم بکدام دولت وبکدام لشکر وبکدام اعتبارکلی مقابل شویم وتقابل ورزیم وجنگ دراندازیم ظاهراست که تاب مقاومت نداریم وبد نام ابدی خواهیم شد اکنون شما بزرگان حضورکه همه چون پروانه بدور بندگان عالی جمع و فدا شده اید وغم شریك عالی میباشید چگونه خیر وصلاح میدانید بدون کید وریا وبدون خوف ورجا بعرض بندگان عالی برسانید بعداز فرمان سردار جمله بزرگان که حضور داشتند عرضه‌داشت کردند که صاحبا ذره‌پرور اما

غلامان قطعا گرفتن کابل را خیر وصلاح نمیدانیم ویقین خدمتگاران در اول رفتن کابل چنان بود که البته محبوس خواهی شد از تقدیرات ازلی دفعهٔ اول نجات یافتید وکار بخیر انجام یافت لاکن دزین فرصت رفتن کابل را مصلحت نمیدانیم خود بندگان عالی مرحمت کرده فکر کنند که قتل سه نفر شخص بزرگ که رکن سلطنت بودند بواسطهٔ جناب شما شد اضافه بران چقدر خرابی بدولت دست داد وچه نحو مخارج دولت شد خصوص جناب عالی درمجالس ها که عام وخاص حاضر بودند اززبان مبارك سخن ها ظاهر میشد که سزاوار گفتن نداشت مشخص است که یومیه اخبار شده یك به یك منظورحضور سرکار والاشده باشدامید واریم که رفتن کابل را مانع شوید در دیگر امور جناب عالی مختارند (حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس) بعد از عرضه داشت خدمتگاران سردار محمد یعقوبخان یکشب ویکروز تحمل کرده فکر کرد عاقبت رفتن کابل را بخود جزم کرده اراده رفتن کابل نمود ونصایح وزراء سودمند نشد زیراکه استاد فرموده است :

قطعه

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ / با قضای ایزدی هیچ اندهیچ
چون قضا بیرون کند ازچرخ سر / عاقلان گردند جمله کور وکر
ماهیان افتند از دریا برون / دام گیرد مرغ پران را ز بون
این قضا بادیست سخت وتند خو / خلق چون خس عاجز اندر پیش او

خلاصهٔ کلام تقدیر رفته باز نیاید این بودکه سردار محمد یعقوبخان به سخن ناصحان عمل نکرده سردار محمد ایوب خان برادر کوچك خودرا که در اول فراری با خود فراری نموده بود ودرهرات باتفاق برادر بزرگ بسر می برد حال که عازم کابل شد سردارمحمدایوب خان را بجای خود بحکومت هرات امر فرمودند وپنجنفر خدمتگاران خود راکه هرکدام جان فدا وجان نثار وفدائی بودند بخدمت سردار محمد ایوبخان امرکردند و ترغیب نمودند ونصیحت آغاز کردند وفرمودند که برادرمن خورد سالاست اول متوجه مذکور دوم محافظت هرات را از دست برد دشمن کرده سپاه و رعیت را بدرستی نگاهدارید وشرط احتیاط بجا آرید هرگاه بمرحمت خداوند ازحضور سرکار والاتبار این نوبت مرخصش شدم وجانب هرات آمدم فهوالمراد گویا حیات دوباره وامر پدر بجا آوردن واگر به کج رفتاری فلك گرفتار آمدم وامید بازگشتن نیافتم بعدازان شمارا وحکومت هرات را بخداوند سپردم اما ازشمایان که برادر وبازو ونمك پرور وخدمتگار قدیمی بوده وهستید وبندگان عالی همه وقت ازشمایان مردی ومردانگی دیده و جان فشانی شمایان بحضور عالی دایم اظهر من الشمس است چنانچه ظاهر وهویدا از ناموس گذشته بندگان عالی را افضل دانستید همه بندگان را ما میدانیم و خورسندم هرگاه به فضل خداوند صاحب جاه وصاحب عزت شدم آنزمان از درگاه خداوند امیدوارم که از خجالت شمایان برآمده بتوانم در این وقت شمایان را وارجمندی سردار محمد ایوب خان را بخداوند سپردم امیدوارم درخصوص ملکداری

ولشکر داری مردی را از دست ندهید وتاجان در تن ورمق در بدن دارید بهرعنوان که پیش آید و تقدیر رفته باشد به غیرت کوشش نمائید ومردانگی بکار برید بعد ازان چیزی که خداوند خواسته باشد و تقدیر ازلی رفته نصیب ما و شما شده باشد باید وشاید بظهور برسد مختصر کلام سخنهای نصیحت آمیز که سزاوار گفتن داشت بسردار محمد ایوبخان وخدمتکاران اظهار کرد بعدازان ازسپاه وفقراء دعاوفاتحه گرفته تسلیهای بزرگانه وشاهانه بسپاه وفقراداده بتوکل خداوند باقلیلی خدمتگار ازراه هزاره جات بسرعت تمام روانهٔ دارالسلطنه کابل گردیدند تااینکه بعدازطی مراحل ومنازل روز پانزدهم وارد دارالسلطنه شهر کابل گردیده بحضور پادشاه قوی شوکت مشرف شدند وشرف حضور یافتند وبقدمهای مبارک سرکار والاتبار خودرا بهزارعذر وانکسار انداخته عذرتقصیرات خواستند وظاهراً مرحمت ونوازش دریافته بعدازساعتی ازحضور مرخص شدند وبمنزل خود آمده آسوده خاطر گشتند لاکن بندگان اقدس اززمان ورودسردار محمد یعقوبخان خوفیه اخبارنویس مقرر فرموده بودند که ساعت بساعت ولحظه به لحظه رکات وسکنات چه ازگفتار وچه ازکردار شب وروز سردار مذکور کماحقه بدون خلاف بی کم وزیاد بحضور انورعریضه بدارد اما سردار محمد یعقوبخان هم ازفرصتی که وارد حضور شد اوضاع دربار ورحمت ومهربانی سرکاررا برخلاف آمدن سابقه دیدند ودانسته شدند که خاتمهٔ اینکار بجز ازخرابی دلیل دیگر نداردازآمدن خود بهزاردرجه پشیمانی کردند وبخود بدگفتند ونفرین کردند هرچند فکر کردند واندیشه نمودند راه چاره را مسدوددیدند باوجود آن بپرداخت کار خودشده بیك خیال را بهرجانب دوانده فکر زیادی کردند عاقبت ارادهٔ فرار کردن را بخود مصمم کردند وشب وروز بخیال رفتن کمر بسته داشتند چنانچه قبل ازفراری خود یك خط بمصحوب آدم صاحب اعتبار ومحرم راز که بحضور داشت بجانب هرات فرستادوزویدادخودرا کماحقه شرح داد ودرنگهداری هرات ومتوجه شدن بسپاه وفقراء وباخبری ازدورو نزدیك ودوست ودشمن ترغیب نمودند وبفکر رفتن خود افتادند وفرصت میجستند لاکن ازتقاضای زمانه غافل.

شعر

درین زمانه که بردوست اعتمادی نیست کجا غره توان گشت بگفتهٔ دشمن

وشاعر دیگر میگوید شعر:

جامه ات زین خم نمی آید بیرون هربار سرخ رنگها دارد جهان مغرور آرایش مباش

مختصر کلام همان شخص صاحب اعتبار و محرم راز با اخلاص سردار محمد یعقوبخان که ازاعتبار بسیار خط خوفیهٔ خودرا سردار مذکور بوی سپرده درهرات بجهة سردار محمد ایوبخان وخدمتگاران فرستاد شخص مذکور درجادهٔ نمك حرامان قدم زده بدون واسطه بحضور سرکار اقدس آورده خط خوفیه را منظور کرد وزودتر ازحضور مرخص شده آوازه درانداخت که درارغنده خط بدست کارگذاران سرکاروالاتبار افتاد چون قضیه برعکس افتاد ملازم صاحب اعتماد خط بر نمك حرام پراگنده احوال خودرا بحضور سردار محمد یعقوبخان رسانیده رویداد گرفتاری خط رادرارغنده بدست ملازمان سرکار بازگفت و بخدمت سردار مذکور خودرا فدایی شمرده ترغیب زودتر برفتن کرد وعرض کرد که غلام خدمتگارم چنانچه خیر میدانم که زودتر ازین شهر پرفتور برآمده بجانب هرات راه سپار شویم سردار فلك زده ازین حادثه بیخبر که فتنه انگیز وفتنه خیز وبربادی سردار مذکور خود همین شخص

پلید است اضافه بران سخنهایی اوراحق وصدق دانسته ازوی خورسندی ورضامندی نمود مختصر سخن سرکار خدا جوی از کمال بزرگی خط سردار محمد یعقوب خان را از نظر گذرانده آشکار نکرد وپنهان داشت لاکن متوجه حرکات سردار مذکور از بیشتر بیشتر شدند وسردار محمد یعقوب خان شب وروز ازین حادثه که خط بدست افتادما بین خوف و رجا بسر میبرد و معالجهٔ دردخودرا نمی یافت اعنی فرصت فرارشدن میسر نمیشد ازین روی بسی غمگین بود و ساعت بساعت اختیار رفتن داشت چنانچه شب پنجم اسپان خودرا درشب نعل بندی فرمود وبخاطر داشت که فردا باید خوفیه روانه هرات میشویم اما ازین غافل که ازمعتبران حضورش لحظه بلحظه اخبار را بحضور سرکار میرسانند وهمه وقت پهره دار مامور بودند ومحافظت مینمودند که حرکت نکنند وفراری نشود باری چون شب گذشت وفردا سردار محمد یعقوب خان وارد حضور شد سلام کرده ایستاد بندگان اقدس بعد ازساعتی مرحمت کردند که دیشب بچه اراده بکدام خیال فاسد اسپان خودرا درشب نعل بندی نمودند مقصد ازین نعل بندی چه بود سردار محمد یعقوب خان درجواب سرکار عرضداشت نمود که بسیاری اوقات اسپان خودرا درشب نعل بندی نموده ام بلکه بحضور سرکار والاهم این قاعده غلام ظاهر است بعد بندگان اشرف خط اسمی سردار محمد ایوب خان را بدست سردار محمد یعقوب خان دادند وسوال کردند که ازچه سبب اینخط را بهرات می فرستادید وچرا بخیال شورش افتاده اید وبازمیخواهید که عالمی را برباد بدهید و قصد قتل کدام یکی را بخاطر گرفته اید این چه غوغااست که شمارا دست داده وازچه باعث بندگان اقدس را آسوده نمیگذارید بعد ازان حرکات هرات را یوماً فیوماً ومجلس بمجلس که ازسردار محمد یعقوب خان صادرشده بود بازگفتند ودلیل وبرهان برای سردار مذکور نشان دادند لهذا چون کار برسوائی انجام یافت وطشت ازبام افتاد جای سخن کردن باقی نماند سردار محمد یعقوب خان بغیر از سکوت چاره بخود ندیدند سر بزیر افگندند وجوابی نگفتند این بود که غضب برطبیعت سرکار مستولی گردید ولرزه باندام مبارکشان افتاد برآشفتند وازروی غضب امر کردند که درسراچه بغل حرام سرای محبوس کرده احدی رانزد یك وی نگذارید ودوخانه را تار یك سازید که اصلا روشنی نتابد وعرسی ودرهای خانه راکل میخ کنید وشرط احتیاط بجا آرید بدون از امری ضروری که ازدر برآمده وپهره دار باو باشد دیگر نگذارید که ازدرون خانه قدم بیرون گذارد وچنان دربارهٔ محبوسی مذکور سخت گیرید وبزحمت گرفتار سازید که تاقدر عافیت ظاهر گردد واحسان پدر هویدا شود زیرا که ازبخت برگشته گی وفلك زدگی چه زحمتهای کلی که بسرکار والارسانیده خصوص مرگ سه نفر که سه رکن دولت وبازوی بندگان اقدس بودند چه نحو بقتل رسیدند وچگونه داغ بردل سرکار نهادند اکنون کج رفتاری وکج روشی تعلق ببزرگی وشاهزادگی ندارد. نادر افشار که صاحب سلطنت شد وبفضل خداوند اقلیمها کشاد حکومت ایران را کماکان به پسر بزرگش عطا فرمود وتاج سلطنت برسرش گذاشت عاقبت فرزند بقتل پدر کمر بست ودرجنگل مازندران بامر مذکور به تفنگ زدند زخمی شد وخداوند نخواست که مقتول شود تااینکه نتیجه کج رفتاری خود مذکور را بفرمان پدر از دوچشم عاجز کرد ظاهر است که سردار محمد یعقوب خان

هم زحمت بدطینتی خودرا باید بکشد تا بداند که بدی چقدر نتیجه بدی پیش می آرد.

شعر

تو چاهی کنندهٔ در دل که خلقی را در اندازی نمیترسی از ان روزیکه خودرا دو میان بینی

وشاعر دیگر میفرماید:

با خود کج و با ما کج و با خلق خدا کج آخر نشوی راست بگو تا بکجا کج

خلاصه کلام بهمین منوال که تحریر شد سردار مذکور بقید و بست سخت گرفتار گردید ومحبوس بزحمت شد لاچار تن بتقدیر خداوندی درداد و بمنزل تاریك آسوده نشست باری بعداز محبوس شدن سردار محمدیعقوب خان از حضور فیض ظهور بندگان سرکار ایشك آقاسی شیردل خان وسردار شاه پسند خان ویکی دو نفر بزرگان دربار مامور هرات شدند وفرمان تسلی خاطر بجهت سردار محمدایوب خان وبزرگان حضور سردار مذکور ازحضور بندگان اقدس داده شد وایشك آقاسی شیردل خان را سفارش فرمودند که سردار محمد ایوب خان خورد سال است مبادا خوف غالب شود بهر صیغه باشد تسلی بدهید واز حضور سرکار امیدوار نوازش ومهربانی بدارید وچنان کنید که آسوده خاطر عازم حضور شود وخوف ندارد احیانا هرگاه خیال حکومت هرات داشته باشد باتفاق سردار شاه پسند خان مامور هرات بدارید که بصلاح وصوابدید سردار شاه پسند خان که شخص بزرگ است حکومت ورزند اشخاصی که بحضور دارند ملاحظه کنید که چه نحو مردمان اند هرگاه خیرخواه ودولت خواه واشخاص خدمت گذارند نگاهدارید و الا بحضور بندگان سرکار بفرستید مختصر کلام این بود که ایشك آقاسی شیردل خان وسردار شاه پسند خان عازم هرات شدند تا اینکه بحدود هرات داخل شدند سردار محمدایوب خان که قبل ازین بمعرفت شاطر سردار محمد یعقوب خان که از کابل چاپاری خبر به هرات رسانده بود وواقف بودند فوراً آدم فرستاده امر کردند که محبوس وارد داخل شهر هرات کنند خصوص ایشك آقاسی شیردل خان را با دیگران بدون از سردار شاه پسند خان زحمت وزجر بدهند و بزحمت تمام داخل شهر هرات بدارید تا عبرت خلق الله گردد چنانچه بهمین زحمت ایشك آقاسی شیردل خان را وارد بشهر هرات نمودند و سه روز درهرات محبوس وار نگاهداشتند ثانی بمصلحت دید بزرگان حضور خود سردار محمدایوب خان درطائفهٔ جمشیدی که خان آقای جمشیدی خسر سردار محمد یعقوب خان بود وبحضور سردار محمد ایوب خان خیلی عزت داشت وازخود می دانستند ایشك آقاسی مذکور رامحبوس فرستادند ودر قید و بست مذکور سفارش فرمودند اما سردار شاپسند خان را درشهر بحضور خود نگاهداشتند و زحمت نرساندند لهذا چون کار بدینجا رسید بعد ازان به تهیه و تدارك لشکر کشی شده در حدود پل مالان خیمه و بارگاه برپا کردند انتظار ورود لشکر کابل بودند اضافه بران دو کندك پلتن ویك رساله مکمل اسباب و شش عراده توپ جلوی بسرکردگی کاهوس خان جرنیل که غلام سردار محمد یعقوب بودند در حدود سبزوار فرستادند که از دشمن با خبری کرده یومیه اطلاع بدهند باری چون خبر محبوسی ایشك آقاسی شیر دل خان در کابل بحضور بادشاه اسلام پناه رسید بحیرت فرو رفتند و سردار محمد یعقوب خانرا نفرین کردند زیرا که ایشك آقاسی مذکور بحضور پادشاه شخص بزرگی بود و سزاوار اینطریقه بی عزتی نداشت بعدازان

بامر بندگان اقدس دوازده هزار فوج مکمل از توپخانه و پلتن و رساله و خاصه دار بسرکردگی حسین علیخان سپه سالار و مستوفی حبیب الله خان مامور هرات شده بسرعت روانه شدند و بنابر امر سرکار در رفتن و تلاش منزل زدند و کوشش خودرا بهرات رساندن سعی بلیغ نمودند که زود تر وارد هرات شوند و سردار محمد ایوب خان را تسلی خاطر بدهند که پراگنده نشود تا اینکه وارد فراه شدند در آنجا خبر یافتند که لشکر هرات در حدود سبزوار بسر کردگی کاهوس خان جرنیل استقامت دارند و انتظار ورود دشمن میباشند حسین علیخان سپه سالار از شنیدن لشکر سبزوار فوراً از فراه حرکت کرده بتلاش تمام روانه هرات شدند لاکن از کمال هوشیاری و نمك خوارکی عریضه بحضور سردار محمد ایوب خان فرستاد تسلی دادند ای شاهزادهٔ بلند اقبال در خصوص محبوس شدن ایشك آقاسی شیردل خان که تقدیرات ازلی رفته بود پراگنده نشوید و خودرا دربدر و پریشان نسازید هرچند ایشك آقاسی مذکور سزاوار اینگونه ذلت نبودند ظاهر است که از مردمان کم عقل و نادان این حرکت صادر شده و جناب شاهزاده والا جاه را فریب دادند اما دانسته باشید که بندگان اقدس باین حرکت که از مردمان دیگر صادر شده بجانب شما غضب نکرده و نمی کنند این غلام فدوی که جان نثار دولت بوده و میباشم رضا نمی دهم که بندگان شاهزاده عالی بغیر حق دربدر شوند و شاهزادگی را برباد داده فراری شوند عریضهٔ غلام زا بکمال صدق و صداقت غلام دانسته آسوده خاطر باشید وازهرات حرکت نفرمائید که غلام خیرخواه و جان فشان صمیمی بوده و میباشم از درگاه خداوند امیدوارم که جناب شاهزاده بلند اقبال صاحب حکومت هرات کما کان باشند والسلام مختصر کلام عریضهٔ سپاه سالار در هرات رسیده از نظر سردار محمد ایوبخان و بزرگان در بارشان گذارش یافت ازینطرف خبر ورود لشکر کابل اشتهار یافت و کلیهٔ مردم هرات اطلاع یافتند ازین رهگذر اعتبار سابقه بسردار محمد ایوبخان باقی نماند و بعد پنجنفر بزرگان دربار را جمع کرده کنگاش نمودند و سردار محمد ایوبخان بیان فرمودند که ای نمك خواران رویداد کما حقه ظاهر است اکنون فکر کنید و ملاحظه بدارید که چه باید کرد یومیه به چشم سر می بینید که در کار حکومت بندگان ما تنزل پیدا می شود و خرابی دست میدهد اضافه بر آن عریضهٔ سپاه سالار را فکر کنید که راست است یا کذب بهر عنوان شما پنجنفر که شریك هستید بدرستی متوجه شده سخن را بیکجا قرار بدهید زیرا که دشمن گلوگیر است میبادا که همین فرصت از دست برود و بچنگال دشمن گرفتار گردید.

شعر

فرصت غنیمت است عزیزا در این چمن　　فردا چو برگ گل همه برباد میرویم

لهذا بزرگان دربار و معتبران حضور بجز فرار شدن دیگر علاجی باین درد و درمانی باین مرض نیافته و آشکار متفق القول عرضه داشت نمودند هنوز سردار مذکور و بزرگان دربار در اندیشهٔ چون و چرا بودند که ناگاه خبر جانسوز دولت برباد کن رسید خان آقای جمشیدی که دولت شریك سردار محمد یعقوب خان بود ند و سرداران مذکور نامبرده را خدمتگار صادق میدانستند از کمال صداقت

بندگان اقدس که خدمات محرر کتاب را منظور کردند ونوازش شاهانه فرمودند بعد
درمجلس خاص وعام به آواز فصیح بزبان گهر بار دررآثار جاری نمودندکه این شخص
که حضور دارد فرستاده لوی ناب خوشدل خان است البته بخدمت حضور لوی ناب
مامور است و قابل این خدمت بزرگ دانسته لوي نایب صاحب باتفاق تارتقی بحضور
بندگان اقدس فرستاده چنانچه از خدمات خود خاطر خطیروالارا خورسندگردانیده
پس درین صورت ظاهر شد که هرگاه لوي ناب سزاوار ملك داری ولایق خدمت
گذاری نمی بود این نحوخدمتگار را چگونه میشناخت واز کجا بدست می آورد
وصاحب اختیار را اینقدر تارتقی بزرگ میکرد محمد عمر برادر لوی ناب
با تارتقی همراه بودچرااختیار تارتقی را با برادرخودامرنکردو برادرخودرا سزاوارخدمت
حضورندانست مقصد بندگان اقدس اینکه دربعضی اوقات بعضی اشخاص فتنه انگیز بحضور
سرکار لوی ناب را بلفظ افغان خطاب میدارندو برخی اوقات غمازی کرده می گویند که ملك
داري کار بزرگ است عقل کامل وشخص عاقل وزگی می خواهد ولوی ناب با وجودی
که بحضور عمرگذرانده ملك داری نکرده وازعهده سرشته داری ملك که کار بزرگ
است بر امده نمیتوانند لاکن بندگان اقدس از مدعای غمازان که لفظ افغان
می گفتند می دانستند که مقصد غمازان چیست حال همان اشخاص حاضراند ودراین یکماه
بکمال اینقدر تارتقی بزرگ وخدمتگارش ملاحظ نموده اند هرگاه لوي ناب ازعهده
خدمت گذاری وسرشته داری ملك برآمده نمی توانست وافغان کوهی می بود پس دراین
صورت چگونه خدمات بزرگ ودولت سرکار را سرشته کرده منظور حضور می کرد
واین شخص رموزفهم راچگونه پیدامی نمود ومامور خدمت می فرمود چنانچه هفت ساله
تارتقی نائب محمد علم خان درنزد تارتقی لوی ناب جزوی شمرده نمی شود افضل
از آن اشخاص بزرگ یك عریضهٔ خود را از حضور گذرانده نمی توانند وملاقات
پادشاهی نمی گذارد که سخن کنند چه نحوشد که این شخص کوچك یکماه پیشتریومیه
تارتقی خود را از حضورگذرانده خوفی بخاطرش نرسید وخورسندی سرکار دریافت
وخاطر اقدس را مایل بجانب خود کرد که کدورت از
خاطر والامحوشد اکنون کارگذاری وخدمتگذاری لوی ناب بحضور اقدس منظور
است وسزاواراضافه براین حکومت دارند بعدازین دربارهٔ لوی ناب خوشدل خان
احدی سخن نکنندکه موجب کدورت سرکار است خلاصه کلام هر چنداین فقره اظهار
کردن سزاوار نبودلاکن باعث سرزنش اشخاص فتنه انگیز و مرحمت شهریاری دربارهٔ
لوی ناب صاحب محرر کتاب تحریر کردم که همه وقت رفتار افغانستان در بارهٔ همدیگر
چنین است ونفاق رادوست میدارند هرچندکه سخن بدرازکشید و مطلب دور افتاد
اکنون قلم دو زبان را ازین گفتار باز داشته رجوع بمطلب داریم لهذا روزی بندگان
امیرشیر علیخان بعدازمرگ ولیعهد در مجلس عام بزبان فیض آثار جاری فر مودند که
از مرگ ولیعهد بندگان سرکار آنقدرکدورت ندارد که قبل ازوفات مذکور که هنوز

چون از ورود لشکر فرنگی بندگان اقدس آگاه شدند بغم فرو رفتند
اشخاص حضور را از وزیر و دبیر و بزرگان دربار متفق الکلمه
عرضه داشت کردند که فدایت گردیم فکر و اندیشه ملال خاطر است
و بفکر و تدبیر کار از پیش نمیرود بغیر از کار جنگ و شمشیر کج دیگر علاجی ندارد زیرا
که کار جنگ آماده شده وانگلیس بقصد انتقام عازم کابل است هرگاه توانند
وممکن باشد باید که قصاص از مردم افغانستان بگیرد وسر موئی در قصاص گرفتن تقصیر
نکنند ازان سبب که کنصر دولت مذکور از دست مردم افغانستان بقتل رسیده هرگاه
چنین نکنند بدول های خارجه زبون وذلیل شمرده میشود همان بهتر که دولت خدا داد
بزودی امر فرمایند که لشکرهای ظفر شکوه آماده وتیار باشند که با دولت انگلیس
در وقت جنگ کم وکاستی نداشته باشیم باقی بندگان سرکار مختارند لاکن سرکار
امیر محمد یعقوب خان که مدت چهار سال محبوس بودند وقدری از چشم کم بین شده وهنوز
از تخت نشستن شان اندك روزی گذشته بود بلکه مردمان حضور را کمتر میشناختند
بنا بران عرضه داشت اهل دربار وبزرگان حضوررا منظور نفرمودند وصرفه درجنگ
ندیدند وسخن وزرا که ترغیب بجنگ کردند ودلیل وبرهان گفتند سودمند نشد چنانچه
لشکر های کابل را شش ماهه تنخواه داد مرخص خانه وماوای شان کردند وخودسرکار
با چند اشخاص حضور باستقبال فرنگی درحدود شترگردن روانه شدند ودر منزل مذکور
با افسر فرنگی ملاقی شدند وملاقات نمودند دوساعتی صحبت دوستانه کردند بعد بخیمه جداگانه
امر نمودند امیر مذکور چون وارد خیمه شدند فوراً از لشکر فرنگی یك کمپنی پلتن
گرد خیمه امیر افغانستان راگرفتند ومحبوس فرمودند چون این خبر بکابل رسید بعد از
آن لشکری بی افسر وافسر بی سر وفقرای خودداری ازهر کوچه وبازار وازهر دروگذر بیرقی
برپا کرده سپاه وفقراء بدون سرکرده وپادشاه باستقبال فرنگی درحدود چهاردئی
دهات چهلدختران بجنگ رفتند وبا صدای وهنوی وباجلال وکمان صفها راست کردند
وطایفه بطایفه حد بحد تقسیم شدند وهمه چون شیرغران وببریان واژدهای دیان انتظار
لشکر فرنگی بودند تا اینکه لشکر انگلیس چون بلای ناگهان ازدور نمایان شدندودر
مقابل لشکر اردل کابل رسیدندوجنگ پیوستند وسوزش انداختند وغوغا برپا کردند
لاکن مقدمه جای دره وجای تنگ بودو لشکر اسلام بی نظام ودر بین دره بجای ضیق لشکرگاه
کرده بودند ولشکر کفر با توپهای آتش نفس دربالای کوه وجای فراخ بدرجهٔ بلشکر
اسلام آتش فشانی کرده ازهرطرف توپ میزدند ولشکر کابل را بقتل میرسانیدند چنانچه
بیك ساعت دوداز نهادشان برآوردند وازکشته پشته ها ساختند اما از باعث نام غزا لشکر
اسلام طاقت کرده بجنگ مردانه میکردند خصوص توپهای لشکر اسلام که پیش از
وقت در بعضی تپه ها جا کرده بودند درقتل لشکر کفر بمردی کوشیدند وداد مردانگی
دادند لاکن حیف از بعضی اشخاص چندین که دین را بدنیا فروخته رهبر لشکر کفر شدند
وکافر راخوفیه راه بلدی کرده بالای کوها برده سرکوب اسلام کردند و درقتل لشکر
اسلام کمربسته کفر را از خود خورسند نمودند کار لشکر اسلام جا بی رسید که بیك توپ

فرنگی که چره پر کرده میزدند کلیه بقتل میرسیدند زیرا که درهٔ حدود چهل دختران جای تنگ ولشکر اسلام در بین آن عاقبت قلیلی باقی ماند لاچار فراری شدند وراه کابل پیش گرفتند لهذا این قتل وقتال اسلام ازسه وجه پیش آمد اول ازسوء تدبیر پادشاه که خود رادست بسته بدشمن داد ودویم لشکرهای نظامی راکه جنگ دیده بودند وتدبیر جنگ را می دانستند تنخواه داد مرخص خانه وماوای شان نمودند سیوم مردمانی که کمر بغزا بسته بجنگ آمدند ازتدبیر جنگ خارج بودند درون دره جا گرفتند واز تقدیرات ازلی بقتل رسیدند هرگاه افسر جنگ دیده می داشتند شاید چنین نمیشد بهر حال سخن بسیار است وقدری اشکال دارد والا تحریر می کردم هرگاه از سر چشمه آب لای نمی شد ولشکر اسلام مکمل می بود ومردم غزا کننده همراه می شد بشرط سرکرده بزرگ امید فتح وظفر بود مختصر کلام چون لشکر اسلام شکست یافتند وفراری شدند هزار زحمت وجر سیقل خود را ازتوپ وتفنگ فرنگی نجات داده روانه کابل شدند روز دیگر لشکر فرنگی فوج فوج باقاعده وقانون ازدوجانب یکی ازطرف کوه شیر دروازه ودیگری ازرای راست عازم شهر کابل شدند لشکر اردل پراگنده احوال بی سرو افسر کابل ازهرجانب خصوص از بالای کوه آسمائی با لشکر فرنگی ازده بجه روز تانماز شام مقدمه کردند وجنگ پیوستند عاقبت فراری شدند ومتفرق شده راه منزل ومکان خود پیش گرفتند بعدازان لشکر انگلیس درشهر کابل داخل شده درشهرنو فرود آمدند همان شهرنو که شیرپور نام دارد وسرکار امیر شیرعلی خان بشوق تمام تعمیر کرده بودند .

(رباعی)

هرکه آمد عمارت نو ساخت　　رفت ومنزل بدیگری پرداخت

وان دگر پخت همچنان هوسی　　این عمارت بسر نبرد کسی

اکنون قدرت کامله خداوندی را مشاهده باید کرد که سرکار امیر شیر علی خان شهرنو بسازد وبارزوی خود نرسد در لشکر انگلیس بقصد انتقام داخل کابل شود وخواسته باشد که اسلام را قتل کنند قلعه که گویا سد سکندر مستحکم باشد خداوند بوی لایق به بیند که محافظت اوشود ظاهر است که پروردگار عالم رب العالمین است باری چون انگلیس درشهر فرود آمد امیر محمد یعقوب خان را درتپهٔ مرنجان که نزدیك فرنگی بود جا داده خیمه زدند ومحبوس وارنگاه داری میکردند لاکن ازروی تدبیر که دوست ودشمن را بخود معلوم کنند امر کردند که هرگاه شخصی پنجوده بیازدید پادشاه خود بروند ومانع نیست تا ازنیم ساعت اضافه توقف نکنند مردمان کابل ازشاه وگدا که ازمکر کافر بی خبر واز عقل کامل بی بهره ازصبح تاشام فوج فوج بولك بولك بحضور سرکار بی طالع رفته ملاقات می کردند وصحبت می داشتند وبازگشت می کردند چنانچه یکهفته بهمین منوال گذارش یافت اضافه براین ازقندهار خبر رسید که لشکر فرنگی درقندهار بدون جنگ وجدال داخل شد وقندهار را تصرف کرد بعد ازان فرنگی ازخزینه ودفینه واسباب دولتی که درکابل موجود بود بتصرف خود درآوردند وجبه خانه های که درمدت سلطنت سرکار امیر شیرعلی خان بصد آب

وتاب که از جبه خانه های دولتی افضل وبهتر ساخته شده بود همه را آتش زدند و برباد دادند وبالاحصار کابل که قتل کمناری شده تقصیری نمودند چنانچه باخاك زمین یکسان کردند وخلقی را بی خانمان ساختند چون از خرابی بالاحصار فارغ شدند بعد از ان امیر محمد یعقوب خانرا با عیال واطفال بجانب هندوستان محبوس وار فرستادند چون ازین امورات فارغ گردیدند رجوع بقتل مردم کردند اول شخصی را که از بزرگان بقتل رساندند سردار سلطان عزیز خان بود که بدار زدند زیرا که در تپهٔ مرنجان حضور سرکار رفته وسرکردهٔ غازیان چهل دختران سردار مذکور بودند بعد آن بقتل خورد و بزرگ اراده کردند و بهرجا که کل داردیدند بنام پلتن اردل شهید می‌نمودند و می‌گفتند که کمناری بها پلتن اردل بقتل رسانده بدیگر مردم خصومت نداریم هرجا قاتل کمناری را بدست آوریم بقتل میرسانیم لاکن بهانه می‌کردند وقتل اسلام را کمر بسته داشتند چنانچه قتلی وقتال شان ازحد گذشت وظلم هندی را افزون کردند کار بجای رسید که چوره ها که کمترین خدمتگار لشکر فرنگی بودند در بازار ها یکی بدیگری طعنه میزد که توهم کاری دیگری بارخود را خطامی داد و می‌گفت اینهم کاری چون کار ظلم ازحد گذشت وفغان از مردم برآمد بعد از ان مردم افغانستان کمر بمردی بستند وغیرت دامنگیر شد باطراف کابل دور ونزدیك نامه فرستادند وخلق افغانستان را خبر دادند وترغیب بغزا نمودند چنانچه ازچهار جانب خلق عظیم کمر بسته بغزا آمدند وشورش انداختند کابل واطراف کابل از مردم غازی پر شد و یومیه با لشکر انگلیس مقدمه می نمودند وجنك مردانه می کردند وچندین درجه شکست می یافتند وچندین نوبت فتح می‌نمودند وروزی نبود که لشکر فرنگی آسوده باشد گیرو دار مردم غازی تمامی نداشت وباکی از شکست خوردن نداشتند چنانچه امروز شکست می خوردند فردا حاضر بودند لشکر فرنگی بحیرت مانده بودند بهمین منوال مدتی گذارش یافت تا اینکه لشکر فرنگی درقلعه شیرپور حصاری شدند چنانچه شب و روز شان بسختی می‌گذشت قضا را مردم هزاره حدود غزنین که سابقه باطایفه افغان آنجا خصومت داشتند درینوقت شنیدند که مردم غازی محله چنداول شهر کابل را تاراج کرده عیال و اطفال شان را باسیری برده اندازان روی که شیعه همدیگر بودند طایفه هزاره کمر بسته بمردم افغانیه حدود غزنین چپاول زدند جنگ انداختند وعیال واطفال شان را اسیر کردند قلعه های شان را خراب کردند وآتش زدند وراه اوطان پیش گرفتند چون آنخبر بمردم افغانیه درکابل رسید دود از نهادشان برآمد ازباعث ناموسداری ترك غزا گفته بجانب وطن رفتند و با مردم هزاره مقدمه کردند و قصاص گرفتن عاقبت صلح نمودند لاکن رفتن افغان جانب غزنین بمردم غازیان کابل شکست فاحش پیدا شد ومردم غازی متفرق شدند باردیگر فرنگی حیات تازه یافت وصاحب حکومت شدند بطریق سابق بمردم کابل ظلم نکردند ومرور ومواساد نمودند ورفتار نیکو پیش گرفتند واززیری کردند چنانچه رجوع به آبادی کردند ومردم کابل را گرفتار آبادی کردند چندی بهمین منوال گذارش یافت و فرنگی آسوده خاطر گذرانده اتفاقا باردیگر شورش شد و از هر جانب غازیان با غیرت پیدا شدند وافزون از سابقه وارد کابل گردید وبا فرنگی جنگ انداختند وجدال کردند و دوباره فرنگی را احصاری کردند

ازعقل کامل وتدبیر عاقلانه که شخص کهن سال دور اندیش بودند اروسیه را درلب دریا معطل کرده بحضورسرکار امیرشیرعلیخان عریضه کردند وعرضه داشت نمودند که دولت اروسیه ازدولت خداداد دوراست ازاین آمدن فریبی دارند و فریبی بکار می برند ظاهراً بخاطر غلام میرسد که دولت خداداد راباد ولت انگلیس که سال‌ها روش دوستی دارد بکدورت می‌اندازند چنانچه در زمان امیرکبیر هم چنین فریبی بکار برده بودند .

بهتر انست که امر فرمائید تا جواب صریح داده داخل ولایت نکنیم وار دریا با ینطرف نگذاریم زیراکه بار ها از زبان امیرکبیر بکرات و مرات شنیده داریم که دشمنی انگلیس بهتراست ازدوستی دولت اروس ازان سبب که دولت انگلیس گلوگیراست این بود که فرمان کابل از حضور سرکار رسید امر شده بود که خطا رفته اید دولت اروسیه بزرگ است دولت خداداد واقبال پادشاه قوی بنیاد که باهم چنان دولت بزرگ که مشهور آفاق است رابطهٔ دوستی پیداشود اضافه بران ازرابطه یافتن دولت اروسیه البته دولت انگلیس خوف کلی بخاطر میرساند واضافه بر اضافه بدولت خداداد رابطه درستی کرده بیشتر ازپیشتر خوشامد خواهد کرد. بود فرمان به شخص بزرگی امر کنید که بعزت تمام داخل مزارشریف بدارند ودرعزت داری شان سرموی تقصیر ندارند وتغافل نورزند باری حسب الفرمان سرکار اروسیه وارد مزار فیض آثار کردید ویومیه در مهمان داری شان افزوده میشد لاکن لوی‌ناب صاحب دلگیر وپریشان بودند عاقبت بار دیگر عریضه فرستادند ومرحمت‌های امیرکبیر را که در بدی دولت اروسیه سخن می‌کردند در عریضه درج کردند وتکرار عریضه نمودند که فدایت شوم بادولت اروسیه رابطه نکنید که سود نمی بخشد وشکست دولت خودرا خواهان نشوید که دوستی دولت مذکور خرابی دولت وبربادی سلطنت افغانستان است ودوستی قدیمی خود را ازدولت انگلیس بربادندهید وبرهم نزنید که فرموده امیرکبیر همین است وسزاوار است بدولت افغانستان که دوستی وپیوند داشته باشد وازدوستی دولت مذکور فائدهٔ کلی بدولت خداداد رسیده و میرسد وبرعکس آن هرگاه بدولت اروسیه رابطه شود ضرر پذیراست وظاهر است که ضرر عاید میشود ازبرای خدا احتیاط کنید که غلام فدوی دانسته عرضه داشت میدارم باقی بندگان سرکار مختارند ولاکن عقل غلام تقاضا می کند که بامر بندگان اقدس واپس ازدریا بگذرند وعازم دارالسلطنه شهرکابل نشود مختصر کلام بعد ازعرضه داشت لوی‌ناب صاحب ازحضور سرکار فرمان رسید که عقل شما را حکومت ترکستان بربود وزایل کرد مگر نمی‌دانید که هرعصر وزمان تقاضای دیگری دارد ورفتاردیگر البته بندگان اشرف اقدس هم شاید فکری داشته باشد باردیگر عریضه دراین خصوص نکنید که موجب کدورت بندگان اقدس می‌شود وفوراً سرشته اروسیه را بخوبی ودرستی نموده بدارالسلطنت کابل حضور سرکار بفرستید چنانچه حسب الامر سرکار افسران اروسیه عازم کابل شدند وبحضور پادشاه قوی شوکت رسید ملاقات کردند وازحضور فیض ظهوراعزاز واکرام ونوازش دیدند وچندی درکابل توقف کردند وبعزت ازحضور پادشاه ذوی الاقتدار مرخص شدند

گردید چنانچه از تفضلات الهی همان دولت اروسیه که بدولت سرکار امیر شیرعلیخان رابطه دوستی یافته فخر می‌کرد و بندگان سردار عبدالرحمن خان را ذلیل دانسته محبوس وار تاشکند فرستاد درانیوقت که قضیه برعکس افتاد واقبال بندگان عالی ترقی کرد بحضور سردار عالی آمده التماس بسیار و عذر فراوان نمودند وخواهش کردند که هرگاه زودتر مع الخیرعازم وروانه افغانستان شوید خورسندی دولت اروسیه ازحضورجناب شما بسیار است زیراکه دولت سرکار امیرشیرعلی خان تباه شد. ممکن است که دولت انگلیس حرکت کند وداخل افغانستان شود واز قرار قانون، حرکت دولت اروسیه جائز نیست وجناب شما پادشاه زادهٔ افغانستان می‌باشید و بمیراث حق دارید ملامتی بدولت اروسیه نمیرسد زیراکه فوج انگلیس که سابق وارد کابل شده ازدست غازیان پراگنده شده مبادا از طرف دولت فرنگی شخصی مامور سلطنت شود بعد ازان گرفتن افغانستان دشواراست. از انجام جبا خانه ازتفنگ وکارطوس وغیره واز خزانه عامره واُجه نقد هرقدر بکار باشد خوفیه بگیرید وزود تر بجانب افغانستان روانه شوید که فرمایش عالیحضرت امپراطور اعظم وخورسندی امنای دولت همین است این بود که بندگان عالی مقدار ازتاشکند حرکت فرما شده بسرعت تمام و تلاش بسیار طی مراحل وقطع منازل کرده درحدود بدخشان رسیدند بعد از ورود بدخشان در جمیع افغانستان آوازه درافتاد ودوست و دشمن آگاه شدند بعدازان ازدریای آمویه گذشته وارد رستاق شدند اندك روزی در رستاق توقف کردند لاکن میربابا خان که در آنوقت حاکم رستاق بود از بخت برگشتگی درعزت داری بندگان عالی نکوشید و در ذلت شان کوشید و خاك عالم را بسر خود پاشید که انشاء الله تعالی در وقتش تحریر کرده می‌شود. خلص سخن در آنوقت که بندگان سردار عبدالرحمن خان در رستاق بودند نایب غلام حیدر وردك ازطرف امیر محمد یعقوب خان نایب الحکومهٔ ترکستان بود هرگاه خواسته باشم که شرح رویداد نایب مذکور را که خود محرر کتاب در ترکستان بودم تحریر دارم دفترها گنجایش نمیدارد دوفقره مختصرروید اد مذکور رادرقید قلم در آورده سر مطلب میروم فقرهٔ اول از عقل ودانش مذکور شمه تحریر شود: زمانی که وارد ترکستان شد و بر تخت حکمرانی نشست اینبود که طایفه وردك که قوم مذکور بود بهر فوج ولشکر که مامور بودند جمع آوری کرده پلتن علیحده ساخت و مامور حضور خود نمود لاکن افواج ترکستان از نایب غلام حیدر بیگانه شدند قضا را خبر رسید که دولت سرکار امیر محمد یعقوب خان بر باد شد و فرنگی کابل را تصرف کرد ازین واقعه مردم وردك که پست ترین طایفه افغان است بمراد خویش نایل شدند و نایل غلام حیدر که خود را سریر آرای ترکستان دید و باز خواست کننده بخود ندید از جادهٔ خود تجاوز کرد خصوص چهار نفر وردك موی دراز خود را ولی عصر وزمانه قرار داده نایب غلام حیدر را یکصد ساله حکمرانی ترکستانرا بخشیدند وخطاب نایب امام آخرالزمان کردند واز طریقه کرامات چندین غزا هارا بوی امر فرمودند تا زمانیکه

کردند وخود بندگان سرکار باعیال واطفال و بزرگان حضور ومشیران نزدیك و ور
ووزیران دربار وسرکردگان کاردار جمله شان بازن وفرزند عازم ترکستان شدند
وازمردم کابل دادخواه بودند و فرمان کردند که رفتن سرکار مقصد از تاشکند است
ودرتاشکند رفته باکنیرال کپورنا طرکه یارم پادشاه می نامند گفتگوی دولتی با دولت
انگلیس باتفاق دولت اروسیه میدارم وبقرار قانون بامرامیر اطوراعظم دولت انگلیس
را ازولایت افغانستان بیرون کرده وبادولت اروسیه آشکار دوستی می کنم وارسال ومرسول
میدارم بعدازان بفرصت بادولت انگلیس جنگ کرده بفضل خداوند انتقام کلی خواهم
گرفت بهرحال چون بندگان اقدس بابزرگان حضور وارد ترکستان شدند سه نفر از
جمله وزیران رابطرز دوستی وعنوان ایلچیگری بحضور کنیرال کپورناطر فرمان
فرمای ترکستان درتاشکند فرستادند وازورود تشریف آوردن خود در مزار شریف
اطلاع دهی فرمودند وخود سرکار اشرف اقدس نیزاراده رفتن ترکستان اعنی تاشکند
بخاطر مبارك داشتند چنانچه پیش خانه رابدروازه یخدان حسب الامر برپا کردند
ویکروز تشریف برده ساعت گرفتند لاکن قضا امان نداد .

فرد

هرچه دلم خواست نه آن میشود هرچه خدا خواست همان میشود

اکنون روزهفتم ازورود مزار شریف گذشته بود که اراده تاشکند نمودند روز
یازدهم بمرض نقرض که سابق گرفتار بودند گرفتار شدند روزنهم مرض رخت از جهان
فانی بربسته بدار البقای جاودانی شتافتند ودربست روضهٔ مبارکه که بجانب قبله مدفون
گردیدند اما لازم شد که از نفاق مردم افغانستان باید شمهٔ تکرارا عرضه بدارم زیرا که
آب وخاك افغانستان پروردهٔ نفاق است هرگاه چنین نباشد سرکار امیر شیرعلی خان پادشاه
خداجوی رعیت پرور سپاه نواز که چندین سال نوازش کرد ونمك داد وظلم نکرد هنوز
بخاك مدفون نشده وخلقی انبوه انتظار دفن پادشاه می باشند که بقدرت خداوند قیامت قایم
گشت ولشکرهای تخته پل ومزار شریف بلوا کردند ودرجوع بنمك حرامی نهادند وافسران خودرا
پراگنده ساختند بعضی را فراری کردند وبرخی را دستگیر نمودند لوی ناب خوشدل خان که
حاکم ولایت بردند بحرف سه نفرغماز فتنه انگیز محبوس لشکریان شدند لشکریان باختیار
خود افسروسرکرده مقرر ساختند وصاحب اختیار لشکر کردند وملك نام نهادند بعد از آن
ملك ها که خودرا سرکرده وبزرگ پنداشتند باصدنفر پلتن از تخته پل به جلال تمام
بمزارشریف آمدند .

وبدروازه حرم سرای عیال پادشاه که مادر ولیعهد بودند آمده سخن های زشت وناصواب
گفتند کار بلواء بدرجه بالا گرفت که شب اول دودانه شمع ازخوف جان که در شهر
شورش بود بالای قبر سرکار امیر شیرعلی خان روشن نشد افضل از ان چقدر بزرگان
ترکستان خواه ملکی خواه نظامی بودند خانهای شان بامر سه نفر غماز بتاراج رفت که
آثاری باقی نماند اینقدر خرابی که سلطنت پادشاه را برباد داده شد سبب این بود که لوی ناب
صاحب خوشدل خان بجز از خدمت پادشاه وخاندان پادشاه بدیگری خوشامد نمی کردند

محمد سرورخان را بحضور بندگان شهریاری فرستاد التماس ملاقات بسرعت نمودند تااینکه سرکار اقدس وارد کابل شدند ودرقلعه شیرپور باافسران دولت انگلیس ملاقات فرمودند عبارت ازیك ساعت ملاقات بود، بعدازان روز سوم لشکر فرنگی از شهر شیرپور بر آمده بجانب هندوستان باصد داستان راهی شدند وبندگان اقدس بفضل خداوندبولایت موروثی رسیده برتخت دارائی نشستند وسرنیاز بدرگاه خداوندبینیاز بسجدهٔ عجز وفروتنی گذاشته شکر گذار شدند .

شعر

چو نیت نیك باشد پادشاه را گهر خیزد بجای گل گیاه را
فراخی و تنگی نای اطراف ز رای پادشاه خود زند لاف

واستاد کامل می فرماید

فروزین مژدهٔ اقبال کزان سوء آمد دولت ز نشاط تهنیت گو آمد
گل بوی که باغ عشرت ازسر بشگفت می نوش که آب رفته در جو آمد

باب هفتم در ذکر سلطنت پادشاه جم جاه خورشید کلاه عدالت گستر رعیت پرور روشن کنندهٔ خطهٔ افغانستان سرکار امیر عبدالرحمن خان خلدالله ملکه وسلطانه در تاریخ سنه یکهزارو دوصدو نود و نه هجری تابغایت سنه یکهزار و سه صدو بیست و دو سال تمام مدت سلطنت سرکار والااتبار بیست و سه سال کامل .

رباعی

ساقی بیاکه یارزرخ پرده بر گرفت کار چراغ خلوتیان بازدر گرفت
هر بار غم که خاطرماخسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد برگرفت

واستاد دیگر فرموده چون سزاوار حضور سرکار والااتبار دانستم درج کردم

مثنوی

شهنشاه نظر سیر وخرد بخش جهان داروجهان گیروجهان بخش
خداوندا تو این شاه جوان بخت که آمد سایه اش پیرایهٔ تخت
ظلال چتر دولت بر سرش دار مراد هر دو عالم در برش دار

اکنون تحریر میدارم که در اول کتاب چندین رویداد وگذارشات وشجاعت ولشکرکشی ومقدمه جات بسیار که درزمان سلطنت سرکارمرحومی پدر بزرگوارشان وبعدازان سرکار امیر محمد اعظم خان ازبندگان سرکار بلند اقبال بظهور رسیده بود قبل ازین درقید تحریر در آورده بودم لهذا خواستم که در اخیر کتاب که نوبت سلطنت بنام نامی شان زده شد شمهٔ درذکرعدالت پادشاه عدالت گستر وشهریار رعیت پرور سرکار همایون فال وپادشاه نیکوخصال تبرکا داخل گذارشات بدارم. باری چون از تفضلات خداوندی ونیت خالص صاحب سریر خطهٔ افغانستان وتخت نشین ولایت موروثی گردیدند وسکه وخطبه باسم سامی شان خوانده شد بعدازان چندین مقدمه جات و چندین گذارشات که درمدت سلطنت شان بقوت وبازوی دلاوری دستداد واز تدبیرات شاهانه انجام یافت .

هر گاه جزء وار تحریر شود یك كتاب بزرگی باید تقریر كرد. اضافه بران محرر كتاب درزمان سلطنت سركار اقدس ازاول تخت نشستن بفضل خداوند تا خاتمه سلطنت ازتقدیرات ازلی ومقدرات لم یزلی كه چون وچرا را دران مد خلی نیست در صفحه جات تركستان بودم هرگاه دركابل حضور شهنشاه عالم پناه می بودم و بچشم سر ملاحظه می كردم آنزمان بدر جات تحریر می نمودم وایرادی باقی نمیماند هر چند شنیده داشتم نخواستم كه شنیده را بنویسند بدهم. ظاهر است كه: شنیده كی بود مانند دیده زیراكه مبادا كم وزیادی نوشته می شد وباعث ملامتی محرر كتاب می گشت اما حاجت بچون وچرا ندارد. رویدادی كه در افغانستان دست داده وگذارشاتی كه در زمان دولت خداداد صادرشده چه مقدمه جات وغیرآن اظهر من الشمس است وهمه به نیت حق طویت واقبال شهنشاهی انجام یافته وفتح های نمایان حاصل شده كه حاجت به تحریر ندارد لاكن محرر كتاب خواستم كه حسن كتاب را ظاهرسازم زیرا كه حسن طعام، نمك است وحسن كتاب هذا روشن كننده افغانستان سلطنت سركار صاحب شجاع وصاحب تدبیراست هرچند كه درزمان هر صاحب سلطنت قدری ترقی كرد اما از طفیل قدوم این پادشاه ظفرآثار بیك بارگی بفضل خداوند واقبال پادشاه روشن شد وظاهر وهویدا گردید چنانچه درجمیع دولت های خارجه همسر شد و همهٔ دول درمردی ومردانه گی وكمال شجاعت تصدیق كردند اكنون سخن بدراز كشید بیك مصرع استاد ختم داریم مصرع:

هرچه شاهان همه دارند تو تنها داری لهذا فقرهٔ چندی بطریق اختصار می نویسم تا بر عالمیان ظاهر وهویدا گردد و بدانند كه قبل ازین خطهٔ پاك افغانستان بچه منوال بی نام ونشان بود كه منظور هیچ دولت نمی شد وبه نظر احدی نمیرسید. نامی داشت ونشانش ظاهر نبود وحال از كمال عظمت سركار والا تبار وتدبیری كه شاهانه بكار برده شده چگونه نام ونشان یافت وبكدام درجه مشهور آفاق گشت. قبل ازین افغانستان دولت شمرده نمی شد وبشمار هیچ دولت محسوب نبود ودولت های خارجه اصلا منظور نمی كردند ونام نمی بردند احیانا اگر اسم افغانستان رابزبان جاری میكردند گویا طایفهٔ وحشی میگفتند وصحرائی نام می بردند خصوص شمشیر افغان ومردانگی افغانستان راجهالت ونادانی خطاب می كردند خلاصهٔ كلام صفت شان غیبت بود وغیرت شان جهالت اكنون ازطفیل قدوم شهنشاه رعیت پرور پادشاه عدالت گستر وكمال بزرگی وحشمت وتدبیرهای كامل حكیمانهٔ سركار ظل اله خطهٔ افغانستان وحشی طبیعت مشهورومعروف آفاق گردید چنانچه در جمیع جراید دولهای بزرگ ازفضل وهنر وشمشیرشان ثبت میدارند بلكه دول بزرگ بمثل دولت انگلیس وروسیه وغیره مشتاق دوستی شان میباشند ودوستی شان هرگاه میسر شود می بالند وبادولت های دیگر فخر می كنند چرا فخر نكنند وچگونه در جراید خود ثبت ندارند وتعجب ندارند سابق بر این ازجمیع كمالات وهنر وفضل بری می دانستند. ظاهر بود كه

چنین بودند زیرا که پرورش گر و تربیت کننده نداشتند وزیست وزندگانی شان
بی‌نام ونشان بود واز جمیع کارات روزگار بمثل ملبوسات ودیگر اشیاء خارج بودند
ومحتاج ولایت های دیگر. چنانچه بازحمت سفروخوف وبیم دزد ورهزن باقلیلی دولت
که‌داشتند بغیر ولایت رفته خرید می کردند وباهزار رنج سفرکردن وبیدارخوابی کشیدن
منزل میزدند تاخودرا بمنزل مقصود که‌وطن باشد میرسانیدند هم چنین پادشاه افغانستان
نیز بمثل فقراء خود محتاج توپ وتفنگ واسباب نظام داری کلیه بدولت غیروولایت بیگانه
محتاجی می کشیدند مقصد که دولت قلیل افغانستان همچنان که بی‌نام ونشان بودند در
جمیع امورات دنیوی همچنان بدولت غیر محتاجی میکشیدند امروز ازمرحمت پروردگاری
ونوازش پادشاه‌عادل وپرورش شهریاری که‌نظر ترحم دربارهٔ فقرای خود میدارد از
هراجناس خواه‌دولتی بمثل توپ وتفنگ وغیره وخواه اجناس فقرای که‌به کار فقراء
باشد وبفقراء لازم افتد در خود افغانستان بهم میرسد وموجود میشود وبخوبی میسر
میگردد زیرا که‌از کمال پادشاه رعیت پرور و عظمت شهریار عدالت گستر چندین
کارخانه جات معتبر ازهررقم اسباب واجناس دایرشده وبکمال آسانی انجام می یابد
وبمصرف ولایت خود شان میرسد که‌آثاری بدولت بیگانه احتیاجی نمی دارند بلکه
اجناس واشیای شان درخوبی ولطافت بی نظیر و از جمیع اجناس
دولت خارجه افضل تر ودر قیمت بی‌زحمت سفرارزان تربه اتمام میرسد چنانچه
جمیع دولتها تصدیق نمودند و تحسین کردند
ودر کمال مردم افغانستان دست‌ماندند چرادست نمانندوتصدیق نکنند افغانستان دولت قلیل
وذلیل خودرا محافظت کردندوکمال خودراظاهر نمودند بلی‌افضل‌تر اینکه سابق دولت
قلیل افغانستان بدولت بیگانه میرفت چنانچه ذکرشد امروز کمال عظمت پادشاه خداداد
ازدولت‌های بیگانه به لك هاوکروها دولت‌ومبلغ های خطیرداخل افغانستان میشودوبدولت
خداداد مذکور افزوده میگردد چنانچه سابق براین پسته وبادام وجمیع فواکه جات
دولت‌افغانستان به‌پست ترین بیقدری درولایت خودشان صرف می شدو حاصلی نداشت
که‌بفقراء فائدهٔ بخشد دراینوقت‌که خداوند عالم پادشاه بافضل و هنربمردم افغانستان
عطاکرداز طفیل قدوم‌مبارك شان‌وتدبیرات بزرگانه‌شان ونظر ترحم ومرحمت ومهربانی
وفقراءپروری که‌دربارهٔ خلق‌خدا مبذول میدارندسال بسال جمیع اشیاء فقرای افغانستان
بدیگرولایت های خارجه‌رفته به‌دولت های کلی ومبلغ های خطیر بفروش رسانده قیمت آن
داخل‌ولایت میشودو بدخل فقراءافزوده میگردد و دیگر پوست قرقولی‌که سابق براین
بدولت‌خود افغانستان صرف‌ومیل‌میشد وقرب‌ومنزلتی نداشت‌وبفقراء فائده نمی بخشیدامروز
عظمت شاهنشائی وفضل‌وکمك پادشائی بدرجه رسانیدکه بهزارخوبی‌ولطافت بهر دولت‌رفته
مبلغ‌ها حاصل می‌آرد‌ودر دولت‌پادشاه وفقراء افغانستان افزوده میگردد خصوص‌مصارف
پوست که‌کلیه به‌جانب ترکستان میرود‌وبه لك‌ها دولت فروخته قیمت‌آن داخل‌خطه افغانستان
میشودوفقراء کم‌دولت‌صاحب دولت میگردد اضافه‌بران ازسنگ‌لاجورد که‌ازکان بدخشان
برآورده بجانب ترکستان رفته‌مبلغ‌های خطیربفروش رسیده‌داخل‌خزانه افغانستان میشود
لهذاهرگاه این‌گونه گذارشات‌را درقید‌تحریر وترقیم‌بدارم ازکاغذوقلم‌فغان برمی‌آید

و بازهم انجام نمی یابد اکنون ازین فقره دست کشیده شمهٔ درمحافظت ولایت چه از طایفه شریر ودزد و رهزن واشخاص خون ریز و اوباش دیرینه که سابق براین درهر ولایت افغانستان بسیار بودند وسرشته وسامان نمی شدند امروز از فضل خداوند وکمال بزرگی وحشمت وجلال صلابت وسیاست پادشاه نوشیروان عادل از فرقه اوباش نامی ونشانی میدانست وعنقاوار پس پردهٔ کوه قاف عزلت گزین گشتند از فضل خداوند واقبال پادشاه عدالت پرور جمیع افغانستان از شاه وگدا ازخورد و بزرگ واز پیر و برنا درکمال آسایش وآسودگی می گذرانند وخلق خدا درمهد امن وامان بمنزل ومکان خود دردعا گوهی دولت خدا داد پادشاه خود اشتغال می دارند گویا دولت افغانستان درعمر چنین آسودگی وراحت را ندیده بودند چنانچه وقتی یك نفر تجار معتبر ازکابل وارد ترکستان شدو درمزار شریف باهم ملاقات نمودیم زیرا که سابقه رابطه دوستی با هم داشتیم محرر کتاب شبی به منزل خود تکلیف نمودم و با چند اشخاص سوداگر تشریف آوردند و بعضی مردمان دیگر از عزه و اشراف هم بودند وازهر در سخن میزدند وصحبت میکردند ومجلس با شکوهی بود اتفاقا صحبت از دزدان ورهزنان سابقهٔ کابل در میان افتاد سوداگر مهمان که عزیز بود ومجلس بشرافت مذکور بر پاشده بود رجوع به تکلم کرد وفرمودکه امروز بدولت افغانستان ازطفیل پادشاه عدالت پرور وسیاست پیشه دزد و رهزن نام دارند ونشان ندارند هرگاه جویا شوید درپس پرده کوه قاف خواهند بود زیرا که امروز عدالت پادشاه سیاست پیشه درباب دزد ورهزن وقسم خوار ناحق بدرجهٔ رسیده که هرگاه اسم دزدی را بنام شخصی بزبان جاری کنند هرچند که ناحق باشد بدون از تحقیق وجستجو سزاوار توپ بستن ولایق دار کشیدن است ازین باعث خداوند نخواهد که درتمامی ولایت افغانستان نام ونشان دزد باشد اکنون یك فقره ازین رهگذر بیان می دارم تا شمهٔ ازعدالت پادشاه خداجوی ظاهر وهویدا گردد ، امیدوارم که گوش فرادارید . اهل مجلس متوجه سخن سوداگر مهمان شدند ومهمان عزیز بتکلم در آمد وبیان کرد که ای برادران گرامی دوسال قبل ازین قافلهٔ بزرگی ازهندوستان با مال فراوان وچند سوداگران عازم کابل بودند وازجانب پشاور براه خیبر طرف جلال آباد می آمدند وازدهنه خیبر یك منزل گذشته درمنزلی فرود آمدند وآسوده شدند وراحت کردند شب مذکور چندنفر دزدی بسروقت قافله رسیده صاحبان مال را بخواب دیدند یازده بار اشتر ازاشیأ قیمت بها باشتران خود قافله بار کرده بخاطر جمع بردند که مبلغ خطیری می شد بعضی ازمردم قافله که بیدار هم بودند ازهیبت دزدان وخوف جان ترسیده سخن نکردند وخود را بخواب انداختند چون شب تمام شد وصبح روشن گشت مردمان قافله با حوال پر اختلال خود واقف شدند درمنزل مذکور هرچند بیشتر جستند کمتر یافتند . درجلال آباد نزدحاکم مذکور رسیده عارض شدند سودنه بخشید حاکم جلال آباد ازعهدهٔ باز خواست کردن برآمده نتوانست عاقبت وارد شهر کابل شدند وفردای آن بحضور شهریار عدالت گستر رفته عارض گشتند وعرضه داشت کردند بندگان اقدس، فقرا نوازی کرده مرحمت فرمودند که شخص سفر کننده سیاه می شود وراحت را از خود دور می کند

وزحمت می کشد وشب ها خواب نمیرود خصوص از راه خیبر که دایم دزد ورهزن دارد
شخص رونده باید وشاید که متوجه مال واموال خود باشد وراحترا ازخود دور دارد
هرگاه شما مردم بی راحت نمی گشتید وزحمت سه شبه‌را بخود می گرفتید البته بسلامت
می گذشتید و نقصان بار نمی‌آورد لهذا بعد از فرمان بندگان سرکار ، سوداگران
باتفاق عرضه داشت کردند که فدایت گردیم فرمان سرکار سراسر مرحمت ومهربانی است
وغلامان فدوی‌نیز دررفت‌وآمد سفرخودها دورونزدیك اصلاغافل نبودیم وراحت نداشتیم
ومتوجه مال‌واموال خودبودیم زیرا که پادشاهان سابق کمتر متوجه فقراء خود بودند
وسیاست نداشتند وباز خواست فقراء خود راکمتر تحقیق می‌نمودند اکنون که پادشاه
عدالت‌گستر ونوشیروان رعیت‌پرور درتخت عدالت نشسته‌وعدالت راباسیاست پیوند داده
چنانچه گرك‌شبان گوسفنداست بنابران فقراء بیچاره بدعای پادشاه‌خداداددرمهدامن وامان
گذرانده خوف‌وبیم بخاطرنمی‌دارند هرگاه بطریق پادشاهان سابق‌می‌بود که باز خواست
فقراء کمتر داشتند بلکه فقراء‌بیچاره راه بمدنظر نداشتند هرگاه زمان بندگان اقدس
چنین‌می‌بودالبته فقرای بیچاره بمال واموال‌خود میرسید خصوص غلامان رابخاطر میرسید
که‌پادشاه عادل پاسبان مال‌ماست ونگاهداری میکنند لاکن از کم‌طالعی خودندانستیم
که‌پادشاه‌پاسبان ازقسمت غلامان درخواب راحت هستند ولك‌ها روپیه مال فقراء خوراك
دزدورهزن می‌شود هرگاه‌می دانستیم‌البته‌درانوقت احتیاط‌مال‌خودرامی کردیم. باری‌چون
سوداگران عرضه‌داشت خودرا بجرئت‌بحضور پادشاه عرضه نمودند سرکار اشرف‌اقدس
ازکلام سوداگران تبسم کردند ومرحمت فرمودند که‌سخن خود را بکرسی نشاندید
وبراستی ودرستی عرضه‌نمودید حال بندگان سرکاربیست روزه‌از شما مهلت می خواهد
وبیست‌روزه مخارج شماازحضورامر میشودکه‌گویاجریمه می‌دهدروز بیست‌ویکم‌درهمین‌موضع
حاضرمیشوید ومال‌خودرا باربسته از حضور سرکار طلب کرده‌می گیرید لهذاچون فرمان
بندگان شهریار عدالت پرور تمام شد ومرحمت سرکار اقدس به آخر رسید
سوداگران دعاکرده ازحضور مرخص شدند بعدسرکار ذوی الاقتدار یکصد نفر سوار
رساله‌مقرر فرمودند وامرکردند که‌درهمان موضع‌ودرهمان‌حدودرفته‌حاکم‌وفقرای‌همان‌جا
راجمع کرده فرمان سرکار را باوازبلند بخوانیدومال‌سوداگران راباربسته طلب کنید
لاکن‌تازمانی که‌مال‌سوداگران رابشما تسلیم نکرده‌اند ازحضور فیض ظهور امراست
چقدر زحمت وزجر داده مرغ مسماء طلب کنید وخوراك رساله کنید وستمی‌که از ان
افضل‌نباشد دربارهٔ حاکم‌وفقراء بهم برسانید وستم‌روا داریدو مخارج اسپان‌را بگیرید
ونگذارید که تغافل ورزند هرگاه سهل دانند وتغافل کنند درلت وکوب صرفه ندارید
فرصتی که مال‌سوداگران رامکمل بشما تسلیم‌دادند حکم‌سرکاروفرمان‌شهریار چنین‌است
که‌یك‌کف‌دست‌آب ازان‌موضع ومکان نخورید وفوراً‌خواه‌شب‌باشد وخواه‌روزسوارشوید
وبازگردید وعازم‌حضورشوید، تاکید است. باری چون امرسرکار تمام شد یکصد سوار
رساله از حضور مرخص شده در روز پنجم درموضع مذکور رسیده مطابق فرمان بعمل
آوردند روز یازدهم حاکم وکدخدایان آنجا مال سوداگران را مکمل باربسته
از دزدان گرفته تسلیم رساله نمودند بعدازان رساله بسرعت تمام روز هجدهم با بار

سوداگران وارد حضور شدند وازحضور پادشاه رعیت پرور گذرانندند روز نوز دهـم حسب الامر بندگـان سرکار سوداگران بحضور آمدند ومال خودرا بسته ومکمل بدون تفاوت تسلیم خو د نمو دند که ذره خـلل پذیرنبود و بنوعی که خود درهندوستان بسته بودند بهمان منوال بسته دیدند . پاد شاه صاحب شجاعت و سیاست از ین زیاده چگونه می شود که دزد با وجود دزدی ازخوف جان بار بسته را نکشاد اکنون انصاف د هید وانصاف باید که عدالت و رعیت پروری وخبر داری ولایت ازین افزون چه نحو خواهد بود وچگونه خواهد شد وکدام پاد شاه سابق افغانستان اینقدر رنج وزحمت را بخود گرفته وبازخواست فقرای خودراکرده باشد واین طریقه دزد ورهزن را مفقود ساخته ودر بارهٔ شان سیاست شا هانه نموده باشد البته ظاهر است که هیچ یك بخاطر ندا رد الا همین شهریار ذ وی‌الاقتدار که خداوند عالم بفضل وکرم خود درخطهٔ افغانستان خلق کرده تا فقرای بیچاره درمهد امن وامان گذرانند وبعد از چندین زجر و زحمت های گذشته کـه دیده وکشیده اند براحت مبدل کردند وسپاه و فقراء بدعای دولت پادشاه قوی شوکت شب وروز اشتغال دارند چرا در بارهٔ پاد شاه رعیت پرور خدا داده دعاگوئی ندارند چنانچه بامر بندگان سرکار قـاعـدهٔ در افغانستان جاری گشته که از ابتدا تا انتها هیچ صاحب سلطنتی برپا نکرده وهیچ کهن سالی بیـاد نمی دا رند .
روزی دستمالی از شخصی با و جه نقد در شور بازار که رفت وآمد خلق الله است افتاده بود از سیاست پاد شاه صاحب صلابت وصاحب قدرت کسی جرئت گرفتن نداشت واز حضور امر شده بود که باید پهره دار وشب‌گرد با زار بشاهـدی چند اشخاص برداشته درکوتوالی برده بمیرشب تحویل کند وبه میرشب امر است که بسر چهارسوی بازار آویخته دارد تاصاحب مال پیدا شود ونشانی گوید ومال خـود را تصرف کند بـهمین منوال مـلاحظـه کـردم کـه دستمال را بشرط نشانی بصاحبش داده رسید گرفتند ای بـرادران و ای عـزیزان گـرامی چون در مجالس دوستان جانی و بـرا دران گرامی جمع اند می خواهم که مختصر فقرهٔ دیگر بخاطر دارم بشرط اجازه عرضه بدارم چون همهٔ ماوشما تولد یافتهٔ کابل ونشوونما یافته آنجا یاریم واز حقیقت کابل وافغانستان خوب میدانیم از زمانی که کـابل تولد یافته الی این زمان فرحت نشان که‌ما وشما درقید حیاتیم‌ودرکابل ملاحظه میداریم بجز ازفرسودگی دیگر چیزی بمدنظر نمی آمد خواه بعمارات نظر میکنند خواه بکوچه وبازارهمه کهنه وفرسوده وتنگ وتاریك وافلاس چنانچه کوچه‌افلاس رابرعکس گلاب کوچه نام نهاده اند باوجودیکه چندین پادشاهان قوی‌شوکت سلطنت کردند وبسریر حکمرانی نشستند وعمرها صرف کردند چرا بنامنامی خود آبادی نکردند امروز ازطفیل پادشاه نام آور و شهنشاه بلند اخترآن قدر آبادی وعمارات عالیه کـه‌سر بکهکشان فـلك میرساند وباغات جنت مکان که‌از عقل وهوشیاری حسب‌الامرو فرمان ساخته شده‌که جمیع‌عمارات فرنگستان وتمامی دولت اروپادرنمونهٔ آن بحیرت افتاده‌اند بلکه مردمانی که‌در فرنگستان ودولهای خارجه گـذارش نموده اند بیان میدارند که‌درتمامی دولتهای اروپا ازکوچك

وبزرگ نمونهٔ ازین بادیها آ بنظر نرسیده عجب است که بندگان شهریاری کجا بنظر مبارك شان اینطریقهٔ قصرهای سلطنتی رسیده باشد پس ظاهر است که از فضل خداوند ونظر مرحمت کبریائی اینقدر فضل وکمال نصیبهٔ روزگار پادشاه خداجوی گردیده والا ازعقل بشر دور وازفکر وتدبیرات خارج. خلاصهٔ سخن مقصد محرر کتاب در این است که افغان وافغانستان ازاول صاحب فضل وصاحب کمال وهنر پیشه وصنعت گر وصاحب شمشیر وشجاع وسخن رس ونکته فهم بودند لاکن چون آفتاب بزیر ابر پنهان ماند ند وشمشیر جوهردار درغلاف پوشیده بودند چنانچه عمری بدین منوال گذارش یافت وسالهای سال نامی ازاوشان نبود امروز که دعای نصف شبی شان بدرگاه خالق بی نیاز وپروردگار کارساز مقبول شد ومستجاب گردید پادشاه عادل خداجوی صاحب تدبیر درولایت شان بهم رسید وازفضل وبرکت قدوم پادشاه صاحب فضل همه فضل وهنر پوشیدهٔ شان ظاهر گردید زیرا که خداوند عالم پادشاه را شبان فقراء مقرر فرموده هرگاه شبان خداجوی وغمخوار باشد ورمه را محافظت می کند ودرسبزه زار وجای خوش آب وهوا برده سیر آب می سازد امروز بندگان اقدس در باب مردم افغانستان گویا همچنان است وشب وروز متوجه احوال شان بوده دربارهٔ صنعت گری وفضل وهنر چقدر ساعی شدند و استادان نام آور ازهردولت جمع آوردند ودولت های کلی مخارج کردند تا مردم افغانستان در هنر پیشه گی مشهور ومعروف آفاق گردیدند وباوجودی که سلطنت این پادشاه عدالت گستر وسرکار رعیت پرور اراابتداء تخت نشستن الی انتهای سلطنت بیست وچهارسال درولایت افغانستان برتخت موروثی فرمان فرمائی فرمودند اما بتدبیرات کامل که خداوند عالم نصیب روزگار فرخنده آثار آن شهریار والا تبار کرده بودند جمیع کمالات را دربارهٔ مردم افغانستان تمام کرده وکامل ساختند وختم نمودند که امروز ازفضل وهنر و شمشیر دولت بزرگ بقلم درآمدند ومشهور آفاق گردیدند چنانچه در بالا ذکر کرده شد که دولتهای خارجه مشتاق ومحتاج دوستی شان میباشند ای کاش که ازفضل خداوند چندسال دیگر در قید حیات می ماندند یقین حاصل است که افغانستان ازکمال خدادادهٔ صاحب سلطنت بدرجهٔ میرسیدند که افضل جمیع دولتهای خارجه می شدند ظاهراست که چندین تدبیرات کلی که بخاطر مبارك شان جمع بود باقی ماند لهذا بعرض خردمندان میرسانم والتماس میکنم که انصاف باید درخصوص ولایت افغانستان فقرهٔ چندی که تحریر کرده شده صدق است یا خیر ازتاریخ پادشاهان متأخرین افغانستان که عبارت ازیکصدسال باشد وسال خوردگان وکهن سالان ولایت بخاطر می دارند که چقدر صاحب سلطنت گذشته باشد و در مدت همین یکصدسال سلطنت کرده باشند کدام یکی درزمان سلطنت وفرمان روائی خود این قدر رنج وزحمت رابخود گرفته آسایش فقراء را طالب باشد وعیش و عشرت خودرا بزحمت بیدارخوابی مبدل ساخته غمخواری رعیت راخواهان شود وآسودگی فقراء راخواهان باشد وبدون ازمشیر وبغیراز وزیر ووکیل بوجود مبارك ازجزوی وکلی ولایت خودرا به تحقیق رسانده وفضل وکمال فقرای خودرا ظاهر نموده باشد وافغانستان بی نام ونشان رادولت بزرگ ساخته مشهور عالم گردانیده باشد هرگاه ازدیگر صاحب سریر وپادشاه قوی شوکت بظهور رسیده باشد ظاهر دارند والا باین پادشاه رعیت پرور سزاوار تصدیق است.

فرد

آفرین خدای بر پدری که ازان ماند اینچنین پسری

باری هرچند که این فقره رویدادی که تحریر گردیده سزاوار شان وشوکت همچنین پادشاه غیور صاحب حشمت ندارد بهرحال محرر کتاب خودرا از خوشه چیان خرمن سخن بقلم آورده فقرهٔ چندی نوشتم والا تحریر محرر کتاب کجا و کمال شان وشوکت پادشاه قوی شوکت کجا چنانچه طایفه هزارجات متوطن افغانستان که ازحدود کابل تا حدود قندهار وهرات وترکستان که دربین کوها منزل ومکان داشتند وازقدیم الایام متوطن بودند ازسختی کوهستانات وبسیاری مردم گاهی فرمان بردار صاحب سلطنت افغانستان وبرخی برخلاف آن عمرمی گذرانند وهیچ صاحب سریر افغانستان سرزنش نتوانستند کرد الا در عصروزمان پادشاه شجاعت پیشه سرکار امیر عبدالرحمن خان که بخوبوجه سرزنش شدند ومتابعت کردند ودرفقرائی تن دادند ودیگر کافرسیاه پوش که اززمان آدم تا این دم کسی متعرض آنها نشده بود وهیچ پادشاه قوی شوکت بجانب آنها حرکت کرده نمی توانست خلقی بودند باختیار خود عمر می گذرانند وبطور خود زندگانی می کردند وباك ازهیچ صاحب سلطنت نمی کردند ونداشتند وهیچ پادشاهی ازعهدهٔ اوشان برآمده نمی توانست وقدرت رفتن بولایت شان نداشت چنانچه دولت انگلیس که همسایه بودند ازگرفتن ولایت شان درمانده بودند امروز ازطفیل مردی وشجاعت پادشاه صاحب صلابت وصاحب تدبیر لشکر عظیم الشان بغیرت ودلاوری درولایت شان داخل فرموده ومدتی جنگهای مردانه کرده عاقبت ولایت شان را تصرف کردند ومردمان شان را بدین حق دعوت نمودند ومسلمان ساختند ودرولایت شان مسجد ومکتب خانه کردند واطفال شان را بخواندن مسلمانی امر فرمودند وبسیاری مرد وبچه هارا درکابل بحضور آوردند ومامور خدمات شایسته کردند ودراندك زمان بکمالات نظامداری وخدمات حضور فایز گشتند چنانچه خدمتهای ماموری سرشته که انجام میدهند. مختصر کلام عدالت وفقراء نوازی ورعیت پروری وشجاعت وصلابت وسیاست وسخاوت وافواج داری ولشکرکشی وکمال عظمت دربارهٔ سرکار ذوی الاقتدار پادشاه صاحب وقار ختم است وپایان ندارد وقلم وکاغذ وسیاهی ازعهدهٔ تقریر وتحریر آن برآمده نمی تواند همان بهتر که ازین فقره دست باز کشیده ازجای دیگر سخن سازکنیم وشرح رویداد در قید تحریر درآوریم زیرا که گذارشات سرکار بزبان قلم آوردن آسان نیست هرقدر تحریر شود گویا ازخرمن خوشه واز خروار آثار واز آفتاب ذره وازدریا قطره بزبان قلم جاری گردد اکنون لازم افتاد که ازهر پیشه گوشه داخل کتاب نمایم چنانچه چندسالهٔ که حکومت سردار عالی سردار محمد اسحق خان راکه در ترکستان بامر سرکار حاکم بودند تقریر دارم ازان سبب که چندین مذاکرات ونکته رسی ورموز فهمی ها دارد باید در قید تحریر وترقیم درآید تا ظاهر وهویدا گردد.

شرح حکومت بندگان سردار محمد اسحق خان در صفحه جات ترکستان

بازگشادم به طبیبی دکان	مرهم دل دارم و داروی جان
هرکه دلش تنگ نیاید زپند	داروی تلخش دهم و سودمند
وانکه خوش آمد طلبد نیز هست	لیك شکر رخنهٔ تب را نبست

باری سردار عالی سردار محمد اسحق خان مدت هشت سال وچند ماه صاحب‌سریر ترکستان وفرمانفرمای ولایت مذکور بامرسرکار والاتبار امیرعبدالرحمن خان پادشاه افغانستان بودند وفرمانروائی شان بسیار با عدالت و باشکوه بود اما ازرفتار وگفتار سردار محمد اسحق خان چنان ظاهر میشد که سرکار والا تبار و سردار عالی مقدار در امور دنیوی وسلطنت افغانستان یکذره تفاوتی نداشته باشند اما سرکار والاتبار سرکار امیر عبدالرحمن‌خان پادشاه وفرمانفرما وبزرگ وسردارعالی محمد اسحق‌خان برادر پادشاه وشریك دولت وسلطنت وفرمانبردار پادشاه خواهند بود که یکذره فی طرفین درامور دولتی غباری نداشته بلکه موئی بمیان نگنجد وذرهٔ فرق نباشد چنانچه سردار محمد اسحق خان ماه درماه که افواج ترکستان را تنخواه میدادند در خاتمهٔ تنخواه سرکار اقدس را بدعای خیر یاد فرموده عمر ودولت وسلطنت بندگان سرکار والاتبار را ازخدا خواهان بودند وافواج ظفر شکوه و غیره مردمان حضور آمین گفتند خصوص روز های آدینه در منابر ومساجد ها بعداز خطبه ونماز و دروقت دعاوفاتحه دربارهٔ پادشاه ظل‌الله وسرکار رعیت پرور دعامیکردند وخلقی آمین میگفتند پس ازین کردار وازین گفتار وازاین رفتار خلق ترکستان عقیدهٔ شان کامل بود وصدق میدانستند وقبول خاطر داشتند که در صحبت سرکار ذوی الاقتدار وسردار عالی تبار هیچ کم وکاستی‌نیست ومحبت شان ازعقل بعیداست لاکن چون سه چارسال‌که ازحکومت سردار عالی‌گذارش یافت گاه‌گاهی بزبان راویان ترکستان ازطرف‌دارالسلطنهٔ‌شهر کابل اخبارات متوحش‌گوشزدخاص‌وعام میشد وبیم بسیاری‌وخوف افزونی‌بمردم ترکستان ازجانب کابل‌دست‌میدادوطریقه‌طریقه‌اشتهارات‌خوف آمیز پیدامیگردیدومردم ترکستان ازین خصوصیات پراگنده احوال شده بیم کلی وخوف بسیاری‌ازطرف کابل بخاطرشان خطور میکرد تااینکه سال دیگر خوف وبیم افزون گردید همچنین سال‌بسال از حضور فیض ظهور پادشاه اسلام ومردم ترکستان از سپاه وفقراء ناامید گردیده مابین خوف ورجاء شب را بروز می آوردند وبراحوال پراختلال وخوف بدون ازگناه وبیم‌وبدون ازسبب درمانده بودند خصوصا که کدام گناهکاری‌طلب حضور شده بجانب کابل خواسته میشد گویا درترکستان قیامت قائم میگشت وخلقی بجان خود ترسان ولرزان میگشتند لاکن ازخود ترکستان آسوده خاطر چنان میگذراندند که باید وشاید روالی احمد شاهی محسوب شود یازمان نوشیروان عادل بوده باشد زیرا که صاحب حکومت عادل وراجع بعدالت‌بودند وسپاه وفقراء درمهدامن وامان بسر می‌بردند وبعیش و عشرت میگذراندند وداد عیش میدادند ودعای دولت صاحب حکومت خودرا میکردند خصوص

دروقت عرضه داشت فقراء که بندگان عالی جواب وسوال بزبان خوش الهام با مردم عارض می‌نمودند وسخنهای شیرین به جواب میگفتند یقین مردم ترکستان که نوشیروان عادل درتخت افراسیابی نشسته پدر وار بافقراء تکلم پدرانه میکردند چنانچه درزمان حکومت سردار عالی قتل جان وقطع دست ومحبوس زنجیری قطعا نبود تااینکه از عدالت بسیار دزدان بسیار جمع آمده خانه‌هارا بجمع آوری میزدند تاآنکه دزدان جرار فجار چون از سیاست آسوده بودند چهل پنجاه نفر سوارو پیاده جمع آمده درخودمزار شریف که پایتخت صاحب حکومت بود حمله آوردند وداخل منزل ومکان مردم شدند وصاحب منزل راقین وقصاص پادشاهی کردند وزرستاندند عاقبت فریاد مردم به فلك رسید بعدازان بندگان عالی رجوع به قصاص فرمودندوکمتر قصاص کردند اکنون لازم که ازین فقره که وادی پرخطر است قلم را باز داشته ازمطلب سخن‌رانیم وقطع این طریقه رویداد بوقلمون نمائیم زیرا که استاد میفرماید شعر.

بی زبان باش نه بینی که قلم تا زبان یافت سرش درخطر است

وهرگاه خواسته باشیم که ازین گونه رویداد را درقید تحریر در آوریم بقول شاعر که میفرماید .

شعر

هر لحظه و هرساعت یك پیشه نوآرد
شیرین تر و زیباتر از شیوهٔ پیشینش

خلص کلام ازمطلب دور افتادیم بازگشته ازمطلب سخن سازیم باری قلم راجع بطرف کابل است چنانچه یومیه ازاخبارات خوف آمیز جانب کابل مردم ترکستان ازسپاه وفقراء وترك وتاجیك وافغان وفارسی زبان همه مابین خوف ورجاء بودند باوجودیکه بگناه خود نمیدانستند لهذا شخصی بود نوراحمد نام که عمري در روضهٔ مبارك شیرخدا به سر برده وبغیر ازپنج وقت نماز دیگر کاری نداشت وروزی هرروزه را از فضل خداوند ازدربار علی مرتضی حاصل کرده باعیال واطفال خود قناعت کرده شب را بروز می‌آورد وشکر گذار درگاه الهی بود ودیگر اموری نداشت اتفاقا بندگان سردار عالی وقتی در روضهٔ مبارکه صاحب قناعت دیدهٔ اندك مبلغی وظیفه مقرر فرمودند که بطریق دیگر دعا گویان ماه درماه ازصندوق خانه عامره بگیرد .

روزی محرر کتاب درصحن روضهٔ مبارکه با شخص مذکور ملاقی شدم چون رابطهٔ دوستی سابقه درمیان بود لحظهٔ نشسته باهم صحبت کردیم لاکن دربین سخن کردن نامبرده را ترسان ولرزان دیدم سوال کردم باعث چیست وپریشان چرا آهسته سخن میکند بجواب خفی بیان کرد که از کابل حضور پادشاه قوی شوکت ترسانم محرر کتاب دوباره سوال نمودم که گناه چیست فرمود که گناه ندارم وشخصی هستم فقیر ودعاگوی وبجز ازدعاگوئی وگوشهٔ روضهٔ مبارکه دیگر کاری ندارم اما ازدور ونزدیك شنیده میدارم اشخاصیکه دعاگوئی بندگان عالی را دارند و وظیفه خوار

هستند پادشاه قوی شوکت طلب حضور می‌دارند محرر کتاب تسلی دادم و گفتم که این سخن محض خلاف است و بلکه پادشاه از کمال خداجوئی ورعیت پروری شخص خداجوی وفقرا را دوست میدارند ونوازش میفرمایند ومبلغها خدائی میدهند .

قصه کوتاه باوجود تسلی دادن ودلیل وبرهان گفتن همچنان ترسان ولرزان دیدم لاکن مردم ترکستان وجود سردار عالی تبار را چون اکسیر عظیم غنیمت شمرده در فرمانبرداری شان سر را قدم می ساختند واز حضورشان خورسند بودند وبا انصاف وبا مروت میدانستند و زیست وزندگی ترکستان را بخود وخود را به ترکستان دیدن غنیمت شمرده بحکومت بندگان عالی خیلی خورسند ومسرور بودند اما در باب کابل وحضور شهریار بندگان اقدس چنان اسباب خوف درمیان بود که هرگاه نعوذ بالله شخصی را بشوخی میگفتند که شمارا بندگان سرکار امیرعبد الرحمن خان خلد الله ملکه در کابل طلب فرمود فوراً لرزه در بدن مذکور افتاده گویا خود را آمادۀ مرگ میدانست ومرگ را ترجیح بزندگی میکرد وهرگاه بزرمانع از رفتن میسر میشد مبلغ های کلی صرف جان خود می نمود و خود را ازرفتن کابل بازمیداشت چنانچه یکنفر بشوخی مبلغی داد ودیگر یکنفر افسر بزرگ از شنیدن رفتن کابل دست از حیات شسته ممات را اختیار کرد —

مختصر کلام هرگاه ازین فقره که در مدت هشت سال به صفحه جات ترکستان رویداده وگذارش یافته وبظهور رسیده دفتر ها را ازگفتار آن مملو سازم وجزواً جزواً بنویسم ودرقید تحریر درآورم عمرطویل وخاطرجمع واسباب معیشت وفرحت وخوشی میخواهد که همه آماده وتیار باشد تا به تندرستی تن به کوشکا شانه نشسته از همه غمها آسوده شب وروز بهمین فقره کوشیده تاشاید به فضل خداوند انجام پذیرد من محرر کتاب هذا که سراسر گرفتار لق ودق بوده بهزار اشتغال روزگار گرفتار وزمان کهن سالی وجلای وطن وملك غربت گرفتار وپریشان روزگار وبار عیال داری وکیسه تهی چگونه وچه نحو ازعهدۀ این کار بزرگ که گذارشات پادشاهان زبردست وصاحب سلطنت افغانستان باشد برآمده میتوانم لاکن از هرخرمن خوشۀ بدست آورده بحضور خردمندان با هزار التماس عرضه داشت میدارم که ازطریقه خرد مندی وکمال نکته رسی پی بمدعا برده مشت نمونۀ خروار بشمار آرند .

اکنون سر مطلب بازگردیم وسخن مختصرسازیم تا برخواننده وشنونده ملالی نرسد باری مدت هشت سال رویداد وگذارشات ترکستان بهمین منوال گذارش یافت وتدبیر جهانداری بکار برده شد لاکن تعجب دراینجاست که جمیع مردم ترکستان ازسپاه وفقراء واعزه واشراف وبزرگ وکوچك بخواب خرگوش رفته شخصی عیسی نفس پیدا نشد که تحقیق این سخن را می‌نمود وراست راازدروغ فرق میکرد وشنیده را مطابق بدیده میساخت ودربین حق وباطل تفاوت می داشت اضافه بران بعضی اشخاصی که از کابل واردترکستان میشدند ومردم جویا میگشتند نامبرده چون بعضی محبوسان گنه کار را در کوچه و بازار کابل دیده بود ویا شنیده داشت ویاکدام گنه کاری که سزاواری جزا بحکم شریعت داشت وبجزای بد کرداری خودمیرسید این را تظلیم می پنداشت

واظهار می‌نمود هذا القیاس سخن بدراز نکشد ازین گونه جزوی بیان‌های مردمان گذری وسخن های مردمان رهگذر مردم وحشی طبیعت ترکستان رم کرده گرفتار وسوسه شیطان بودند ودربین نیك وبد تمیز نمی کردند . قضا فلکی شاعر می گوید :

هر باد که برخیزد گل برسر گل ریزد   درهمان حین که مردمان ترکستان در بین خوف

ورجا شب را بروزمی آوردند ولحظه بلحظه خوف غالب می‌شد فرمانی ازدارالسلطنه کابل ازحضور شهریار عدالت گستر سرکار امیر عبدالرحمن خان اسمی بندگان سردار محمد اسحق خان رسید وجمیع افسران نظام وتمامی کار گذاران ملك را طلب حضور فرموده بودند ازان سبب که خدمت گار و غیر خدمتگار وقابل وغیر آن منظور حضور شد خدمت گار وکاردا ران که سزاوار احسان باشند ازحضور نوازش ومرحمت دیده مرخص خدمات خودشوند واشخاصی که سزاوارخدمت نباشند و از عهدهٔ خدمت برآمده نتوانند ازحضور معاف شده بجانب اوطان خود روند وچنانچه این امر در جمیع شهر ها فرمان شده بود ازین قضیه مردم ترکستان آگاه نبوده برعکس آن قیاس کردندو برعکس فرمان مطلب را تقریر نمودند مردمان ترکستان یقین گردند وبه تکرار شنیدند که نیت سرکار اقدس اشرف درخرابی مردم ترکستان واضح استو می‌خواهند که مردم ترکستان خصوص افسران کار گذار صاحب تدبیر راازترکستان جدا کرده دیگر نگذارند بعدازان خرابی ترکستان را جایز دارند .

شعر

سخن شه بلند ومیترسم   که مرا حرفی از دهان بجهد

لهذا ازین شنیده وفرمان پادشاهی یکباره مردم ترکستان که وحشی طبیعت بودنداز افغان واز بك وترك وتا جیك از جانب دارالسلطنه کابل حضور پادشاه اسلام ناامیدشده خودرا بدامن بندگان عالی سردار محمد اسحاق خان انداختندوالتماس کردند که ما بندگان وخدمت گاران راازخدمت خودجدا نکرده بسایه دولت خودازطریقه بنده پروری محافظت دارید باری سردار عالی مقدار که تدبیررا موافق بتقدیریافت مردم‌را بعهد وپیمان گردانیده تسلی دادند وجواب فرمان سرکاررا در تاخیر انداخته بفکر دور اندیش بیك خیال را بهر طرف جولان داده روز رابشب میرسانند وتدبیر می جستند اتفاقاً چندی ازین فقره گذارش یافت که فرمان دیگر بطلب سر دار محمد اسمعیل خان رسیدومردم ترکستان آگاه شدند ازوحشی طبیعتی احوال شان دیگرگون شد ودانستند که سلسله دوستی مبدل بدشمنی گردید واتفاق کناره گرفت ونفاق پیداشد خصوص بازار فتنه انگیزان رواج یافت وسخن‌چینان را میدان سخنوری پیش آمد وسخن چینی وفتنه انگیزی رابکرسی نشاندند وبخرابی دولت طرفین کوشیدندوشب وروز درغمازی وفتنه انگیزی کمر بستند وسخن بافی کردند چراچنین نکنند قبل‌ازین درچندموضع بعرض خرد مندان نوشتم که شیوهٔ افغانستان نفاق استونفاق رادوست میدارندخصوصاً که درین موقع ازحضورسرکار خوف کلی به‌مردم ترکستان دست‌داده بمردم سخن چین غماز پایهٔ سخن بالا گرفته وفتنه انگیزی خودرا بدلیل وبرهان باخوف بسیار بکرسی می‌نشاندندمختصرسخن هنوز روزی

چندنگذشته بود که فرمان سیوم رسید وخود بندگان عالی سردار محمد اسحق خان راطلب حضـور فرمـودنـد ودرفـرمان امروفرمان شـده بود که بندگان اقـدس چنان خیر دولـت را مـلاحـظه فرمـودنـد که جمیـع حـاکمان و لایت وارد حضور شوندودر بارهٔ شـان تحقیقات بعمل آورده شـود جناب ارجمندی که برادر وفرزند ودولت شریك وباز وی بندگان سر کار است خواستم که باتفاق ارجمندی حکام ولایت را منظور فرموده در بارهٔ هریك بطریق خدمت گاری شان بمصلحت دید آن ارجمندی انعام واحسان داده شود اضافه بر ان چندین سخن های مصلحت آمیز از امورسلطنتی بخاطر همایون بندگان سرکارحضورکرده که بزبان قلم سزاوارگفتن نیست زیرا که قلم محرم اسرارنمیباشد بایددر خلوت باهم گفت وشنودنموده مطلب رابیگجا بر قرار سازیم از جمیع امورات دینوی افضل اینکه مدتی مدیدی گذارش یافت که با آن ارجمندی ملاقات و اصل نشده کلیه خاطرخواه بندگان اقدس شوقمند دیدارومشتاق ملاقات است باید بورود فرمان عـازم حضورلامع النور شوند که انشاءالله تعالی بعد ازورود ارجمندی بحضورسرکـار در بین یکهفته سرشته ملك ونظام و امور سلطنتی بصلاح وصوابدید آن ارجمندی اصلاح پذیرد وزودتر حکام ولایت ازحضور لامع النور بخلعت های فاخره سر افراز شده مرخص گردند و بامورات ماموری خود برسند خصوص آن ارجمندی کـه مامور ترکستان است ودشمن قوی همسایه دارند لهذا چون این فرمان در ترکستان رسید وگـوش زد خاص وعام شد بعدازآن آشکـار وهویدا گردید وشاه وگدا وخورد وبزرگ ترکستان دانستند که کشتی مردم ترکستان طوفانی شد ظاهر گردید ومشخص شد که نیت بندگان سرکـار در بارهٔ مردم ترکستان بخرابی است ورفتن بندگـان عالی سردار محمد اسحق خان بجانب کـابل امید بازگشتن نـدارد بهتر آنکه علاج واقعه قبل ازوقوع باید کـرد باری چون رویداد ترکستان بدینمنوال قرار یافت بزرگـان دربار ومعتبران کـاردار وافسران نظام و حاکمان ملك و مشران حضور اتفاق کرده کنکـاش نمودند و پیك خیال را بهرجانب جولان دادند ویکی بدیگری گـفتگوها کردند وجواب و سوال ها نمودند عاقبت بندگـان عالی وبعضی بزرگـان حضور مصلحت چنان دیدند که بـاعیـال واطفال خاص وخدمت گـاران بااخلاص ترکستان را واگذارشده بتدبیر نیـکو فراررا برقرار اختیار سازیم وبرخی معتبران دربار وخدمتگـاران کـاردار این تـدبیر را زبون وذلیل دانسته عرضداشت کردند که این حرکت موجب زبونی وباعث بدنـامـی وخجالت است وازمردی وغیرت دوراست مردان عـالـم چنین نکرده اند ومـردی را باشجاعت قرین ساخته درمقابل دشمن شمشیرها زدند وقتل ها کردند ونام خودرا بمردی برآوردند وخودرا بمـردی آشـکـار ساختند بعدازآن تن بتقدیر الهی داده خواه فتح و ظفر وخواه غیرآن پیش آید پروردگـار عالم مختار است وملامتی وارد نمی شود اضافه برآن هرگاه بدون ازجنگ وجدل دست تهی بیك دولت روانه شویم البته سوال خواهند کرد که ولایت داشتید لشکر وتوپ وتوپخانه باهمه اسباب مکمل البته موجود بوده وهمسر سرکار امیرعبدالرحمن خان مشهور بودید سبب چه شد که بدون از جنگ وجدل باکمال بی غیرتی

دست ارمه باز داشته فراری شدید ظاهر است که بدولت بیگانه اعتباری باقی نخواهد ماند پس دراین صورت بهتر آنست که مردی را از دست نداده رجوع بجنگ آریم و مقدمه را پیش گیریم هرگاه از فضل خداوند فتح و ظفر یابیم فهوالمراد و هرگاه تقدیر نباشد و شکست پیش آید و فتح نکنیم بعدازان بهر دولت که روآریم هیچ ایرادی نداریم و ملامتی رونمی دهد زیرا که عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار پروردگار است لهذا سخن طول کشید امامحرر کتاب چاره ندارم سخن نازك افتاد و کلیه مطلب دراینجا است بایدو شایدرویدادی که روداده بی کم و کاست تحریر شود تا اصل مطلب ظاهر گردد بهر حال سخن را کلیهٔ اشخاص حضور بندگان عالی سردار محمد اسحق خان پسندیدند و رجوع بهمین اراده نمودند بعد ازان شب و روز بتدارك لشکرکشی و تهیه وانجام سپاهی گری شدند و در تدارك سفر سعی بلیغ بکار بردند اما ابتدا فکری و تدبیری که کردند و بکار بردند این بود که بقرار سابقه بحضور سرکار والا تبار هفته دو عریضه می فرستادند و در عریضه بحضور بندگان اقدس عرضه داشت می کردند که حسب الامر عازم حضور فیض ظهور می باشم و باعث بعض سرشته تا ترقی معطل بوده عنقریب بامید خداوند انجام کرده شرفیاب حضور می کردیم و دیگر تدبیری که پیش آوردند این بود که جمیع سرحدات را آدمهای قابل هوشیار مامور فرمودند از سرحدات دارالسلطنه و آبدان ینکی اریغ جانب خان آباد و جانب هرات و هزارجات بهر سر حد حکم شده بود که از ترکستان احدی را نگذارند که طرف کابل و خان آباد و هرات و هزارجات بروند و قطعا واگذار نشوند که موجب رسوائی خواهد شد و هرگاه ازان جانبها هر قدر شخصی که عازم ترکستان شوند واگذارند و مانع نگردند بگذارند که بخورسندی عازم ترکستان گردیده مامور بیچارگی خود باشند بعداز فارغ شدن سرحدات و بقید گرفتن آن راجع باتفاق گردیدند بدینمنوال که شادیان موضعی است مابین کوه نزد یك مزارشریف که تخمینا از مزارشریف تا شادیان چهار فرسخ می باشد و در تابستان جای سبز و خرم و خوش آب و هواست زیرا که تابستان مزارشریف و بلخ هجده شهر الی تاشقرغان وایبك حرارت هوا بسیار است بنا بران قبل ازین بدوسال بندگان سردار محمد اسحق خان عمارت مختصری جهت استقامت تابستان ساخته بودند دراینوقت بندگان عالی و بزرگان حضور مصلحت کرده قرار دادند که عهدنامه را در شادیان باید انجام بدهند چنانیکه بندگان عالی با بزرگان در بار در شادیان رفته جمیع افسران ملکی و نظامی را بحضور طلب کرده ازطرفین عهد و پیمان نمودند و کلام الله شریف را گواه احوال خود ساخته بکلام مجید دستخط و مهر کردند و اظهار نمودند که بسر و مال مضایقه نداریم و تازمان حیات سعی و کوشش می فرمایم شاید گوی مراد را ازمیدان نبرد بربائیم و سریر آرای خطهٔ افغانستان گردیم و بر تخت سلطنت افغانستان حکمرانی فرمائیم لاکن شاعر می گوید

شعر

با خدا داد گان ستیزه مکن   که خدا داده را خدا داده است

اوستاد دیگر می فرماید
این خیال است ومحال است و جنون

تا اینکه جمیع افسران جنگی وملکی در شادیان ازعهد و پیمان وقسم فارغ شدند بعدازان افسران را مامور فرمودند که هریك ازشما افواج خودرا بحضور جرنیل محمدحسین خان که کمال بنی کمالی بوی ختم بود قسم داده عهدنامه کنید وبزبان‌شان‌جاری سازید که بسر ومال وجان‌دریغ‌ندارند‌ومضایقه‌نکنند‌و‌بزرگان‌ملکی‌رانیز امرشدکه‌هرکدام‌فقرای خودرا داخل‌قسم‌کرده عهدنامه‌گیرید‌چنانچه‌درمدت‌پانزده‌روزازسپاه وفقرا جملگی‌عهدنامه‌نمودند لاکن بچه منوال اسباب عهد نامه در ترکستان پیش آمد وبرقرارشدگویا گدائی درکر.. وبازار باقی‌نمانده باشد الااینکه داخل‌عهدنامه‌شده بقرآن مجیدوفرقان‌حمیددست‌ماندند هرگاه شخصی اندك تجاوزمی‌کرد وتاخیر می‌نمودکه سزاوار قتل و تاراج می شد لاچار خودراداخل قسم می ساخت چنانچه حبیب الله خان رساله دار برادرعرض بیگی بحضور بندگان سرکار در وقت قسم‌کردن بشادیان مهر مذکوردرمزارشریف بمنزل مزبور مانده بود عذر آوردکه بخانه‌مهرمن‌موجوداست بورود مزارشریف‌مهرخواهم‌کرد حرفش منظور نشدوبحضور لشکر بضرب چا نماری مقتول گشت ازین باعث خلقی بدون وجه‌ازخوف‌وبیم‌خودراداخل‌عهدنامه‌می‌نمودند‌اکنون لازم‌شدکه‌محررکتاب‌شمه ازرویداد خود تحریردارم‌وسرمطلب بازگردم درحینی‌که‌حبیب‌الله خان رساله دارمقتول شد خوف عظیمی باتحریرکنندهٔ رویدادپیداشد سبب‌اینکه درهمان وقت‌که‌سردار محمداسحق خان سرپشورش نهادعالیحضرت میرزاعبدالمجیدخان ازحضور سرکار والاتبار بسردفتر مامور ترکستان‌شدوفرمان‌امین‌نظام‌رابنام‌محررکتاب‌آورد و درفرمان‌مرحمت‌پادشاه قوی‌شوکت نوشته‌بودکه شما خدمت‌گارقدیمی حضور پادشاه می‌باشیددرخدمات‌خودشایسته‌خدمت‌کنید شـمـادرملـك دسترس داریدبامیرزاعبدالمجیدخان اتفاق کنید ودفترملك‌ونظام‌را فرق‌نکنیدباتفاق‌کارملك‌ونظام‌راانجام‌بدهیدقضاراکاردیگرگون‌شدومیرزا عبدالمجیدخان را ازحدود ایبك محبوس وارآوردند ازین واقعه تحریرکنندهٔ کتاب خیلی ترسیدم خوف کردم‌وبجان‌خودترسان‌بودم‌تااینکه‌بحضورسردارعالی‌درشادیان‌بجهةقسم‌روانه‌شدیم اول‌قضیه دربین‌راه شادیان پیش آمد اینکه در نزدیك کوه شادیان فالیز خربوزه بود ازاسپان‌فرودآمده خربوزه بارفقاء تناول‌کردیم‌ونمازعصررا‌خواندیم‌وسوار اسپان‌شدیم دوسه‌قدم‌گذشته‌ملاحظه‌کردم‌که‌نگین مهرافتاده‌وبدستم نیست بحیرت‌افتادم‌وبغم‌فرورفتم ورویداد حبیب‌الله رساله داررابخود دیدم بفکرماندم عاقبت بخاطرم رسیدکه‌مهردیگر درخانه دارم رفقاء را درهمان‌زمین معطل کردم وخودبجانب‌مزار شریف روانه شدم اسپ می‌تاختم‌باوجود آنهم خوف‌داشتم‌که‌مهر مفقودی رابندگان‌عالی‌دیده ومی‌شناسند زیراکه‌بخدمات‌سرکاری مهرمی‌کردم و منظور سردار عالی‌شده بود از تفضلات الهی ازدنبال یکنفر بتاخت‌اسپ‌رسید وصدازدکه‌مهرشماازبین ریگها پیداشد آسوده برگردید خیلی ازین‌مژده خورسندشدم وبدرگاه خداوندی‌شکرکردم وبرگشتم‌این‌بود که فردای آن بحضوررفته سلام‌کردم امرشدکه عهدنامه کنید محررکتاب عرض‌نمودم که بمن فرمان سرکاروالاتبارازکابل‌باسمی امین‌نظامی‌رسیده‌ظاهراست‌که‌من‌خدمتگارحضور پادشاه‌میباشم

چگونه قسم می کنم سردار محمد اسحاق خان فرمودند که حرف شما را منظور نمی دارم وشمارا خدمتگار صادق می دانم اما باعث این فرمان ازین رهگذر است که آقا میر ابوالقاسم در وقتی که عازم کابل شده در محاسبات مذکور شما ذمه بردار شدید وجواب با صواب دادید وآقای مذکور را ازحسابات پاک برآوردید که سزاوار تحسین شدید امروز که آقا میرابوالقاسم بحضور پادشاه رتبه ومنزلت یافت یقین بندگان ما اینست که شمارا منظور حضور سرکار نموده و خدمتگار بقلم داده ازحضور سرکار اسمی شما فرمان وخلعت حاصل کرده بمصحوب میرزا عبدالمجید خان فرستاد هرگاه بندگان عالی میدانست که شما خدمتگار کابل هستید البته ازعهدهٔ شما بطریق میرزا عبدالمجید خان برآمده میتوانست حال آسوده خاطر بخدمات خود شایسته خدمت کنید و امیدوار نوازش ومهربانی ازحضور بندگان عالی باشید که نظر مرحمت درباره شما بسیار است ثانی محرر کتاب عرضه داشت کردم که هرگاه اجازه ازحضور باشد حرفی بخاطر غلام خطور کرده بشرط فرمان بعرض حضور میرسانم از حضور امر شد بعد عرض کردم که هرگاه مرحمت بندگان عالی صدق است بلفظ قسم یاد کنید تا آسوده خاطر بخدمات خود غلام کوشم این بود که سردار عالی بحضور مردم قسم یاد کردند و تحریر کننده کتاب آسوده خاطر شدم و بطریق مردم قسم کردم وعهد نامه نمودم اکنون قصه دراز شد ازمطلب سخن سازیم که رویداد بطول انجام یافت باری بعد ازانکه از امورات عهدنامه تمام شدند وفارغ گشتند روز جمعه از شادیان حرکت فرما شده وارد مزار شریف گردیدند چون روز جمعه بود بروضه مبارکه شیرخدا بنماز جمعه رفتند لاکن درباب خطبه خواندن ونام امیری را بخود گذاشتن باوجود گفتگوی بزرگان دربار واعزه واشراف مانع بودند ومی فرمودند که نام امیری تعلق بدارالسلطنه کابل است هرگاه خداوند مرحمت کرده ودرپای تخت کابل رسیدیم آن زمان خطبه خواهیم خواند مشران حضور رامطلب انکه باید خطبه خوانده شود تا اعتبار کلی بمردم حاصل گردد چنانچه دروقت خطبه خواندن بدون چون وچرا لقب امیری را بزبان جاری کردند وبعد ازنماز مبارکبادی دادند وغوغای عظیمی درمبارکبادی بالاگرفت بعد ازان که سردار محمد اسحاق خان اسم امیری را بخود مبارک دانست شخص سخنوری را بالای منبر بالاکردند که اززبان سردار مذکور سخن سرکند که ایها الناس وای خلق الهوای شاه وگدا وپیر وبرنا وخورد وبزرگ آگاه شوید وبدانید که مردم کابل ازشاه وگدا واعزه واشراف وبزرگ وکوچک وبزرگان دربار و مشران حضور بتواتر عریضه ها فرستاده وبزرگان عالی راطلب دارالسلطنه کابل نموده اند چنانچه جمیع عرایضات شان بحضور حاضراست امروز لازم افتاد که باید مع الخیر والعافیه عازم کابل شویم و برتخت سلطنت برقرار گردیم زیرا که قاعدهٔ ازپدران بما باقی مانده اضافه برازهرگاه تغافل ورزیم البته سردار محمد ایوب خان که درملک انگلیس است امیدوار سلطنت افغانستان است وبمیراث افغانستان را ازدولت انگلیس خواهش می دارد هرچند زودتر حرکت فرما شویم بهتر است وزودتر بمقصد میرسیم ودیگر شما مردم ترکستان بدانید که بندگان ما بحضور سرکار امیر عبدالرحمن خان تفاوت نداشتیم ووجودهمدیگر بودیم اکنون که مع الخیر وارد کابل

شدیم البته فرزندان بندگان اقدس نور چشم و نور دیدهٔ بندگان عالی است و از فرزندان خود بدرجه مکرم تر و عزیز تر می دانم اظهار کردن بندگان عالی بشمایان باعث آن است که گواه حال باشد و بحق شما را شاهد گرفتم و انشاءالله تعالی بدو سه یوم از مزار شریف حرکت فرما می شویم و فرزند خود سردار محمد اسمعیل خان را بترکستان مامور فرمودیم که بطریق رفتار بندگان ما با شما مردم رفتار نیکو بدارد و با شما امر می کنم که در غیب بندگان ما نفاق طلب نشوید و از نفاق دوری کنید و اتفاق را از دست ندهید و دوست دارید که موجب ترقی دولت و رضا مندی بندگان ما ست اکنون شما را بخداوند عالم سپردم امید وار دعای شما دایم الوقت میباشم خلاصهٔ کلام بعد از بیانهای بسیار که محرر کتاب حاضر بودم و شنیدم لاکن خلص آنرا تحریر کردم و الاسخن بسیار گفته شده اما سزاوار تحریر نداشت تقریر نکردم و واگذار شدم این شد که بندگان سردار محمد اسحق خان بعد از اظهارات مطلب آمیز داخل دیوان شدند و نشستند و فوج فوج مردمان بحضور آمده مبارك بادی کردند و چهل و یکتوپ از بالا حصار مزار شریف شادیانه زدند و در تخته پل نیز جرنیل محمد حسن خان پنجاه و یکتوپ بصدا در آوردند بعد از آن امر شد که روز چهارم از مزار شریف حرکت فرموده در گورمار خیمه و بارگا برپا داریم چنانچه روز چهارم که ساعت نیك پنداشته بودند از مزار شریف حرکت فرما شده در گورمار سراپرده ها زدند و لشکرها فرود آمدند لاکن سه روز دیگر بجهته بعضی امورات در گورمار توقف نمودند و فضارا اخبار وحشت انگیز از جانب میمنه رسید که لشکرهای میمنه که بگفته جرنیل شربت خان خیلی خدمتگار و نمك حلال حضور بندگان عالی بودند سر بشورش برداشته بفتنه انگیزی پسر میرحسین خان والی از دولت ترکستان رو گردان شده خود را بدولت هرات بسته نمودند و جرنیل شربت خان که از طرف بندگان سردار محمد اسحق خان جرنیل و فرمان فرمای لشکر میمنه و اندخوی و سرپل بودند و در باب لشکر میمنه جرنیل مذکور بعقل کامل خود چنان می پنداشت که گویا لشکر مذکور غلام زرخرید و مخلص با اخلاص بجانب ترکستان باشد و جرنیل شربت خان پدر و لشکر میمنه فرزندان او محسوب شود هفتهٔ نمی گذشت که اخلاص لشکر میمنه را جرنیل صاحب به عقل ناقص خود بمزار شریف بحضور بندگان عالی نمی فرستاد و توصیف بسیار نمی نمود عاقبت اخلاص لشکر میمنه ظاهر شد که جرنیل خود را که شربت خان باشد و از لشکر میمنه امید بسیار داشت محبوس کرده بعد از محبوسی بقتل در هرات رساندند و شرط اخلاص را بجای کردند و افسران لشکر میمنه که قبل از ان در مزار شریف آمده عهد و قسم کرده و اپس مرخص میمنه شده بودند در حدود پل چراغ واقعهٔ لشکر را شنیدند لاچار معطل ماندند و بجهته لشکر میمنه نامه فرستادند لشکر مذکور بافسری نخواستند و جواب دادند که شما افسری باسردار محمد اسحاق خان قسم کردید حق افسری بمایان ندارید چون افواج میمنه از شما افسران مسرورند بنا بران بحق و راستی سخن کردیم و شما را اطلاع دادیم هرگاه روانه میمنه شوید بطریق جرنیل شربت خان باشما افسران رفتار خواهم کرد و محبوس جانب هرات خواهم فرستاد اینست که حق رفتار نیکوی شما و نمك خوارگی خود را بشما ظاهر ساخته اطلاع دهی نمودیم اکنون بشمایان لازم که بدولت سردار محمد اسحاق خان سر را قدم ساخته خدمت کنید باری چون افسران لشکر میمنه از افواج خود مایوس شدند در پل چراغ چندی معطل ماندند و مدتی در آنجا بودند

گاهی در بارهٔ لشکر میمنه تدبیری می کردند که شاید بجنگ آیند وگاهی اندك کروفری کرده جنگ می نمودند مقصد از تصرف کردن شهر میمنه وفریب لشکر بود میسر نشد وتقدیر مقابل تدبیر نیفتاد تاوقتی که خبر شکست سردار محمد اسحاق خان رسید و کار بوقلمونی بوقلمون ترشد وافسران لشکر میمنه که در پی چراغ روزشمار بودند متحیر ماندند وچارهٔ بجز از فرار بخود ندیدند عاقبت از عیال واطفال خود که درمیمنه بودند دست برداشته فرار را برقرار اختیار کردند مختصر کلام چون کار میمنه بخرابی رسید گویا یك رکن سلطنت ترکستان برباد شد بعدازان سردار محمد اسحاق خان با بزرگان دربار کنکاش نمودند سردار محمد اسماعیل خان که سردار سالار لشکر ترکستان بودند و تا آنوقت برکاب بندگان عالی درجمیع کارات نظامی مامور خدمت بوده خدمات شایسته می کردند بمصلحت دید بزرگان حضورو دربار یان نزدیك و دور واپس مقرر حکومت ترکستان وسرحد داوی ولایت مذکور گردیدند هرچند که قبل ازاینهم امرعالی متعالی چنین بود مگرسردار اسماعیل خان قبول دارنمی شدند وخواهش لشکرکشی وتقابل شدن با لشکر دشمن را داشتند چنانچه از ذوق و شوق تقابل شدن بادشمن لحظهٔ آرام نداشته جنگ جویاوجنگ طلب بودند در این وقت که قضیه خرابی میمنه رسید وامر بندگان عالی شد که در ترکستان استقامت فرماشده متوجه امورات ملك وباخبر سرحدات راه کابل وراه هزاره جات وهرات بوده لحظهٔ تغافل نورزند وشرط احتیاط در بارهٔ ملك وسپاه بجا آورند ودربارهٔ لشکرهای میمنه وتصرف کردن شهر مذکور شب وروز ساعی باشند وکوشش کنند تاشاید بفضل خداوند وتدبیرات نیکو اصلاح پذیرد وافسران خودرا قبولدارند ولزین کردار ناصواب خود پشیمان گردند وسر درخط فرمان دولت ترکستان نهاده خدمات شایسته نمایند خلاصه سردار اسمعیل خان بنابرامر پدربا وجودی کدورت وخفه قان واپس عازم مزارشریف گردیدند اکنون سردار محمداسماعیل خان باهزار گیرودار وجنگ وجوش چهاراطراف که جانب هرات ومیمنه هزاره جات ودره صوف باشد بگذاریدتا بقدر قوه وقوت لشکر قلیل مقدمه نماید وزدوخورد بدارد .

چندکلمه سخن ازلشکرکشی وگذارشات سردار عالی مقدار سردار محمد اسحق خان وجانب خان آباد رفتن باافواج خونخوار شنوید

لهذا بعدازان که سردار محمداسمعیل خان عازم ترکستان شدند ثانی بامرسر دار والا تبار سردار محمد اسحق خان روزپنجم ازمنزل کورمار حرکت فرموده یکشب در منزل نایب آباد فرودآمده روزدیگر وارد تاشقرغان گردیدندوسه روز دیگردر تاشقرغان بجهة بعضی امورات لشکری وتقسیم جباخانها درهر فوج واندك شکست ور یخت باقی مانده هرگاه باشد معطل شدند روز چهارم که سرشتهٔ کلی لشکری وامورات جزوی وکلی انجام یافت نماز پیشین ازنمازگاه تاشقرغان کوچیده ازراه آبدان عبدالله خان ازبك عازم وروانه خان آباد شدند درآنوقت حکومت خان آباد وقطغن وبدخشان بدست سردار عبدالله خان

پسر عبدالرحیم خان طوخی بود وازحضور بندگان پادشاه عدالت گستر سرکار امیر عبدالرحمن خان فرمان فرمای ولایت مذکور بود وبا کمال استقلال حکومت داشت لاکن دران موقع خود سردار عبدالله خان حسب الامر وفرمان سرکار عازم دارالسلطنه شهر کابل حضور پادشاه قوی شوکت شده بودند درحدود خنجان رسیده خبر وحشت انگیز لشکرهای ترکستان گوشزد سردار مذکور گردید وازورود بندگان عالی سردار محمد اسحق خان که با لشکر های بی کران بجانب خان آباد روان اند کما حقه اطلاع یافتند از شنیدن این واقعه جان سوز متفکر وپراگنده شدند بعد پنجنفر افسران وبزرگان حضور خودرا جمع کرده مشورت کردند عاقبت مصلحت چنان برقرار شد که از خنجان حرکت نکنند زیرا که رفتن خان آباد هرچند بسرعت باشد ممکن نیست ودشمن گلوگیر رسیده دوکار باید کرد یکی بحضور بندگان سکندر شان دارا دربان سرکار امیر عبدالرحمن خان عریضه بسرعت باید فرستاد وکما حقه عرضه داشت باید کرد تا ازحضور لامع النور زودتر معالجه شود ویك خط دیگر بجهة افسران خان آباد باید فرستاد تسلی دادشود که از تفضلات خداوندی بندگان سرکار اقدس الحمد لله والمنه به تخت خسروی بکمال صحت مندی آسوده وبرقرار عنقریب ازچهار جانب دریای لشکر خونخوار بامر بندگان سرکار چون موج دریا میرسد ودشمن خودرای را که نمك ناشناس برخواست وبحضور پادشاه اسلام بی ادبانه حرکت کرد بفضل الهی وباقبال شهنشاه اسلام پناه چنان سرزنش کرده قرار دشت ادبار بدارد که بیادگار باقی بماند امروز ازطریقه مردی ومردانه گی بهر صیغه وبهر تدبیر که مصلحت وقت را میدانید خودداری نکنید ومردی را از دست ندهید تا بحضور پادشاه قوی شوکت نام نیك حاصل کنید وسزاوار رتبه ومنزلت گردید ظاهر است که اینطریقه رویداد گاه گاهی اتفاق می افتد وزود می گذرد وخوشا باشخاصی که نام بمردی برآورده حق نمك بجا آرد ونیك نامی حاصل خود سازد مختصر کلام لشکر خان آباد حرکت کرده باشوکت ودبدبه مکمل وسلح باستقبال لشکر ترکستان درلب دریای قندوز فرود آمدند وخیمه وبارگاه برپا کردند وانتظار ورود دشمن بودند وبجنگ مردانه کمر بسته داشتند امازین حادثه بی خبر که بندگان سرکار ترکستان قبل ازین دراوایل شورش شخص ناشناسی را بلباس تغیر با فرمان های بسیار که همه مشتاقانه ووعده های بی کرانه که یکی امید ثمر نداشت به جهة افسران لشکر وسپاهیان بیحدو مروکار کنان ملك وسرشته داران ولایت فرستاد هریکی را جداگانه نوازش وامیدواری های بسیار درفرمان درج نموده امیدوار ساخته بودند وازطرف افسران خان آبادی کلیه امیدواری داشتند درحینی که لشکر ازترکستان بسرعت باد وبرق آبدانهای عبدالله خان را طی کرده ازکوتل فرود آمدند نزدیك دریای قندوز رسیدند افسران لشکر خان آباد وحاکمان ولایت مذکور بعضی اشخاص که داخل فرمان نبودند وازقضیه فرمان وزبان دادن افسران خان آبادی خبر نداشتند ارادهٔ حرکت وبنای مقدمه کردند چون وارد لشکرگاه خود شدند نقشه را دیگر فهمیدند وکار را دیگر گون دیدند وآنگاه برای شان ظاهر شد ولشکر خان آباد را را جع به جانب لشکر ترکستان دریافتند وواقف شدند که فرمان سرکار ترکستان بلشکر

خان آباد تاثیر کلی بخشیده وازدولت پادشاه قوی شوکت روگردان شده ودرجادۀ نمك حرامان قدم زده اند وبدولت ترکستان گرویده اند باری هردو لشکر در مقابل همدیگر فرود آمده یك دریا فی ما بین فاصله بود چون روز قریب به نماز عصر رسید وتا آنوقت دومراتبه رفت وآمد فیما بین طرفین شده بود بعد یکنفر شخص معتمد ورموز فهم شیرین زبان باکلام الله شریف درلشکر گاه خان آباد فرستاد اول شخص مامور از جانب سرکار ترکستان دستخط ومهر وعهدنامه بافرمان برای لشکر خان آباد ظاهر کرد وبحضور افسر وسپاهی سراسر فرمان را به آواز فصیح خوانده وتمامی افسر سپاهی بچشم سر ملاحـــظه فرمودند بعد ازان کلام الله شریف را برآورده ازافسر وسپاهی بقرآن خداوند دست مانده عهد وپیمان نمودند چون دشمنی بدوستی مبدل شد وازتدبیر نیکو نفاق باتفاق انجام یافت هردو لشکر باهم متفق شدند وفردای آن هردو لشکر ازلب دریا کوچیده وارد خان آباد گردیدند وسرا پرده وبارگاه افراسیابی برپا کردند وآسوده وبرقرار نشستند گویا پای تخت جمع قطغن وبدخشان خان آباد بود که به تصرف درآمد بواسطۀ آن دیگر جاهای قطغن بمثل خوست واندراب، بغلان، غوری، خنجان وغیره فرمان بردار ومطیع وشاد گردیدند بعد ازان ازاسباب دولتی که درخان آباد بود ازخزینه ودفینه وجباخانه وغیر ذالك چه ازبندگان سرکار وازسردار عبدالله خان که موجود بود بتصرف دولت ترکستان درآمد درینوقت جرنیل سیدال خان که دربدخشان جرنیل افواج آن حدود بودند درشغنان استقامت داشتند باوجودیکه دراول مرحله زبان داده بودند درین فرصت که باید وشاید بسرعت درخان آباد میرسیدند تاخیر کردند که سه فرمان سرکار ترکستان فرستاد امروز وفردا گفته روزشمار بودند عاقبت نظر محمدخان رساله دار پسر جرنیل مذکور که خدمت حضور بودند نامبرده را بافرمان تعجیل فرستادند ودرفرمان درج کردند که عالیجاها باعث تاخیر نمودن وبحضور نرسیدن ازچه روست هرگاه اینچنین خیال بخاطر داشتید درابتداء چرابندگان مارا امیدوار نمودید وهرگاه غیر ازان است حرفی ندارد وبزودی حرکت فرموده عازم حضور شوید که بندگان توقف با آمدن شما داریم وسفر خیریت اثر دارالسلطنه در پیش است امیدواریم که بسرعت خودرا بدارالسلطنه شهر کابل رسانده برقرار گردیم بهر حال بعدازرسیدن فرمان بمصحوب نظر محمدخان رساله دار جرنیل سیدال خان علاج دیگر نیافت فورا حرکت کرده بایك پلتن وخاصه دار که درشغنان بودند به تعجیل تمام وارد خان آباد شده چون قطره بدریا پیوستند اضافه بران افسران خان آبادی اشخاصی که بیعت کردند وقسم خوردند ازجملۀ خدمت گاران محسوب شدند واشخاصی که ظاهر چیزی و باطن چیز دیگری بنظر آمدند بعضی محبوس وبرخی به قتل رسیدند ودیگر سردار سیف الدین خان نواسه عبدالوهاب خان که بامر وفرمان پادشاه افغانستان حاکم بااستقلال غوری وخنجان وخوست واندراب وبغلان وغیره بودند دراول شورش سرکار ترکستان که بجهته فوج خان آباد فرمانهای تسلی نامه فرستاده شد بجهة سردار سیف الدین هم یك فرمان محبت آمیز فرستاد وترغیب بجانب ترکستان فرموده شد سردار سیف الدین خان مذکور بیکفرمان فرمای ترکستان ازفرمان برداری بندگان سکندرشان پادشاه افغانستان سر بر تافت وخودرا خسر الدنیاء والاخره ساخت عاقبت بمرادخویش هم واصل نشد بهرحال وا بسته

دولت ترکستان گردیده درخان آباد وارد حضور شدواز جملهٔ بزرگان دربار محسوب گردید وحکومت خداداده بربادرفت ودیگراشخاص بجای وجایداد سردارمذکور حکمران شدند وبعدازان سردار سلطان مرادخان هذبك میرقطغن که برکاب سردار عبدالله خان فرمان فرمای قطغن وبدخشان عازم دارالسلطنه کابل حضور پادشاه بودند در خنجا ن رسیده معطل بعضی امورات جهانداری شدند که ازخان آباد باوشان برسد این بود که قضیه برعکس افتاد ولشکر ترکستان وارد خان آباد شد سردار سلطان مرادخان باچندنفرافسرنظامی که مامور کابل بودند اتفاق کرده ازخنجان عازم وروانهٔ خان آباد شدند و بحضور سردار محمداسحق خان رسیده بیعت نمودند وعهد ومیثاق کردند .

خلاصه سخن بیست ودوروز درخان آباد توقف شدکلیه سبب توقف وتاخیردرخان آباد معطل شدن جرنیل سیدالخان بود که درشغنان دیرماند ودیرتردرخان آباد رسیدامامانا تاخیر نمودن جرنیل مذکور ضررکلی بلشکر ترکستان پیش آمد چنانچه درهمین موعد که لشکر ترکستان درخان آباد توقف داشت این شورش درتمامی افغانستان اشتهار یافت وتمامی افغانستان اطلاع یافتندو بعدازان پادشاه افغانستان ازهرجانب امرفرمودند که لشکر بطرف ترکستان روانه شوند چنانچه ازچهار جانب افواج افغانستان چون موروماروافزون ازشمار وهمه کوه دامن دربر مامور ترکستان بقصد انتقام گردیدند اول غلام حیدر نائب سالار بادریای لشکرخونخوار از حضور فیض ظهورامرشدکه ازراه بامیان بسرعت تمام عازم ترکستان گردیدند دویم سردارعبدالله خان که درخنجان توقف داشت ازحضور بندگان اقدس توب خانه وپلتن ورساله آمده باوی متفق شدندوعازم ترکستان گردیدند سوم سوار ملکی از هر طایفه با افواج نظامی از راه دره صوف وهزاره جات بالای ترکستان و مزار شریف که سردار محمد اسمعیل خان فرمان فرماست عازم وروانه شدند که انشاء الله هرقضیه را جداگانه بوقتش تحریر کرده می شود اکنون ازغلام حیدر خان نایب سالار وسردار عبدالله خان سخن کرده شود لهذا غلام حیدرخان نایب سالار باافواج خونخوار ولشکر بسیار ازدارالسلطنهٔ شهر کابل حرکت کرده کوچاکوچ در حدود کوتل دندان شکن که کوه بزرگی است و در افغانستان مشهور است فرود آمدند اکنون باینطرف کوتل یك قلعه بزرگی است که شش برجه می نامند وتعلق ترکستان دارد قبل ازین خیلی درتعمیرات قلعهٔ مذکورافزوده گویا بقول ترکستانی چون سد سکندر ساخته بودند در اینوقت که مقدمه پیش آمد سه نفرسرکرده بزرگ باشش بیرق جزایرچی(؟)وسوار ملکی از جانب بندگان سردار محمد اسحق خان مامور مقرر شد که یکی جرنیل نجم الدینخان و عبدالقادر خان سرعسکر وسردار دلاورخان د"و آ بی بودند باحاکم و افسران بجهة نگاهداری وسد راه لشکر کابل فرستادند درفرصتی که از حضور همان اشخاص مرخص می‌شدند سخن ازتعریف قلعه ومستحکمی آن شد محرر کتاب حاضر بودم وهرکس درمحکمی قلعه سخن کردند محرر تماشا می کردم وسکوت بودم ازحضور امر شد که چرا سکوت هستید وسخن نمیزنید بعدازامر وفرمان عرض کردم که فرمان حضور وسخن های بزرگان دربار

در مستحکمی قلعه حاجت بگفتگو ودلیل و برهان ندارد لاکن غلام عرض دارم که درباب کوه دندان شکن که سرکوب است چه معالجه فرموده اید هرگاه علاج کوتل شده باشد خوب است والا ازضرب توب از بالای کوتل در یکساعت همین قلعه را کن فیکون کرده باسفل السافلین میرساند که حاجت بجنگ وجدل ندارد بهترآنکه درهٔ باج گاه که جای تنگ وضیق میباشد وعلاج گذشتن باسانی ندارد سنگرزنند وسد راه دشمن گردند اضافه بران اردوی پیادهٔ تاتار که تعلق بسردار دلاور خان دوآبی سرد و بلمیت تام دراین حدود ات و سرحدات دارند امر کنید که ازگوشه وکنار بومیه خودرا بلشکر دشمن زده کوك شکار کنند هرگاه ازین طریقه بنیاد شود بعقل ناقص غلام بهتر است باقی بندگان والا بهتر میدانند حسب‌الامر چیزی که بفکر غلام رسید عرضه داشت حضور نمودم مصرع حافظ « وظیفهٔ تو دعاگفتن است وبس » لهذا بعدازعرضه داشت محرر کتاب بندگان عالی فرمودند که شما قبل بچند سال قلعه را دیده بودید که همه فرسوده بلکه خرابه بود اکنون دوسال قبل تا حال در تعمیرات قلعه سعی بلیغ بکار برده گویا قلعه آهنین ساخته شده یقین اینکه گلوله توب اصلا بدر ودیوار قلعه مذکور اثرنکند وتاثیر نه بخشد ازین رهگذر اطمینان کلی بخاطر بندگان ما می گذرد چنانچه افواج سابق که تحریرشد بان حدود که قلعه آهنین بود باسه افسر بزرگ فرستادند و سد راه لشکر دشمن فرمودند مختصر کلام این بود که لشکرکابل دران حدود که کوتل دندان شکن می گفتند وارد شدند وتوب هارا بجانب قلعه از دامنه کوتل که سرکوب قلعه بود مقابل کردند وامر بزدن فرمودند درمدت یکساعت درودیوار قلعه را کن فیکون کرده قلعه را تصرف نمودند وسه افسر بزرگ که جرنیل نجم الدینخان و عبدالقادر خان سرعسکر وسردار دلاور خان دوآبی را وافسران کوچك که همه درون قلعه فولادی بودند محبوس کردند و باقی جزایر چی وسوار و پیاده که درون قلعه بودند سلام کردند و نجات یافتند مگر برخی که گرفتار اسیری شده باتفاق افسران کابل رفتند چون قضیه قلعه شش برجه باتمام رسید وافسران شان کابل فرستاده شد بعدازان بسرعت تمام با لشکر فراوان کوچاکوچ روانهٔ ترکستان شدند تا اینکه خود را در ایبك رسانیده ایبك را تصرف کردند عامل و حاکم ایبك قبل از ورود لشکر کابل از ایبك فراری شدند وخفیه در حدود بغلان بلشکر ترکستان ملحق گردیدند و بحضور والا رسیده خفیه سلام کردند و رویداد لشکر کابل را عرضه داشت کرده بیان نمودند لاکن با وجود فراری ایبك خوفیه داخل لشکرگاه شدند باز هم گوشزد لشکر ترکستان شده یکی بدیگری سخن می کردند اما احوال بندگان سردارعالی سردارمحمداسحق‌خان دیگر گون شد وتوقف کردن خان آباد را مصلحت ندانسته روز سیم ازخان آباد حرکت فرما شده درجلوگیر منزل نمودند و از تلاش بسیار فردا آن منزل را در بغلان امر فرمودند که بتخمینا چهل وپنج کروه می شد لاکن اسپ وآدم از طول راه وگرمی هوا ازکار باز ماندند چنانچه بسیاری پیاده از پلتن وجزایری وغیره تا اخیر روز بمنزل نرسیدند ودربین راه معطل شدند که نفسی راست کنند چون احوال لشکر بدین منوال قرار گرفت لاچار دوشب توقف فرمودند

بعداز توقف کردن مجلس کنگاش برپا ودر باب تقابل شدن با لشکرکابل گفتگو ها نمودند ودر خصوص سد راه دشمن سخن ها گفتند وشنیدند عاقبت رای‌همگنان بر این قرارگرفت‌که از راه چون بسرعت تمام خودرا درتاشقرغان رسانیده مقابل لشکرکابل لشکرگاه سازیم وکمر بمردانگی بسته جنگ درانداز‌یم وداد مردانگی بد هیم .

❁ تا یارکراخواهد ومیلش بکه باشد ❁ لهذا روزسیوم بمصلحت دید بزرگان‌حضور ازبغلان حرکت فرموده ازراه چول مرحله پیماء شدند روز اول دراجرم که آب شور ناگوار داشت فرود آمدند نماز عصر همان روز ازاجرم کوچیده فردا نماز پیشین دربنکی اریغ رسیده منزل نمودند روز سیوم از منزل مذکور حرکت فرما شده وارد تاشقرغان شده درنمازگاه فرود آمده لشکرگاه نمودند ومعطل بافواج ماموری دشت سفید که بسرکردگی آخند زاده نظام الدین قبل‌ازین ازخان آباد فرستاده بودند تعطیل نمودند در استقامت خان آبادکه خبر لشکرکابل بجانب ترکستان منظورحضور شد بنا بسبب یاری کردن بلشکر شش برجه آخند زاده مذکور وملا محمد خان برگد باشش عراده توب قاطری ودو پلتن ویك رساله مکمل مامور دشت سفید شدند چنانچه روزی که آخند زاده نظام الدینخان با لشکرهای رکابی شان وارد دشت سفید گردیدند همان روز مقدمه شش‌برجه تمام شده خود شش برجه سد سکندر با افسران مذکور بتصرف لشکرکابل درآمده بودند چنانچه قیاس ترکیانی قلعه شش‌برجه گویا قلعه فولادی محسوب بود لاکن درمقابل لشکر کابل در طرفة العین بضرب توب بزمین هموار شده کن‌فیکون ساختند بهرحال آخند نظام الدینخان که شخص هوشیار وسپا پیشه بودند وبامید فتح کمر بسته عازم دشت سفید گردیدند چون قضیه را دیگرگون ودولت ترکستان را سر نگون دیدند لاچار ازدشت سفید برگشته واپس بجانب ترکستان راه سپار شدند روز سیوم توقف لشکر در تاشقرغان آخند زاده با لشکرهای رکابی شان صحیح وسالم داخل‌تاشقرغان گردید چون قطره بدریا پیوستند لاکن هزاران آفرین به آخند زاده نظام الدین خان از حضور گفته شد زیراکه مقابل‌دشمن در عین‌شکست لشکر ترکستان رسید وافواج مذکور پراگنده نشد وهمچنان که بسلامت رفته بودند بسلامت بازگشته باصل واصل شدند گویا فوج خود را از دهن اژدهار بسلامت نجات داده باز آورد خلاصه کلام روز چهارم توقف تاشقرغان جرنیل محمد حسین خان که سرکردهٔ لشکر ترکستان وبمنصب جرنیلی سرافرازی داشت برتبه نایب سالاری نیز سر افرازی یافت بعد ازان باتفاق آخند زاده نظام الدینخان با دریای لشکر که همه چون شیر غران وببربیان‌درمیدان رزم باشمشیر بران و خنجر جان ستان داد مردانگی می‌دادند روانه غزنی‌گك شدند وخیمه وبارگاه برپا کردند لاکن حکم جنگ نداشتند وخود داری کرده متوجه دشمن بودند واطراف لشکرگاه خودرا بنظر بصیرت ملاحظه فرموده بعد جنگ جا را خوب نظر کرده انتظار فرمان جنگ داشتند ازان طرف لشکرکابل دویم قبل در منزل حضرت‌سلطان رسیده آماده جنگ بودند و خیمه وخرگاه باوج ماه رساندند روز دیگر لشکر طرفین مکمل ومسلح درمقابل همدیگر در بالای تپه ها صف‌آرائي کردند لاکن لشکرکابل‌سرکرده

جرار داشت بقاعده وقانون نظام مطابق امرسرکرده حرکت نمودند ولشکر ترکستان که افسرقانونی نداشت خلاف نظام رفتار کردند آخندزاده نظام الدینخان هرچندکه نظامی نبود لاکن ازروی عقل وکمال تقاضای وقت را دیده سخن میکرد سخن مذکور منظور نایب سالار صاحب نمی شد ورفتار خودرا افضل میدانست وبعمل می آورد اکنون محرر کتاب هرگاه خواهد که سخن باقی کند در همین فقره اینقدرسخن باقی بخاطر است که دفترها گنجایش نمیداد اشارتاً عرض میگذارم آخندزاده نظام الدین خان در عقل وتدبیر خودرا افلاطون عصر وزمان می پنداشت وافغانستان را با وجود خود مذکور افغان بودن در عقل وکمال وهوشیاری ورمز ورموز فهمی وتدبیر کامل منظور نمی کرد چنانچه درخطه ترکستان در عقل مشهور شده بود و دیگر محمد حسین خان نایب سالار هم چنان هوشیار ودانا ورمز شناس ونکته رس ورموز دان خودرا توصیف میکردکه گویا ثانی نداشت خصوص هرگاه شخص در مجلس مذکور با نجان درقاب می چید و نایب سالار را نسبت بولی بودن وکرامات نشان دادن میگفت یقین میکرد وفخراً می نمود ومباهات میکرد که حق ویقین است سخن مختصر در فرصتی که مقرر غزنی گك می شدند همین توصیف درمجلس حضور بنیاد شد شخصی بیان کردکه آخندزاده مذکور از اشخاصی است که :

بیك تدبیر نیکو آن توان کرد
که نتوان با سپاه بیکران کرد

لهذا تعجب دراینجاست که هم چنین دوشخص کامل در غزنی گك برعکس همدیگر عمل کردن چرا وبرضد طرفین کار فرمودن چگونه خصوص درموقع باریك خاتمه نفاق اوشان دریکروز ویکشب اخبارحضور بندگان سردار محمد اسحق خان گردید هرچند که بندگان سردار عالی رفتن خودرا در مقابل نایب سالار کابل مناسب ولازم نمی دانستند اکنون از بد رفتاری و نفاق دو افسر بزرگ که از عهدهٔ افسری و سرشته داری لشکر برآمده نتوانستند تا بمقدمه کردن چه رسد لاچار بندگان سرکار بوجود مبارك روز سیوم نماز پیشین از تاشقرغان حرکت فرما شده ساعت هشت بجه شب در غزنی گك داخل لشکرگاه شدند حسب الامر پنجا و یکتوب شادیانه زده گوشزد دشمن نمودند بهرحال شب مذکور باسودگی گذشت لاکن فلك کینه جو بقصد انتقام تمام شب طبل کج رفتاری زد وانتظار صبح صادق بود کمر بقتل لشکر طرفین بسته داشت تااینکه شفق دمیدوصبح صادق ظاهر شد هنوز آفتاب عالم تاب بعالم نتابیده بود که لشکرکابل مکمل ومصلح ازخیمه گاه خود بدر شده هرکجا که سرکوب لشکر ترکستان بود فروگرفتند و بهرحدود که سد راه دشمن دانستند بلشکرجرار مستحکم کردند وانتظار دشمن شدند امالشکر ترکستان از بزرگ وکوچك بخیمه گاه خود برقرار وآسوده حال در بستر راحت آرمیده باك ازدشمن نداشتند وخاطر جمع برقرار نشستند لاکن این آسوده نشستن لشکر ترکستان سبب داشت دیروز که بندگان سردار عالی عازم غزنی گك شده شب وارد لشکرگاه شدند ساعت یازده بجه شب ازلشکر گاه کابل شخصی داخل لشکرگاه ترکستان شده

عریضهٔ ازشش پلتن وتوپ خانه ودورساله با سوار ولایتی بمهر افسران رسانید والتماس
کرده بودند که دوروز ترک محاربه کرده انتظار فتح ونصرت باشید که انشاءالله وتعالی
هر گاه توانیم وفرصت یابیم افسر بزرگ را باخود گرفته بحضور فیض ظهور وارد
خواهیم شد وهر گاه ازعهده افسر برآمده نشود ماغلامان ازاول مرحله که جانب ترکستان
عازم شدیم بهمین اراده عهد وپیمان وقسم کرده ایم چنانچه همان قرآن مجیدرا بصحابت
شخص فرستاده بحضور فرستادیم صدق است وهر گاه در بین دو روز بمد نظر دشمن
لشکر آرائی کنید مختارید لاکن جنگ را موقوف دارید که سراسر خیراست باری
سخن بدراز کشید این بود که ساعت ده بجه روز بندگان عالی سرکار اسحاق خان
بعد ازتناول چای سوار اسب کوه پیکر گردیده لاکن مقصد ازتماشای مقدمه جای را
بنظر بصیرت دیدن داشتند خیال جنگ ومقدمه اصلا بخاطر عاطرنداشتند تا اینکه در
بالای تپه بلندی رفته خواستند که تماشای اطراف ومیدان جنگ رانظاره کنندقضا را
نظر شان بلشکر کابل افتاد ونظر افگندند که همه مکمل ومسلح چون کوه آهن صف
بسته سرکوب میدان جنگ را بلشکر ترکستان تنگ گرفته اند عجب ماندند ومتفکر
شدند بعدازان امر کردن که لشکرظفراثر ترکستان مسلح ومکمل عازم جنگ جا شوند
ومقابل دشمن ایستاده مردانه وار تماشا دار ند چنانچه لشکر ترکستان قبل ازان کمر
بسته انتظار فرمان بودند فوراً حسب الفرمان فوج فوج بقاعده وقانون نظام روانه
نبردگاه شدند این بود که مقابل لشکر رسیده حد بحد صف بستند لاکن حکم
جنگ نداشتن بدو وجه یکی امیدوار سلامی لشکر کابل بودندودیگر بندگان عالی مقرر
میفرمودند که شرط احتیاط بجا آرید و توپ وتفنگ بجانب دشمن پیشتر نیندازید که
عهد شکنی ازطرف ما نشود .زیراکه با بندگان سرکار امیر عبدالرحمن خان قسم کرده
ایم بگذارید که ابتدا ازطرف لشکر کابل آواز توپ وتفنگ برآید بهر حال نقشهٔ
مقدمه بدوجانب مامور بود یکی درمقابل دشت درنظر هویدا بود ودوم درحدود تپه هاکه شاید
پشت لشکر کابل گرفته شود قضارا لشکر کابل نیز بهمین طریقه تقسیم کرده بودند
خلاصه کلام لشکر ترکستان ماموری دشت شش عراده توپ جلوی ودوپلتن مکمل ویك
رجمنت رساله وپنج بیرق خاصه دار ودوصد سوار ملکی داخل دشت شده مقابل دشمن
صف کشیدند وباقی دیگر لشکر نظامی برکاب محمد حسین خان نایب سالار بجانب تپه ها
روانه شدند لاکن قصد جنگ نداشتند وجانب تپه هارائی بودند هنوز لشکر جانب تپه
برفتن بود که نا گاه توپ دشت ازجانب لشکر ترکستان صدا کردوغلغله در ملکوت
انداخت چنانچه ازطرفین مقدمه توپ جنگی پیداشد وفلك کج رفتار را برقص آورد
باری بعد از زمانی لشکر ترکستان ولشکر کابل در بغل تپه هامقابل افتادند اما لشکر
کابل هشت پلتن وهشت عراده توپ جلوی وچهار هزار سوار ملکی بسرکردگی سردار
عبدالله خان ولشکر ترکستان دوپلتن و یك رجمنت رساله حیدری لاکن سه پلتن دیگر
ازترکستانی دنبال مانده که بمقدمه مقابل نشده بودند بمجردیکه مقابل شدند ورو برو
گردیدند ازطرفین جنگ پیوستند وجنگ دراند اختند وبضرب توپ وتفنگ دوداز دودمان ها

بر آوردند و دادمردانگی دادند وسرمویی درکشتن و بستن تقصیری نکردند خصوص که
میدان جنگ چون دل بخیلان تنگ بود درنیم ساعت از کشته پشته‌ها پرشد وزمین معرکه
ازخون جوانان ودلاوران گلگون گشت وسرهای غضنفران چون گوی در میدان نبرد
بهرطرف غلطان بود واز تردد دلاوران وشمشیر زنان گرد وخاك معرکه بادود توپ
وتفنگ همراه شده زمین رزم گاه را چون شب دیجور سیاه و تاریك گردانید لاکن
دراول جنگ دوصد سوار رساله حیدری باسوار ملکی که سردار عبدالله‌خان سرکرده
بودند مقابل افتادندو بیك حمله دو طرب رساله حیدری سردار عبدالله‌خان باسوار ملکی
الفرار گویان فرار دشت ادبار گردیده بجانب کابل رهسپار شدند و سواران
مذکور بعضی بجانب هرات وهزاره جات وبرخی برکاب سردار عبدالله‌خان جانب کابل
روانه شدند خلص کلام بعد ازیك ساعت بلکه کمتر شکست بلشکر کابل افتادو فراری
کابل وغوری وجانب خان آباد گردیدند وتاب وطاقت نیاورده از ضرب دست لشکر
ترکستان فراری شدند اما فوج ترکستان ازشکست لشکر کابل آگاه نبودند زیراکه
میدان جنگ از دود توپ وتفنگ وگردوخاك میدان تیره وتاریك گردیده بود وظاهر
نمیشد تااینکه آواز الامان الامان از لشکر کابل بر آمد ولشکر ترکستان دست از قتل
باز داشتند بعد از زمانیکه‌هوا روشن شد لشکر کابل سلامی گرفتند و بامر محمدحسین خان
نایب سالار ساعتی بگوشه توقف کردند لاکن لشکر ترکستان بجانب خیمه‌گاه لشکر
کابل رفته تاراج نمودند نایب سالار کابل غلام حیدر خان که قضیه را چنین دید
باقی مانده افواج دربالای تپهٔ بلندی رفته خود داری میکردند وبحیرت‌مانده بودند
ومتفکر بهر طرف مینگریستند اکنون از مقدمه دشت شنوید لشکر ترکستان که‌مامور
دشت بودند وخود را سد راه لشکر کابل میدانستند درفرصتی که‌مقدمه تپه‌ها برپا شد
وآواز توپ وتفنگ برآمد در دشت نیز مقدمه دستداد ونایب غلام حیدرخان درمقابل
فوج ترکستان که دردشت بودند فوج مکمل‌وجنگجوی فرستادندوهر دو لشکر بهم درافتادند
وجنگ پیوستند .

فرد

دو دریای لشکر بجوش آمدند | دلیران بهم درخروش آمدند

شاعرمیگوید :

شعر

روزجنگ توشودی سرخ و سیاه ازخون وگرد | موج دریای محیط واوج گردون برین

بهر حال لشکر طرفین بمردی شمشیر کین بهم میزدندودرقتل‌وقتال دست‌وبازوکشاده
بودند چنانچه‌ازگیرو دار مردان کار وزار زمین معرکه درلرزه افتاده بودوصدای

طبل وکوس وکرنا میدان رزم را چون میدان بزم ازخون جوانان لاله گون کـرده گـلستان ارم ساختند وتوپ های تنین تن آتش فشان چون شیرغرنده وببردرنده آواز رعد آساء برآورده آوازهٔ فتح بگوش لشکر کـابل میرسانید وسنان جان ستان شقایق وشقوق ازهرطرف درطرفة العین ظـاهر می کرد و دلیران ختم کین بهر جانب که حمله‌ور می‌گشتند مانند غضبناك غضب میکردند و بهادران جنگجوی بهر طرف رو می آوردند بـا سیف وتیر و خنجر خون ریز سر هـای پیرو برنـا را چون گوی در میدان غلطان می‌نمودند مختصرکلام مدت سه‌ساعت هردو لشکر درمردانگی کمی و کوتـاهی نکردند لاکن هاتف غیبی نداء درداد که‌ای لشکر ترکستان ازکوشش بی‌فایده چه سود .

رباعی

باقضا کارو زار نتوان کرد　　　گله‌از روز گار نتوان کرد

کردگارهر چه‌می کندنیکوست　　　حکم برکرد گار نتوان کرد

وشاعر دیگر میگوید

شعر

باخدا داد گان ستیزه مکن　　　که‌خدا داده‌را خداداده است

واستاد دیگر می فرماید

فرد

چراغی راکه ایزد برفروزد　　　هرانکس پف کندریشش بسوزد

تاا ینکه شکست فاحش در لشکر ترکستان افتادو فراری شده راه تا شقرغـان پیش گرفتند بندگان سرکار ترکستان سردار محمداسحق خان‌که دربا لای تپهٔ بلندی باافواج رکابی تماشای جنگ‌دشت میکردند زیراکه مدنظر بود ازملاحظه شکست لشکرخود پراگنده شوندوملال اگین‌گشتند اضافه بران از لشکر تپه‌ها کـه مقدمه را فتح کرده بودند ازآنهم واقف‌نمودند سبب‌که تپه‌ها سدراه‌نظرشده بودمحمد حسن‌خان نایب سالارکه بمردی وشمشیر لشکرظفر اثرفتح نمایان‌شده وشکست فاحش داده بودند لازم بودکه لحظه بلحظه تاخیرنکرده رویداد فتح رابی کم و کاست بحضور بندگان عالی متعالی باهزار فرحت ومبارك‌بادی میفرستادقطعاً نفرستاد خصوص‌که محرر کتاب باجباخانه حاضربودم وعرض می کردم که قلم دان موجود است یکی دوخط فتح نامه پی‌درپی بایدفرستاد تاتسلی خاطر بندگان والا شده برقرار باشند لاکن‌چون سزاوار افسری وبزرگی نداشت ازسود عقل ودانی سخن ناصح وخیر خواه را منظور نکرد افضل‌ازهمه ازحضور بندگان سردارعالی تامقدمه جای یکفر سخ‌دوری داشت وهر گاه ازحضور باعث اخبار واگاه‌شدن شخصی‌مامور می‌شد درجنگگ جاه نمیرسیدند ازبین‌راه بازگشته خبرمی آوردند که‌لشکر ترکستان باجمیع افسران بقتل‌رسیدند وازتمامی افسر کسی‌باقی نمانده ازین‌باب خوف‌عظیمی پیداشدوجزو شکیبائی برطرف گردید خصوص که‌سبب کلی‌باعث خرابی وشکست دستداد یکی بربادی لشکردشت‌که بمدنظر جلوه کرد دویم به‌تحقیق نارسیدن مقدمه تپه‌ها وفتح‌نمودن لشکرتر کستان که‌اصلاً خبری‌به تحقیق

بحضور سرکار ترکستان نرسید و هیچ شخصی نمک خوار با وجود سال ها نمک دادن موجود نشد که در بین جنگ جاه رفته ازافسر کلان جویا شده و بچشم سر ملاحظه فرموده بحضور آمده براستی عرضه داشت دارد لاکن محرر کتاب میگوید که حق بجانب آنها بود ازیکطرف تکرک می باریدو از دیگر جانب صدای توپ رعدساء آواز مرگ بگوش بیچارگان میرسانید وجانهم بسیار عزیز است مشکل است از جان گذشتن همان بهتر بقول شاعر

جوی زمردی خود کم کن و فراغت باش

باری از تمامی اینگونه سخنها سه نفر از وزیران حضور که محرك خرابی و بربادی سرکار ترکستان بودند هر لحظه خوف ووحشت می دادند ولشکر شکست خورده دشت را بمدنظر برنگ رنگ جلوه می دادند تخمیناً دو ساعت بهمین احوال گذارش یافت باوجود اینقدر خوف وبیم اتفاق دیگر دستداد پلتن های کابلی که بحضور محمدحسین خان نایب سالار سلام کرده بودند درینوقت بحضور سرکار ترکستان فرستادو قیاس کرد که مژده فتح گویا همین است بعضی افسران دیگر هرچند مانع شدند نایب سالار مذکور منظور نکرد قضارا پلتن های مذکور نزدیك شدند و بحضور سرکار جلوه دادند سه نفر وزیر فتنه انگیز بدسرشت که طینت شان عمری بدطینتی گذشته بود برنگ دیگر جلوه دادند وسرکار ترکستان را بخوف عظیم انداخته ازبالای کرسی حرکت دادند چون خوف غالب لاچار دست ازهمه بازداشته ترك پادشاهی گرفتند و سوار اسپ کوه پیکر گردیده بهر سو نگران نگریستند چون ترك سلطنت کردن امریست دشوار هم چنان بالای اسپ سوار بسر توپخانه رکابی آمده امر بزدند کردن چندیتر فیل ها نب دشت که مردمان متفرقه می گشتند نمودند بعدازان راه تاشقرغان پیش گرفتند و بزرگان حضور و درباریان نزدیك ودور ولشکر رکابی که بحضور شان حاضر بودند چون پروانه وار بر کاب شان روانه شدند لشکر شکست خورده دشت که بهر گوشه وکنار پراگنده احوال چون مرغ شکسته بال نیم جانی که داشتند غنیمت دانسته بر کاب پادشاه خود حیات تازه یافته فراری شدند لاکن لشکر فتح کرده وظفر نموده که در تپه زار های نزدیك حضرت سلطان بفتح و فیروزی باچپاول بسیار که جیب ودامان پر شده بود بحضور افسر بزرگ نایب سالار ترکستان انتظار فرمان می بردند ازین واقعه جان گداز آگاه نبودند ونمی دانستند که سرکرده کل که بقصد ریاست کمر بسته باشد باوجود فتح و فیروزی چگونه اختیار گریختن بخود روا داد و بدون سبب با اینقدر اساسه سلطنت و پادشاهی فراری شود و ترك ریاست کند و خلقی را بعذاب الیم گرفتار سازد ونبایند عالم را بر کنده مختصر کلام نماز عصر خبر عام تباه فراری سرکار ترکستان شهرت یافت وشورش عظیمی برپا شد ولشکر باغیرت مردانه ترکستان ازین حادثه جان فرساء بحیرت ماندند وبغم فرو رفتن وعجب ماندند وباعث این شکست غیرحق را ندانستند تازمانی که تحقیق شد وباصل مدعایی بردند بعدازآن باهزاران غم واندو ازدنبال سرکار ترکستان بجانب تاشقران روانه شدند تا خود را بشکست سرکار رساند ند ویکی

بدیگر ملحق شدند لاکن تحریر کننده کتاب که یکی از آن ها بودم عرض میدارم که همان فرصت را خداوند می‌داند که چگونه اسبابی برپا شد وچه نحو حادثهٔ پیش آمد که به تحریر گنجایش نمی‌دارد گویا مردگان برخواست وزنده هارا بکام خود نهنگ‌وار فرو بردند چنانچه بسیاری از لشکر ترکستان از افسر وسپاهی اسیرودستگیر لشکر کابل گردیدند وبرخی بادل مجروح وقلب شکسته فرار داشت ادبار شده سر را ازپا فرق نمی‌کردند تااینکه باهزار گیرودار خودرا در تاشقرغان رسانیدند وخورد وبزرگ قدری آسوده شدند ساعتی در تاشقرغان توقف کردند وپیك خیال را بهرطرف جولان‌دادند عاقبت فرار شدن‌را افضل دانسته شخص معتمدی را امرفرمودند که درمزار شریف رفته مختصر عیال‌های معتبر را فوراً سوار کجاوه واسپ که موجود است بارکرده بجانب دریای آمویه رهسپار شوید وبندگان ماهم تا حدود گورمار رسیده درآنجا امیدوار برآوردن عیال‌ها میباشیم چون عیال‌ها سوار شده از شهر بدر شوند فوراً احوال بفرستید که آسوده خاطر شده بلامعطل بجانب دریا خواهم رفت چنانچه عیال‌ها نزدیك بصبح ازمزارشریف برآمدند وعازم دریاشدند و بحضور سرکار ترکستان اطلاع دادند لاکن تاهمان‌وقت بندگان سیماب‌وار درطپیدن بودند وهرساعت آدم فرستاد تحقیق می‌فرمودند وامر به تعجیل می‌کردند بعدازآنی که ازبرآمدن‌عیال‌ها آسوده خاطر شدند خود را بمزار شریف نزدیك نکرده از حدود الاچپان بجانب دروازه سیاه گرد روانه شدند وراه دریا پیش‌گرفته ترك سلطنت کردند و زندگی را غنیمت شمردند تااینکه درقشلاق‌سیاه گرد که‌چهار فرسخ ازمزار شریف دوراست رسیدند وساعتی توقف نمودند درآن‌حین عیال‌ها هم‌رسیده ازحضور بندگان‌والا گذشتند وخاطرخطیروالارا بکلی جمع کردند بعدخودسرکار ترکستان بخاطرجمعی تمام ازسیاه‌گرد سوارشده بجانب دریا مرحله پیماشدندنزدیك بشام لب دریای آمویه که پته‌کسر می‌نامندرسیده فرود آمدند وساعتی توقف فرمودند ثانی از دریاگذشتند پنج روز دیگر درصالح‌آباد لب دریاه معطل شدند تاجمیع مردم فراری از عیال و اطفال و بزرگ وکوچك وشاه وگداء از دریاگذشتند لاکن پروردگار عالم می‌دانست که بامردم فراری چه میگذشت باوجودی‌که بندگان سرکار سردار سلطان احمد خان پسر سردار سلطان عزیزخان مرحومی را مقرر فرموده بودندکه متوجه مردم باشند ونگذارندکه یکی بدیگری دعواکنند وبازحمت رساند زیراکه صحرای محشر برپا بود وغوغای قیامت ظاهر چنانچه دولت های عظیمی از زن ومرد تلف شد وبخاطر نداشتند وبتلاش جان خودگرفتار بودندکه زودتر از دریاگذرند ونیم جانی بسلامت برندخصوص‌که دوشخص‌دیوسیرت‌از جانب پادشاه بخارا مامور بودندکه از مردم فراری‌گرفته ازکیمه می‌گذرانند لاکن باوجودی دیو سیرتی دربغض وکینه افزون تر ودر عداوت افضل تر ودرپل‌گرفتن شعث طمع که یکی ازین دوپلید دیوزاد میرزا نظام مزاری که سالها برتبه منشی باشی از زمان نایب محمد علم خان تازمان غلام حیدر وردك که حاکم ترکستان بودند این‌شخص صاحب عزت‌ونمك پروردهٔ افغان بود چنانچه مردم فراری راکماحقه می‌شناخت

وبهمه آشنا بود دراینوقت از طریقه بدزاتی ونمك حرمی اصلا بکس آشنا نشده گویا ابلیس لعین یا ملا یکه عذاب پاد شاه بخارا اما حق بطرف مذکور است زیرا که در شان است مذکور شاعر میگوید .

مصرع

گر تو مردود نهی چشم چپت کور چراست

زیرا که چشم چپ آن ملعون مردود کور بود ودوست و دشمن را بیك چشم می دید ازان سبب زحمت کلی به مردم فراری میرساند اکنون شمهٔ از شوخی بخاطر محرر کتاب آمد که سزاوار خنده داشت خواستم که بدوسه کلمه تحریر داخل کتاب دارم وسرمطلب روم لهذا در فرصتی که فراری ازدریا می گذشتند درآنوقت آوازه بود که سوار رساله از مزار شریف می آید ومردم فراری را باز می گرداند اتفاقا روز سوم در بین جنگل مرکبی شاید چرا می کرد چون شکمش سیر شد مست گردید وبا نگ داد وصوت خجاز بنیاد کرد مردم فراری لب دریا که غوغای گذشتن داشتند بانگ مرکبرا قیاس طرم رساله کردند ویکی بدیگری افتادند وبجا نب کیمه تلاش نمودند چنانچه سه نفر بدریا غرق شد تا به تلف کردن مال چه رسد که دولت های عظیم برباد رفت اکنون از مطلب سخن رانیم مختصر کلام روز ششم ازصالح آباد لب دریا کوچیده دومنزل برراه روز سوم وارد شیرآباد گردیدند بعدازان روزدویم امر شد که مردم فراری راسنجش کنند که مخارج داده شود دران وقت ازرقم میرزا هفده نفر حاضر بودند دو رقم میرزا مامور خدمت شد که عیال دار وبدون عیال راجداگانه سنجش کنند جمع فراری از خانه دار وغیرآن شش هزار وهفتصدوسی ودونفر میزان شد اضافه بران تا ورود قرچی یکهزار وشش صد و چهل و پنج نفر دیگر داخل دفتر و مخارج شدند بهر حال بعد از یکهفته توقف شیرآباد بجانب قرچی مرحله پیما شدند تا اینکه وارد قرچی گردیدند لاکن درشهر قرچی مدت نوماه ونیم استقامت فرمودند امااز بسیاری مردم فراری حاکم شهر مذکور شب وروز بخوف ورجاء می گذراند وترس وبیم بسیاری داشت زیراکه چند هزار فراری وهمه سپاه ومکمل عراق درکوچه وبازار می گذشتند ومردم ازبك همه جامه دراز وجامه کشال گاهی اینقدر مردم مکمل ومصلح ندیده بودند وبحیرت مانده تعجب میکردند خصوص ازنام افغان حذر می کردند کجا طاقت دیدن داشتند دراینوقت بچشم سر می بینند جای آن دارند که هلاك شوند لاکن حاکم قرچی واضح بحضور پادشاه بخارا شکایت مردم فراری راعریضه کرد چنانچه پادشاه بحضور بندگان سردار محمد اسحاق خان خط مشفقانه فرستاد التماس نمود که حاکم قرچی ازمردم افغان خوف کلی می دارد امید که مردمان خودرا سرزنش کنید تا بمرور ومواساء رفتار دارند اما شکایت بسیاری درثمر قند بحضور کارکنان دولت اروسیه فرستاد والتماس کرد که مردم فراری را از قرچی متفرق سازند تا بمردم شهر مذکور آسودگی پیدا شود این بود که بعداز دوماه ونیم چاری کوپ کنصر بخارا وارد شهر قرچی شدند و بحضور بندگان سردار محمد اسحق خان آمده ملاقی گردیدند ودوساعت باهم نشسته صحبت نمودند مقصد ازصحبت وملاقی شدن اینکه سه صد نفر ازمردم افغانیه حسب الخواهش سواء کرده

برکاب همایون عازم ثمرقند شوند و باقی مردم فراری بشهرهای پادشاه بخارا از قرچی الی کولاب وحصار ودهٔ نو دجوی‌چی و غیره متفرق شوند و بخاطر جمعی متوجه بیچارگی خود گردند احدی بانها مزاحم وغرضدار نمی‌باشد باری بعد از بیان کنصور بندگان سردار عالی هرچند گفتگو کردند و مبالغه نمودند وفرمودند که این مردم فراری بندگان ما است از حضور جدا کردن ممکن نیست هرگاه چنین نشود بدولت ایران خواهیم رفت کنصرار وسیه عرض کرد که ثمرقند وشهرهای پادشاه بخارا دوری ندارد و یك دولت است گائی که خواهش کنید در بین بیست روز همهٔ فراری بحضور بندگان سردار عالی حاضر می‌شوند لاکن فراری جناب شما گویا یك لشکر عظیمی میباشند در یك شهر استقامت کردن خوف بزرگی دارد چنانچه حاکم قرچی خوف کلی بخاطر رسانده بحضور پادشاه بخارا عارض شده و پادشاه نیز بکارکنان ثمرقند اطلاع داده است اضافه بران خلاف قانون است لهذا سردار عالی متعالی لاچار شده بهمین منوال رضا دادند و با سه صد نفر از مردم فراری که کلیه اعزه واشراف بودند عازم ثمرقند شدند ودیگر مردمان فراری بدون سرپرست ما اهل تبا وکد و رت بسیار بشهرهای پادشائی متفرق گشتند و بسیاری از افسران نظام وغیرنظام هم برکاب سردار عالی نرفته در حدود دهٔ نو دجوی‌چی رفته استقامت کردند لاکن از حضور بندگان عالی قطع مراوده نمودند بهرحال از بسیاری رویداد هرچند سعی میدارم و کوشش میکنم که مختصر تحریر کنم وزودتر ختم سازم بازممکن نمی‌شود .

می‌تراود آنچه درآوند منست

خلص کلام سردار عالی مقدار از قرچی فرما شده وارد سمرقند شدند از قضای الهی در بین راه قرچی و سمرقند بیکباره زمستان خروج کرد وبرف قاتل فرود آمد وسردی جنگ بدرجهٔ رسید که دردو منزل رفتن سیزده نفر از بزرگ وکوچك مردم فراری مقتول شدند بهرحال بعد از ورود سمرقند چهارماه زمستان وخنك در شهر بامر کارکنان اروسیه منزل وخانه بمردم فراری دادند بعد از آن چهار باغ پادشاهی را بحضور سردار عالی مقرر کردن که استقامت فرمایند بعد از آن بندگان سردار عالی هشتادونه هزار سکه مخارج عمارات کرده تا تعلقات شان سکونت فرمودند و از دولت اعلیحضرت امپراطور اعظم در یکسال دوازده هزار مناط کاغذ روسی که عبارت از هشتاد هزار سکه بخاری باشد وظیفه مقرر نمودند لاکن دوهزار صوم را از جمع وظیفه وضع کردند وفرمودند که اجارهٔ چهارباغ می‌شود باقی ده‌هزار صوم را ماه درماه از خزانه می‌دادند اما سردار محمد اسحق خان ازین وجه بمردم افغانیه فراری سمرقند قلیلی می‌دادند وباقی را مصارف عیال داری خود می‌کردند اکنون سخن را ختم سازیم وازرویداد سردار عالی وتوقف سمرقند دست بازداریم زیرا که سزاوار تحریر وتقریر ندارد .

شعر

عمرت دراز باد برین ختم شد سخن	بیرون نمی‌نهم زرهٔ اختصار پای
بمردم مردن ولب‌نا کشودیم به از آنست	که ناله کنم آن موجب ملال تو باشد

لهذا قبل ازین کتاب یک کتاب دیگر تحریر نموده بودم که از ابتداء سلطنت سرکار همایون فال تخت‌نشین موروثی سرکار امیر عبدالرحمن خان و گذارشات هشت ساله حکومت سردار عالی محمد اسحق خان و خاتمه آن مقدمه سردار مذکور در غزنی‌گک با لشکر ظفر اثر بندگان سرکار اقدس سرکار امیر عبدالرحمن خان و شکست سردار مذکور و فراری سمرقند و رویداد چندساله سلطنت توقف سمرقند تمامی در کتاب مذکور درج بود لاکن درین کتاب هذا خواستم که شرح مقدمه سردار مزبور را مختصر ثبت دارم بنابر آن خلاصه تحریر نمودم هر چند رویداد چندساله سلطنت سردار محمد اسحق خان در ترکستان موجب تطویل کلام شد و سخن بدراز کشید و مدعا بطول انجامید اما علاج پذیر نبود باید که تحریر می‌شد و داخل کتاب هذا می‌گردید زیرا در اول رویداد سردار مذکور تقریر شد که در اوایل حکومت ترکستان سردار محمد اسحق خان آنقدر گفتار صداقت آمیز و رفتار محبت خیز بحضور مردم درخصوص حضور سرکار والا تبار بکار میبرد که گویا جزوی از عضای بندگان سردار محسوب می شد بلکه ظاهر بود زیرا که پسر عمو و برادر چه فرق دارد و چه تفاوت است و هرگاه چنین نبودی چرا مبلغ ها از کابل بجهة تنخواه سپاه می‌آمد و چرا تفنگ‌های انگریزی دنباله پر باجبه خانه های فراوان داخل ترکستان می‌گردید چنانچه خاتمه باهمان تفنگ های مارتین بروی لشکر کابل زده شد و خلقی از لشکر کابل تلف گردید همین ترکستان بود که سال بسال مبلغ ها بصیغه مالیات و بطریق تارتقی کابل میرفت که جزوار به محرر کتاب معلوم و مشخص است پس درین صورت لازم افتاد که شمهٔ باید ذکر می‌شد تا حقیقت اصل مدعا ظاهر می‌گشت اکنون سخن را راجع بطرف دیگر بداریم لهذا درزمانی که محرر کتاب بشغل نوشتن کتاب هذا بودم روزی رفقای جانی و برادران روحانی سردار احمدعلی خان ولد سردار سلطان علی خان نواسه سردار کهندل خان مرحومی قندهاری و سردار سلطان احمد خان پسر سردار سلطان عزیز خان مرحومی و سردار سیف الدین خان نواسه عبدالوهاب خان مرحومی که ازجمله فراری ها بودیم در مجلس گرم صحبت بوده از هرجاه سخن میزدیم و می‌شنیدیم اتفاقاً صحبت ازمردی و شمشیر افغانستان درمیان آمد چنانچه مقدمه غزای میوند ذکر شد بعد سردار احمدعلی خان فرمودند که هرگاه غزای میوند را در کتاب هذا که تواریخ پادشاهان افغانستان است درج کنید عجب نیست زیرا که اینهم صفت شمشیر افغانستان است و خود این نیاز مند درگاه الله در میوند حاضر بودم و بخوب وجه اطلاع دارم محرر کتاب بنا بفرمایش رفقاء تصدیق کردم و رجوع به تحریر نمودم لاکن غزای میوند در زمان سلطنت پادشاه خدا جوی عدالت پرور سرکار ذوی الاقتدار پادشاه جمجاه خورشید کلاه سرکار امیر عبدالرحمن خان اتفاق افتاده بود بنا بران محرر کتاب در اواخر سلطنت پادشاه رعیت پرور در قید تحریر و ترقیم در آوردم .

غزای دشت میوند: اکنون یک فقره اخباری ازغزای میوند که مشهور است تحریر می‌دارم زیرا که در تحریر آن سه خصلت ظاهر است اول قوت اسلام و غیرت دین داری دویم ذلیل نمردن کفر و قتل آن سیوم نیک نامی دولت افغانستان و شمشیر مردم افغان

ومردانگی مردم آن چنانچه در اوایل سلطنت سرکار عدالت پرور سرکار امیرعبدالرحمن خان بود در آنوقت فوج انگلیس در قندهار توقف داشت وسردار شیرعلیخان قندهاری ازجانب دولت انگلیس حاکم قندهار وبمنصب نوابی سرافرازی داشت واز طرف دولت حکمرانی می کرد وشب را بروز می آورد وسردار محمد ایوب خان پسر سرکار امیرشیرعلیخان فرمان فرمای هرات بود اما بهنیت غزا کمر بسته داشت ومتوجه لشکر وانجام سفر بود تااینکه بارادۀ غزا وتصرف ملک موروثی قندهار از هرات حرکت فرماشد وکمر بمردانگی بغزای محمدی(ص) بربست وبا لشکر های خون خوار عازم قندهار شد ومردم فقراء که نام غزا شنیدند منزل بمنزل بلشکر سردار مذکور چون قطره بدریا پیوستند تاوارد فره شدند این خبر جان سوز یومیه در قندهار میرسید وگوش زد فوج انگلیس می شد چنانچه ازورودشان بحدود فره آگاه شده بحیرت افتادند بعدازان اراده کردند که در مقابل لشکر هرات رفته تقابل ورزند برهمین اراده بسرکردگی سردار شیرعلیخان قندهاری بادوازده هزار فوج مکمل جنگی ازقندهار حرکت کرده به استقبال لشکر اسلام روانه شدند تادرحدود میوند رسیدند بعد ازان متوجه جنگ جاه شده زمین میوند را سزاوار جنگ دیدند زیراکه زمین مسطح و هموار بود ویقین داشتن که لشکر اسلام را دریک ساعت فراردشت ادبارخواهیم کرد وفتح فوج خود را کمربسته داشتند خصوص که آب دریارا بتصرف خودنموده بودند لاکن ازتقدیر الهی نمیدانستن

چنانچه شاعر می فرماید

رباعی

هرچه دلم خواست نه آن میشود　　هرچه خدا خواست همان میشود

واستاد دیگر میگوید

شعر

جامهات زین خم نمی آید برون هربار سرخ　　رنگها دارد جهان مغرور آرایش مباش

مختصر کلام فوج انگلیس درحدود زمین میوند لب دریا فرود آمده انتظار ورود لشکر اسلام بودند از انطرف لشکر اسلام که درفره توقف داشتن ازحرکت لشکر فرنگی اطلاع یافته بلا تحمل ازفره حرکت فرماشده بتلاش تمام خودرا باجمیع لشکر نظام وغیرنظام که بنام نامی غزا انبوه شده برکاب سردار محمدایوب خان حاضر بودند وارد دشت میوند که مقابل لشکر فرنگی بود گردیدند لاکن خودرا باجمیع لشکریان درجزیره بی آب وعلف مشاهده نمودند وآب دریا رابتصرف لشکر دشمن ملاحظه فرمودند خیلی متفکر وپراگنده شدند بزرگان لشکر راطلب نموده کنکاش فرمودند عاقبت شخص کهن سال سال خورده تجربه آموز را دستیاب کرده از آب دریا ویاغیر آن جویا شدند آن شخص کهن سال جهان پیموده عرضه داشت کردکه قبل ازین به شصت سال کاریزی بخاطر دارم که درهمین موضع بود کهن سالان میگفتن که از زمان احمد شاه پادشا باقی مانده در حینی که عین شباب بودم روزی چند درهمین کاریز مردکاری نموده مدتی درآنجاه استقامت داشتم و آب فراوان ازکاریز مذکور دیده بودم هرگاه مردکار بسیار مقرر شود وزحمت را بخود بگیرند امید است که آب جاری شود بعد از عرضه داشت

شخص مذکــور سردار محمد ایوب‌خان و بــزرگـان حضور سخن عا رض را پسند یده سه هـزار نفر مردکـار همراه شخص بلد مقرر فرمودنـد وحد بحد را بگفته شخص بلد امر بکندن نمودنـد اضافه بران مردمان فقراء از هرطرف با بیل وکـلند بشرا فت نام غزا بکمک کـندن کـاریز آمده ماموركـندن شد نـد .

شاعر می‌گوید : سالی‌که نـکوست از بهارش پیداست

از تفضلات خداوندی ومددگـاری صاحب شریعت غرا هم چنان‌کـا ریز مسدود که از عقل بعید بود وعقل تقا ضا نمی کرد در سه روز انجام یافت چرا زود انجام نیا بد سه هزار نفر مردکـار لشکری و دوسه هـزار نفر، مردکـار فقرائی که ثوا بـی آ مده بکـندن کـاریـــز شدند و ثواب کـلی حاصل نمودنـــد چنانچه دریا ی آب جاری شده ولشکریان سیر اب‌گردیدند از مرحمت پروردگـاری چنا ن آب فراوا ن شد که دشت وبیابان بعد از قرنهای بسیار وسال های بـی‌شمار سیرآب‌گردید ند ومسرور شد نـــد باری چون حق سبحانه وتعالی لشکر اسلام را از آب غیبـی سیراب‌گردانید ازیـــن مژدهٔ سیرابـی جمیع لشکر اسلام شکریت خدا وندی را باداء رسانیده فتح اسلام را بفال‌نیك‌گرفتند لاکن در بین سه روزکه آب ناپـیدا بود وتشنـگی غالب وگر می هواء شدت حرارت آفتاب‌گویا دشت وبیابان چون‌کور ۀ آهنـگران سوزان‌گرد یـده بود لشکریان حکایت‌کربلای معلا وآب بستن بروی فرزند رسول خدا وتشنـگی اهل بـــیت طاهرین را بخاطر آورده یکی بدیگری تسلی می‌دادند و مست ومد هوش غزا بوده از جان خود باك نداشتند بعضی اوقات سوز وگداز شان از تشنـگی حیوا نا ت بود کـــه بی‌زبان بودند وبه هلاکت رسیده خوراك نمی‌کردند این بودکه از تفضلا ت الهی از آب رحمت حیوان وانسان سیراب شدند واز غیرت دین احمدی همچنان‌آب فراوان شد که‌گویا دریای میوند جـزوی از ین آب شمرده نمی‌شد چنا نچه هما ن شخص کهن سال راه بلد سوگـند می‌خوردکه اول این‌کـاریزکه آب‌جاری شده تازمان مفقودی یك‌چشمه کوچکی بودکه‌کـفایت صاحبش بزحمت می‌شد بهرحال درّ بارهٔ شخص راه بلدکه خضر راه لشکر اســلام شده بود از نقـــد وجنس چه از حضور سردار محمد ایو ب خا ن وچه از نزد بزرگـان دربار بهره مندگردیدکه سال های بسیار آ سوده و آرام شد .

خلص‌کلام چون لشکر اسلام از آب سیراب شد ند و از هلاکت نجات یا فتند مشتا ق جنگ وغزا گردیدند و از شوق شب ها نمی خوابیدند تا اینکه روز هفتم ورو د دشت میوند آمادهٔ جنگ شدنـد و لشکر طرفین‌کمر بجنگ بستند و از د و جانب در میدان جنگ حاضر شده صف ها راست‌کردند وبا توپ وتفنگ جنگ در انداختند و از دود توپ وتفنگ زمین معرکه را تیره وتار نمودند ولشکر اسلام مردانه ر ز م کــرد ند وغیر ه تانه کوشیدندودلاورانه بجانب دشمن‌دین‌مبین‌حمله بردند وجنگ کردند تا زمانیکه

که بلشکر انگلیس نزدیك رسیدند ودست بقبضهٔ شمشیر کین نمودند و حملهٔ مستانه وتاختن مردانه کردند لشکر اسلام در عین جوش و خروش بودند که ناگاه از جانب لشکر انگلیس صدای رعد اسای برق نمای توپ از در دهان آتش فشان با آواز تفنگ های مارتین بر آمد و بازار ملك الموت راگرم ساخت و دود از نها د لشکر اسلام بر آوردگو یا در دشت میوند تکرك از آسمان بلشکر اسلام می بارید و دو د از دودمانها بر آمد هزاران پسر بی پدر و پدران بی‌فرزند شدند و سر های جوا نا ن چون گو ی در میدان بهر طرف غلطان گردید و فلك کج رفتار را بازار کج رفتاری بر پا شد خلص سخن کا ر لشکر اسلام بدرجهٔ رسید که تاب وطاقت با قی نماند هر قدر کوشش کردند قدم از قدم پیش نهاده نشد بلکه نزدیك به فراری شدند لاکن از قول علما ء که از کفر بازگشتن ضرر دین داری دارد صبر و شکیبا ئی نمودند و ننگ از فراری کردند قتل خود را افضل دانستند اما متحیر و پراگنده بودند حفیظ الله خان که سر کردهٔ کل بود و برتبهٔ نا ئب سالاری سر افرازی داشت و افسر بزرگ و سرکردهٔ صاحب تد بیر بود چون لشکر اسلام را پراگنده دیدند بقرار قاعده و قانون نظام امر کردند تا تمامی فوج ظفر امواج خود رابرو در انداختند و از مقدمه و تفنگ زدن بلشکر کفر بازماندند و خلق عظیمی از سپاه اسلام خوا ه نظامی خواه فقرا بودند بقتل رسید ند و بدرجهٔ شهادت و اصل شد ند لاکن احوال لشکر اسلام دیگرگون گرد ید و تدبیر جنگ ا ز دست رفت و خرابی دستداد اما دو رساله مکمل بادو هزار سوا ر هراتی که همه در توپ نشا نی‌گری ثانی نداشته بحضور سردار محمد ایوب خان حاضر بودند چون ا ز قضیهٔ افواج و خرابی لشکر شنیدند بفکر تدبیر افتادند و تدبیری در یافتند اینکه یکهزار سوار از رساله و پلتن شرط احتیاط بکار برده حضو ر سردار محمد ایوب خان مکمل توقف دارند باقی سه هزار سوار رساله و سوارهراتی چهارتقسیم شده پنهان از آنجا رفته بجانب دشت در حله پیما شویم که لشکر د شمن آگاه نشود چون نیم فرسخ از آنجا دور شد یم باقی بجانب لشکرگاه فرنگی اسپ تاخته دست بشمشیرخود رادر لشکرگاه کافر در اندازیم و دست بقتل گذاریم و مردی را از دست ندهیم تا خداوند چیزی که خواسته باشد بظهور میرساند ز یرا که کلیهٔ فو ج فرنگی بجنگ ا ست و از لشکر گاه خود آسوده میباشد امید است که همین تدبیر نیکو افتد و مقابل تقدیر آید و فتح خـداونـد نصیب اسـلام گـرداند باری بعد از مصلحت قرار یا فتن از حـضور سردار محمد ایوب خان دعاو فاتحه گرفته ابتدا ء بچهار جانب که راه مقصودنبود درفتند ا زگـر د و خـا ك ا سـپا ن شـا ن گـمـا ن لشـکـرفـر نـگـی کـه سر د ا ر مـحمد ا یو ب خـا ن شا یـد فر ا ر ی شـد ه بـا شـد . ویا لشکر یان با ختیار خود از سردار مذکور آزرده گردیده عازم اوطان خو د شده باشند تا اینکه از نظر غایب شدند وآثاری ظاهر نشد تخمیناً نیم ساعت گذشته بود که از چهار جانب چنگ وچاك بالا گرفت وبسرعت خودرا در لشکرگاه فرنگی رسا نیده دست بقتل گذاشتند قدری لشکر فرنگی که د ر بونه بودند با تو پ و تفنگ جنگ

انداختند واندك كر و فر نمودند لاكن ثمر نه بخشيد و كاری ازپیش نرفت عاقبت از ضرب دست غازیان راه جهنم پیش گرفتند اضافه بران لشكر اسلام كه در جنگ جا به نفس بلا گرفتار بوده برو افتاده بودند اصلاً سر بالا كرده نمی توانستند از جای جسته بتوكل خداوند بجانب لشكر انگلیس حمله بردندو تاختن كردند و بمقصد انتقام بسرعت رفتند و بمردانگی داد مردانگی دادند چنانچه باندك زمان لشكر كافر را از جنگ جا بدر كردند و فراری نمودندو درقتل كافر سرموئی تقصیر نكردند اما فوج انگلیس كه گاهی گمان شكست را بخود نداشتند وحال خودرا اسیر پنجه غازیان دیدند بغیر از فرار شدن دیگر راه نجات وتدبیر جنگ نیافتند لاچار فراری شدند باوجود آن كوك شكار دست غازیان گردیدند خصوص ششصد نفر كه در یك باغچه بند شدند ومرگ را بخود مشاهده نمودند لاچار جنگ پیوستند وداد مردانگی دادند تا متنفس باقی نماندند وراه جهنم پیش گرفتند مختصر كلام از طلوع آفتاب كه از طرفین جنگ برپا شد تا نماز عصر دران دشت میوند كه از آئینه صاف تر بمثل زاهدان صافی دل نرم وهموار بود وآثاری از پست وبلند ظاهر نبود مقدمه كردند وداد مردانگی دادند ودر قتل و قتال تقصیری نكردند خصوص فوج انگلیس كه ازحضور سردار شیرعلی خان نواب خیر خواه دولت خود خیلی تسلی داشتند ولشكر اسلام را خیلی ذلیل وزبون پنداشته سخن كرده بودند بنابران فوج انگلیس در كمال جرئت تردد می كردند وحمله می بردند وتلاش می نمودند لاكن شاعر می میگوید فرد .هركه در كارها شتاب كند خانهٔ عقل خود خراب كند. بهرحال مقدمه میوند هم چنان مقدمه شد كه گویا در افغانستان كمتر بیاد می دادند چنانچه لشكر انگلیس دوازده هزار فوج جنگی بودند كه در مقابل پنجاه هزار شمرده می شدند از مرحمت پروردگار وقوت دین اسلام هم چنان شكست فاحش خوردند وقتل شدند كه بیست وپنج نفر افسر وسپاهی از ضرب دست غازیان باقی ماند كه آنها هم بتدبیر سردار شیر علی خان قندهاری كه نواب با شوكت لشكر انگلیس بود بالباس مسلمانی ازمقدمه جان برآورده راه قندهار پیش گرفت لاكن در بین راه خوف عظیم ازمردمان اسلام بخاطر داشتند كه مبادا بقتل رسانند تا اینكه وارد قندهار شدند واز مرگ نجات یافتند باری بعد از فتح لشكر اسلام سردار محمد ایوب خان مدت پانزده روز در جنگ جا توقف فرمودند زیراكه ازلشكر اسلام ازسپاه وفقرا خیلی بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیده بودند بلكه ازشمار برون شهید گردیده بجنت الماوا شتافتند وبه آرزوی خود رسیدند البته ظاهر بود كه نزد دوازده هزار فوج فرنگی كه همه چون آتش خانه مسلح بودند ازصبح تا نماز عصر آواز تفنگ هم یك لحظه آرام نشد چقدر خلق خدا از اسلام تلف شده باشد لاكن زهی سعادت ونیك بختی شان كه بامر خدا عمل كردندو برای حق سر دادندو خدا ورسول اكرم (ص) را ازخود خوشنود نمودند برهرحال درمدت پانزده روز جمیع شهدا را بامر علما بخاك دفن كردند ولشكر كفر كه همه بقتل رسیده درزمین میوند بخاك وخون افتاده بودند بفقرا وآن سرزمین امر شد كه جرهای بزرگ عمیق كنده درجر مذكور اندازندواز بالای شان خاك ریزند وجسم پلید شان را زیر خاك كنند حسب الامر بعمل آوردند واسپابی كه ازخزینه وجباخانه وتوب و تفنگ و كرچ

وغیره خیمه و بارگاه واسباب دیگر که گویا مبلغ‌های خطیر می‌شد از لشکر گاه فرنگی بجنگ جا مانده بود بتصرف لشکر اسلام در آمد بعد از ان که از همه امور آسوده شدند از دشت میوند حرکت کرده بجانب قندهار رهی گردیدند تا اینکه با دبدبه و شوکت وارد قندهار گردیدند واطراف شهر قندهار را محاصره نمودند وافواج فرنگی درون شهر قندهار قلعه بند شدند لاکن بعد از شکست دشت میوند سر کردهٔ لشکر انگلیس دور اندیشی کرده خور راکه بجهته لشــکر خود قلیلی آماده کرده بودند که تا پنج روز کفاف لشکر مذکور می‌شد بهر حال بعد از رسیدن لشکر اسلام در قندهار ودور شهر را محاصره کردن احوال فرنگی دیگر گون شد و خوف بسیار غالب آمد بفکر تدبیر حیله افتاده عاقبت چهل روزه از سردار محمد ایوب خان مهلت خواست لاکن واسطه مهلت گرفتن اینکه از سردار مهردل خان عیال کهن سال باقی مانده بود عیال مذکور افسر بزرگ انگلیس را که در قندهار افسر بود فرزند خوانده بود وافسر فرنگی عیال سالخورده را مادر خطاب میکرد در اینوقت که کار بفرنگی سخت آمد و قلعه بند شد مادر خواندهٔ خود را واسطه مهلت کرده حضور سردار محمد ایوب خان فرستاد و چهل روزه مهلت خواست سردار مذکور پاس خاطر عیال سردار مهردل خان را کرده مهلت داد بزرگان لشکر وافسران حضور مانع شدند وعرض کردن و دلیل‌های واقعی و بیان‌های کافی گفتن سود نه بخشید وسردار مذکور بــگفتهٔ خود عمل کرد چنانچه جمع افسران آزرده خاطر شدند وبخفه قان از حضور سردار سوء تدبیر بر آمدند این شد که بعد از چندروز لشکر بسیاری از جانب کابل وارد قندهار شد ودر شهر قندهار شب داخل شدند فردای آن بحضور سردار محمد ایوب خان جواب فرستادند که مهلت تمام روز دیگر آماده مقدمه باشید چنانچــه روز دویم لشکر انگلیس از شهر بدر شده با سردار محمد ایوب خان خود رای خود پسند جنگ در انداختند و مقدمه را برپا کردند در بین دو ساعت سردار عالی مقدار را از سوء تدبیر که فرنگی را باختیار خود مهلت داده بود شکست دادند وفراری نمودند باری فرمودهٔ استاد است فرد

هر که را دانش است بسیاری نکند بی مشاورت کاری واستاد دیگر فرموده

دشمن چو بدست آمد و مغلوب تو شد حکم خرد آنست که امانش ندهی

وشاعر می‌گوید فرد

جنگ وصلح بی محل نابد بــکار جای گل گلباش جای خار خار

اکنون قلم دو زبان را ازین وادی پر خطر باز داشته از جای دیگر سخن رانیم ومطلب مختصر تحریر داریم زیرا که اینگونه سخن بسیار واینطریقه رویداد بی شمار است لاکن خواجه حافظ میفرماید .

شعر

گــفتمش زلف بکین که کشادی گــفتا حافظ این قصه دراز است بقرآن که مپرس

هرگاه خواهم که شرح وار این فقره را تحریر دارم اشکال دارد بل ممکن نیست بهتر اینکه فقرهٔ بی ثمر را بی ثمر پنداشته در گذریم مقصد از مقدمه غزا و نیکنامی مردم افغانستان بود که در قید تحریر و ترقیم در آورده شد اکنون قبل ازین مختصــری از سلطنت پادشاه عدالت گستر سرکار امیر عبدالرحمن خان تحریر کرده خواستم که کــتاب را بنام نامی شان ختم سازم زیرا که در اول کــتاب قرارداد چنین بود لاکن

دراین اواخر کتاب که خواستم ختم نمایم ازعدالت شهزاده بلند اقبال فرزندرشید بندگان سرکار بخاطر خطور کرد که دراین اوان فرحت نشان آوازهٔ عدالت و رعیت پروری شان مشهور آفاق گردیده حیف دانستم که اسم سامی‌شان درپردهٔ خفا ماند وعدالت نوشیروانی شان داخل کتاب نشود زیرا که ازطفیل قدوم مبارکشان کتابرا نوری وخواننده وشنونده را سروری حاصل میشود بنابران شمهٔ ازسلطنت‌وخدا جوئی بندگان شان تحریر کرده کتاب مذکورراختم میدارم چون‌پادشاهی‌وسلطنت پدر بفرزند میرسد ختم کتاب هم بمیراث بشهزاده بلنداقبال‌رسیده‌شودتاکتاب‌مذکور زیب وزینت پیدا کند باری سرسخن باز کردیم خلص کلام فقره چنداز‌حضورسرکار ذوی‌الاقتدار پادشاه باعدالت سرکار امیر عبدالرحمن خان درقید تحریر در آورده بفرد استاد ختم کردم که می‌فرماید

شعر

این همه گفتم ولی‌بالاله تمام افسانه‌بود فرق‌کن‌افسانه‌راازاصل‌ای‌کامل‌نصاب

اکنون‌دو کلمه ازشاهزادهٔ بلند اقبال وپاد شاه زادهٔ خجسته‌خصال جا نشین‌پدر بامر پدر سرکار خدا جوی تخت نشین افغانستان امیر حبیب‌الله خان خلدالله ملکه وسلطانه باری چون سرکار امیر عبدالرحمن خان بعد ازسلطنت بیست‌وچهار سال که بامر پرور دگار عالم فانی را پدرود کرده بعالم باقی شتافت قبل ازان که پیک‌اجل‌میرسید درزمان حیات بادل قوی که خوف ازمرگ نداشت وبرضای الهی تن درداده بود پسر بزرگ خودرا که شاهزاده بلند اقبال سردار حبیب‌الله‌خان نام داشت‌وبمنصب‌ولی‌عهدی سر فراز بودند جا نشین مقرر فرمودند وبسریر سلطنت افغانستان نشاندند این‌بودکه بامر پدر به تخت سلطنت موروثی نشستندوفرمان فرمای ولایت افغانستان شدنداز‌آنجا که بفضل خداوند فرشته طینت بودند وملك طبیعت راجع بعدالت‌شده وعدالت‌رادرخطهٔ پاك افغانستان جاری ساختندچنانچه‌درعصرخوداز‌عدالت‌نوشیروان گذراندندونوشیروان ثانی نام برآوردند . دراول سلطنت نوشیروان پسر قباد پادشاه خیلی ظالم بود و ظلم پرستی می‌کرد ودست‌تعدی‌درازداشت ودرضمیر دل تخم کین می‌کاشت تازمانی‌که بواسطه برزویهٔ طبیب که‌دران وقت سرآمد اطباء بود بامر نوشیروان هندوستان رفت وبه تدبیرات تمام کتاب کلیله ودمنه را بدست آورده منظور نوشیروان کرد ازان بعد دست ظلم وستم راکوتاه ساخت وراجع به عدل وداد شد تانوشیروان عادل‌گشت ونام نیکو درعالم‌گذاشت وتا قیامت باقی ماند واین‌پادشاه عدالت پیشه ذاتی عدالت پیشه بود لاکن درزمان پدر مخفی بود زیراکه دست قدرت نداشت امروزکه از تفضلات الهی قدرت یافت وصاحب قدرت شد عدالت را ظاهرکرد ودرطینت پاکش‌که ظلم وستم نبود پیرامون آن نگشت پس ظاهر شد که ازعدل نوشیروان عدالت این پادشاه خداجوی افزون گشت ومشهور آفاق‌گردید سرکار جنت مکان‌عدالت‌داشت لاکن باسیاست همراه‌بود واین پادشاه عدالت‌پرور‌تخم سیاست‌را از خط افغانستان از بیخ‌وبن برکند و برانداخت وتخم عدالت را در رگ وریشه افغانستان برشاند ودست قدرت خدا داده را در قبضهٔ عدالت کرد وخطهٔ افغانستان‌را

از عدالت پرساخت چنانچه اول نشان عدالت آنکه در ابتدای تخت نشستن چند ساله باقیات مالیات ملک که مبلغ های خطیر و خزینه های موفور می‌شد وافزون از شمار بود درنزد فقراء چند ساله باقی‌مانده وحصول نمی‌شد آن‌همه مبلغ های‌کلی‌را بفقرای ولایت بخشیدند ومعاف کردند بزرگان حضور و مستوفیان دفتر ومشیران دربار که هریک دولت خواه ونمک خوار بودند طریقه طریقه عرضه داشت نمودند که این باقیات ملک دولت عظیم و گرفتن آن از فقراء ضرور وموجب وفورخزینه هاست پادشاه سخاوت پیشه اصلا بسخن خیر خواهان دولت و دولت خواهان پادشاه عمل نکرده و منظور نفرمودند واز طریقهٔ فقراء نوازی در آبادی ولایت وآسودگی رعیت کوشیدند ودیگر دربارهٔ فقراء بی دولت که ازعهده کشت وزراعت برآمده نمی‌توانستند و ازکار زراعت باز مانده بودند مبلغ های خطیر بطریق مساعده تقاوی کرم نمودند که باعث آبادی ولایت شود و تامدت ده سال وجه تقاوی بفقرا باشد و تحویل خزانه ندارند اضافه بران از زراعت خود مالیات هم تا موعد مذکوره که ده سال باشد ندهند تا مامور شوند دیگر محبوسانی که اززمان سابق دربندی خانه سال‌های‌سال محبوس بودند خط آزادی‌دادند وهمه را آزاد فرمودند ودیگر مردمان افغانستان که فراری ولایت های خارجه بودند وچندین سال بغربت در ولایات بیگانه بزحمت می‌گذرانیدند وچارهٔ بازگشتن بولایت‌خود نداشتند جمله را امان دادند و خط آزادی بهر ولایت نوشته بدیوار ها نصب کردند وبعهد خداوند وقران مجید بهر شهر وديار نوشته ثبت فرمودند واجازهٔ آمدن بولایت شان دادند که بخاطر جمعی بخانه و ماوای خود آسوده باشند زیراکه فرمان امان پادشاه امان است وبکسی یا باکسی دخلی؟ وغرضی نیست الاکه گناه جدید بشرط گواه باز خواست کرده می شود وخصوص فراری هندوستان تعلق سردار محمد ایوب خان وفراری ترکستان تعلق سردار محمد اسحق خان که در زمان امیر جنت‌مکان سرکار امیرعبدالرحمن خان فرار شده بودند اهمه آنها فرمان امان فرستادند افضل ازان مبلغ ها انعام واحسان و مخارج راه فقراء نوازی کردند و منزل و مکان شان که ضبط پادشاهی بودهمه‌را بصاحبانش ردنمودند ودیگرقانون نظام داری چنان قاعده گذاشتند که‌افسر وسپاه ازجادهٔ خود یکذره تجاوز نمی دارند وبخدمت ماموری خود مامورند وبیک دیگربقرار سابق که‌شب وروز بخرابی همدیگر می کوشیدند دخل وغرض دراین عصرنمی‌دارند هرگاه خیال بدی بخاطر گذرانند ازعمل عزل می گردند ودیگر بمرتبه افسری نمیرسند اضافه بران سابق در بارهٔ فقراء زحمت میرسانندند وظلم وستم می‌کردند الحال قدرت ندارند گرگ وگو سفند گویا در یکجا برادروار چراء می‌دارند بلکه گرگ ازگو سفند ترسان است ودیگر در خصوص فقراء از حضور دستو را لعمل داده‌شده است که‌حاکمان وعاملان ازقرار دستورالعمل عمل بدارند واضافه طلبی‌نکنند که‌موجب بازخواست وسزاوار سرزنش است‌وفقراء نیزازقرار دستورالعمل عمل دارند ازطنابانه وزکوة وغیره‌که امرپادشاه است بکار کنان سرکار بدون مضایقه برسانند وسندبگیرند که‌سند سنداست وبدون سندپرسیده نمی‌شود افضل از جمیع عدالت اینکه بندگان‌سرکار باوجود شوکت وعظمت که‌از فضل‌خداوند پادشاه قوی‌شوکت و شهریار عظیم الشان است وبسلطنت عظماء رسیده اندامما سرشت شان گویا فرشته وطینت شان

...امور وسادات نواز و فقیر خصلت که [illegible] افغانستان بخاطر کمتر دارد بخاطر آوردن و جزوا
[illegible] چنانچه یکسال کامل شب و روز را فرق نکرده
چه [illegible] با اینقدر اسباب بزرگ را جمع آوردم و هر کدام را
بموقع در جایش ثبت کردم و در قید تحریر و ترقیم در آوردم اما عجب دارم که به این
کوتاه فکری و عقل ناقص که بخود ملاحظه می دارم پیوند سخن چگونه ادا کنم فکرم
نمی آید مگر از عقل امیدواری نیست راه خدا امال الله داده شد ندانم چه حکمت است
و چه حکمت خواهد بود لاکن چه توان کرد لباس از کار خانه تقدیر باین کس عطا شده
ناگزیر لوازم این لباس را بجا آوردن و شکر این لباس کردن اساس رضامندی را
استحکام دادن است الحمدالله والمنه که از فضل مرحمت حق سبحانه و تعالی و از مددگاری
خاتم النبیین و ختم المرسلین سید کونین و فخر العالمین
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین .
و اهل بیت طاهرین ختم یافت و تمام شد کتاب تواریخ پادشاهان متاخرین افغانستان
بعون الله تعالی بفضلك و کرمك یا اکرم الحاکمین و یا ارحم الراحمین لهذا امیدوارم که
مقبول طبع خردمندان و دانش وران و دشخوارپسندان و خوانندگان و سامعان گردد
اما مامول از بزرگان و نکته گیران و خردمندان و خوانندگان مجلس ملالتماس از
ناظرین آنکه به عین صلاح ملاحظه فرمودند برغلطی که لازمه طبع انسان خصوص
متخیل این نادانیست در اصلاح آن کوشند و از عین انصاف پوشیده سازند که از نساز
گاری روزگار و زمان کهن سالی و جلای وطن و دست تهی در مدت یکسال در شهر ثمرقند
در قید تحریر و ترقیم در آمد غرهٔ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۳۱ .

هر که خواند دعا طمع دارم | زانکه من بندهٔ گنهکارم
راه دنیا چو بد بود یاران | هر که بر حق رسید با ایمان
من که امیدوار دار از حق احسان | باش دائم لعن بر شیطان

اکنون شرح فقرهٔ از رویداد باقی بود خواستم که در قید تحریر و ترقیم در آوردم قبل
در تاریخ سنه یکهزار و سه صد و بیست و شش هجری کتاب تواریخی از پادشاهان افغانستان
نوشته ختم کرده بودم بعد از ختم آن بمرور ایام چندین رویدادی بخاطر آمد که داخل
کتاب مذکور نشده بود متحیر شدم و متفکر ماندم که حیف از چندین زحمت که رایگان
رفت و کتاب ناقص ماند چنانچه مدتی در پریشانی گذشت عاقبت بخود خطاب کردم که
ازین اندوه و غم چه حاصل خداوند عالم بزرگ است ترک اندوه و پریشانی کرده رج[illegible]
کنید بکتاب ثانی زیرا که قوه نوشتن باقی است هر گاه خداوند خواست و عمر
عطا کرد و قضیه دیگر از تقدیرات ازلی دست نداد انجام می یابد وانشاالله تعالی حتم
می گردد و هر گاه پیک اجل در رسید اختیار بخداوند است هر چه از دوست میرسد
نیکوست این بود که تکیه بر ضمایر الهی کرده رجوع بکتاب ثانی که تواریخ پادشاهان
متاخرین افغانستان است نمودم با هزار اشغال روزگار و مددگاری پروردگار در مدت
یکسال کامل از ابتدا تا انتها با رویداد از قلم ماندگی که سابق بخاطر نرسیده باقی
مانده بود همه را داخل کردم و بمرحمت خداوندی ختم نمودم چون در کتاب اولش خود
نوشته بودم آنرا نیز در کتاب ثانی درج کردم تا بیادگار بماند

انجام

گویاملك چنان شکسته دل وحلیم طبیعت وعلماء پرور بزرگ و کوچك که قبل عام گردیده بوده و بوجود مبارك ختم است خصوص بعبادت پروردگار وعجز وعاجزی قرین ظل الله پیدایش ندارد دولت افغانستان اززمان اول تاکنون این چنین پادشاه انصاف پیشه رعیت پرور ندیده باشند زیراکه قبل ازین پادشاهان افغانستان عدالت داشتند لاکن پیوسته باسیاست بود بلکه سیاست وستم افزون امروز ازمرحمت خداوندی وطینت پادشاه عدالت گستر ریشه های سابقه که به آب ظلم پرورده شده بود ازپاك طینتی وعدالت پروری ازبیخ وبن برکنده شدو تخم مهرومحبت سرسبز درضمیردل پادشاه وفقرا کاشته گردید امیداست که ازدعای خالص خلق الله این پادشاه نیکو خصال که عطای پروردگار است وقوت اسلام خداوند حافظ وناصر باد وسال های سال بسریر سلطنت عظماء برقرار وبردوام دارد باالنبی واله الامجاد زیراکه عمری بفقرانوازی ورعیت پروری سرسبز وخرم بوده وباشند وعدالت پروری را ازدست ندهند این دعا ازمن وازخلق جهان آمین باد لهذا هرگاه رجوع بعدالت سرکار عدالت پیشه بدارم وخواهم که تحریر دارم سال های دراز وخاطر جمع می خواهد چنانچه درجه خدا جوئی واسلام پرستی دراول تخت نشستن از فرشته طینتی ظاهر کردند جمیع عیال های افغانستان ازشاه وگدا وبزرگ وکوچك که بقره پوش بودند وازصحن سفید کمرك بقره می ساختند وبچند طریقه زینت می دادند وجلوه گیری می کردند لاکن خیلی کدورت داشت زیراکه عیال ولباس جلوه گری درکوچه وبازار ومزارات گشتن وبجلوه گری قدم زدن وبرنظر خلق جلوه دادن قبیح ترین قبح است هم گناه هم کدورت ازفرشته طینتی فوراً مانع شدند ولباس خاکی ساده امرفرمودند که عیال شاه وگداء بهمین منوال بقره ساخته پوشیده حرکت کنند بار دیگر از حضورفیض ظهور فرمان شد که عیال شاه وگدا بدون امرضروری ازخانه ومنزل خود حرکت نکنند ودر کوچه وبازار بنظر خلق نگردند که موجب بازخواست خواهد بود وسرزنش کلی خواهد شد لاکن پادشاهان جلیل الشان سابقه چرا اینقدر متوجه اسلام نشدند وترقی اسلام را نخواستند از زمان امیرکبیر امیر دوست محمد خان تا حال محرر کتاب بخاطر دارم که هیچ یك از پادشاهان باین امرکه سرپرستی اسلام است التفات نکردند که موجب ترقی اسلام بود مگر در آخر سلطنت امیرکبیر یکسال سردار محمد شریف خان حاکم کابل شدند یکنفرعیال را در بازار برخلافت رفتار ناموس داری دیدند که قدم میزند امرکردند بجوال انداخته چوب زدند تا به هلاکت رسید بعد ازان بنظر نرسیده الا این زمان فرحت شان که سرکار بلند اقبال از طریقه اسلام پیروی ودینداری در قوت دین مبین سعی وکوشش می فرمایند وترقی اسلام را خواهانند اکنون تبرکاً فقرهٔ مختصری از عدالت شهریار کشورکشاد اخل کتاب نمودم مقصد ازعدالت نوشیروانی سرکار خداجوی بود که مشهور آفاق گردیده درجریده های کل دول خارجه ها ثبت است شکرالله که کتاب هذا بابرکت بود وامید وارم که به یادگار باقی بماند زیراکه در زمان همچنان پادشاه عدالت پیشه بتوفیق الهی ختم گردید سبحان الله من وحشی صحرائی هیچ مدان کجا واین قدر گفتار از دل بر آوردن کجا وکتاب تواریخ ساختن کجا وگذارشات هفت پادشاه بزرگ تخت نشین افغانستان را تحریر کردن کجا وچندین مقدمه های